



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# کلاماً و عقایداً (۲)

کارشناسی علوم حدیث  
کارشناسی علوم و معارف قرآن  
کارشناسی علوم حدیث، اخلاق و آداب پزشکی

استاد علی موسایی افغانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کلام و عقائد 2 : نبوت و امامت

نویسنده:

علی موسایی افضلی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۸	کلام و عقائد ۲: نبوت و امامت
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۰	فهرست
۳۱	جلسه اول: دلایل ضرورت بعثت انبیاء (۱)
۳۲	اشاره
۳۳	اهداف درس
۳۳	مقدمه
۳۳	نبوت
۳۳	نبوت عامه
۳۵	دلایل ضرورت بعثت انبیا
۳۵	هدف از آفرینش انسان
۴۰	اهداف خاص بعثت انبیا در قرآن
۴۰	اشاره
۴۰	۱. تعلیم دانش
۴۳	۲. تزکیه و تربیت اخلاقی
۴۳	چکیده
۴۶	جلسه دوم دلایل ضرورت بعثت انبیا (۲)
۴۶	اشاره
۴۷	اهداف درس
۴۷	مروری بر مباحث پیشین
۴۷	۳. رفع اختلاف
۴۹	دو نکته

۴۹	نکته اول
۵۱	نکته دوم
۵۵	۴. عمل به رضای الهی
۵۵	اشاره
۵۶	اهداف کلی بعثت انبیا در قرآن
۵۶	اشاره
۵۶	۱. خارج کردن انسان ها از تاریکی ها و هدایت آن ها به سوی نور
۵۸	۲. اتمام حجت بر انسان ها
۵۸	چکیده
۶۰	جلسه سوم: رابطه دین و دنیا
۶۰	اشاره
۶۲	اهداف درس
۶۲	مروری بر مباحث پیشین
۶۲	رابطه دین و دنیا
۶۲	دو نظریه کلی درباره رابطه دین و دنیا
۶۲	اشاره
۶۲	الف) انکار رابطه دین و دنیا
۶۴	ب) پذیرش رابطه دین و دنیا
۶۴	نظریه صحیح درباره رابطه دین و دنیا
۶۴	اشاره
۶۴	الف) دلایل ضرورت دخالت دین در امور دنیایی
۶۴	اشاره
۶۴	۱. توجه به هدف آفرینش انسان
۶۶	۲. عمل به رضای الهی
۶۶	۳. رفع اختلاف
۶۷	۴. رابطه متقابل جسم و روح

۶۷	ب) دلیل وقوع دخالت دین در امور دنیایی
۶۸	دین و حکومت
۶۹	مفهوم دین و دنیا در فرهنگ اسلام
۶۹	نحوه دخالت دین در امور دنیایی
۷۱	تعالیم پراکنده یا طرح و برنامه کامل و منسجم؟
۷۱	جمع بندی و نتیجه گیری
۷۲	چکیده
۷۵	جلسه چهارم: معجزه
۷۵	اشاره
۷۶	اهداف درس
۷۶	مروری بر مباحث پیشین
۷۶	راه های شناختن پیامبر راستین
۷۸	معجزه و ویژگی های آن
۷۹	منکران اعمال خارق العاده
۸۲	تفاوت معجزات پیامبران با اعمال خارق العاده دیگران
۸۳	فاعل حقیقی معجزه
۸۳	چگونگی دلالت معجزه بر نبوت پیامبران
۸۵	اشکال
۸۵	پاسخ
۸۸	چکیده
۹۲	جلسه پنجم: عصمت پیامبران (۱)
۹۲	اشاره
۹۴	اهداف درس
۹۴	مروری بر مباحث پیشین
۹۴	معنای لغوی عصمت
۹۴	معنای اصطلاحی عصمت

۹۴	دیدگاه اجمالی فرقه های اسلامی درباره عصمت پیامبران
۹۶	اقسام و مراحل عصمت
۹۸	دلایل ضرورت عصمت پیامبران
۹۸	اشاره
۹۸	۱ و ۲. ضرورت عصمت در دریافت و ابلاغ وحی
۹۸	۳. ضرورت عصمت در اعتقادات
۹۸	۴. ضرورت عصمت در قول و فعل شخصی
۹۸	اشاره
۱۰۰	دلایل عقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	دلیل اول: جلب اعتماد مردم
۱۰۰	دلیل دوم: رفع خطای مردم
۱۰۲	دلیل سوم: رفع اختلاف مردم و اتمام حجت بر آنان
۱۰۲	دلیل چهارم: رفع بلا تکلیفی مردم
۱۰۵	اهمیت و جایگاه عصمت قول و فعل شخصی پیامبر
۱۰۹	دلایل نقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی
۱۰۹	اشاره
۱۰۹	دلیل اول: دستور به اطاعت بی قید و شرط از پیامبر
۱۱۰	دلیل دوم: مصونیت مخلصان از اغوای شیطان
۱۱۰	دلیل سوم: هدایت یافتگی پیامبران
۱۱۲	دلیل چهارم: مقام امامت بعضی پیامبران
۱۱۴	دلیل پنجم: مصونیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از هرگونه لغزش
۱۱۴	چکیده
۱۱۷	جلسه ششم: عصمت پیامبران (۲)
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	اهداف درس



۱۱۸	مروری بر مباحث پیشین
۱۱۸	منشأ عصمت
۱۱۸	نظریات مربوط به منشأ عصمت
۱۱۹	منشأ عصمت در دریافت وحی
۱۱۹	منشأ عصمت در ابلاغ وحی
۱۲۰	منشأ عصمت در اعتقادات پیامبران
۱۲۰	منشأ عصمت در قول و فعل شخصی
۱۲۰	اشاره
۱۲۱	الف) منشأ جبری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی
۱۲۱	ب) منشأ اختیاری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی
۱۲۱	ج) منشأ دوگانه (لطف الهی و اختیار پیامبر) برای عصمت در قول و فعل شخصی
۱۲۲	نقش پیامبران در عصمت
۱۲۲	نقش خداوند در عصمت
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	۱. تأیید و کمک به وسیله ملائکه و به ویژه روح القدس
۱۲۵	۲. یاری و لطف الهی در خودداری انبیا از لغزش ها
۱۲۷	۳. اعطای شرح صدر و خلق خوش به پیامبران
۱۲۸	۴. خلقت پاک
۱۲۸	چکیده
۱۳۱	جلسه هفتم: عصمت پیامبران (۳)
۱۳۱	اشاره
۱۳۲	اهداف درس
۱۳۲	مروری بر مباحث پیشین
۱۳۲	پاسخ به دو سؤال مهم
۱۳۲	سؤال اول و پاسخ آن
۱۳۴	شواهد روایی

- سؤال دوم و پاسخ آن ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
۱. تأیید مؤمنان به وسیله روحی خاص و روح القدس ..... ۱۳۶
۲. اعطای بینش و معرفت خاص به مؤمنان ..... ۱۳۸
۳. حفظ مؤمنان از لغزش و گناه ..... ۱۴۰
- ترک اولای پیامبران ..... ۱۴۱
- معنای دقیق عصمت، مصونیت از گناه و خطاهای مطلق ..... ۱۴۲
- مقام چهارده معصوم (علیهم السلام) ..... ۱۴۴
- چکیده ..... ۱۴۵
- جلسه هشتم: اعجاز قرآن (۱) ..... ۱۴۶
- اشاره ..... ۱۴۶
- اهداف درس ..... ۱۴۷
- مروری بر مباحث پیشین ..... ۱۴۷
- نبوت خاصه ..... ۱۴۷
- اعجاز قرآن ..... ۱۴۹
- اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- عجز از مقابله به مثل با قرآن ..... ۱۵۲
- اعجاز قرآن از نظر اخبارهای غیبی ..... ۱۵۴
- اشاره ..... ۱۵۴
- کافر مردن ابو لهب و همسرش ..... ۱۵۶
- کافر مردن ولید بن مغیره ..... ۱۵۶
- پیروزی سپاه روم بر ایران ..... ۱۵۶
- مصونیت قرآن از تحریف ..... ۱۶۰
- پیروزی مسلمانان در جنگ بدر ..... ۱۶۰
- بازگشت پیامبر به مکه ..... ۱۶۲

۱۶۳	ورود به مسجد الحرام و فتح مکه
۱۶۳	عجز بشر از مقابله به مثل با قرآن
۱۶۴	چکیده
۱۶۵	جلسه نهم: اعجاز قرآن (۲) معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)
۱۶۵	اشاره
۱۶۶	اهداف درس
۱۶۶	مروری بر مباحث پیشین
۱۶۶	اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی
۱۶۶	مقدمه
۱۶۸	نمونه هایی از اعجاز علمی قرآن
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	حرکت زمین
۱۷۱	نیروی جاذبه
۱۷۱	حرکات طولی و دورانی خورشید
۱۷۲	زوجیت در گیاهان و سایر موجودات
۱۷۳	نقش کوه ها در زمین
۱۷۵	معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)
۱۷۵	اشاره
۱۷۶	معراج
۱۷۷	اخبار از غیب
۱۷۸	شکافتن ماه (شق القمر)
۱۷۹	چکیده
۱۸۱	جلسه دهم: مبحث امامت عامه دلیل عقلی ضرورت وجود امام
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	اهداف درس
۱۸۲	مروری بر مباحث پیشین

۱۸۲	امامت عامه
۱۸۲	ضرورت بحث از امامت
۱۸۲	اشاره
۱۸۴	حدیث «افتراق الأمة»
۱۸۴	ضرورت پی جویی از فرقه ناجیه
۱۸۶	ضرورت امامت
۱۸۶	دلیل عقلی
۱۸۶	کلیات
۱۸۶	ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)
۱۸۸	اشکالات مخالفان امامت
۱۸۸	اشاره
۱۸۹	اشکال اول: قرآن برای هدایت کافی است.
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	پاسخ
۱۹۱	اشکال دوم: «قرآن و سنت» برای هدایت کافی است.
۱۹۴	اشکال سوم: «قرآن و سنت و صحابه» برای هدایت کافی است.
۱۹۶	اشکال چهارم: قرآن، سنت، سیره صحابه و علمای دینی برای هدایت کافی است.
۱۹۶	نتیجه گیری
۱۹۶	چکیده
۲۰۱	جلسه یازدهم: دلایل نقلی امامت (۱) امامت در قرآن (بخش نخست)
۲۰۱	اشاره
۲۰۲	اهداف درس
۲۰۲	مروری بر مباحث پیشین
۲۰۲	امامت در قرآن
۲۰۲	مقدمه
۲۰۳	دیدگاه قرآن درباره مقام امامت

- ۲۰۴ ..... اوصاف امامان در قرآن
- ۲۰۴ ..... ۱. علم کامل عالمان الهی به قرآن
- ۲۰۵ ..... ۲. آیه تطهیر و عصمت اهل بیت
- ۲۰۵ ..... اشاره
- ۲۰۷ ..... منظور از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند؟
- ۲۰۷ ..... تفسیر اول: اهل بیت، همان همسران پیامبرند.
- ۲۱۰ ..... تفسیر دوم: منظور از اهل بیت، تمام مردان و زنان خاندان پیامبر است.
- ۲۱۰ ..... تفسیر سوم: منظور از اهل بیت (در زمان پیامبر)، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند.
- ۲۱۰ ..... اشاره
- ۲۱۱ ..... اهل بیت در آیه تطهیر چه کسانی اند؟
- ۲۱۵ ..... ۳. آیه مباهله و افضلیت اهل بیت
- ۲۱۷ ..... معرفی برگزیدگان مربوط به آیه مباهله
- ۲۱۷ ..... چکیده
- ۲۲۰ ..... جلسه دوازدهم: دلایل نقلی امامت (۲) امامت در قرآن (بخش دوم)
- ۲۲۰ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... اهداف درس
- ۲۲۱ ..... مروری بر مباحث پیشین
- ۲۲۱ ..... ۴. آیه اولی الامر، عصمت و علم آنان
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... دلالت آیه
- ۲۲۱ ..... عصمت اولی الامر
- ۲۲۵ ..... مصادیق اولی الامر
- ۲۲۹ ..... ۵. آیه ولایت و معرفی پیشوای مسلمانان
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... شأن نزول آیه
- ۲۳۱ ..... دلالت آیه

۲۳۲	پاسخ به یک اشکال: نیامدن نام ائمه دوازده گانه در قرآن
۲۳۵	چکیده
۲۳۸	جلسه سیزدهم: دلایل نقلی امامت (۳) امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) (بخش اول)
۲۳۸	اشاره
۲۳۹	اهداف درس
۲۳۹	مروری بر مباحث پیشین
۲۳۹	مقدمه
۲۳۹	اهمیت تعیین جانشین برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)
۲۴۳	امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)
۲۴۴	حدیث یوم الإنذار (یوم الدار)
۲۴۶	حدیث منزلت
۲۴۷	دلالت حدیث منزلت
۲۴۷	اشاره
۲۴۷	اشکالات اهل سنت به دلالت حدیث منزلت
۲۵۱	حدیث غدیر
۲۵۱	اشاره
۲۵۳	صدور حدیث غدیر
۲۵۳	دلالت حدیث غدیر
۲۵۵	اشکالات اهل سنت به دلالت حدیث غدیر
۲۶۱	چکیده
۲۶۷	جلسه چهاردهم: دلایل نقلی امامت (۴) امامت در احادیث پیامبر اسلام (بخش دوم)
۲۶۷	اشاره
۲۶۸	اهداف درس
۲۶۸	مروری بر مباحث پیشین
۲۶۸	حدیث ثقلین
۲۶۸	متن و سند حدیث ثقلین

۲۷۲	دلالات حدیث ثقلین
۲۷۲	مصادیق اهل بیت در حدیث ثقلین
۲۷۶	پاسخ به دو اشکال
۲۷۸	حدیث سفینه نوح
۲۷۸	صدور و سند حدیث سفینه
۲۷۸	دلالات حدیث سفینه
۲۸۱	دو نتیجه مهم از مجموع روایات پیامبر درباره اهل بیت
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	نتیجه اول: معرفی فرقه ناجیه
۲۸۵	داخل بودن حتمی اهل بیت در فرقه ناجیه
۲۸۵	اشاره
۲۸۷	نتیجه دوم: مشخص شدن منشأ پیدایش شیعه
۲۸۸	چکیده
۲۹۱	جلسه پانزدهم: امامت خاصه مهدویت
۲۹۱	اشاره
۲۹۲	اهداف درس
۲۹۲	مروری بر مباحث پیشین
۲۹۲	امامت خاصه
۲۹۲	مهدویت
۲۹۳	تولد و غیبت صغرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)
۲۹۴	فلسفه کلی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۲۹۴	اشاره
۲۹۴	۱. مجازات مردم و نیز حفظ جان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)
۲۹۶	۲. نومید شدن مردم از حکومت های بشری و کسب آمادگی و لیاقت برای درک حضور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۲۹۶	۳. امتحان الهی و تمییز مؤمنان خالص و واقعی
۲۹۷	فلسفه و ویژگی های غیبت صغری

۲۹۷	..... اشاره
۲۹۷	..... ارتباط با حضرت از طریق نایبان خاص در غیبت صغری
۲۹۹	..... ویژگی های غیبت کبری و تفاوت آن با غیبت صغری
۲۹۹	..... معنای غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۳۰۱	..... ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۳۰۴	..... اهداف ظهور و ویژگی های حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)
۳۱۸	..... چکیده
۳۲۳	..... جلسه شانزدهم: امامت خاصه مهدویت (۲)
۳۲۳	..... اشاره
۳۲۵	..... اهداف درس
۳۲۵	..... مروری بر مباحث پیشین
۳۲۵	..... منجی موعود از دیدگاه ادیان
۳۳۳	..... مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت
۳۳۳	..... اشاره
۳۳۳	..... دیدگاه های مشترک شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود
۳۳۷	..... دیدگاه های اختلافی شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود
۳۴۱	..... طول عمر حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه)
۳۴۱	..... اشاره
۳۴۱	..... ۱. ملحدان و منکران خدا
۳۴۱	..... ۲. خداپرستان
۳۴۲	..... ۳. یهودیان و مسیحیان
۳۴۲	..... ۴. اهل سنت و وهابیان
۳۴۵	..... فایده و نقش امام غایب و نحوه استفاده مردم از او در زمان غیبت
۳۴۵	..... ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام)
۳۴۵	..... اشاره
۳۴۷	..... ۱. وساطت در فیض



۲. هدایت و تربیت باطنی و معنوی غیر مستقیم ..... ۳۵۱
۳. امکان ارتباط روحی و معنوی مردم با امام معصوم ..... ۳۵۳
۴. مشمول دعای امام شدن ..... ۳۵۴
۵. امکان مشاهده و ارتباط حضوری و مستقیم با امام در زمان غیبت ..... ۳۵۴
۶. یاری و دستگیری از مردمان و درماندگان ..... ۳۵۶
- چکیده ..... ۳۵۸
- معرفی چند نرم افزار و سایت اینترنتی در موضوع مهدویت ..... ۳۶۰
- معرفی منابعی در موضوع امامت برپایه منابع اهل سنت ..... ۳۶۲
- نرم افزارها و سایت های اینترنتی ..... ۳۶۵
- نکاتی درباره منابعی که در این مجموعه دروس از آن ها استفاده شده است ..... ۳۶۶
- ضمیمه ..... ۳۶۸
- درباره مرکز ..... ۳۹۴

## کلام و عقائد 2 : نبوت و امامت

### مشخصات کتاب

سرشناسه: موسایی افضلی، علی، 1336-

عنوان و نام پدیدآور: کلام و عقائد 2 : نبوت و امامت/ علی. م. افضلی.

مشخصات نشر: دانشگاه قرآن و حدیث - مرکز آموزش الکترونیکی - قم

مشخصات ظاهری: 248 ص.

زبان: فارسی

موضوع: کلام شیعه امامیه

موضوع: شیعه -- عقاید

ص: 1

اشاره

کلام و عقاید (2)

مقطع: کارشناسی

رشته های: علوم حدیث

علوم و معارف قرآن

علوم حدیث، اخلاق و آداب پزشکی

مدّرس: استاد علی موسایی افضلی

آموزشیاران تدوین: روح الله ناظمی، محمود سراج

ناظر علمی تدوین: مریم کربلایی

ویراستار زبانی: نوروز امینی

ویراستاران فنی: نرجس حسنلو، ناهید راه پیما

حروف چین: فاطمه صادقی

صفحه آرا: نرجس حسنلو

تاریخ تولید: زمستان 86

ص: 2

## فهرست

صفحه

جلسه اول

اهداف درس 2

مقدمه 2

نبوت 2

نبوت عامه 2

دلایل ضرورت بعثت انبیا 3

هدف از آفرینش انسان 3

اهداف خاص بعثت انبیا در قرآن 6

1. تعلیم دانش 6

2. تزکیه و تربیت اخلاقی 8

چکیده 8

جلسه دوم

اهداف درس 12

مروری بر مباحث پیشین 12

3. رفع اختلاف 12

دو نکته 13

4. عمل به رضای الهی 17

چکیده 19

جلسه سوم

اهداف درس 22

مروری بر مباحث پیشین 22

رابطه دین و دنیا 22

دو نظریه کلی درباره رابطه دین و دنیا 22

نظریه صحیح درباره رابطه دین و دنیا 23

الف) دلایل ضرورت دخالت دین در امور دنیایی 23

ب) دلیل وقوع دخالت دین در امور دنیایی 25

دین و حکومت 26

مفهوم دین و دنیا در فرهنگ اسلام 27

نحوه دخالت دین در امور دنیایی 27

ص: 3

تعالیم پراکنده یا طرح و برنامه کامل و منسجم؟ 28

جمع بندی و نتیجه گیری 28

چکیده 29

جلسه چهارم

اهداف درس 32

مروری بر مباحث پیشین 32

راه های شناختن پیامبر راستین 32

معجزه و ویژگی های آن 33

منکران اعمال خارق العاده 34

تفاوت معجزات پیامبران با اعمال خارق العاده دیگران 37

فاعل حقیقی معجزه 38

چگونگی دلالت معجزه بر نبوت پیامبران 38

اشکال 40

پاسخ 40

چکیده 43

جلسه پنجم

اهداف درس 46

مروری بر مباحث پیشین 46

معنای لغوی عصمت 46

معنای اصطلاحی عصمت 46

دیدگاه اجمالی فرقه های اسلامی درباره عصمت پیامبران 46

اقسام و مراحل عصمت 47

دلایل ضرورت عصمت پیامبران 48

1 و 2. ضرورت عصمت در دریافت و ابلاغ وحی 48

3. ضرورت عصمت در اعتقادات 48

4. ضرورت عصمت در قول و فعل شخصی 48

چکیده 58

جلسه ششم

اهداف درس 60

مروری بر مباحث پیشین 60

منشأ عصمت 60

نظریات مربوط به منشأ عصمت 60

منشأ عصمت در دریافت وحی 61

منشأ عصمت در ابلاغ وحی 61

منشأ عصمت در اعتقادات پیامبران 62

منشأ عصمت در قول و فعل شخصی 62

ص: 4

چکیده 68

جلسه هفتم

اهداف درس 72

مروری بر مباحث پیشین 72

پاسخ به دو سؤال مهم 72

ترك اولای پیامبران 77

معنای دقیق عصمت، مصونیت از گناه و خطاهای مطلق 78

مقام چهارده معصوم (علیهم السلام) 79

چکیده 80

جلسه هشتم

اهداف درس 82

مروری بر مباحث پیشین 82

نبوت خاصه 82

اعجاز قرآن 83

اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی 84

اعجاز قرآن از نظر اخبارهای غیبی 86

چکیده 92

جلسه نهم

اهداف درس 94

مروری بر مباحث پیشین 94

اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی 94



نمونه هایی از اعجاز علمی قرآن 95

معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 101

چکیده 105

جلسه دهم

اهداف درس 108

مروری بر مباحث پیشین 108

امامت عامه 108

ضرورت بحث از امامت 108

ضرورت امامت 110

دلیل عقلی 110

ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 110

اشکالات مخالفان امامت 111

نتیجه گیری 116

چکیده 116

ص: 5

جلسه یازدهم

اهداف درس 120

مروری بر مباحث پیشین 120

امامت در قرآن 120

مقدمه 120

دیدگاه قرآن درباره مقام امامت 121

اوصاف امامان در قرآن 122

1. علم کامل عالمان الهی به قرآن 122

2. آیه تطهیر و عصمت اهل بیت 123

3. آیه مباهله و افضلیت اهل بیت 129

چکیده 131

جلسه دوازدهم

اهداف درس 134

مروری بر مباحث پیشین 134

4. آیه اولی الامر، عصمت و علم آنان 134

دلالت آیه 134

عصمت اولی الامر 134

مصادیق اولی الامر 136

5. آیه ولایت و معرفی پیشوای مسلمانان 139

شان نزول آیه 139

دلالت آیه 140

پاسخ به يك اشكال: نيامدن نام ائمه دوازده گانه در قرآن 141

چكیده 144

جلسه سیزدهم

اهداف درس 148

مروری بر مباحث پیشین 148

مقدمه 148

اهمیت تعیین جانشین برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 148

امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 150

حدیث يوم الإنذار (يوم الدار) 151

حدیث منزلت 152

دلالت حدیث منزلت 153

حدیث غدیر 155

چكیده 161

جلسه چهاردهم

اهداف درس 166

ص: 6

مروری بر مباحث پیشین 166

حدیث ثقلین 166

متن و سند حدیث ثقلین 166

دلالت حدیث ثقلین 168

مصادیق اهل بیت در حدیث ثقلین 168

پاسخ به دو اشکال 170

حدیث سفینه نوح 172

صدور و سند حدیث سفینه 172

دلالت حدیث سفینه 172

دو نتیجه مهم از مجموع روایات پیامبر درباره اهل بیت 174

داخل بودن حتمی اهل بیت در فرقه ناجیه 177

چکیده 179

جلسه پانزدهم

اهداف درس 182

مروری بر مباحث پیشین 182

امامت خاصه 182

مهدویت 182

تولد و غیبت صغرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) 182

فلسفه کلی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 183

فلسفه و ویژگی های غیبت صغری 185

ویژگی های غیبت کبری و تفاوت آن با غیبت صغری 186

معنای غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 186

ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 187

اهداف ظهور و ویژگی های حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 189

چکیده 198

جلسه شانزدهم

اهداف درس 202

مروری بر مباحث پیشین 202

منجی موعود از دیدگاه ادیان 202

مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت 207

طول عمر حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) 212

فایده و نقش امام غایب و نحوه استفاده مردم از او در زمان غیبت 215

ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام) 215

چکیده 223

معرفی چند نرم افزار و سایت اینترنتی در موضوع مهدویت 225

معرفی منابعی در موضوع امامت بر پایه منابع اهل سنت 226

ص: 7

نرم افزارها و سایت های اینترنتی 227

نکاتی درباره منابعی که در این مجموعه دروس از آن ها استفاده شده است 228

ضمیمه 229

انتظار و منتظران 229

فضیلت و ارزش انتظار و منتظران 229

معنای انتظار 230

ویژگی های منتظران حقیقی 231

وظایف منتظران در زمان غیبت 235

نتیجه گیری از مجموع مباحث انتظار و منتظران 246

چکیده 247

ص: 8

## جلسه اول: دلايل ضرورت بعثت انبياء (1)

اشاره

ص: 1



## اهداف درس

آشنایی با:

دلایل ضرورت بعثت انبیا؛

فلسفه آفرینش انسان؛

اهداف خاص بعثت انبیا.

### مقدمه

در درس کلام و عقاید (2) با مهم ترین مباحث نبوت و امامت آشنا خواهیم شد. در بحث از نبوت، مباحث مربوط به دلایل ضرورت بعثت انبیا، رابطه دین و دنیا، چگونگی شناخت انبیای راستین به ویژه از طریق معجزه، صفات انبیا (عصمت، علم و...)، قرآن و دلایل اعجاز آن و بعضی دیگر از معجزات پیامبر اسلام مطرح خواهد شد.

در مباحث مربوط به امامت نیز این مطالب را بررسی خواهیم کرد: ضرورت بحث از امامت، دلایل عقلی و نقلی ضرورت وجود امامان بعد از پیامبر اسلام، مهم ترین صفات ائمه (عصمت و علم)، راه شناخت امام راستین و مهدویت.

اما از آن جا که بحث از دلایل ضرورت بعثت پیامبران، زیربنای بسیاری از مباحث نبوت و امامت است و مباحث مربوط به عصمت پیامبر و امام، علم الهی ایشان، دلایل ضرورت وجود امام الهی بعد از پیامبر و بعضی مباحث دیگر مبتنی بر آن است، از این رو دروس مربوط به آن، با تفصیل بیش تری بیان می شود.

### نبوت

معمولاً مباحث مربوط به نبوت به دو بخش تقسیم می شود: نبوت عامه و نبوت خاصه.

نبوت عامه: منظور از نبوت عامه، آن مباحثی از نبوت است که جنبه عام و کلی دارد و شامل همه پیامبران می شود؛ مانند ضرورت بعثت پیامبران، راه شناخت پیامبران راستین و ویژگی های کلی و مشترك معجزات آن ها، صفات کلی و عمومی پیامبران مانند عصمت و علم الهی غیر اکتسابی و....

نبوت خاصه: نبوت خاصه به مباحثی گفته می شود که به يك پیامبر خاص مربوط است؛ مانند بحث از تاریخ زندگی يك پیامبر، محتوای پیام و دعوت او، کتاب آسمانی پیامبری خاص و... اما از آن جا که در میان همه پیامبران، زندگی و تعالیم پیامبر اسلام و کتاب آسمانی او (قرآن) بیش از همه برای ما اهمیت دارد، از این رو معمولاً مباحث مربوط به نبوت خاصه، به پیامبر اسلام و قرآن اختصاص داده می شود، هرچند چنین اختصاصی ضرورت ندارد.

از نظر منطقی نبوت عامه بر نبوت خاصه مقدم است؛ از این رو، نخست به مباحث نبوت عامه می پردازیم.

### نبوت عامه

در مباحث نبوت عامه، بحث از دلایل ضرورت بعثت انبیا و جهات نیازمندی انسان به تعالیم ایشان بر دیگر مباحث، مقدم است.

ص: 2

## دلایل ضرورت بعثت انبیا

عقل انسان پس از اثبات وجود خدا و صفات و کمالات الهی، این توانایی را دارد که به ضرورت بعثت انبیا پی ببرد و آن را ثابت کند. در این بخش، افزون بر دو دلیل کلی، چهار دلیل عقلی خاص نیز بر اثبات این ضرورت بیان می‌کنیم. البته بعد از اثبات مسئله صدق نبوت پیامبر اسلام و امامت جانشینان او و حجیت سنت ایشان و نیز حجیت و الهی بودن قرآن مشاهده خواهیم کرد که در خود قرآن و سنت نیز بر همین دلایل در اثبات لزوم و فواید بعثت پیامبران تأکید شده است و این نشان دهنده هماهنگی و سازگاری عقل و نقل در این موضوع است و اطمینان ما را به صحت این دلایل عقلی بیش تر می‌سازد. از این رو در کنار هر یک از این دلایل عقلی، شواهد قرآنی آن را هم ذکر خواهیم کرد. مجموع این دلایل عبارت اند از:

1. هدایت انسان به سوی نور؛

2. اتمام حجت؛

3. تعلیم دانش؛

4. تزکیه و تربیت اخلاقی؛

5. رفع اختلاف؛

6. عمل به رضای الهی.

پیش از شرح این دلایل، ذکر یک مقدمه بسیار ضروری است و آن توجه به هدف آفرینش انسان در بحث از فلسفه نبوت است.

## هدف از آفرینش انسان

با آن که جایگاه تفصیلی این بحث در خداشناسی است، ولی در این جا ناگزیر به برخی از نکات کلی آن اشاره می‌کنیم:

از آن جا که خداوند جامع جمیع کمالات، به طور نامتناهی، است و هیچ گونه نقصی در ذات او راه ندارد،<sup>(1)</sup> وگرنه فرقی میان خالق و مخلوق نخواهد بود، پس محال است که خود او از فعل آفرینش بهره مند شود. در این صورت اگر مخلوق هم از خلق عالم بهره ای نبرد، در این صورت آفرینش، فعلی عبث خواهد بود؛ زیرا برای هیچ کس، نه خالق و نه مخلوق، فایده ای نخواهد داشت و انجام فعل عبث نیز، همانند انجام فعل سودمند برای خالق، نشان دهنده نقص او است. بنابراین، تنها مخلوق است که از آفرینش سود می‌برد و از انواع نعمت های بی شمار مادی و معنوی آن بهره مند می‌شود.

ص: 3

---

1- . در میان اسما و صفات الهی، واژه صمد بر این نکته دلالت دارد که ذات الهی از هرگونه نقصی مبرا است؛ زیرا بر اساس روایات اسلامی، یکی از معانی صمد، لا جَوْفَ لَهُ است؛ یعنی، چیزی که در وجودش هیچ گونه خلأ یا جای خالی ندارد. همچنین از آن جا که هر نقصی نشانه کمبود و خلأ در وجود یک موجود است، پس ذاتی که صمد است، مطلقاً کمبود و نقصانی در وجودش راه ندارد و از این

رو جامع جمیع کمالات است. بنابراین، چون هر مخلوقی، از آن جهت که مخلوق است، نقایص گوناگونی دارد، پس نام صمد برای خداوند، نشانهٔ تباین و شباهت نداشتن خالق با مخلوق است و از این رو هیچ مخلوقی را نمی توان و نباید صمد نامید..

چون در این بخش، بررسی احوال دیگر موجودات از بحث ما خارج است، تنها به فلسفه آفرینش انسان و ارتباط آن با بعثت انبیا می پردازیم.

بر اساس آنچه گفته شد، هدف خداوند از خلقت انسان این است که او با بهره مندی از انواع نعمت های الهی و به ویژه با استفاده درست از نیروی اختیار خویش، دائماً مسیر رشد را بیماید و به بالاترین کمالات، که در جهان بینی اسلامی حد و مرزی ندارد، دست یابد.

بدین ترتیب، ما با عقل خویش به این معرفت کلی دست می یابیم که خداوند ما را برای نیل به عالی ترین مدارج رشد و کمال آفریده است. اما این معرفت، کلی تر و مبهم تر از آن است که راهگشای دقیق و روشنی برای زندگی دنیوی ما باشد؛ زیرا:

الف) همواره این دغدغه و نگرانی ذهنی ما را مشغول می کند که آیا عقل ما در پی بردن به همین نکته کلی هم، درست تشخیص داده یا به خطا رفته است و هدف خالق از آفرینش انسان و جهان چیزی دیگر است؟ واقعیت این است که تنها و تنها فاعل فعل است که به طور کامل از هدف فعل خویش آگاهی دارد و می تواند حقیقت امر را بیان کند و هیچ کس به خودی خود نمی تواند بر هدف يك فاعل احاطه علمی داشته باشد. بنابراین، تنها خالق هستی است که به طور کامل هدف از آفرینش انسان و جهان را می داند؛ چرا که آفرینش فعل او است و تنها خود او بر آن احاطه علمی کامل دارد.

ب) با چشم پوشی از این که آیا می توانیم با عقل خود و بدون راهنمایی الهی با هدف کلی آفرینش آشنا شویم یا خیر، در بیش تر موارد نمی توانیم مصادیق رشد و کمالی را که برای دست یابی به آن آفریده شده ایم، به تنهایی، تشخیص دهیم. عقل ما حداکثر قادر است بعضی از این مصادیق را، آن هم در بسیاری از موارد به صورت کلی، تشخیص دهد و مثلاً بفهمد که به طور کلی راستگویی بهتر از دروغگویی، عدالت بهتر از ظلم، علم بهتر از جهل و... است. اما این معرفت های کلی در بسیاری از موارد راهگشا نیست. انسان بیش تر اوقات نمی داند معیار رشد و کمال چیست و چه بسا چیزی را موجب رشد خود بداند که مغایر رشد واقعی او است و برعکس. بهترین شاهد و دلیل این مدعا اختلافات عمیق و گسترده میان متفکران بشری در تعریف و ارائه معیارهای رشد و کمال و معرفی تمام مصادیق آن در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی است. بنابراین، در این جا هم تنها خالق هستی است که به معیارهای رشد و همه مصادیق آن در تمام زمینه ها علم مطلق دارد. (1)

ص: 4

1- ما آدمیان در فرهنگ خود بسیاری از امور را کمال به شمار می آوریم، در حالی که ممکن است از دیدگاه الهی هیچ يك از آن ها کمال حقیقی و عامل رشد ما نباشد. يك نمونه این امر، علم است. در فرهنگ بشری، به ویژه در فلسفه حکیمان مسلمان، علم به طور مطلق کمال محسوب می شود، به ویژه در فلسفه صدرایی، که به اتحاد عاقل و معقول معتقد است و علم را از سنخ وجود می داند و در نتیجه عقیده دارد که انسان با کسب هر علمی از نظر مرتبه وجودی بالاتر و بالاتر می رود، بر این امر تأکید می شود. اما از دیدگاه قرآن، نه تنها علم به تنهایی سبب رشد و تعالی انسان نمی شود، بلکه گاه موجب سقوط و انحطاط او هم می شود. يك نمونه برجسته این امر در قرآن، ابلیس است. او با آن که علم و معرفت فراوانی داشت، حقیقتاً به خدا و قیامت آگاه بود، در عالم ملکوت در کنار فرشتگان به سر می برد و حتی بی واسطه با خداوند تکلم می کرد، چرا که قرآن کریم در مکالمه خدا و ابلیس هیچ گونه واسطه ای را مطرح نمی کند، ولی این همه علم و آگاهی موجب رشد او نشد. همچنین قرآن، عالم بی عمل را الاغی می خواند که کتاب حمل می کند: *مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ* *ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً؛ جمعه/ 5.* قرآن کریم یگانه معیار رشد واقعی را نزدیکی به خدا، که منبع اصلی و نامتناهی

همه کمالات است، می داند و یگانه راه دست یابی به آن را بندگی او و اطاعت از او قلمداد می کند و از این رو پیمودن طریق عبودیت را  
فلسفه آفرینش انسان معرفی

ج) شناخت معیار و مصادیق رشد و کمال هم به تنهایی کافی نیست، بلکه آشنایی با راه های رسیدن به آن و چگونگی پیمودن این راه ها نیز اهمیت دارد. در این جا هم، مانند دو مورد پیشین، آدمی به خودی خود واجد معرفت کامل نیست، اما همان خالق که او را برای چنین هدفی آفریده است، کاملاً به راه های دست یابی به آن و پیچ و خم ها و مخاطرات و لغزشگاه های آن واقف است و می تواند به درستی و به کامل ترین شکل، وی را به این هدف رهنمون سازد.

بنابراین، به طور خلاصه، ما به دلیل آن که مخلوق خالق علیم و حکیم هستیم و از نظر عقلی می دانیم که آفرینش ما عبث نبوده است و ما برای هدفی خلق شده ایم، به حکم عقل، وجدان و فطرت موظف هستیم که با سه مسئله آشنا شویم:

1. هدف خلقت (رشد و کمال)؛

2. معیار و مصادیق رشد و کمال و سعادت؛

3. راه رسیدن به این هدف و چگونگی پیمودن آن راه.

از آن جا که علم مطلق و خطا ناپذیر به این سه مورد، تنها مخصوص خداوند است، پس تنها او می تواند بشر را از آن ها آگاه کند. از طرف دیگر واضح است که هر انسانی این شایستگی را ندارد که خالق هستی بدون هیچ واسطه ای با او ارتباط برقرار کند و او بتواند معرفت های سه گانه یاد شده را به طور مستقیم از خدا دریافت کند. پس باید انسان های شایسته ای وجود داشته باشند که بتوانند پیام الهی را دریافت و به دیگران ابلاغ کنند. چنین کسانی را پیامبر و این شأن، مقام و مأموریت خاص را نبوت می نامیم.

به دیگر سخن هنگامی که فاعلی حکیم، فعلی را برای تحقق هدفی انجام می دهد، بر عهده او است که تمام اسباب رسیدن به آن را فراهم و موانع آن را برطرف کند، در غیر این صورت او هدف خود را نقض کرده است و نقض غرض، کاری غیر حکیمانه است؛ مثلاً اگر فردی میهمانی را به خانه خود دعوت کند و هدفش هم واقعاً آمدن او باشد، لازم است که نشانی خود را به او بدهد و وسیله آمدنش را هم فراهم کند و... چون در غیر این صورت هدف خودش را نقض کرده است. بنابراین، اگر خداوند حکیم، انبیا را برای تحقق هدف خلقت مبعوث نکند، هدف خویش را از آفرینش نقض کرده است و این بر خلاف حکمت او است؛ چرا که می داند انسان به تنهایی توانایی رسیدن به این هدف را ندارد. به همین دلیل اگر انسان معرفت درستی به خداوند داشته باشد و بداند که او عالم و حکیم است و رحمتش تمام عالم هستی را فرا گرفته است، درمی یابد

که چنین خالقی، ضروری است که فرستادگانی را از سوی خود برای تحقق هدف خلقت، مبعوث نماید و به این ترتیب می فهمیم که نبوت، لازمه خداشناسی و از شئون آن است و منکران نبوت در حقیقت، خداوند را آن گونه که باید و شاید نشناخته اند و از این جا معنای آیه زیر برای ما روشن تر می شود:

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ 1

آن ها خدا را، چنان که شایسته او است، نشناختند؛ زیرا گفتند که خدا هیچ چیزی بر بشر نازل نکرده است. (ای پیامبر) بگو: «پس چه کسی کتابی را که موسی آورد و نور و مایه هدایت مردم بود، (و نیز دیگر کتاب های آسمانی را) نازل کرد؟».

## اهداف خاص بعثت انبیا در قرآن

### اشاره

قرآن کریم، افزون بر معرفی کلی هدف بعثت، آن را به صورت خاص تر نیز بیان می کند و با ذکر مصادیق جزئی تر این هدف کلی، ابعاد گوناگون پیام آوری انبیا را به شکل دقیق تر و روشن تری معرفی می کند. البته عقل انسان نیز ضرورت بعثت را در این ابعاد و زمینه های مختلف و ارتباط آن ها را با هدف آفرینش تأیید می کند.

### 1. تعلیم دانش

هیچ انسانی خالی از نوعی بینش و نگرش به عالم هستی (جهان بینی) نیست. به طور کلی شناخت جهان هستی از دو جهت برای انسان مهم و مفید است: اولاً علم و دانش، با چشم پوشی از تأثیر آن بر رفتار انسان، ذاتاً برای او مطلوب است و در اصطلاح، انسان، فطرتاً دانش جو و معرفت طلب آفریده شده است و ذاتاً کنجکاو است تا از حقایق ریز و درشت جهان آگاه شود؛ ثانیاً هر فردی، بدون استثنا، برای خود در زندگی اهداف، خطمشی، ارزش ها، باید و نبایدها و اخلاقیاتی، درست یا نادرست، دارد که تمام آن ها مبتنی بر جهان بینی خاصی است که آن فرد برای خود برگزیده است؛ به عبارت دیگر چگونگی عملکرد کلی و اصلی انسان در زندگی، به نوع تفسیر و نگرش انسان به جهان هستی و پاسخ او به سؤالات مهم مربوط به آن بستگی دارد، مانند این سؤالات که آیا جهان خالقی دارد؟ آیا هویت و شخصیت انسان تنها در جسم و بدن او منحصر است یا هویتی مستقل از بدن خود [به نام روح یا نفس یا...] دارد؟ آیا مرگ پایان کار انسان است یا هویت اصلی انسان پس از مرگ هم به وجود خود ادامه می دهد؟ آیا چیزی به نام معاد و پاداش و مجازات اخروی و ابدی وجود دارد؟ آیا آفرینش انسان هدفی متعالی دارد یا او تصادفی و بی هدف ایجاد شده است و هیچ نظارتی بر او وجود ندارد؟ آیا انسان در اعمال خود مجبور است یا مختار؟ آیا جهان به اعمال خوب و بد آدمی عکس العمل نشان می دهد؟

نه تنها افرادی که در رفتار کلی زندگی خود به اصول انسانی، اخلاقی و یا الهی پای بند هستند، بلکه حتی کسانی هم که به هیچ ضابطه انسانی یا الهی مقید نیستند و جز به منافع خود نمی اندیشند و تنها در صدد بهره مندی از انواع لذات و ارضای هواها و تمایلات نفسانی خویش اند، نگرش خاصی به انسان و جهان دارند و



به سؤالات بالا پاسخ هایی متناسب با رفتار خود می دهند؛ مانند این که خالق و معادی در کار نیست و انسان و جهان، بی هدف ایجاد شده اند و... .

اما افزون بر مسائل کلی مربوط به جهان بینی، بسیاری امور دیگر نیز وجود دارد که آشنایی با آن ها تأثیرات مهم و مختلفی بر زندگی ما دارد و به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر رشد و کمال یا نقص و انحطاط ما اثر می گذارد. از آن جا که تنها خدایی که خالق انسان و جهان است، به تمام این امور علم کامل و مطلق دارد؛ از این رو یکی از دلایل ضرورت بعثت پیامبران تعلیم کامل انسان ها در تمام زمینه هایی است که به شکلی به رشد و سعادت بشر مربوط است و روشن است که تعلیمات مربوط به خداشناسی و معاد در صدر این تعلیم قرار دارد. قرآن کریم نیز در آیات متعددی هدف بعثت را تعلیم کتب آسمانی، تبیین محتوای آن، تعلیم حکمت(1) و تعلیم بسیاری چیزهای دیگر می داند:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ 2

خداوند بر مؤمنان لطف کرد و در بین آن ها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و به آن ها کتاب و حکمت تعلیم دهد، در حالی که پیش از این (تعلیمات)، در گمراهی آشکار بودند.

الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ... وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ 3

... کتابی را که موسی آورد، نور و مایه هدایت مردم بود... و (با کتاب و تعلیم موسی) مطالبی به شما تعلیم داده شد که نه شما آن را می دانستید و نه پدرانتان.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ 4

ما در میان شما پیامبری از جنس خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را کتاب و حکمت تعلیم دهد و چیزهایی بیاموزد که قبلاً نمی دانستید. (2) و (3)

ص:7

1- . در این که معنای حکمت در این آیات و تفاوت آن با دیگر معرفت ها چیست، نظرات گوناگونی مطرح شده است. افزون بر کتب تفسیری در ذیل آیات مزبور، می توانید به کتاب زیر هم، که در آن خلاصه نظرات گوناگون گردآوری شده است، مراجعه کنید: عبدالله نصری، مبانی رسالت انبیا در قرآن.

2- . برای اطلاع از دیگر آیات مربوط به این بحث، ر. ک: بقره/129؛ جمعه/2؛ همچنین غیر از این ها، برای اطلاع از آیاتی که هدف بعثت را ابلاغ آیات الهی بر مردم معرفی می کند، ر. ک: رعد/30؛ قصص/59؛ طلاق/11-10؛ نمونه بعضی از آیاتی هم که یکی از مهم ترین وظایف پیامبران را دعوت به توحید و معاد ذکر می کند، عبارت اند از: نحل/38؛ انبیاء/25؛ نوح/3-2؛ هود/50، 61 و 84؛ مؤمنون/38-35؛ اعراف/59؛ شعراء/135؛ مؤمن/15؛ انعام/130.

3- . همان طور که از ظاهر عبارت پایانی آیه هم بر می آید، بسیاری از متفکران معتقدند که این انبیا بوده اند که برای نخستین بار پایه گذار

بسیاری از دانش‌ها بودند و مبانی علوم و بسیاری از اطلاعات اساسی و مورد نیاز بشر را در اختیار او قرار دادند و اگر آنان نبودند، آدمیان یا اصلاً به بسیاری از دانش‌ها دست نمی‌یافتند و یا بسیار دیرتر دست پیدا می‌کردند..

تعلیم علوم و معارف نظری، هرچند برای رشد و کمال انسان لازم است، ولی کافی نیست. اگر علم و دانش با تربیت و طهارت اخلاقی همراه نباشد، نه تنها موجب رشد نمی شود، بلکه سبب بزرگ ترین سقوطها و انحطاطهای اخلاقی نیز خواهد شد. یکی از بهترین شواهد این مسئله همکاری دانشمندان علوم مختلف با حکومت های جبار و ظالم در دنیای امروز است که حاصل تمام علم و دانش خود را در راه ساخت انواع سلاح های کشتار جمعی (اتمی، شیمیایی، میکروبی و...) و یا ابداع وسایل و شیوه های گوناگون شکنجه های روحی و جسمی و بسیاری از ستم ها و جنایت های دیگر به کار گرفته اند.

از طرف دیگر حتی کسانی هم که می خواهند موازین اخلاقی را رعایت کنند، در بسیاری از مصادیق اعمال اخلاقی اختلاف نظر دارند. کسانی که با علم اخلاق آشنایی دارند به خوبی می دانند که بسیاری از اندیشمندان حوزه علم و فلسفه اخلاق، حتی در این مسئله که تعریف اخلاق و خوب و بد اخلاقی چیست و معیار تمیز عمل اخلاقی از غیر اخلاقی و مصادیق آن ها کدام است، با هم هم داستان نیستند و دیدگاه ها و نظرات گوناگون و متعارضی دارند. از سوی دیگر عارفان و اهل سلوک عرفانی نیز در طول تاریخ اختلاف نظر زیادی داشته اند که تاکنون نیز ادامه دارد؛ عارفان در این که چگونه باید نفس خود را تهذیب و از آلودگی ها و انواع تعلقات مادی و معنوی پاک کنیم و اساساً چه چیزی را باید تعلق ناپسند و موجب آلودگی روح بدانیم و به طور کلی مسیر سیر و سلوک را در عرفان عملی چگونه باید طی کنیم، اختلافات زیادی دارند. این اختلاف نظرها گاه به تعارضات عمیقی منجر شده است. مثلاً کسان یا فرقه هایی از دواج و علاقه به همسر و فرزند را از تعلقات نادرست و آلودگی های نفسانی قلمداد می کنند و تهذیب و تکامل نفس را در مجرد زیستن یا به طور کلی در کناره گیری از مردم و جامعه و انزواطلبی می دانند و کسان دیگری به عکس آن معتقدند. یا مثلاً در برخی از عرفان های شرقی، برای پرورش و تقویت نفس، انواع ریاضت های عجیب و غریب و طاقت فرسا تجویز می شود و در مکتبی دیگر توسل به این گونه اعمال، نادرست و خود یکی از موانع رشد و کمال واقعی تلقی می شود. بنابراین، تنها خالق که جسم و روح آدمی را آفریده است، می داند که چه چیزی موجب آلودگی و انحطاط و یا تهذیب و تعالی نفس است و راه این تهذیب و موانع و خطرات آن کدام است. بر این اساس، یکی دیگر از دلایل ضرورت بعثت پیامبران و اهداف آن این است که افزون بر تعلیم، بشر را از نظر اخلاقی و تربیتی نیز به رشد و کمال برسانند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ من برای این مبعوث شدم که سجایای اخلاقی را به تمام و کمال برسانم. قرآن کریم نیز هدف بعثت را تزکیه اخلاقی معرفی می کند. (1) تأمل در محتوا و راه و روش تربیت اخلاقی پیامبران تفاوت های موجود میان اخلاق و عرفان الهی و بشری را به روشنی به ما نشان می دهد و این خود حاکی از همان عجز بشر برای پیمودن این راه به پای خود است.

### چکیده

بحث از ضرورت بعثت پیامبران، با درک فلسفه آفرینش انسان ارتباطی بسیار عمیق و نزدیک دارد و بدون توجه به هدف خلقت انسان نمی توان هدف از بعثت را به طور درست و کامل دریافت.

چون خداوند حکیم است، کار عبث و بی هدف نمی کند و چون جامع همه کمالات است و هیچ نقصی در او راه ندارد، خود از فعل خویش بهره مند نمی شود، پس تنها مخلوقات هستند که از آفرینش سود می برند.

هدف از آفرینش انسان این است که با استفاده از فضیلت و کمالی به نام اختیار به بالاترین مراتب رشد و کمال اختیاری، که هیچ حد و نهایتی هم ندارد، دست یابد.

از آن جا که انسان به تنهایی نمی تواند در بسیاری از موارد، معیار رشد و کمال، مصادیق آن، راه دست یابی به آن و چگونگی پیمودن آن راه را دریابد و تنها خالق هستی است که به طور کامل و خطا ناپذیر می داند عالم و آدم را برای چه هدفی آفریده است، رشد و کمال انسان در چیست، مصادیق کوچک و بزرگ آن در تمام ابعاد نظری و عملی زندگی بشر کدام است، از چه راهی باید به رشد و کمال دست یافت و خطرات و لغزشگاه های این راه در تمام مراحل آن چیست، پس بر عهده خالق است که انسان را در این جهات راهنمایی کند.

اگر خداوندی که انسان را برای هدفی متعالی آفریده است، این هدف را به انسان معرفی نکند، اسباب دست یابی به آن را برایش فراهم نسازد و او را به سوی آن هدف راهنمایی نکند، هدف خویش را نقض کرده است و این با حکمت و کمالات او منافات دارد.

خداوند از بین همه انسان ها، شایسته ترین آن ها را برای رساندن پیام خود در امور یادشده، برگزیده است که آن ها را پیامبر و مأموریت الهی شان را نبوت می خوانیم.

قرآن کریم، هدف بعثت پیامبران را گاه با تعبیری کلی و گاه مصادیق خاص تر آن را بیان می کند.

از جمله اهداف کلی بعثت انبیا، خارج کردن انسان از تاریکی و هدایت او به سوی نور است؛ زیرا انسان به خودی خود نسبت به هدف آفرینش و امور مربوط به آن در انواع تاریکی های جهل به سر می برد و پیامبران او را از این ظلمات خارج و به سوی نور علم و معرفت به هدف مزبور هدایت می کنند.

دیگر تعبیر کلی قرآن، اتمام حجت است. اگر خداوند انسان را به سوی هدفی که برای آن آفریده شده است، راهنمایی نکند، آدمیان می توانند برای انحراف خود از این هدف و ارتکاب انواع خطاها عذر بیاورند. از این رو، هدف دیگر بعثت پیامبران، اتمام حجت بر انسان ها و بستن هرگونه راه عذر و بهانه بر آنان است.

قرآن مجید یکی از اهداف خاص بعثت را تعلیم دانش معرفی می کند. این تعلیم تمام مواردی را شامل می شود که به نحوی، مستقیم یا غیر مستقیم، به هدف آفرینش، یعنی رشد و کمال انسان، مربوطند که در رأس آن ها معارف مربوطند به مبدأ و معاد قرار دارد.

یکی دیگر از این اهداف خاص تزکیه و تربیت اخلاقی است؛ چرا که اولاً علم و دانش به تنهایی برای رشد و تعالی انسان کافی نیست و ثانیاً هیچ کس جز خداوند به طور کامل با معیارهای اخلاقی و ظرافت ها و پیچیدگی های آن آشنایی ندارد.



## جلسه دوم دلایل ضرورت بعثت انبیا (2)

### اشاره

اهداف درس 12

مروری بر مباحث پیشین 12

3. رفع اختلاف 12

دو نکته 13

نکت اول 13

نکت دوم 14

4. عمل به رضای الهی 17

اهداف کلی بعثت انبیا در قرآن 18

1. خارج کردن انسان ها از تاریکی ها و هدایت آن ها به سوی نور 18

2. اتمام حجت بر انسان ها 19

چکیده 19

ص: 11

## اهداف درس

آشنایی با:

دلایل ضرورت بعثت انبیا؛

اهداف خاص بعثت انبیا؛

اهداف کلی بعثت انبیا.

## مروری بر مباحث پیشین

در درس گذشته ذکر شد که خداوند از آفرینش انسان هدفی دارد که همان رساندن او به بالاترین مراتب رشد و کمال است و آنچه را که برای تحقق این هدف لازم است، از طریق پیام آوران خود در اختیار او گذاشته است. از آن جا که هم معارف نظری و هم تربیت اخلاقی برای رشد انسان اهمیت شایانی دارد، دو هدف خاص از بعثت پیامبران، تعلیم دانش و تزکی اخلاقی است. در درس حاضر با دو هدف دیگر بعثت آشنا می شویم که یکی از آن ها رفع اختلاف و دیگری کسب رضای الهی است.

## 3. رفع اختلاف

شك نیست که انسان ها به دلیل محدودیت قوای ادراکی شان از يك سو و تفاوت های موجود در استعدادها و توانایی های ذهنی و فکری شان از سوی دیگر و نیز به سبب هواهای نفسانی و تعلقات گوناگون دنیوی و مادی، همواره در طول تاریخ دچار اختلاف و درگیر منازعات و کشمکش ها بوده اند. تاریخ گواه آن است که چه جنگ ها و نزاع های خونینی بر سر مسائل جزئی و کم اهمیت رخ داده است. بدیهی است که این اختلاف ها و منازعات موجب تضعیف، کاهش و نابودی سرمایه های انسانی و غیر انسانی می شود، بشر را از هدف آفرینش دور می سازد و به جای رشد و کمال، اسباب نزول و انحطاط او را فراهم می آورد.

از این رو، عقل و وحی به ما می گوید که برای دست یابی انسان به هدف آفرینش، لازم است که خداوند اختلافات را، به ویژه در امور مهم و اساسی زندگی، از میان افراد بردارد. به همین جهت، قرآن مجید یکی دیگر از ضرورت ها و حکمت های بعثت پیامبران را رفع اختلاف میان انسان ها معرفی می کند:

... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ 1

... پس خداوند پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده را مبعوث کرد و کتاب (آسمانی) را، که به سوی حق و حقیقت دعوت می کرد، همراه آنان نازل نمود تا در اختلافات بین مردم داوری کنند.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ 2

(ای پیامبر)، ما این کتاب (قرآن) را فقط برای این بر تو نازل کردیم که آنچه را که (مردم) در آن اختلاف دارند برای آن ها روشن کنی و (این کتاب) برای کسانی که (در





برابر حق، تسلیم و خاضع اند و قصد عناد و لجاجت ندارند و از این رو به خدا و آیات او ایمان می آورند، مایه هدایت و رحمت است. (1)

رفع اختلاف میان مردم به دو صورت امکان پذیر است: نخست این که پس از بروز اختلاف، میان آنان به حق داوری شود. اما راه اصلی تر و زیربنایی تر آن است که کاری صورت بگیرد که اساساً اختلافی به وجود نیاید تا بعداً برطرف شود و این امر در صورتی امکان پذیر است که نظام جامعه به گونه ای پایه گذاری شود که عدالت اجتماعی در تمام زمینه ها تحقق یابد. بسیاری از اختلافات و منازعات فردی و اجتماعی ناشی از نبود عدالت اجتماعی است. بنابراین، با از میان رفتن ظلم و اجرای عدالت اجتماعی، بسیاری از اختلافات از میان می رود و یا به کمترین حد خود می رسد. از این رو، ضروری است که بخشی از پیام انبیا به تأسیس یک نظام حقوقی و اجتماعی کامل و عادلانه اختصاص یابد. به همین دلیل قرآن مجید یکی از جنبه های مهم بعثت پیامبران را برقراری قسط و عدل در تمام زمینه ها معرفی می کند:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ 2

ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و معیار نازل کردیم تا مردم عدالت را برپا دارند.

نقصان همه جانبه قوانین بشری که به گسترش روزافزون انواع مفسد و مظالم، به ویژه از سوی حکومت ها منجر شده است، اختلافات عمیق و گسترده حقوق دانان و قانون گذاران اجتماعی در وضع قوانین کامل و عادلانه و ناتوانی مجریان از اجرای این قوانین، بحث و درگیری افراد بشر بر سر اموری که جزء ابتدایی ترین مسائل حقوقی و انسانی است، نظیر تبعیض نژادی و برتری سفیدپوستان بر رنگین پوستان، محروم بودن افراد ضعیف و زنان و کودکان بسیاری از جوامع از حقوق اولیه خود و موارد زیاد دیگری از این دست، همه و همه نشان دهنده نیاز جدی و واقعی جوامع بشری به وضع قوانین عادلانه اجتماعی از سوی خداوند و اجرای دقیق و کامل آن به وسیله پیامبران الهی است.

## دو نکته

### نکته اول

درباره اختلاف بین مردم و برطرف کردن آن به وسیله پیامبران به این نکته مهم باید توجه کرد که: بر خلاف آنچه معمولاً تصور می شود، این رفع اختلاف منحصر به موارد حقوقی و اجتماعی نیست، بلکه امور فکری و اعتقادی را هم در بر می گیرد. انبیا نیامده اند تا تنها در دعاها و اختلاف های مربوط به زن و شوهر، کارگر و کارفرما، مالکیت های حقوقی و... داوری کنند، بلکه آنچه مهم تر است این است که آن ها وظیفه دارند و قادرند اختلاف ها و منازعات فکری و عقیدتی متفکران، اعم از فیلسوفان، عارفان، علمای دینی و... را نیز حل کنند و عقیده درست و نهایی را در این موارد بیان کنند؛ چرا که اساساً منشأ بسیاری از نزاع های فیزیکی فردی و اجتماعی هم در همین تعارضات فکری و ایدئولوژیکی نهفته است. بنابراین، سخن آنان برای تمام فلاسفه، عرفا و عالم ترین افراد جامعه هم حجت است و پیام آنان معیار تمیز حق و باطل در همه زمینه ها

1- . همچنين در اين باره ر. ك: نساء/ 105؛ مائده/ 48؛ ص/ 26؛ زخرف/ 63.

است. یادآوری این نکته از آن جهت مهم است که بعضی تصور می کنند که سخنان پیامبران برای داوری میان افراد عامی و توده مردم معمولی است و سطح سخنان فیلسوفان و عارفان بالاتر و عمیق تر از آن است که بتوان با گفتار انبیا درباره آن ها قضاوت کرد و حق و باطل آن را از هم تشخیص داد. هم عقل و هم عمومیت وحی الهی، که از رفع اختلاف بین مردم به طور مطلق سخن گفته است، و هم سیره پیامبران و رهبران الهی هیچ گونه قید و حدّ و مرزی را در این زمینه نمی پذیرد و تاریخ يك نمونه هم سراغ ندارد که آنان حتی يك پرسش از بزرگ ترین عالمان بشری را هم از روی عجز بدون پاسخ گذاشته باشند و یا قضاوت در عالی ترین مسائل فلسفی، عرفانی و کلامی آنان را از وظیفه و صلاحیت خود خارج بدانند.

## نکته دوم

گاه در کتب کلامی برای بعثت انبیا فواید و حکمت هایی مطرح می شود، بی آن که ارتباط آن ها با فلسفه آفرینش ذکر گردد؛ مانند این که «آنان در زمینه های مختلف علمی، اخلاقی، اجتماعی و... اموری را به انسان تعلیم می دهند که نمی داند و یا در مواردی هم که انسان چیزی را بدون تعلیم آنان می داند، پیام انبیا تأییدی دوباره بر آن است.»

اگر این فواید را بدون توجه به فلسفه آفرینش انسان مطرح کنیم، دلایل مبتنی بر این فواید، ناقص خواهد بود؛ زیرا اولاً می توان اشکال کرد که در امور نظری، نیاز چندانی به راهنمایی انبیا نیست؛ زیرا خود متفکران و عالمان و فیلسوفان بشری به مرور زمان و در اثر تحقیقات و مباحثات خود حقیقت را در می یابند و یا دست کم به آن نزدیک می شوند. به علاوه، اختلافات نظری زیان شدید فردی و اجتماعی به دنبال ندارد و حتی خود سبب رشد فکری و علمی و شکوفا شدن استعدادها می شود. اما در امور عملی و به ویژه در قانون گذاری و اداره اجتماع هم مشاهده می کنیم که جوامع بشری بدون نیاز به تعالیم پیامبران، کم و بیش توانایی اداره امور خود را دارند و مردم بعضی از جوامع هم از این نظر زندگی خوب و آسوده ای دارند و از وضع اجتماعی خود راضی اند.

واقعیت این است که اگر فلسفه بعثت را تنها در برخی تعالیم نظری و وضع پاره ای قوانین اجتماعی خلاصه کنیم و ارتباط آن را با فلسفه آفرینش انسان نادیده بگیریم، اشکال مزبور از جهاتی وارد است و همین امر بعضی از روشنفکران امروز را به طرح این نظریه سوق داده است که دین تنها برای برقراری درست رابطه معنوی انسان با خدا آمده است نه دخالت در امور علمی و اجتماعی، و اداره این گونه امور به دست اندیشمندان بشری سپرده شده است.

با توجه به آنچه گفته شد، پاسخ این گونه اشکالات مشخص می شود. اولاً: تاریخ دانش های بشری به روشنی گواهی می دهد که اختلافات فکری انسان ها چنان عمیق و گسترده است که در این میان، حقیقت کاملاً گم شده است و به جای کشف حقیقت یا نزدیک شدن به آن، جز بر حیرت و سرگردانی او افزوده نشده است. به جرئت می توان گفت که در امور نظری، شاید حتی يك مورد هم نباشد که همه آحاد بشر در آن اتفاق نظر داشته باشند. کسانی که با تاریخ اندیشه آشنایی دارند به خوبی می دانند که بعضی از اندیشمندان حتی بر سر بدیهی ترین امور، مانند وجود عالم خارج، وجود خود انسان و حتی اصول مسلم ریاضی مانند  $24 * 2$  هم شك و تردید داشته و یا حتی منکر آن ها بوده اند. يك نگاه کوتاه، آن هم تنها به حوزه کلام و عقاید اسلامی، ما را دست کم با ده ها فرقه گوناگون و معرکه آرای عجیبی روبه رو می کند، به گونه ای که می بینیم پدر و پسر هم توانسته اند به نظر واحد دست یابند و از این رو هر کدام برای خود فرقه جدیدی

درست کرده اند. (1) از طرف دیگر تمام متکلمان مسلمان در طول تاریخ اسلام، با همه اختلافات موجود میان خود، در بسیاری از مسائل با فیلسوفان مسلمان نیز اختلافات عمیق و بنیادی دارند و عارفان مسلمان هر دوی این ها را بر خطا می دانند و حقیقت و طریق کشف آن را در امری دیگر جست و جو می کنند و فقها نیز هر سه این ها را، در بسیاری از موارد، تخطئه می کنند و تازه این معرکه آرا تنها در عالم اسلام است. اما در داخل ادیان دیگر نیز همین اختلاف عمیق مذاهب را مشاهده می کنیم مواجه هستیم و جدا از اختلافات میان فرقه های درون دینی، اختلافات میان خود ادیان، مانند اسلام، مسیحیت، یهودیت و... بسیار اساسی تر است. (2)

افزون بر همه این ها شاهد اختلافات میان ادیان الهی از يك سو و دیگر مکاتب و آیین ها نظیر بودیسم، هندوئیسم و... هستیم و بالاتر از این ها تفاوت ها و تعارض هایی است که بین همه مکاتب شرق با مکاتب غرب و یا بین مکاتب الهی و مکاتب مادی و الحادی وجود دارد. مطالعه و تحقیق در تمام این فرقه ها و مکتب ها در طول تاریخ و جست و جو و یافتن حقیقت از میان آن ها، عمری به درازای خود تاریخ می خواهد.

ثانیاً، برخلاف ادعای مزبور، چنین نبوده است که اختلافات عقیدتی زیان های فردی و اجتماعی نداشته باشد. ریشه بسیاری از منازعات اجتماعی در تاریخ، اختلافات ایدئولوژیک بوده است. مسئله کلامی کم اهمیت حدوث یا قدم کلام الهی در صدر اسلام، عامل ایجاد دوران محنت و آن همه جنگ و کشتار و شکنجه میان معتزله و اهل حدیث شد. جنگ های عظیم صلیبی، که ده ها سال ادامه داشت، ناشی از باطل دانستن اسلام و مسلمانان از سوی مسیحیان بود. اگر مسیحیان اسلام را دین حقیقی الهی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و قرآن را واقعاً از سوی خدا می دانستند، چنین جنگ هایی رخ نمی داد. بزرگ ترین شهید تاریخ، حضرت علی (علیه السلام) تنها به این دلیل به شهادت رسید که خوارج، او را از نظر فکری و اعتقادی کافر می دانستند؛ چرا که معتقد بودند حضرت علی (علیه السلام) با پذیرفتن موضوع حکمیت، مرتکب گناه کبیره شده است و از نظر دینی، مرتکب گناه کبیره، اگر توبه نکند، کافر و واجب القتل است. اگر امیر المؤمنین (علیه السلام) شهید نمی شد و حکومت خود را ادامه می داد، چه بسا دست کم مسیر تاریخ اسلام عوض می شد و مسلمانان سرنوشت دیگری می یافتند. شریح قاضی، فتوای قتل امام حسین (علیه السلام) را به این دلیل صادر کرد که از دیدگاه دینی بیعت نکردن با خلیفه زمان و خروج بر او را کفر و بدعت می دانست. او با این

ص: 15

- 1- . مانند ابو علی جُبَّایی (پدر) که مؤسس فرقه جُبَّائیان و ابو هاشم جُبَّایی (پسر) که پایه گذار فرقه بهشمیه است.
- 2- . بدیهی است که تعارض میان تعالیم ادیان و یا فرقه های داخلی آنان ربطی به حقانیت اصل این ادیان ندارد؛ چرا که عوامل گوناگونی منشأ این اختلافات است؛ دور شدن از تعالیم يك پیامبر بعد از خود او، تحریف آن دین یا کتاب آسمانی، بی اعتنائی به دستورات پیامبران درباره رهبری بعد از خود و نادیده گرفتن جانشینان آنان، اغراض و منافع شخصی و پیروی از هواهای نفسانی، تعصبات کورکورانه، جاه طلبی و قدرت طلبی، تمایل نفسانی به فرقه سازی و رهبری آن، جمع کردن مریدان و بسیاری عوامل دیگر منشأ بروز این اختلافات میان ادیان و یا فرقه های داخلی آنان است. همچنین باید میان اختلافات پیروان ادیان و مذاهب با یکدیگر و اختلاف در اصل دین و پیامبران تفاوت قائل شویم. آنچه متأسفانه وجود دارد، اختلافات پیروان ادیان است، که به بعضی از علل آن اشاره شد، اما میان تعالیم پیامبران در حوزه امور نظری و اعتقادی به هیچ وجه تعارضی نیست. انبیا خود برای رفع اختلاف، اعم از دینی و غیر دینی، آمده اند. اگر مردم سخن پیامبران را حجت و از طرف خدا می دانستند، تابع و تسلیم آن بودند، از تعلیم آنان درباره چگونگی برطرف کردن اختلافات بعد از خود پیروی می کردند و بدون تعصب و هواهای نفسانی از جانشینان راستینی که خود آنان معرفی می کردند، پیروی می نمودند، هرگز شاهد

این همه منازعات در درون یا میان ادیان نبودیم. در غیر این صورت اگر قرار باشد که مردم، حتی سخن خود پیامبران را نادیده بگیرند، در زمان حضور آنان هم شاهد اختلافات زیادی خواهیم بود. تاریخ اسلام و سرپیچی های مکرر و متعدد پیروان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از دستورات حضرت در زمان حضور ایشان، نمونه بارز این مدعا است..

فتوا فاجعه عظیم کربلا را پدید آورد. ترور، کشتار و فجایع عظیمی که در تاریخ و به ویژه در دنیای امروز به وسیله فرقه منحرف وهابیت پدید آمده است و در درجه اول کمر به کشتار و نابودی کامل شیعیان جهان بسته اند، تنها ناشی از این عقیده باطل و انحرافی است که آنان، شیعیان را به دلیل اعتقاد و اعمالشان مشرک و واجب القتل می دانند و این را نه تنها درباره شیعیان، بلکه درباره همه اهل سنت و نیز همه یهودیان، مسیحیان و پیروان همه ادیان و آیین ها صادق می دانند و اگر امکان آن را بیابند، پیروان تمام ادیان را از دم تیغ می گذرانند. افزون بر جهان اسلام، تاریخ مسیحیت نیز پر از جنگ ها و منازعات خونین فرقه های مسیحی بوده است. دوران سیاه و وحشتناک هزار ساله قرون وسطی را نظام کلیسا و مسیحیانی به وجود آوردند که مخالفان خود را کافر و بدعت گذار در دین می دانستند و بر اساس همین اعتقاد، در طول چندین قرن، چنان کشتار و فجایعی به بار آوردند که با شنیدن آن مو بر اندام هر انسانی راست می شود. این ها تنها نمونه هایی بود از نزاع ها و درگیری هایی که از اختلافات فکری و عقیدتی سرچشمه می گیرد.

افزون بر این، با چشم پوشی از آثار زیانبار اجتماعی، از آن جا که حق یکی بیشتر نیست و بخش اعظم فرق و مذاهب گوناگون بر باطل اند، پای بندی به يك عقیده باطل در تمام عمر، ثمری جز دور شدن از مسیر کمال و رشد روحی و فکری، انحراف از هدف آفرینش و از دست دادن سعادت نهایی و اخروی ندارد و این زیان از تمام زیان های اجتماعی بالاتر است.

همچنین راه شکوفا شدن استعدادها تنها در صرف وقت زیاد برای یافتن عقیده حق از میان ده ها و صدها عقیده گوناگون نیست؛ چرا که این امر خود عامل هرز رفتن و هدر دادن عمر و سرمایه های انسانی است، بلکه بعد از آن که اصول و مبانی اصلی اعتقادی از سوی پیامبران عرضه شد، قوا و استعداد های انسان می تواند در جهت کسب معرفت بیشتر و کامل تر در همان مسیر عقیده حق باشد و استعداد او با افزایش دائم رشد و کمال علمی و اخلاقی، شکوفایی و پرورش یابد.

در امور عملی و اجتماعی هم به هیچ وجه انسان از تعالیم انبیای نیاز نیست و توانایی اداره همه جانبه امور خود را ندارد. اگر چنین است، پس این همه جنگ ها و فجایع انسانی چیست؟ آیا جنگ های اول و دوم جهانی، که به کشته یا مجروح شدن صدها میلیون نفر در سراسر عالم منجر شد و به احتمال بسیار، بروز جنگ سوم جهانی، که در اثر آن ممکن است نسل بشر در معرض انقراض قرار گیرد، نشان دهنده بی کفایتی جوامع بشری در اداره امور خود نیست؟ آمار نشان می دهد که از زمان پایان جنگ دوم جهانی تاکنون، جهان تنها دو ماه بدون هیچ جنگی بوده است و صرف نظر از این مدت کوتاه، روزی نبوده است که در نقطه ای از جهان جنگی روی نداده باشد. با وجود ثروت ها و منابع عظیم روی زمین، فقر گسترده و روزافزونی که صدها میلیون نفر را در دنیا فرا گرفته است، مرگ روزانه هزاران کودک و بینوا در اثر گرسنگی، انواع تبعیض ها و مظالم اجتماعی و بسیاری مشکلات و معضلات دیگر در جوامع، مانند گسترش فساد و فحشا، افزایش خودکشی ها و بیماری های روانی و... همه حاکی از بطلان ادعای یاد شده است. رفاه و آرامش نسبی بعضی از جوامع نباید ما را از مشاهده اوضاع بسیار نابسامان بیشتر کشورها غافل کند. گذشته از این، آیا رضایت مردم بعضی از این جوامع، لزوماً نشان دهنده رضای الهی و در مسیر هدف آفرینش و رشد و کمال واقعی بودن آن ها است؟ ممکن است بعضی از اجتماعات بشری قوانینی میان خود وضع کنند و امور خود را به نحوی سامان دهند که رضایت بسیاری از آنان را به همراه داشته باشد، مانند تأیید ارتباط یا ازدواج همجنس گرایان و یا تصویب قوانین مربوط به برتری سفیدپوستان بر دیگران و...، اما سؤال این است که آیا اوضاع چنین جوامعی به معنای رشد و سعادت حقیقی آن ها است؟ روشن است که پاسخ منفی است و به همین دلیل نمی توان همواره رضایت فرد یا

جامعه را از امور نظری و عملی خود، لزوماً حاکی از رضایت الهی و عقاید و عملکردهای آنان را مستلزم رشد و کمال واقعی آن‌ها دانست. از این رو، پیام خداوند و رسولان او تنها در امور معنوی و ارتباط روحی و معنوی انسان و خالق نیست، بلکه تمام امور معرفتی، عملی و اجتماعی بشر را در بر می‌گیرد. (1) بنابراین، هیچ انسانی نمی‌تواند نقشی را که انبیا در جوامع بشری دارند، ایفا کند و جانشین آنان شود. این حقیقت را می‌توانیم اصل جانشین‌ناپذیری پیامبران بنامیم.

#### 4. عمل به رضای الهی

##### اشاره

از آن‌جا که انسان مختار است، می‌تواند هزاران هزار عمل مختلف اختیاری انجام دهد. اما واضح است که خداوند از همه اعمال انسان‌ها راضی نیست. چنین نیست که انسان اگر راست بگوید یا دروغ، ظلم کند یا عادل باشد، خدمت کند یا خیانت و... در همه حال خداوند از همه کارهای او راضی باشد. از آن‌جا که خدا حکیم است، ممکن نیست که انجام یک عمل و ضد آن، هر دو موافق رضای او باشد. پس یقیناً بعضی از اعمال اختیاری ما رضای الهی را در پی دارد و بعضی دیگر بر خلاف رضای او است و خشم و سخط وی را به دنبال دارد.

از سوی دیگر ما به حکم این که مخلوق و بنده پروردگار عالم هستیم، از جهت عقلی و فطری موظفیم که در تمام زندگی خود کاری را انجام دهیم که رضای او در آن است، به ویژه که تمام امکانات و نعمت‌هایی که با آن‌ها اعمال خود را انجام می‌دهیم؛ مانند حیات، سلامت، عقل، اختیار، علم و... همه را او به ما عطا کرده است و از این رو وظیفه بندگی و شأن مخلوق بودن ایجاب می‌کند که از این امکانات و نعمت‌های او در همان مسیری استفاده کنیم که او می‌پسندد و به آن راضی است.

از طرف دیگر ما به تنهایی و بدون راهنمایی خداوند نمی‌توانیم بفهمیم که دقیقاً در تمام موارد کوچک و بزرگ زندگی، رضای خالق در چه اموری است. از این رو، ما در جایگاه یک مخلوق و بنده الهی همواره باید نگران این مسئله باشیم که ممکن است خداوند متعال از کاری که انجام می‌دهیم و استفاده ویژه‌ای که از نعمت‌های او می‌کنیم راضی نباشد و برعکس، ممکن است ما با کارهایی که انجام داده‌ایم اسباب خشم و سخط وی را فراهم کرده باشیم. بنابراین، در این‌جا هم بر خدا است که به عنوان آفریدگار، ما را از معیارها و مصادیق رضا و ناخشنودی خود مطلع کند. بر این اساس خداوند این کار را از رهگذر نمایندگان خود که پیامبران هستند، انجام می‌دهد. انبیا در واقع پیام‌آوران و واسطه‌هایی هستند که از سوی خداوند، ما را از رضا و سخط خالق مطلع می‌سازند و بدیهی است که آنچه موجب رشد و کمال ما است عمل به رضای او و پرهیز از موجبات خشم و نافرمانی او است.

افزون بر این تبیین عقلی، کتاب و سنت نیز بر همین امر تأکید و آن را یکی از دلایل بعثت انبیا ذکر می‌کنند. در آیات پانزدهم و شانزدهم سوره مائده، که ذکر آن پیش از این گذشت، هدف از ارسال رُسُل و کتاب‌های آسمانی، هدایت کسانی ذکر شده است که قصد پیروی از رضای الهی و پیمودن راه‌های سالم (از خطا و خشم و نافرمانی الهی) را دارند و تنها از همین طریق است که از ظلمات خارج می‌شوند و به سوی نور

رهنمون می شوند. استدلال بر ضرورت بعثت انبیا از طریق ضرورت عمل به رضای الهی، در روایات امامان معصوم (علیهم السلام) نیز آمده است. (1)

## اهداف کلی بعثت انبیا در قرآن

### اشاره

همان طور که قبلاً هم اشاره شد، در بیان هدف کلی بعثت پیامبران، عقل و نقل با هم هماهنگ اند. از این رو قرآن کریم، این هدف کلی را با تعبیر گوناگون زیر بیان می کند:

### 1. خارج کردن انسان ها از تاریکی ها و هدایت آن ها به سوی نور

انسان به خودی خود و بدون راهنمایی خدا، به آن معرفت های سه گانه جاهل است و در انواع تاریکی های نقص و جهل به سر می برد. از این رو انبیا با معرفت بخشیدن به او، وی را از این تاریکی ها نجات می دهند و او را به سوی نور هدایت می کنند. اما بدون هدایت الهی، زمام فکر آدمی به دست کسانی می افتد که او را از همان نور اولیة فطری هم خارج می کنند و به سوی ظلمات می برند که ثمره ای جز نابودی سعادت اخروی او ندارد:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ 2

ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمد... از طرف خدا نور و کتابی روشن و روشنگر به سوی شما آمد. خداوند به وسیله آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سالم و سلامت هدایت می کند و آنان را از تاریکی ها به سوی نور می برد و آن ها را به راه راست هدایت می کند.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ 3

خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. آن ها را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، دوستی و سرپرستی آن ها به دست طاغوت هایی می افتد که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند. آنان اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند.

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ 4

ص: 18

1- . برای نمونه ر. ك: اصول کافی، ج 1، كتاب الحججه، باب الاضطرار الى الحججه، ج 2؛ به طور کلی، بیش تر روایات این باب به اثبات ضرورت وجود حجت های الهی، اعم از پیامبران و امامان، اختصاص دارد که کاملاً با دلایل عقلی و قرآنی یادشده هماهنگ و موافق





الف لائمه را، (این قرآن) کتابی است که آن رای بر تو نازل کردیم تا مردم رای به اجازه پروردگارشان از تاریکی ها (ی جهل و کفر و ظلم...) به سوی نور (ایمان و معرفت، یعنی) به سوی راه خداوند عزیز و ستوده هدایت کنی. (1)

## 2. اتمام حجت بر انسان ها

گفتیم که انسان ها به تنهایی توانایی کسب معرفت کامل در آن سه موضوع را ندارند؛ از این رو اگر از هدف و مسیری که خداوند آنان را برای رسیدن و پیمودن آن آفریده است، منحرف شوند و در تشخیص معیارها و مصادیق رشد و کمال به خطا روند، می توانند برای این خطا و انحراف خود در محضر دادگاه عدل الهی عذر بیاورند و عذرشان هم موجه است.

بنابراین، بر خداوند است که هدف خود را از خلقتشان به آن ها معرفی کند و راه و بیراهه دست یابی به این هدف را، با تمام ظرافت ها و پیچیدگی ها و مخاطرات آن، به آنان بشناساند تا راه عذر و بهانه را بر آن ها ببندد و به این وسیله حجت را بر آنان تمام کند. به همین دلیل قرآن کریم یکی دیگر از اهداف کلی بعثت پیامبران را اتمام حجت بر بشر معرفی می کند که بدون آن مجازات انسان ها بر خلاف عدل و حکمت الهی است:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ 2

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران، دیگر حجتی برای مردم در پیشگاه خدا باقی نماند (و بر همگان اتمام حجت شود).

و لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَ نُخْزَى 3

اگر آنان را پیش از آن (که پیامبر و کتاب آسمانی برایشان فرستاده شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا، چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، قبل از آن که ذلیل و رسوا شویم؟».

وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا 4

ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری (برای آن ها) مبعوث کنیم. (2)

## چکیده

چون زندگی اجتماعی، همراه با صفات و امیال خاص وجود انسان، خواه ناخواه وی را به اختلافات و منازعات اجتماعی می کشاند و این امر ثمری جز نابودی سرمایه های مادی و معنوی انسان و دور ساختن

ص: 19

1- . و نیز ر. ك: شوری/ 52-53؛ ابراهیم/ 5؛ حدید/ 9؛ طلاق/ 10-11.

2- . همچنین ر. ك: انعام/ 130-131 و 155-157؛ مائده/ 19؛ یونس/ 7؛ شعراء/ 208-209؛ قصص/ 47 و 59..

او از هدف آفرینش ندارد، از این رو خداوند از طریق مجموع تعالیم انبیا کاری می کند که اولاً تا آن جا که ممکن است اختلافی پیش نیاید و ثانیاً اگر پیش آمد به عادلانه ترین وجه ممکن برطرف شود.

لازمه رفع اختلاف میان افراد بشر، عرضه يك نظام حقوقی و اجتماعی کامل، همه جانبه و عادلانه است؛ از این رو قرآن یکی از اهداف بعثت پیامبران را رفع اختلاف و برقراری قسط و عدالت اجتماعی می شمارد.

رفع اختلاف میان افراد به وسیله پیامبران، منحصر به منازعات حقوقی نیست، بلکه بالاتر از آن رفع اختلافات فکری و عقیدتی است. از این رو لازم است پیامبران، کامل ترین متکلم، فیلسوف و عارف زمان خود باشند تا بتوانند با دانش وسیعی که خداوند به آنان عطا کرده است، میان تمام دانشمندان و متفکران زمانشان داوری کنند و با کلام خود، که فصل الخطاب همه کلام ها است، نظر نهایی و حق را معرفی کنند.

ما به دلیل آن که مخلوق خداوند هستیم، از نظر عقلی و وجدانی وظیفه داریم که در تمام اعمال اختیاری، رضای خالق خود را در نظر داشته باشیم و آن را رعایت کنیم. اما چون نمی دانیم که در تمام موارد کوچک و بزرگ زندگی خود، در پیش گرفتن کدام عقیده، گفتن کدام سخن و رفتار به کدام عمل رضای پروردگار را در پی دارد، بر عهده او است که در تمام ابعاد و شئون گوناگون زندگی بشر، رضای خود را به وسیله پیامبرانش به ما معرفی کند؛ چرا که عمل به رضای او موجبات نزدیکی به او را فراهم می کند و رشد و کمال هم جز در سایه نزدیکی به او حاصل نمی شود.

در بسیاری از کتب اعتقادی، هدف از بعثت پیامبران، تعلیم و تربیت و برقراری عدالت اجتماعی و نظایر آن ذکر می شود، بی آن که ارتباط این ها با هدف آفرینش انسان ذکر گردد. از این رو، این اشکال وارد می شود که خود انسان ها این توانایی را دارند که کم و بیش امور مربوط به خود را اداره و نیازهای نظری و عملی خود را برطرف کنند و نیازی به راهنمایی پیامبران نیست.

در پاسخ اشکال بالا باید بر این نکته تأکید شود که هدف از بعثت پیامبران، تنها عرضه بعضی تعالیم علمی، اخلاقی و حقوقی نیست که کسی بتواند خودکفایی نسبی انسان در این امور را ادعا کند، بلکه هدف اصلی بعثت، شناساندن هدف آفرینش به انسان و معرفی تمام وظایف بندگی او است و این ها هم اموری است که هیچ کس نمی تواند از پیش خود ادعای خودکفایی و بی نیازی از تعالیم الهی به وسیله انبیا را مطرح کند. دلیل این که تعلیم و تربیت و برقراری عدالت اجتماعی مهم تلقی شده و جزو اهداف بعثت مطرح شده است، این است که این امور به تحقق هدف خلقت کمک می کنند. از این رو، انسان بدون راهنمایی پیامبران نمی تواند به تنهایی بفهمد که خداوند متعال کدام نوع از تعلیم و تربیت و روابط اجتماعی در جهت تحقق هدف آفرینش را می پسندد.

افزون بر همه این مطالب، ادعای خودکفایی انسان در امور یادشده، حتی به طور نسبی، نادرست است. تاریخ آرا و اندیشه های بشر و ثمرات زیانبار و حتی خونبار این اختلاف آرا به روشنی حاکی از بطلان ادعای مذکور است.

اهداف درس 22

مروری بر مباحث پیشین 22

رابط دین و دنیا 22

دو نظری کلی درباره رابط دین و دنیا 22

الف) انکار رابط دین و دنیا 22

ب) پذیرش رابط دین و دنیا 23

نظری صحیح درباره رابط دین و دنیا 23

الف) دلایل ضرورت دخالت دین در امور دنیایی 23

1. توجه به هدف آفرینش انسان 23

2. عمل به رضای الهی 24

3. رفع اختلاف 24

4. رابط متقابل جسم و روح 25

ب) دلیل وقوع دخالت دین در امور دنیایی 25

دین و حکومت 26

مفهوم دین و دنیا در فرهنگ اسلام 27

نحو دخالت دین در امور دنیایی 27

تعالیم پراکنده یا طرح و برنامه کامل و منسجم؟ 28

جمع بندی و نتیجه گیری 28

چکیده 29



## اهداف درس

آشنایی با:

نظرات مختلف دربارهٔ رابطهٔ دین و دنیا؛

دلایل ضرورت و وقوع دخالت دین در امور دنیایی انسان؛

معنای دقیق امور دینی و امور دنیایی در فرهنگ اسلام؛

نحوهٔ دخالت دین در امور دنیایی.

## مروری بر مباحث پیشین

در جلسات پیش گفتیم که خداوند انسان را برای هدفی خاص آفریده است، بنابراین نمی تواند در برابر چیزهایی که به این هدف مربوط است بی تفاوت باشد و اجازه دهد که انسان هرگونه و در هر راهی که دوست دارد زندگی خود را به پایان ببرد؛ از این رو خداوند کسانی را برگزیده است تا پیام او را در معرفی این هدف و راه و روشی که انسان را به این هدف می رساند و چیزهایی که او را از این هدف دور می سازد، به اطلاع وی برسانند.

در این جلسه می خواهیم بدانیم که آیا تعالیم پیامبران تنها در امور اخلاقی و معنوی و آموزش های مربوط به مبدأ و معاد منحصر است یا این که این تعالیم شئون مختلف زندگی دنیایی بشر را هم در بر می گیرد.

## رابطهٔ دین و دنیا

این مسئله که رابطهٔ دین و امور دنیایی چگونه است، از مهم ترین و بحث برانگیزترین مباحث دین شناسی است که از گذشته های دور تا امروز، بسیاری از متفکران را به موضع گیری در این موضوع واداشته است. در این موضوع، مسائل گوناگونی مطرح است؛ مسائلی مانند این که آیا دین تنها امور اخلاقی و معنوی را در بر می گیرد. یا در امور دنیایی هم دخالت دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، اولاً دلیل عقلی و نقلی این ادعا چیست؟ ثانیاً چرا باید دین در این امور دخالت کند و چرا خداوند ادارهٔ نیازهای دنیایی انسان را به خود او واگذار نکرده است؟ ثالثاً محدودهٔ این دخالت تا کجا است، آیا در همهٔ امور دنیایی است یا تنها در بعضی از آن ها؟ و آیا این دخالت تنها تعدادی اظهار نظر یا توصیه های ارشادی پراکنده است یا این که دین برای ادارهٔ مناسبت های مختلف امور دنیایی، برنامهٔ کامل و منسجمی ارائه کرده است؟

## دو نظریهٔ کلی دربارهٔ رابطهٔ دین و دنیا

### اشاره

در پاسخ به سؤالاتی از این دست دربارهٔ رابطهٔ دین و دنیا، دو نظریهٔ کلی مطرح شده است:

## الف) انکار رابطهٔ دین و دنیا

در طول تاریخ عده بسیاری حوزه تعالیم دینی را تنها در امور اخلاقی و معنوی منحصر دانسته و معتقد بوده اند که اساساً دین در امور دنیایی بشر دخالتی ندارد و این امور بر عهده خود انسان گذاشته شده است. بعضی از آیین های شرقی و همچنین عرفا و متصوفه و بسیاری از زاهدان و راهبان مسیحی، در طول تاریخ، به ویژه در قرون وسطی، چنین عقیده ای داشته اند. در ذهن بسیاری از توده مردم و حتی مؤمنان مسیحی و

ص: 22

مسلمان و... هم همین تلقی از دین وجود داشته است و امروزه نیز وجود دارد. امروزه عده ای از روشنفکران نیز همین نگرش را به دین دارند و از این رو سخن از مفاهیمی نظیر اقتصاد اسلامی، حقوق اسلامی و مانند آن را نادرست و در واقع نوعی بدعت در دین تلقی می کنند.

## ب) پذیرش رابطه دین و دنیا

در برابر دسته پیشین، کسان دیگری هستند که پرداختن به امور دنیایی را جزء متن دین و بخش ضروری آن می دانند، نه چیزی که از حقیقت دین خارج است.

## نظریه صحیح درباره رابطه دین و دنیا

### اشاره

از آن جا که اطلاعات دقیقی از محتوای کامل و حقیقی ادیان قبل از اسلام در دست ما نیست؛ از این رو ناگزیر برای ارائه دلایل و شواهد مربوط به این بحث از آیات و روایات اسلامی استفاده می کنیم و چون حقیقت اصلی و کلی همه ادیان الهی یکی است، بنابراین نتایج کلی این بحث درباره سایر ادیان هم صادق خواهد بود.

نگاهی اجمالی به تعالیم اسلام نشان می دهد که نه تنها دین برای امور دنیایی پیام های بسیاری دارد، بلکه این امر جزء جدانشدنی حقیقت دین است و حذف آن چهره بسیار ناقصی از دین ترسیم می کند. دلایل اثبات این مدعا را می توان در دو بخش بررسی کرد:

الف) دلایل ضرورت دخالت دین در امور دنیایی؛

ب) دلایل وقوع این دخالت.

## الف) دلایل ضرورت دخالت دین در امور دنیایی

### اشاره

در این بخش دلایل ضرورت دخالت دین در شئون مختلف دنیایی، مانند: اقتصاد، وضع قوانین حقوقی در حوزه های گوناگون، سیاست و حکومت، امور خانواده و... بررسی می شود. این دلایل به طور کامل با دلایلی که در بحث از ضرورت بعثت پیامبران مطرح شد، ارتباط دارد و این ارتباط نشان می دهد که درك دقیق و کامل فلسفه بعثت تا چه حد در فهم بسیاری از مباحث دینی مؤثر است؛ به بیان دیگر علت اصلی کج فهمی های موجود در این مباحث این است که مسئله ضرورت بعثت پیامبران به گونه ای بایسته درك نشده است.

## 1. توجه به هدف آفرینش انسان

می دانیم که هدف از فرستادن پیامبران و تعالیم دینی، تحقق بخشیدن به هدف آفرینش انسان، یعنی حرکت مستمر او در راستای رشد و تعالی بی نهایت است. حال سؤال این است که آیا امور مادی و دنیایی زندگی انسان نیز در رشد و کمال او مؤثر است یا خیر؟ واضح است که پاسخ مثبت است. انسان ها در طول تاریخ راه های بسیار گوناگون و متعارضی را برای اداره امور دنیایی خود در پیش گرفته اند. عقل



حکم می کند که تمام این شیوه های متضاد نمی تواند موجب رشد انسان شود. اگر ما در امور اقتصادی هرگونه که بخواهیم عمل کنیم و داد و ستد و معاملات خود را هرگونه که خود تشخیص دهیم تنظیم کنیم، یا روابط و قوانین حقوقی و قضایی خود را به هر شکلی که بدانیم برقرار سازیم، آیا در این صورت می توانیم به رشد برسیم؟ روشن است که چنین نیست. ما می توانیم تمام این امور را به گونه ای که رضایت، منافع و خواسته های ما را

تأمین کند، انجام دهیم ولی این امر غیر از این است که ما از این طریق به رشد و کمال دست یابیم. بنابراین، دین که برای رشد بشر آمده است، نمی تواند نسبت به امور دنیایی بی تفاوت باشد.

## 2. عمل به رضای الهی

در جلسه گذشته گفتیم که ما به حکم این که مخلوق خالق علیم و حکیم هستیم، موظفیم در مقام بنده او رضایت او را در تمام عقاید و اعمال زندگی به دست آوریم و نباید هرگونه که مایلیم و خود تشخیص می دهیم رفتار کنیم. حال پرسش این است که اگر ما در امور دنیایی خود هرگونه که بخواهیم عمل کنیم، آیا این رفتار ما رضایت الهی را در پی خواهد داشت؟ اگر تمام اعمال بشر در طول تاریخ، که اغلب آن ها به امور دنیایی مربوط است، بدون استثنا مورد رضای خداوند باشد، پس چه نیازی به فرستادن پیامبران بوده است؟ آیا تمام انواع معاملات اقتصادی میان افراد بشر، مصرف هرگونه خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و انجام هرگونه رفتاری با همسر و فرزند در محیط خانواده و... مورد رضای پروردگار است؟ روشن است که این گونه نیست. بنابراین، اگر خداوند پیامبران را برای آگاه کردن مردم از رضا و سخط خود فرستاده است، ضروری است که در امور دنیایی مردم هم، که بخش بزرگی از زندگی آن ها را تشکیل می دهد، دخالت کند و آنان را از خشم و خشنودی خویش در این امور آگاه نماید.

دلیل این که اسلام گاه حتی در امور بسیار جزئی، مانند: چگونگی آب یا غذا خوردن، خوابیدن و... نیز پیروان خود را راهنمایی کرده است این است که آدمیان در میزان بندگی خدا و عمل به رضای او و قصد اطاعت از وی درجات و مراتب بسیار مختلفی دارند؛ بعضی از آن ها در اعمال خود تنها خواست و خشنودی خود را ملاک قرار می دهند و به رضای پروردگار هیچ توجهی ندارند و بعضی دیگر گاه مطابق رضای الهی و گاه بر خلاف آن رفتار می کنند. اما اگر انسانی بخواهد در تمام رفتارهای کوچک و بزرگ خود در زندگی، چنان تسلیم و بنده پروردگار خود باشد که حتی در جزئی ترین امور هم رضای خدا را بر خواست خود ترجیح دهد، لازم است که خداوند او را در این امور هم راهنمایی کند و رضای خود را به او بشناساند، زیرا میزان رشد و کمال انسان به میزان رعایت رضای الهی بستگی دارد؛ کسانی که حتی در امور بسیار جزئی و کم اهمیت نیز تنها به خشنودی پروردگار خود می اندیشند، به درجاتی از تعالی و کمال می رسند که تصور آن دشوار است. انبیا و اولیا (با درجات متفاوت) و در رأس آنان چهارده معصوم (علیهم السلام) مصداق بارز این امرند.

## 3. رفع اختلاف

اختلاف میان افراد بشر، تنها در امور فکری و اعتقادی منحصر نیست، بلکه بخش مهمی از اختلاف آنان درباره امور گوناگون دنیایی، مانند: روابط اقتصادی، مسائل خانوادگی، امور سیاسی و... است. بنابراین، اگر خداوند پیامبران را برای رفع اختلاف فرستاده است، لازم است که در امور دنیایی آنان هم دخالت کند و همان گونه که گفته شد، با ارائه يك نظام حقوقی و اجتماعی کامل در شئون مختلف زندگی، یا از اساس از بروز اختلاف در میان آنان جلوگیری کند و یا در صورت بروز اختلاف، آن را به صورتی عادلانه حل و فصل کند.

#### 4. رابطه متقابل جسم و روح

بر اساس دلایل عقلی و نقلی، انسان از جسم و روح ترکیب یافته است و نه تنها بسیاری از مکاتب فلسفی و عرفانی، بلکه آیات و احادیث اسلامی و علاوه بر همه این ها درك وجدانی ما هم حاکی از این است که جسم و روح آدمی بر هم تأثیر متقابل دارند.

هنگامی که سوزنی به دست ما فرو می رود، در نفس یا روح ما احساسی به نام درد پدید می آید و وقتی روح ما اراده می کند، دست و پای ما به حرکت درمی آید. به دلیل این تأثیر و رابطه متقابل میان جسم و روح است که بسیاری از امور دنیایی که بر جسم ما اثر می گذارند، بر ذهن و فکر و روح ما نیز، به شکلی مثبت یا منفی، اثر می گذارند. چنین نیست که امور جسمانی، هیچ اثری بر امور روحی و معنوی ما نداشته باشد. دینی که به پیروان خود یاد می دهد که «مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ» یا «لَقَمَةُ حَرَامٍ تَأْتِي بِمَدَامَةٍ» یا «ربا به منزله اعلام جنگ با خدا است» و...، چگونه می تواند در مورد امور دنیایی بی تفاوت باشد و در مورد معاش آدمی و معیارهای تشخیص مال حرام یا حلال و تعریف و مصادیق ربا و... سکوت کند؟ آیا می تواند اجازه دهد که افراد از هر طریقی که مایل اند به کسب درآمد بپردازند و در سایر امور دنیایی خود هرگونه که خواستند رفتار کنند؟ بنابراین، از آن جا که رفتارهای ما در دنیا، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، بر ذهن و فکر و روح و معنویت ما تأثیر می گذارد و از طرفی تربیت فکری، روحی و معنوی هم در صدر تعالیم پیامبران قرار دارد، از این رو ممکن نیست که دین در امور دنیایی بشر هیچ موضعی نداشته باشد و اداره این امور را به طور کامل بر عهده خود او بگذارد.

#### ب) دلیل وقوع دخالت دین در امور دنیایی

بهترین دلیل امکان يك چیز وقوع آن است؛ بنابراین برای این که بدانیم آیا دخالت دین در امور دنیایی ضروری است یا نه، باید بینیم قضاوت و موضع گیری متون دینی نسبت به این امر چگونه است؟ با نگاهی اجمالی مشاهده می کنیم که سراسر آیات و احادیث اسلامی مملوّ از اظهار نظر در امور دنیایی، نظیر: امور اقتصادی، حقوقی و قضایی، بهداشتی و پزشکی، سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و... است. اگر دین نباید در این امور مداخله کند، و یا به زعم برخی در این امور مداخله نکرده است، پس این همه تعالیم و راهنمایی ها در مورد چگونگی و اقسام معاملات اقتصادی و تعیین حدّ و مرز جواز یا حرمت آن ها، خوردنی ها و آشامیدنی ها، پوشیدنی ها، تعیین جرائم حقوقی و میزان مجازات آن ها، چگونگی تقسیم بسیار جزئی و دقیق ارث و بسیاری امور دنیایی دیگر برای چیست و چرا تصمیم گیری در این امور بر عهده خود انسان گذاشته نشده است؟ از مجموع مباحث پیشین پاسخ این سؤال روشن می شود. خداوند دنیای مادی و اجزا و روابط آن و تأثیرات این اجزا را بر روی جسم و روح آدمی، نه برای خوشگذرانی و لذت جویی، بلکه برای هدفی متعالی و ارزشمند آفریده است. ما نمی توانیم در امور دنیایی خود هرگونه که بخواهیم عمل کنیم؛ حتی حق نداریم با جسم خود هرگونه که می خواهیم رفتار کنیم. جسم ما امانتی الهی است که خداوند آن را در این دنیا، به عنوان وسیله ای برای رشد و کمال روحی و معنوی، در اختیار ما قرار داده است و به همین دلیل است که در دین اسلام راهنمایی های بهداشتی و پزشکی فراوانی، در مورد مصرف خوردنی ها و آشامیدنی ها و... ارائه شده است تا کمترین صدمه ای به جسم ما وارد نشود و ما بتوانیم با تقویت جسممان، از آن به بهترین شکل در مسیر بندگی و رضای الهی استفاده کنیم. همان طور که جسم ما ابزار تعالی روح ما است و خداوند، روح ما را از طریق دستوراتی در مورد جسم، مانند روزه، رشد و پرورش می دهد، دنیا هم ابزار سعادت آخرت ما و به تعبیر

روایات اسلامی، به منزلهٔ پل و مزرعه ای برای رسیدن به آن است. دینی که چنین نگرشی به دنیا دارد، ضروری است که به ما بیاموزد که در این مزرعهٔ دنیا چه بکاریم و چگونه بکاریم تا در سرای دیگر ارزشمندترین محصول را برداشت کنیم.

ای دریده پوستین یوسفان گرگ بر خیزی از این خواب گران

گشته گرگان یک به یک خوهای تو می درانند از غضب اعضای تو

آن سخن های چو مار و کژدمت مار و کژدم می شود گیرد دُمت

ز آنچه می بافی همه روزه بپوش ز آنچه می کاری همه ساله بنوش (1)

## دین و حکومت

یکی از مهم ترین امور دنیایی که در سرنوشت اخروی انسان ها بسیار مؤثر است، تشکیل و ادارهٔ حکومت است. تأثیر صلاح و فساد حکومت بر تعلیم و تربیت مردم انکارناپذیر است و سراسر تاریخ بهترین گواه این عبارت معروف است که

«التَّائِسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»؛ مردم تابع راه و روش حاکمان خود هستند.

علاوه بر این، به وضوح مشاهده می کنیم که بیش تر حکومت ها در طول تاریخ غالباً در مسیری نادرست و خلاف رضای الهی حرکت کرده اند و می دانیم که عملکرد آن ها تا چه اندازه منشأ اختلافات گوناگون در جوامع بشری بوده است.

بنابراین، اگر دین عهده دار تعلیم و تربیت درست مردم است و برای برطرف کردن اختلاف مردم و عمل کردن آن ها به رضای الهی آمده است، ممکن نیست که دربارهٔ تشکیل حکومت و ادارهٔ آن هیچ موضعی نداشته باشد. روشن است که امور حکومتی هم از مهم ترین و سرنوشت سازترین مصادیق امور دنیایی است. به همین دلیل است که دین به طور مستقیم در این امر دنیایی دخالت کرده و پیامبر و امام معصوم، به شرط آن که شرایط عملی آن فراهم باشد، موظف به تشکیل حکومت هستند. آن ها نمی توانند این امر را به مردم واگذار کنند. تشکیل حکومت توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) و بالاتر از همه، تشکیل حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بهترین دلیل وقوع دخالت دین در این امر مهم دنیایی است. باید به این نکته توجه داشت که به دلیل احتمال انتخاب اشتباه در امر خطیر حکومت و آثار زیانبار و جبران ناپذیر ناشی از آن، مردم در زمان حضور پیشوای معصوم حق انتخاب رهبر خود را ندارند و این امر تنها بر عهدهٔ خداوند است. در حدیثی از امام حسن عسکری (علیه السلام)، ایشان در پاسخ به این سؤال که چرا مردم حق ندارند در زمان حضور امام معصوم حاکم خود را انتخاب کنند، می فرماید: «آیا حاکم صالح و شایسته انتخاب کنند یا حاکم ناصالح؟» راوی پاسخ می دهد: «حاکم صالح.» حضرت می فرماید: «آیا ممکن است مردم در انتخاب خود اشتباه کنند (و فردی ناصالح را به جای او انتخاب نمایند؟)» راوی می گوید: «بله.» حضرت می فرماید: «به همین دلیل است که مردم نباید خودشان حاکم خود را انتخاب کنند (و باید انتخاب او را به خدا واگذار نمایند).»

ص: 26

از آنچه گفته شد یکی از مهم ترین تفاوت های اسلام با بعضی از آیین های معنوی و عرفانی و ادیان تحریف شده روشن می شود و آن معنای عبادت و دینداری است. در بسیاری از آیین ها معنای زهد و تقوا در پیش گرفتن شیوه رهبانیت و بریدن از جامعه و کنار گذاشتن همه مظاهر دنیایی و گاه حتی پرهیز از تشکیل خانواده و پناه بردن به معبد و صومعه و گوشه خلوت است. در این مکاتب عبادت، تنها در ذکرگویی، نماز و دعا و بعضی اعمال و مناسک ظاهری منحصر است و پرداختن به هرگونه امور به ظاهر دنیایی، خلاف زهد و عبادت و دینداری واقعی تلقی می شود.

اما از دیدگاه اسلام، توجه و استفاده درست از دنیا عین دین و دینداری است و اصلاً بخشی از حقیقت دین را تشکیل می دهد. در اسلام آنچه دینداری را از دنیاپرستی جدا می کند، «موضع» فکری و درونی انسان است نه «موضوع» خارجی. اگر انسان به امور دنیایی به چشم سرمایه های الهی بنگرد و از آن ها در مسیر رضای الهی استفاده کند، کار وی عین عبادت است و اگر ذکر و دعا و نماز او بر خلاف این مسیر باشد، عین دنیاپرستی است. به همین دلیل است که در اسلام لبخند و سخن محبت آمیز با همسر و فرزند، تلاش در کسب روزی حلال، آرایش زن برای شوهر خود، مبارزه با ظالم و... عبادت محسوب می شود و بی اعتنایی به کسب معاش و خانواده و ترک اجتماع و پرداختن صرف به ذکر و دعا و در پیش گرفتن رهبانیت محکوم شده است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

«لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»؛ (1) در اسلام رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد. ایشان در جای دیگر فرموده است:

«رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (2) رهبانیت امت من، جهاد و تلاش در راه خدا است.

بنابراین، می توان گفت که بر خلاف بسیاری از آیین ها، اسلام دین دنیا است و اصلاح آخرت او هم در گرو عملکرد درست او در دنیا است.

## نحوه دخالت دین در امور دنیایی

وقتی سخن از دخالت دین در همه شئون دنیایی بشر می شود، نباید تصور کرد که هرگونه اختیار و تصمیم گیری در زندگی شخصی از انسان سلب شده است و ما نمی توانیم حتی در مورد غذا و لباسمان هم به خواست و میل خود رفتار کنیم. موضع دین در این امور متفاوت است و همیشه حالت اجبار ندارد. در موارد بسیار مهم و اساسی این دخالت شکل الزام آوری دارد که از آن به واجب و حرام تعبیر می شود؛ مانند این که گفته می شود: حجاب واجب است و ربا و شرابخواری حرام است. اما در بسیاری از موارد برای این که تکلیف مردم سخت نشود، این الزام برداشته می شود و تعالیم دینی در امور دنیایی جنبه مستحب و مکروه پیدا می کند تا تنها کسانی که می خواهند به رشد و قرب الهی بالاتری دست یابند آن ها را رعایت کنند و این خود محکی برای تشخیص تفاوت مراتب مؤمنان است؛ مانند این که قرص الحسنه دادن یا پس گرفتن جنس فروخته شده از مشتری، مستحب است و پوشیدن لباس سیاه در حالت عادی یا مصرف دو وعده متوالی غذای گوشتی مکروه است. در امور مباح هم که بخش زیادی از امور دنیایی را شامل می شود، دست مردم کاملاً باز است و در این امور نیز، مانند مستحبات و مکروهات، هیچ الزامی وجود ندارد. البته به این نکته هم باید توجه کرد که

- 1- . مستدرک الوسائل، ج 14، ص 155؛ نیزر. ک: وسائل الشیعه، ج 10، ص 524؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 115.
- 2- . بحار الأنوار، ج 70، ص 115؛ همان، ج 82، ص 114؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 401؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 170..

گاه برای کسانی که در مراتب بالایی از قرب الهی هستند، مستحبات جنبه واجب و مکروهات جنبه حرام پیدا می کند.

## تعالیم پراکنده یا طرح و برنامه کامل و منسجم؟

برخی ادعا می کنند که دین برای اداره امور دنیایی انسان، برنامه کامل و منسجمی ارائه نکرده و تنها به راهنمایی هایی پراکنده اکتفا کرده است و از این رو با تعالیم دینی نمی توان امور دنیایی را اداره کرد.

در پاسخ به این ادعا باید توجه کرد که تعالیم دینی درباره امور دنیایی، زمانی کامل است که پیشوای معصوم، که مبین و مفسر کامل و واقعی دین است، در جامعه حضور داشته باشد و این نکته ای است که حتی برخی از اندیشمندان مؤمن نیز از آن غافل شده اند. در زمان غیبت معصوم، ما با مجموعه ای ناقص از روایات اسلامی مواجهیم که تنها پاسخگوی بخشی از نیازهای ما است نه تمام آن ها؛ زیرا بسیاری از احادیث پیشوایان معصوم به دست ما نرسیده یا دستخوش تحریف شده است و دسترسی به معصوم هم وجود ندارد تا ابهامات کتاب و سنت را برطرف کند.

بنابراین، درست است که در زمان حاضر و بر اساس این مجموعه از احادیث پراکنده و ناکافی نمی توان طرح و برنامه ای منسجم و همه جانبه ارائه کرد، ولی این کمبود ناشی از ناآگاهی ما است و به نقصان تعالیم دینی ربطی ندارد. اما هنگامی که پیشوای معصوم در کنار کتاب الهی حاضر باشد، قادر است در همه ابعاد دنیایی برنامه ای کامل ارائه دهد و پاسخگوی تمام نیازهای بشر باشد. در غیر این صورت، نه تنها در امور دنیایی، بلکه حتی در امور اعتقادی و دینی نیز روایات معصومان به تنهایی کافی نیست. نمونه کامل تعالیم دینی برای اداره امور دنیایی، حکومت عادلانه و جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) است که دین و دنیای مردم را، نه تنها در سطح یک شهر یا کشور، بلکه در تمام جهان و به مدت صدها سال به کامل ترین شکل اداره می کند.

## جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به مباحث این درس، در پاسخ به این سؤال که چرا حوزه دین ضرورتاً باید امور دنیایی را هم شامل شود، می توان گفت:

الف) انسان خطاپذیر است و این خطا ممکن است آسیب های شدید و جبران ناپذیری به او وارد کند و او را به طور کامل از هدف آفرینش دور سازد؛ مانند خطا در امور حکومتی.

ب) انسان به تمام آثار مادی و معنوی تصمیم های دنیایی خود احاطه ندارد و ممکن است بعضی از آثار آن را ببیند و از سایر آثار آن غافل بماند و همین این آثار مورد غفلت، زیان های شدیدی برای او به دنبال داشته باشد؛ برای نمونه در دنیای قدیم و اقتصاد جدید، عده زیادی رباخواری را تنها از جنبه اقتصادی و منافع شخصی آن می نگرند و از سایر آثار آن غفلت می ورزند و دلایلی هم برای توجیه آن اقامه می کنند، در حالی که دین با توجه به مجموع آثار آن، این عمل را بسیار نادرست و در حکم اعلان جنگ با خدا می داند. نمونه دیگر مسئله حجاب است که تقریباً همه مردان و زنان جهان، جدا از تعالیم دینی، از جنبه منافع و لذات شخصی خود به آن می نگرند و با آن مخالف اند، ولی دین با توجه به تمام جنبه ها، رعایت آن را واجب کرده است.

ج) زمان زیادی لازم است تا بشر راه درست و حقیقت را در بسیاری از امور دنیایی کشف کند و گذشت این زمان لطمه زیادی به انسان وارد می کند. کشف زیان های علمی و بهداشتی بسیاری از خوردنی ها و آشامیدنی ها، نظیر: شراب، گوشت خوک و... توسط بشر نمونه هایی از این امور است. دین نمی تواند مصالح انسان را قرن ها معطل بگذارد تا خود او به مرور زمان به آن پی ببرد. اما پیامبران، به ویژه پیامبر اسلام و جانشینان معصوم ایشان، قرن ها زودتر، ما را راهنمایی و از حقایق این گونه امور آگاه کرده اند.

## چکیده

بر خلاف تصور عده ای، تعالیم دینی نمی تواند تنها به امور اخلاقی و معنوی محدود شود و دلایل عقلی و نقلی اثبات می کند که اولاً ضروری است که دین در امور دنیایی انسان دخالت کند و ثانیاً در عمل هم چنین کاری کرده است.

اثبات این ضرورت، مبتنی بر شناخت درست و دقیق فلسفه بعثت است؛ به بیان دیگر اگر دین هیچ موضعی درباره امور دنیایی نداشته باشد، هدف بعثت را نقض کرده است. بعضی از دلایل اثبات این ضرورت عبارت اند از:

الف) از آن جا که افزون بر امور معنوی و اخلاقی، امور دنیوی نیز در رشد و کمال انسان مؤثرند و هدف آفرینش نیز رسیدن انسان به این رشد و کمال است، ضروری است که دین، انسان را در امور دنیوی نیز راهنمایی کند و در مواردی تکالیفی برای او تعیین کند.

ب) در موارد بسیار زیادی رفتارهای دنیایی افراد بشر بر خلاف رضای خدا است و این با هدف بعثت انبیا منافات دارد؛ از این رو دین رعایت بعضی امور دنیایی را بر همه واجب کرده است، ولی عمل به دسته ای دیگر از آن ها را برای کسانی قرار داده است که می خواهند رضایت الهی را در سطوح مختلف کسب کنند.

ج) یکی از اهداف بعثت، برطرف کردن اختلاف میان مردم است و چون بخش مهمی از این اختلافات به امور دنیایی مربوط می شود، پس دین ناگزیر باید در این امور هم موضع گیری کند.

د) جسم آدمی بر روح او و ابعاد مادی وجودش بر جنبه های معنوی آن تأثیر اساسی دارد؛ از این رو دین الهی، که برای پرورش فکر و روح و معنویت انسان آمده است، نمی تواند در مورد امور مادی و دنیایی او بی تفاوت باشد و هیچ تعلیمی ارائه نکند.

نه تنها از نظر عقلی «ضروری» است که دین در امور دنیایی دخالت کند، بلکه دین در عمل این کار را در ابعاد گسترده انجام داده است. سراسر تعلیمات اسلامی، که در مقایسه با ادیان دیگر اطلاعات بیش تری از آن در دست داریم، آکنده از تعالیم دنیایی در زمینه های مختلف است که یکی از مهم ترین آن ها امور مربوط به حکومت است. تشکیل حکومت به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامانی که امکان آن را داشته اند، به روشنی حاکی از وقوع این دخالت است.

از نظر اسلام، عبادت تنها در برخی اعمال معنوی ظاهری منحصر نیست، بلکه امور دنیایی مورد رضای الهی را هم شامل می شود.

اساساً تعریف پیامبران از «دین» و «دنیا» با تعاریف آن ها نزد بشر و بسیاری از مکاتب بشری متفاوت است. هر آنچه مورد رضای پروردگار باشد جزء دین است، حتی اگر مادی ترین و دنیایی ترین امور باشد و آنچه بر خلاف رضای او است، در حقیقت «دنیایی» است، حتی اگر ذکر و نماز و عبادات ظاهری باشد.





شیوه دخالت دین در دنیای مردم متفاوت است؛ گاه آنان را به رعایت بعضی امور دنیایی ملزم کرده است؛ مانند امور واجب و حرام، گاه بدون هیچ الزامی، تعالیمی را برای رشد و کمال آنان ارائه کرده است؛ مانند مستحبات و مکروهات و گاه نیز هیچ جهت مثبت یا منفی را در رعایت آن ذکر نکرده و انتخاب آن را به طور کامل بر عهده افراد گذاشته است؛ مانند امور مباح.

دین برای اداره دنیای انسان ها طرح و برنامه ای کامل، منسجم و همه جانبه دارد، اما تحقق این طرح مشروط به حضور پیشوای معصوم و دسترسی مردم به او است. بنابراین، در صورت حضور نداشتن معصوم، مثلاً در زمان غیبت، ما با مجموعه ای ناقص از تعالیم دینی مواجه هستیم که هرچند در پاره ای از امور دنیوی پاسخگوی نیازهای ما است، اما نیاز ما را به طور کامل برطرف نمی کند. حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) کامل ترین مصداق طرح و برنامه منسجم و بی نقص دین در اداره امور دنیایی است.

ممکن است انسان در امور دنیایی، هرگز به حقیقت بعضی از امور پی نبرد، یا بسیار دیر به آن دست یابد، یا در مورد آن خطا کند و یا نسبت به آن علم ناقصی داشته باشد و از همه ابعاد و جهات آن به طور کامل آگاه نباشد. هر يك از این موارد می تواند لطمات جسمی و روحی بزرگ و حتی جبران ناپذیری به انسان وارد کند و او را از هدف آفرینش و رضای الهی دور سازد. به همین دلیل دین نمی تواند در امور دنیایی انسان ساکت باشد و این امور را به طور کامل به خود او واگذار کند.

اهداف درس 32

مروری بر مباحث پیشین 32

راه های شناختن پیامبر راستین 32

معجزه و ویژگی های آن 33

منکران اعمال خارق العاده 34

تفاوت معجزات پیامبران با اعمال خارق العاد دیگران 37

فاعل حقیقی معجزه 38

چگونگی دلالت معجزه بر نبوت پیامبران 38

اشکال 40

پاسخ 40

چکیده 43

ص: 31

## اهداف درس

آشنایی با:

برخی از راه های تشخیص پیامبر راستین؛

معجزه و ویژگی های آن؛

منکران اعمال خارق العاده و نقد و بررسی نظرات آنان؛

تفاوت معجزات پیامبران با اعمال خارق العاده دیگران؛

فاعل حقیقی معجزه؛

چگونگی دلالت معجزات بر نبوت پیامبران؛

پاسخ به يك اشكال مهم درباره معجزات.

## مروری بر مباحث پیشین

در جلسات گذشته، اهداف و ضرورت های بعثت پیامبران را شناختیم و دانستیم که آنان از سوی خداوند، رهبری و تعلیم افراد بشر را در شئون مختلف زندگی، اعم از مادی و معنوی، بر عهده دارند.

مقام نبوت، مقامی رفیع و حساس است و ممکن است افرادی به قصد سوء استفاده از این مقام، به دروغ ادعای نبوت کنند و موجب گمراهی بسیاری از مردم شوند؛ از این رو محال است خدایی که پیامبران را برای جلوگیری از گمراهی مردم فرستاده است، راهی برای تشخیص پیامبر راستین از مدعی دروغین قرار نداده باشد. در این جلسه به معرفی بعضی از این راه ها، به ویژه معجزات پیامبران که یکی از روشن ترین و قطعی ترین آن ها است، می پردازیم.

## راه های شناختن پیامبر راستین

گفتیم که چون خداوند حکیم است، پس هدف خویش را نقض نمی کند. هدف خدا از بعثت پیامبران این است که پیام خود را به گوش مردم برساند و لازمه این امر آن است که راستی ادعای نبوت يك پیامبر بر مردم ثابت شود و آنان یقین کنند که آن فرد فرستاده پروردگار است؛ چون در غیر این صورت مردم به او اطمینان و از او پیروی نخواهند کرد و سخن او را پیام الهی نخواهند پنداشت. بنابراین، محال است خدایی که پیامبری را می فرستد، راه و نشانه ای برای تشخیص او و متمایز ساختن وی از مدعیان دروغین قرار نداده باشد. مطمئن ترین نشانه برای عامه مردم «معجزه» است. در قرآن و احادیث اسلامی، از معجزه به «آیه» (نشانه)، یعنی نشانه راستی ادعای يك پیامبر، تعبیر شده است. البته راه تشخیص پیامبر حقیقی تنها در معجزه منحصر نیست و راه های دیگری هم وجود دارد که در ادامه به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. اطمینان به راستی گفتار پیامبر بر اساس زندگی گذشته او و مشاهده نکردن حالات و صفاتی نظیر دروغ، خیانت، جاه طلبی و...

كسانی مانند حضرت علی (علیه السلام) یا حضرت خدیجه (علیها السلام)، تنها بر اساس پاکی و راستگویی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در زندگی، ادعای او را باور کردند و هرگز از او معجزه نخواستند.

ص: 32

2. تأمل در محتوای پیام و مکتب يك پیامبر و سازگار یافتن آن با عقل و فطرت و مشاهده تفاوت بارز میان سخنان وی و دیگر افراد بشر؛ يك پیامبر واقعی به گونه ای سخن می گوید که هر فرد آگاه و منصفی می تواند بفهمد که پیام او از سنخ پیام های بشری نیست؛ تناقضی در آن راه ندارد، همه سخن او دعوت به اخلاق، معنویت و معرفت پروردگار است، نه دعوت به خود، اهداف و منافع شخصی. هر چند این راه هم یقین آور است، ولی محدودیت هایی دارد؛ مانند این که همگان از همان ابتدا نمی توانند از این راه نبوت يك مدعی را تشخیص دهند و باید مدتی از دعوت او بگذرد تا مجموعه ای کافی از پیام و گفتار وی برای قضاوت و تأمل در اختیار مردم قرار گیرد. همچنین همه مردم این توانایی عقلی و فکری را ندارند که در سخنان پیامبر، به ویژه در تعالیم عمیق و معارف بلند مربوط به شناخت مبدأ و معاد و دیگر حقایق عالم هستی، غور و تأمل نمایند.

3. یکی دیگر از راه های شناخت پیامبر واقعی بشارت پیامبر پیشین است. این راه دست کم درباره پیامبران بزرگی که صاحب شریعت بوده اند، صادق است. مطابق شواهد و قراین موجود، در آیین یهود و کتب مقدس آنان (عهد قدیم)، حضرت موسی (علیه السلام) آمدن منجی و پیامبری از بنی اسرائیل را که او را «ماشیح» (مسیح) می نامند، بشارت می دهد، ولی یهودیان، حضرت عیسی (علیه السلام) را مصداق این بشارت نمی دانند و منتظر آمدن شخصی دیگر در آینده هستند.

در متون مقدس مسیحیان (عهد جدید) نیز، با وجود تحریف های بسیاری که در آن ها راه یافته است، نشانه های متعددی بر آمدن پیامبر اسلام وجود دارد. هر چند نشانه ها و بشارت های موجود در انجیل به دلیل تحریفات راه یافته در آن به طور کامل واضح و صریح نیست و باید با تأمل و دقت به محتوای حقیقی آن ها پی برد، اما یکی از شواهدی که بر وجود بشارت های صریح تر در انجیل در عصر نزدیک به بعثت پیامبر اسلام دلالت دارد، تصریح قرآن بر بشارت حضرت عیسی (علیه السلام) به آمدن پیامبری پس از خود به نام «احمد» است. (1) علاوه بر این، پیامبر اسلام و ائمه (علیهم السلام) نیز در احتجاجات خود در حضور دانشمندان مسیحی و یهودی به بشارت های موجود در کتب آنان استناد کرده اند. حال باید گفت اگر بشارت هایی که قرآن از آن خبر داده و در روایات احتجاجی آمده است واقعیت نداشت، مخالفان اسلام، به ویژه مسیحیان که با چنین دروغی از سوی قرآن و پیشوایان اسلام رویه رو شده بودند، دلیلی قاطع بر تکذیب اسلام و قرآن به دست می آوردند و جنجال به پا می کردند، در حالی که در تاریخ، حتی در منابع تاریخی مخالفان، کمترین اثر و نشانه ای از این مخالفت ها به چشم نمی خورد و این خود قرینه بسیار روشنی بر وجود این بشارت ها در متون یادشده است.

با وجود راه های یادشده، معجزات، امور حسّی و روشنی هستند که دلالت آن ها بر اثبات راستی ادعای يك پیامبر برای همه افراد، اعم از عالم و عامی، قابل تشخیص است و محدودیت های یادشده را ندارد. بر این اساس و برای رعایت اختصار، در این جلسه تنها درباره معجزه سخن خواهیم گفت.

## معجزه و ویژگی های آن

معجزه به عملی گفته می شود که ویژگی های زیر را داشته باشد:

ص: 33

1. خارق العاده باشد؛ معجزه باید بر خلاف نظام معمول و جاری طبیعت باشد؛ یعنی، چیزی باشد که به طور معمول در نظام طبیعت رخ نمی دهد؛ مانند زنده شدن مرده، اژدها شدن عصا و طلوع خورشید از مغرب.

2. با ادعای پیامبری همراه باشد؛ يك پیامبر حتماً باید در کنار انجام عمل خارق العاده، ادعای پیامبری هم داشته باشد. بنابراین، اگر کسی عملی خارق العاده انجام دهد، ولی در طول حیات خود هرگز ادعای نبوت نکند، پیامبر نیست. البته لازم نیست که پیامبر، با هر معجزه، یکبار ادعای نبوت کند، بلکه اگر تنها یکبار ادعای نبوت کند و پس از آن تمام معجزات خود را برای اثبات این ادعا عرضه کند، کافی است.

3. با تحدی همراه باشد؛ معجزه يك پیامبر راستین باید با تحدی، یعنی دعوت به مقابله به مثل، همراه باشد. معنای این دعوت این است اگر شما مرا، نه يك پیامبر الهی، بلکه بشری معمولی می دانید که این عمل خارق العاده را تنها با نیروی بشری خود انجام می دهم، پس دست کم بعضی از شما هم که بشری همانند من هستید، باید بتوانید مانند آن را انجام دهید، در غیر این صورت ثابت می شود که من این کار را نه با نیروی بشری بلکه با نیروی خاص الهی انجام می دهم.

البته در این جا هم ضروری نیست که تك تك معجزات يك پیامبر با تحدی جداگانه همراه باشد، بلکه یکبار تحدی کافی است.

4. منکران از انجام مانند آن عاجز باشند؛ معجزه يك پیامبر حقیقی باید به گونه ای باشد که پس از تحدی او، کسی که پیامبری او را انکار می کند، نتواند مانند آن را انجام دهد. اصطلاح معجزه، که البته در قرآن به کار نرفته است، از همین ویژگی، یعنی «عجز» منکران از مقابله به مثل، گرفته شده است. قید «منکر» برای تأکید بر این نکته است که گاه ممکن است کسی که منکر نبوت يك پیامبر نیست، بتواند بعضی معجزات او را انجام دهد؛ برای نمونه حضرت علی (علیه السلام) می توانست برخی معجزات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را انجام دهد، اما منکر نبوت ایشان نبود. باید دانست که وقوع این امر موجب نفی پیامبری آن پیامبر نمی شود. اما اگر کسی که منکر پیامبری يك فرد است بتواند نظیر عمل خارق العاده وی را انجام دهد، نشان دهنده آن است که آن فرد پیامبر نیست.

5. معجزه با ادعای مدعی پیامبری مطابق باشد؛ پیامبر راستین باید بتواند همان کار خارق العاده ای را که ادعا کرده است، انجام دهد. این قید برای آن است که اگر کسی کار خارق العاده ای انجام دهد که بر خلاف ادعای او است، دلیل بر این است که او پیامبر نیست و نمی تواند مدعی شود که به هر حال از من کاری خارق العاده سر زده است و من پیامبرم. برای نمونه، در تاریخ معروف است که فردی به نام مسیلمه، که معاصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مدعی نبوت بود، به عنوان اعجاز دست بر سر کودکان کشید تا برکت و شفا یابند، ولی آنان به لکنت و کچلی مبتلا شدند و آب دهان خود را در چاه کم آب انداخت تا پر آب شود، ولی چاه خشک شد. دلیل این امر آن است که گاه ممکن است خداوند برای رسوا کردن يك مدعی دروغین، اعمال خارق العاده ای را کاملاً بر خلاف ادعای وی انجام دهد.

### منکران اعمال خارق العاده

در طول تاریخ برخی افراد با مبانی فکری مختلف، اعمال خارق العاده را درباره غیر پیامبران و یا حتی پیامبران انکار کرده اند. این افراد را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

1. ماتریالیست ها: این افراد که به صورت هایی گوناگون در طول تاریخ وجود داشته اند، معتقدند که عالم هستی تنها در ماده و آثار آن منحصر است و هیچ گونه موجود غیر مادی، مانند خدا، روح و... وجود ندارد. این افراد به دلیل همین مبانی فکری مادی گرایانه، هر پدیده ای را که نتوان با قوانین مادی و فیزیکی تبیین کرد، انکار می کنند و به همین سبب، وقوع هیچ عمل خارق العاده ای را از سوی انبیا و غیر آنان نمی پذیرند.

دلایل عقلی اثبات وجود خدا، روح و نیز دلایلی که منحصر نبودن هستی به عالم ماده را ثابت می کند، مبانی ماتریالیسم را رد و امکان وجود پدیده های خارق العاده را اثبات می کند. علاوه بر این، امروزه شواهد و مدارک بسیار گسترده و انکارناپذیری بر صدور اعمال خارق العاده و فوق طبیعی از سوی مرتاضان، عارفان و... وجود دارد که ادعای ماتریالیست ها را باطل می کند. شواهد مربوط به وجود معرفت ها یا قدرت های خارق العاده را می توان در دانش «پاراسایکولوژی» (فرا روانشناسی) مشاهده کرد.

2. معتزله: این گروه انجام اعمال خارق العاده را تنها منحصر به پیامبران می دانند و آن را درباره غیر پیامبران انکار می کنند. در پاسخ به این مدعا می توان گفت که اولاً دلیلی بر اثبات این انحصار وجود ندارد؛ زیرا همان خدایی که این قدرت را به انبیا داده است، می تواند آن را به غیر انبیا هم عطا کند. ثانیاً مواردی مانند آنچه درباره یاور حضرت سلیمان و آوردن تخت بلقیس به وسیله او گفته شد، به روشنی این ادعا را باطل می کند.

3. منکران معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله): بعضی وهابیان و نیز برخی روشنفکران مسلمان اصرار دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) غیر از قرآن هیچ معجزه دیگری نداشته است. این افراد ادعا می کنند که قرآن اعمال خارق العاده ای را به دیگر انبیا نسبت داده است، ولی چنین اعمالی را درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل نکرده است و تنها قرآن را یگانه معجزه او ذکر کرده است. در بخش مربوط به معجزات پیامبر اسلام، این ادعا را نقد و بررسی خواهیم کرد.

4. وهابیان: این فرقه نیز از جمله کسانی هستند که انجام اعمال خارق العاده را تنها در قدرت خدا محصور می دانند و نسبت دادن این امور را، حتی به پیامبران، شرک می شمارند. دلایل عقلی، نقلی و تجربی این نظریه بی اساس را رد می کند؛ زیرا:

اولاً: تقسیم امور به عادی و خارق العاده به سبب دیدگاه محدود ما آدمیان است. ما انسان ها هر کاری را که از قدرت معمول ما خارج باشد، خارق العاده می نامیم؛ برای نمونه، قدرت راه رفتن را که به همه انسان ها داده شده است، عادی، ولی قدرت پرواز کردن را که فاقد آن هستیم، خارق العاده تلقی می کنیم. در حالی که این گونه تقسیم بندی ها برای خداوند معنا ندارد؛ زیرا امور عادی و فوق عادی برای او یکسان است. از این رو، همان کسی که به انسان قدرت راه رفتن را داده است، می تواند قدرت پرواز کردن را هم به او عطا کند، همان طور که به پرندگان این قدرت را داده است. علاوه بر این، امور خارق العاده در میان موجودات امری نسبی است و چیزی که برای ما انسان ها خارق العاده می نماید، ممکن است برای بعضی موجودات دیگر، مانند جنیان، ملائکه و... امری عادی باشد. قرآن کریم و احادیث معتبر و پذیرفته شده اسلامی، علم و قدرتی را به جنّ و فرشته نسبت می دهد که از نظر ما خارق العاده است. بنابراین، معنا ندارد که نسبت دادن چیزی به انسان شرک باشد، ولی نسبت دادن همان چیز یا شبیه آن به موجودی دیگر شرک نباشد. اگر انتساب کار خارق العاده به غیر خدا شرک باشد، دیگر فرقی ندارد که انسان را شریک خدا قرار دهیم یا جنّ و فرشته را.



ثانیاً: امروزه شاهد بسیاری از اعمال خارق العاده (نظیر اخبار از غیب و...) از سوی اولیای الهی، عارفان و... هستیم که به روشنی بطلان ادعای وهابیان را ثابت می کند.

ثالثاً: آیات قرآن به صراحت امور خارق العاده متعددی را به انسان ها نسبت می دهد. برای نمونه آیه 49 سوره آل عمران، آیه 110 سوره مائده و آیه 30 سوره مریم به روشنی امور خارق العاده ای مانند زنده کردن پرنده گلی، زنده کردن مردگان، شفای اعجاز آمیز بیماران، اخبار از غیب و داشتن علوم خاص الهی در سن شیر خوارگی (1) را به حضرت عیسی (علیه السلام) نسبت می دهد. در این جا نمی توان گفت که این امور، کار حضرت عیسی (علیه السلام) نبوده و او تنها دعا کرده و خدا به قدرت خویش آن ها را پدید آورده است؛ زیرا قرآن با صراحت این افعال خارق العاده را به خود او نسبت می دهد و مثلاً می گوید: وَ تَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي؛ «تو» کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را به اذن من شفا می دادی و «تو» مردگان را به اذن من زنده می کردی. (2) توجه کنید که در این آیه نمی گوید تو دعا می کردی و من آن ها را شفا می دادم و زنده می کردم. تعبیر «إِذْن» در قرآن همیشه در مواردی به کار رفته است که مخلوقی فعلی را انجام می دهد و خدا برای نفی استقلال فاعل در فعل خود، واژه «إِذْن» را به کار می برد تا نشان دهد که خدا است که قدرت انجام فعل را به فاعل داده است و در غیر این صورت هیچ مخلوقی این توانایی را ندارد که مستقل از قدرت و اراده الهی کاری انجام دهد. نکته درخور توجه این است که قرآن تعبیر «به اذن خدا» را حتی درباره افعال طبیعی و معمولی مخلوقات هم به کار برده است. برای نمونه قرآن رویش گیاهان، (3) غلبه مومنان بر کافران (4) یا زیان رساندن انسان ها به یکدیگر را، (5) که فعلی انسانی است، به اذن خدا نسبت می دهد تا استقلال مطلق هر فاعلی را در فعل خود نفی کند. به بیان دیگر این تعبیر همواره برای نفی شرك و تأکید بر توحید است. افزون بر این، اگر فرضاً اموری مانند زنده کردن مردگان، شفا یافتن کور مادرزاد و... را هم تنها فعل خدا بدانیم، این امر درباره علم غیب حضرت مسیح یا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، که در جلسات بعد به آن اشاره خواهد شد، صادق نیست؛ زیرا این خود حضرت عیسی است که به تعلیم و اذن الهی صاحب علم غیب شده است.

همچنین قرآن به صراحت، قدرت خارق العاده طیّ الأرض را به یکی از یاران حضرت سلیمان نسبت می دهد و تصریح می کند که او با این قدرت نه تنها طیّ الأرض کرد، بلکه تخت عظیم ملکه سبا (بلقیس) را

ص: 36

1- حضرت عیسی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «اتانی الکتاب»؛ خداوند به من کتاب داده است؛ مریم/ 30؛ به نظر می رسد که در این جا منظور از «کتاب»، کتاب آسمانی انجیل نباشد؛ زیرا در بعضی آیات دیگر «کتاب» و «انجیل» از هم تفکیک شده است: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ؛ خداوند به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل را می آموزد؛ آل عمران/ 48 و به همین مضمون، ر. ک: مائده/ 110؛ ظاهراً منظور از «کتاب» در این جا همان علم خاصی است که خداوند به برخی اولیای الهی عطا کرده است و آن علم خاص منشأ علم و قدرت های خارق العاده در آن ها است. قرآن مجید قدرت خارق العاده یکی از یاران حضرت سلیمان (علیه السلام) را در آوردن تخت بلقیس، ناشی از «علم کتاب» معرفی می کند؛ نمل/ 40.

2- مائده/ 110.

3- وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ؛ اعراف/ 58.

4- فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بقره/ 251.

5- وَ مَا هُمْ بِبَصَائِرٍ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بقره/ 102..

در کمتر از يك چشم بر هم زدن نزد سلیمان (علیه السلام) حاضر کرد. (1) گذشته از این، قرآن به خود حضرت سلیمان (علیه السلام) هم علوم و توانایی های خارق العاده ای، مانند دانستن زبان حیوانات (2) و حرکت باد به فرمان وی (3) را نسبت داده است. بنابراین، آنچه با توحید منافات دارد و شرك محسوب می شود این است که علم و قدرتی را، چه عادی و چه خارق العاده، بدون اذن و اراده الهی به مخلوقی نسبت دهیم، ولی اگر افعال خارق العاده را به اذن خداوند به مخلوقی نسبت دهیم، همان گونه که قرآن چنین کرده است و عقیده شیعه و بسیاری از اهل سنت هم چنین است، به هیچ وجه مصداق شرك و منافی با توحید نیست، بلکه عین توحید است.

### تفاوت معجزات پیامبران با اعمال خارق العاده دیگران

همان طور که گفته شد، پیامبران تنها کسانی نیستند که توانایی انجام اعمال خارق العاده را دارند. اولیای الهی، عارفان، مرتاضان، ساحران و... از کسانی هستند که چنین توانایی هایی دارند. حال سؤال این است که چه تفاوتی میان معجزات پیامبران و این اعمال وجود دارد و اگر اعمال خارق العاده ای، مانند طی الأرض، اخبار از غیب و... از دیگران مشاهده شود، چگونه باید تشخیص داد که آن ها پیامبرند یا نه؟

از آنچه درباره ویژگی های معجزات پیامبران گفته شد، پاسخ این سؤال مشخص می شود. اولاً دیگران ادعای نبوت ندارند. ثانیاً اگر ادعای نبوت نیز داشته باشند، هرگز جرئت تحدی ندارند؛ زیرا به خوبی می دانند که کاری که آن ها می توانند انجام دهند، از افرادی دیگر هم که دست کم هم سطح آنان هستند، بر می آید. ثالثاً اعمال دیگران هر اندازه هم که خارق العاده باشد، امکان معارضه به مثل دارد. عمل يك ساحر، مرتاض یا عارف را ساحر، مرتاض یا عارف دیگری هم می تواند انجام دهد. اما اگر کسی کاری خارق العاده انجام دهد و به دروغ ادعای نبوت کند و جرئت تحدی هم داشته باشد، بر خدا لازم است که برای حفظ مردم از گمراهی، او را به هر شکلی رسوا کند و مثلاً به کس دیگری قدرت دهد که مانند آن کار را انجام دهد؛ زیرا در غیر این صورت مردم در تشخیص پیامبر واقعی به خطا و گمراهی می افتند و هدف اصلی بعثت پیامبران نقض می شود. علاوه بر آنچه گفته شد تفاوت های دیگری نیز میان معجزات پیامبران و اعمال خارق العاده دیگران وجود دارد که به آن ها اشاره می کنیم:

1. اعمال ساحران و مرتاضان جنبه اکتسابی دارد؛ یعنی، آن ها با انجام تمرین ها و ریاضت هایی خاص، به مرور زمان توانایی انجام آن اعمال را پیدا می کنند. بسیاری از افراد دیگر هم می توانند چنین تمرین هایی را انجام دهند و با پیمودن همین راه به قدرت های مشابه دست یابند. اما معجزات پیامبران اکتسابی نیست و با چنین تمرین ها یا شیوه هایی حاصل نمی شود.

2. قدرتی که پیامبر با آن و به اذن پروردگار، معجزه ای را به وجود می آورد، تنها با بندگی و اطاعت خدا برای او مهیا شده و این قدرت تنها در مسیر رضای خدا و هدایت حقیقی مردم به سوی خداوند به کار گرفته می شود، در حالی که اعمال ساحران و مرتاضان غالباً با تمرین ها و ریاضت هایی به دست می آید که مشروعیت ندارد و مورد رضای خدا و با شریعت و دستورات الهی مطابق نیست و معمولاً در مسیری درست و در راستای

ص: 37

1- . نمل/ 42-38. قرآن دلیل این توانایی خارق العاده او را علم خاصی به نام «علم الکتاب» معرفی می کند.

2- . نمل/ 16 به بعد.

3- . انبیاء/ 81؛ سبأ/ 12؛ ص/ 36..

خشنودی پروردگار و برای هدایت مردم به کار گرفته نمی شود. بسیاری از ساحران و مرتاضان حتی منکر خدا و قیامت و دین الهی اند و اعمال خارق العاده آنان معمولاً برای دعوت و جلب توجه مردم به سوی خود و نشان دادن قدرت روحی خود است، ولی اعجاز پیامبران نه برای خودنمایی و منافع شخصی، بلکه همواره برای دعوت به سوی خدا و تعالیم دینی صورت می گیرد و عقاید، کردار و گفتارشان در راستای حق و معنویت الهی و تثبیت دین پروردگار است.

3. قدرت ساحران، مرتاضان و حتی عارفان و اولیای الهی محدود است. آنان نمی توانند هر کاری را که خود اراده می کنند یا مردم از آن ها می خواهند، انجام دهند، در حالی که معجزات پیامبران، به دلیل آن که از قدرت بی انتهای الهی سرچشمه می گیرد، به هیچ حدی محدود نیست و غالباً به درخواست مردم صورت می گیرد. انبیا همواره هر چه را که مردم، به قصد هدایت و نه بهانه جویی، از آنان می خواستند، بدون هیچ محدودیتی انجام می دادند.

### فاعل حقیقی معجزه

یکی از سؤالاتی که در این زمینه مطرح است این است که آیا معجزه با قدرت روحی خود پیامبران انجام می شود یا این که قدرت آنان هیچ نقشی در این امر ندارد و معجزات با قدرت مستقیم خداوند صورت می گیرد؟

در پاسخ باید گفت که برخی از معجزات به قدرت مستقیم الهی انجام می گیرد؛ مانند نزول قرآن یا اژدها شدن عصای حضرت موسی (علیه السلام)؛ زیرا وقتی حضرت موسی (علیه السلام) عصا را به فرمان خدا افکند، نمی دانست چه رخ خواهد داد و حتی از این واقعه وحشت کرد. (1) این امر نشان می دهد که این معجزه کار او نبوده است. معجزه سرد شدن آتش بر ابراهیم (علیه السلام) را هم خداوند به خودش نسبت می دهد. (2) اما همان گونه که پیش تر هم گفته شد، بعضی دیگر از معجزات با قدرت خود پیامبران صورت می گیرد؛ یعنی، همان طور که بعضی از ریاضت های روحی و جسمی موجب تقویت روح يك مرتاض می شود و او می تواند به صورت محدود، توانایی های خارق العاده ای پیدا کند، پیامبران الهی هم که از کودکی در پاکی و تقوا به سر برده اند و همواره در مسیر بندگی خدا بوده و از هرگونه گناه و آلودگی به دور بوده اند، روحشان به چنان مرتبه ای از قرب به خدا و رشد و کمال نائل می شود که آن ها را واجد علم و قدرت های خارق العاده ای می کند. البته روشن است که این علم و قدرت را خداوند به دلیل مقام بندگی و عبودیت به آن ها داده است و آن ها هم جز به اذن الهی از آن استفاده نمی کنند. بعضی از معجزات حضرت عیسی (علیه السلام)، مانند شفای بیماران، زنده کردن مردگان و اخبار از غیب، و بیشتر معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، به جز قرآن، به قدرت روحانی خود آنان صورت گرفته است.

### چگونگی دلالت معجزه بر نبوت پیامبران

گروهی از منکران معجزه گفته اند: چگونه يك عمل خارق العاده می تواند نشانه نبوت يك فرد باشد؟ زیرا باید میان دالّ و مدلول به گونه ای رابطه و سنخیت وجود داشته باشد که از دیدن یکی به وجود دیگری پی

ص: 38

1- . طه / 23-17؛ نمل / 10؛ قصص / 31.

2- . قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ انبیاء / 69..

ببریم، در حالی که چنین رابطه ای میان خارق العاده بودن يك فعل و پیامبری، که يك منصب و مأموریت الهی است، وجود ندارد. این مسئله درست مانند آن است که فیلسوفی، بیماری را به شکلی اعجاز آمیز شفا دهد و سپس نتیجه بگیرد که نظریات فلسفی من درست است.

در پاسخ به این مسئله باید گفت که ادعای پیامبری به معنای این است که آن فرد نماینده خدا در میان مردم است و با خالق هستی رابطه ای دارد که دیگران از آن محروم اند. اما مردم امکان تشخیص و مشاهده مستقیم این رابطه را ندارند. از این رو، طبیعی است که مردم از او نشانه ای برای راستی ادعایش بخواهند و انتظار داشته باشند که اگر او از سوی خدا مأموریت یافته است، هر عمل خارق العاده ای را که از خدا درخواست می کند، خدا هم خواسته او را اجابت نماید. این نکته که مردم به صرف ادعای يك پیامبر، نبوت او را نمی پذیرند و از او نشانه ای طلب می کنند، در آیه زیر و از زبان قوم حضرت صالح (علیه السلام) آمده است:

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ 1

تو تنها بشری همانند ما هستی. پس اگر راست می گویی نشانه ای بیاور.

از سویی برای این که ثابت شود هیچ محدودیتی برای او در این امر وجود ندارد، بسیاری از اوقات، تعیین این عمل خارق العاده به درخواست مردم صورت می گیرد. بنابراین، اگر مدعی نبوت بتواند بدون هیچ محدودیتی هر کار خارق العاده ای را، به ویژه با درخواست مردم، انجام دهد، معلوم می شود که او حقیقتاً پیامبر الهی است، اما اگر چنین نکند، ثابت می شود که او دروغ می گوید؛ زیرا همان طور که پیش تر هم اشاره شد، اگر خداوند هر معجزه ای را به دست هر مدعی دروغینی بدون محدودیت جاری کند، مردم در تشخیص پیامبر واقعی به خطا و گمراهی می افتند و همان مدعی دروغین را نماینده حقیقی خداوند تصور می کنند؛ زیرا می بینند که خدا همه درخواست های او را اجابت می کند. اما باید دانست که وقوع چنین چیزی بر خلاف حکمت خدا است و با هدف آفرینش و بعثت پیامبران نیز منافات دارد. بنابراین، درست است که از نظر ظاهری میان معجزه و محتوای پیام يك پیامبر رابطه مستقیمی وجود ندارد، اما معجزات برای اثبات محتوای دعوت پیامبران نیست، بلکه تنها برای اثبات ارتباط خاص او با خداوند، به عنوان نماینده راستین وی است. اما اثبات راستی محتوای پیام انبیا معیارها و دلایل فطری و عقلی ویژه ای دارد.

امام صادق (علیه السلام) نیز در حدیثی فلسفه ارائه معجزه توسط پیامبران و جاری نشدن معجزات خدا به دست مدعیان دروغین را چنین بیان فرموده است:

لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عِلْمٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعَرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ.

[خدا به این دلیل به پیامبران معجزه عطا کرده است] تا گواهی بر راستی آورنده آن باشد. معجزه نشانه الهی است که خدا آن را تنها در اختیار پیامبران و فرستادگان و حجت های خود قرار می دهد تا با آن راستی مدعیان راستین از دروغ مدعیان دروغین تشخیص داده شود. (1)

ص: 39

چرا گاهی پیامبران به درخواست مردم برای آوردن معجزه پاسخ منفی می دادند؟ بعضی آیات قرآن گویای آن است که گاهی پیامبران از آوردن معجزاتِ درخواستی مردم امتناع می کردند و همین امر سبب شده است تا کسانی از این آیات نتیجه بگیرند که پیامبران، به ویژه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، معجزه ای نداشته اند.

## پاسخ

در پاسخ به این اشکال باید گفت که اولاً- آیات مربوط به وجود معجزات پیامبران چنان صریح و روشن است که جایی برای انکار آن ها باقی نمی ماند. برخی آیات قرآن نیز به شماری از معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اشاره دارد. ثانیاً دقت در مجموع آیات مربوط به معجزات، دلیل خودداری انبیا را روشن می کند. از جمله آیات مورد استناد منکران، آیات 90 تا 93 سوره اسراء است:

(منکران نبوت) گفتند که ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که چشمه جوشانی از زمین برای ما بیرون آوری، یا این که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و جویبارهایی از میان آن ها جاری کنی، یا آن طور که خیال می کنی قطعات (سنگ های) آسمان را بر سر ما فرود آوری، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی، یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی و یا به آسمان بالا روی. اما حتی به آسمان رفتن تو را هم باور نمی کنیم مگر این که نامه ای (از طرف خدا) بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم. (ای پیامبر، در پاسخ آن ها) بگو: «پروردگام منزله است (از انجام این درخواست های پوچ و نامعقول). مگر من جز انسانی فرستاده شده از سوی خدا هستم؟»

اگر کسانی به قصد هدایت، از پیامبری معجزه بخواهند، او موظف است که خواسته آنان را اجابت کند. اما اگر افرادی، نه به قصد هدایت بلکه از روی لجاجت و بهانه جویی، درخواست هایی محال و نامعقول داشته باشند، که گاه هیچ ارتباطی به اثبات پیامبری ندارد، پیامبران هیچ وظیفه ای در انجام درخواست آنان ندارند، بلکه شأن آنان بالاتر از آن است که خود را بازیچه دست این بهانه جویان قرار دهند. از این رو، در این مواقع باید چنین پاسخ دهند که ما فرستاده پروردگاران هستیم و نمی توانیم از جانب خود تصمیم بگیریم. ما در این مورد مطیع او هستیم و او منزله از آن است که این درخواست های پوچ و بهانه جویانه را اجابت کند. قرآن مجید نیز در آیات متعددی بر این نکته تأکید می کند:

وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ 1

و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه ای بیاورد.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي 2

هنگامی که برای آن ها معجزه ای نیاوردی، می گویند: «چرا (از پیش خود) آن را انتخاب نکردی.» (ای پیامبر) بگو: «من فقط از چیزی پیروی می کنم که از جانب پروردگام بر من وحی می شود.»

وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ 1 (مشركان) می گویند: «چرا آیاتی از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟» (ای پیامبر، به آنان) بگو: «آیات (و معجزات) همه نزد خدا است (و به اراده او نازل می شود نه به میل و اراده من). من فقط بیم دهنده ای آشکارم».

آیاتی که از سوره اسراء ذکر شد، کاملاً نشان دهنده چنین درخواست هایی است.

1. مشركان بر اساس معیارهای ظاهری و ارزش های باطلی که در ذهن داشتند، تصور می کردند که پیامبر باید فردی ثروتمند و دارای منصب اجتماعی مهمی باشد. قرآن از زبان آنان می گوید:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ 2

(مشركان) گفتند: «چرا این قرآن بر مرد مهمی از این دو قریه (مکه و طائف) نازل نشده است؟»

دسته دیگری از آیات قرآن به روشنی، تلقی غلط آن ها از مقام پیامبری و مقایسه آن را با مقام های دنیایی نشان می دهد:

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا 3

(مشركان گفتند: «چرا) گنجی برای او فرستاده نمی شود، یا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟» و ظالمان گفتند: «شما تنها از مردی سحرشده پیروی می کنید».

از این رو، درخواست آنان این بود که ما هنگامی به تو ایمان می آوریم که باغ خرما و انگور یا خانه ای از طلا داشته باشی. واضح است که مقصود آنان این نبود که پیامبر این خواسته ها را به گونه ای معجزه آمیز برآورده کند؛ زیرا اگر چنین بود همین درخواست را مطرح می کردند نه آن که بگویند که «تو» (پیامبر) این باغ و خانه را داشته باشی. این سخن نشان می دهد که آنان انتظار داشتند پیامبر شخصاً دارای این ثروت ها باشد. به بیان دیگر، ایشان می گفتند: تا زمانی که تو صاحب باغ و خانه طلایی نگردی، ما به تو ایمان نمی آوریم. در حالی که روشن است که ثروتمند بودن هیچ ارتباطی با مقام نبوت ندارد. در طول تاریخ عده زیادی بوده اند که این ثروت ها و حتی بیشتر از آن را داشته اند، ولی پیامبر نبوده اند.

2. معجزه باید امری خارق العاده باشد نه این که ذاتاً محال باشد، در حالی که بعضی درخواست های مشركان محال ذاتی بود؛ مانند این که از پیامبر می خواستند تا خدا را از آسمان پایین بیاورد تا بتوانند او را مشاهده کنند. لازمه رؤیت خدا مادی بودن او است و این امر ذاتاً غیر ممکن است.

3. هدف از آوردن معجزه هدایت و ایمان کسانی است که آن را مشاهده می کنند و لازمه این امر زنده بودن آنان پس از دیدن معجزه است، در حالی که یکی از خواسته های آنان این بود که از آسمان بر سرشان

سنگ ببارد و آن‌ها را نابود کند. کسی که حقیقتاً خواستار معجزه باشد و بخواهد به وسیله آن هدایت شود، هرگز چنین درخواستی نمی‌کند.

4. بعضی خواسته‌های آنان به وضوح نشان می‌دهد که هدف آن‌ها تنها بهانه‌جویی و مسخره کردن اعجاز و پیامبری بوده است؛ چه اگر کسی به راستی خواهان هدایت و معجزه به معنای درست آن باشد، کافی است که بخواهد پیامبر در برابر چشم او به نحوی اعجاز‌آمیز به آسمان بالا رود، در حالی که مشرکان به صراحت می‌گفتند که اگر به آسمان هم بالا روی، ما ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از سوی خدا نوشته‌ای برای ما بیاوری. اگر حقیقتاً نوشته‌ای از سوی خدا می‌خواستند، قرآن به عنوان کتاب و معجزه الهی در اختیار آنان بود و تحدی قرآن و عجز آنان از آوردن آن مانند آن برای پی بردن آن‌ها به اعجاز قرآن کافی بود. افزون بر این، اگر بر فرض پیامبر نوشته دیگری نیز از جانب خدا برای آن‌ها می‌آورد، باز بهانه دیگری می‌گرفتند و مثلاً می‌گفتند که از کجا معلوم این نوشته از سوی خدا باشد.

باید دانست که اساساً شأن اعجاز الهی و خدا و رسولش بالاتر از آن است که بازیچه بهانه‌جویی و تمسخر چنین کسانی قرار گیرد. از این رو، قرآن در جای دیگر می‌فرماید که اگر پیامبر این خواسته آنان را هم اجابت می‌کرد، باز آن‌ها نه از سوی خدا، بلکه ناشی از سحر و جادو قلمداد می‌کردند و ایمان نمی‌آوردند:

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِنِّ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ 1

اگر ما کتابی را بر روی صفحه‌ای (می‌نوشتیم و) بر تو نازل می‌کردیم و آنان (علاوه بر دیدن و خواندن) آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز کافران می‌گفتند که این چیزی جز سحر آشکار نیست.

آیات قرآن نشان می‌دهد که هر گاه پیامبر اسلام یا پیامبران گذشته معجزه‌ای عرضه می‌کردند، منکران معاند آن را سحر می‌خواندند و باز ایمان نمی‌آوردند، حتی اگر این معجزه شکافته شدن ماه بود:

... انشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ 2

ماه شکافته شد، ولی هرگاه معجزه‌ای ببینند، روی برمی‌گردانند و می‌گویند: «این سحری مداوم است.» آن‌ها (آیات و معجزات الهی را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِنِّ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ 3

هنگامی که معجزه‌ای ببینند (هم خودشان آن را مسخره می‌کنند و هم) دیگران را به استهزا دعوت می‌کنند و می‌گویند: «این فقط سحری آشکار است.»

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ 4

هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آن ها آمد گفتند: «این سحری است آشکار».

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ \* قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ 1

هنگامی که حق از نزد ما به سوی آن ها آمد، گفتند: «این سحری آشکار است.» موسی گفت: «آیا هنگامی که حق به سوی شما آمد، درباره آن چنین (سخن باطلی) می گوید؟ آیا این سحر است؟ حال آن که ساحران هرگز رستگار نمی شوند».

به همین دلیل است که قرآن کریم در آیات دیگری دلیل امتناع پیامبران را از آوردن برخی معجزات، همین روحیه عناد و تسلیم نشدن ایشان در برابر معجزات پیشین معرفی می کند:

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ... وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا<sup>2</sup> تنها چیزی که ما را از فرستادن معجزات بازداشت این بود که امت های گذشته آن ها را (دیدند، ولی) تکذیب کردند... در حالی که ما معجزات را تنها برای خوف (آن ها از خدا و هدایتشان) می فرستیم (نه برای سرگرمی و بازیچه). (1)

بنابراین، پیامبران موظف اند که به طور مکرر و تا جایی که حجت به طور کامل بر منکران تمام شود و راه هر عذر و بهانه ای بر آنان بسته شود، معجزاتی را ارائه کنند، ولی پس از اتمام حجت و هنگامی که با عناد و لجاجت آن ها مواجه می شوند، دیگر چنین وظیفه ای ندارند و طبیعی است که در برابر درخواست های بعدی و بهانه جویانه آنان پاسخ منفی بدهند.

## چکیده

محال است خدایی که پیامبرانی را می فرستد، راه هایی برای تشخیص پیامبر واقعی از مدعیان دروغین قرار نداده باشد؛ زیرا در این صورت هدف خویش را نقض کرده است.

بررسی سوابق اخلاقی و فکری، تأمل در محتوای تعالیم، بررسی بشارت پیامبر پیشین و تطبیق ویژگی های ذکرشده با فرد مدعی از راه های تشخیص پیامبر راستین است.

معجزه یکی از روشن ترین، عمومی ترین و یقینی ترین راه های تشخیص پیامبر واقعی است.

معجزه يك پیامبر عمل خارق العاده ای است که با ادعای نبوت و تحدی همراه است و امکان معارضه به مثل از سوی منکران ندارد و با ادعای آن پیامبر مطابق است.

منکران اعمال خارق العاده چند گروه اند:

الف) کسانی که جهان بینی مادی دارند (ماتریالیست ها)، هر پدیده ای را که بر خلاف قوانین جاری طبیعت باشد، انکار می کنند؛ دلایل عقلی موجود در اثبات هستی موجودات غیر مادی (خدا، روح و...) و نیز



1- . برای اطلاع از دیگر آیات مربوط به تکذیب معجزات الهی توسط منکران و معاندان، ر. ك: انعام/ 25، 57، 111 و 124؛ اعراف/ 132 و 146؛ یونس/ 97 و 96؛ رعد/ 31؛ حجر/ 14 و 15 و 81؛ طه/ 56؛ روم/ 58؛ زخرف/ 47؛ قمر/ 42؛ نازعات/ 20 و 21..

شواهد فراوانی که بر وجود پدیده های خارق العاده و صدور آن ها از سوی مرتاضان، عارفان، اولیای الهی و... دلالت دارد، برای پاسخ به مکتب ماتریالیسم کافی است.

ب) وهابیان اعتقاد به قدرت خارق العاده برای غیر خدا را شرك می دانند. در پاسخ به این گروه باید گفت که اولاً تقسیم امور به عادی و خارق العاده به سبب دیدگاه محدود آدمیان است، در حالی که برای خدا همه این امور یکسان است. افزون بر این، خارق العاده بودن در خود مخلوقات هم امری نسبی است و آنچه برای انسان خارق العاده است، برای بعضی موجودات دیگر عادی است و معنا ندارد که نسبت يك چیز به انسان شرك باشد و انتساب آن به مخلوقی دیگر شرك نباشد. ثانیاً شواهد وجود قدرت های خارق العاده در بعضی انسان ها و نیز آیاتی که این قدرت ها را به حضرت عیسی و حضرت سلیمان و یکی از یاران او نسبت می دهد، بی اساس بودن ادعای وهابیان را ثابت می کند.

ج) معتزله صدور اعمال خارق العاده را از غیر پیامبران نفی می کنند، اما نمونه قرآنی طی الأرض یکی از یاران حضرت سلیمان و برخی نمونه های دیگر در قرآن، دلیلی بر بطلان این عقیده معتزله است.

د) گروهی دیگر از وهابیان و نیز بعضی از روشنفکران مسلمان، هیچ معجزه خارق العاده ای برای پیامبر اسلام غیر از قرآن، قائل نیستند. اما در خود قرآن نمونه هایی از این امور به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبت داده شده است که در جلسات آینده به آن ها اشاره خواهد شد.

تفاوت معجزه پیامبران با اعمال خارق العاده دیگران آن است که اولاً این افراد ادعای پیامبری و دعوت به مقابله به مثل (تحدی) نمی کنند و اگر هم به فرض چنین کنند، اعمال آنان امکان مقابله به مثل دارد. علاوه بر این افرادی مانند مرتاضان و ساحران با تمرین های روحی و جسمی و ریاضت های خاص در طول سالیان متمادی، به قدرت های خارق العاده اما محدودی دست می یابند، در حالی که اولاً پیامبران چنین روشی نداشته اند و ثانیاً ایشان در آوردن معجزات هیچ گونه محدودیتی ندارند و هر معجزه ای را که مردم، به شرط هدایت، از آنان بخواهند، می توانند انجام دهند. ولی ساحران و مرتاضان و حتی عارفان و اولیای الهی این ویژگی را ندارند. ثالثاً راه و روش افرادی مانند ساحران و مرتاضان و چگونگی کسب و استفاده آن ها از این توانایی ها و اهداف ایشان از این گونه اعمال کاملاً با سیره پیامبران منافات دارد.

برخی معجزات با قدرت الهی صورت می گیرد نه قدرت پیامبر؛ مانند قرآن، اژدها شدن عصای حضرت موسی و...، ولی در بعضی دیگر از معجزات، خدا این قدرت را به پیامبران داده است که بتوانند معجزاتی را انجام دهند؛ مانند بعضی معجزات حضرت عیسی (علیه السلام).

معجزه نشان می دهد که فرد، نماینده خدا است و با خدا ارتباطی ویژه دارد که دیگران از آن محروم اند و این گونه معجزه بر نبوت او دلالت می کند. از این رو خدا هرگونه درخواست او را برای معجزه، اگر به قصد هدایت مردم باشد، اجابت می کند، ولی این خواسته را درباره دیگران که نماینده و برگزیده خاص خدا نیستند، اجابت نمی کند.

دلیل پاسخ منفی پیامبران به بعضی درخواست های مردم در آوردن معجزات این بود که آنان گاه طالب امری محال بودند، یا قصد بهانه جویی داشتند، یا درخواست آنان هیچ ارتباطی به مقام پیامبری نداشت و یا خواستار نابودی خود بودند. همچنین در بسیاری موارد، حتی پس از انجام معجزات خواسته شده، از روی عناد آن را سحر می دانستند و باز ایمان نمی آوردند. به همین سبب پیامبران وظیفه ای در

اجابت این گونه درخواست ها نداشتند.

ص: 44

اهداف درس 46

مروری بر مباحث پیشین 46

معنای لغوی عصمت 46

معنای اصطلاحی عصمت 46

دیدگاه اجمالی فرقه های اسلامی دربار عصمت پیامبران 46

اقسام و مراحل عصمت 47

دلایل ضرورت عصمت پیامبران 48

1 و 2. ضرورت عصمت در دریافت و ابلاغ وحی 48

3. ضرورت عصمت در اعتقادات 48

4. ضرورت عصمت در قول و فعل شخصی 48

دلایل عقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی 49

دلیل اول: جلب اعتماد مردم 49

دلیل دوم: رفع خطای مردم 49

دلیل سوم: رفع اختلاف مردم و اتمام حجت بر آنان 50

دلیل چهارم: رفع بلا تکلیفی مردم 50

اهمیت و جایگاه عصمت قول و فعل شخصی پیامبر 52

دلایل نقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی 55

دلیل اول: دستور به اطاعت بی قید و شرط از پیامبر 55

دلیل دوم: مصونیت مُخْلِصان از اغوای شیطان 56

دلیل سوم: هدایت یافتگی پیامبران 56

دلیل چهارم: مقام امامت بعضی پیامبران 57

دلیل پنجم: مصونیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از هرگونه لغزش 58

چکیده 58

ص: 45

## اهداف درس

آشنایی با:

معنای لغوی و اصطلاحی عصمت؛

دیدگاه اجمالی فرقه های اسلامی درباره عصمت؛

اقسام و مراحل چهارگانه عصمت؛

دلایل عقلی و نقلی عصمت پیامبران؛

اهمیت قول و فعل شخصی پیامبران .

## مروری بر مباحث پیشین

در جلسات پیشین، نخست با دلایل ضرورت بعثت پیامبران آشنا شدیم و سپس در بحثی جداگانه رابطه دین و دنیا را بررسی کردیم. در ادامه در راستای آشنایی با مباحث مربوط به نبوت، پیرامون معجزه سخن گفتیم. در این جلسه و دو جلسه آینده موضوع عصمت پیامبران را از زوایای گوناگون بررسی خواهیم کرد.

## معنای لغوی عصمت

واژه عصمت در لغت به معنای ریسمان و هر چیزی است که چیز دیگری را نگه می دارد؛ (1) از این رو در زبان عربی به ریسمانی که با آن بار را می بندند، «عصام» گفته می شود؛ زیرا از افتادن بار جلوگیری می کند. علاوه بر آن به بلندی های کوه نیز «عَصَم» گفته می شود؛ زیرا انسان را از بعضی حوادث ایمن نگه می دارد. بر همین اساس و به مرور زمان واژه عصمت به معنای «منع و امساک» نیز به کار رفته است. (2) بنابراین، اگر این واژه درباره انسان به کار رود، به معنای چیزی است که انسان را از امور بد و نادرست نگهداری و از ارتکاب او به این امور جلوگیری می کند.

## معنای اصطلاحی عصمت

از نظر اصطلاح دینی و کلامی، «عصمت» صفت یا ملکه ای نفسانی در وجود انسان است که از انجام گناه و اشتباه جلوگیری می کند؛ از این رو معصوم به کسی گفته می شود که به دلیل داشتن این صفت، هیچ گناه و اشتباهی از او سر نمی زند.

## دیدگاه اجمالی فرقه های اسلامی درباره عصمت پیامبران

در میان فرقه های معروف کلامی، شیعه دوازده امامی تنها فرقه ای است که باور دارد همه پیامبران، پیش و پس از بعثت در برابر همه گناهان اعم از کوچک و بزرگ و همه اشتباهات دانسته و نادانسته معصوم اند. فرقه های دیگر هر کدام به شکلی گناهان یا اشتباهاتی را به پیامبران، حتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، نسبت می دهند. با این همه پیروان هیچ یک از این فرقه ها در این مسئله اتفاق نظر ندارند. گروهی از اهل سنت پیامبران را تنها پس از بعثت معصوم می دانند و ارتکاب به گناه یا اشتباه را پیش از بعثت برای آن ها جایز

- 
- 1- . تاج العروس، زبيدي؛ لسان العرب، ابن منظور، ذيل واژه مورد نظر.
  - 2- . پيشين، زبيدي؛ معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، ذيل واژه مورد نظر..

می‌شمارند. گروهی دیگر آن‌ها را تنها از گناه کبیره معصوم می‌دانند نه از گناه صغیره. بعضی دیگر بر این باورند که پیامبران گناه و اشتباه دانسته انجام نمی‌دهند، ولی ممکن است نادانسته گناه یا اشتباهی از آن‌ها سرزند. برخی دیگر نیز بر این باورند که پیامبران از نظر کردار و گفتار هیچ تفاوتی با سایر مردم ندارند و مانند همه افراد دیگر، ممکن است هر گناه و اشتباهی، اعم از صغیره و کبیره، دانسته یا نادانسته، پیش و پس از بعثت از آن‌ها سرزند.

توضیح تفصیلی این نظریه‌ها در این مجال امکان‌پذیر نیست. (1) از این رو آنچه در این جلسات درباره عصمت مطرح می‌شود، تنها به دیدگاه شیعه اختصاص دارد، اما در خلال بیان ادله عقلی و نقلی پیروان دیدگاه شیعه، آرای فرقه‌هایی هم که عصمت کامل پیامبران را نمی‌پذیرند، به صورت کلی نقد و بررسی و اشتباهات آن‌ها مشخص خواهد شد.

## اقسام و مراحل عصمت

عصمت پیامبران چهار قسم یا مرحله دارد:

1. عصمت در دریافت وحی؛

2. عصمت در ابلاغ وحی؛

3. عصمت در اعتقادات؛

4. عصمت در گفتار و کردار شخصی پیامبران.

حال به تعریف هر يك از این چهار قسم می‌پردازیم:

1. عصمت در دریافت وحی: پیامبران در دریافت وحی اشتباه نمی‌کنند؛ یعنی هر آنچه را که خدا بر آنان وحی می‌کند، بدون ذره‌ای کم و زیاد، دریافت می‌کنند.

2. عصمت در ابلاغ وحی: پیامبران پس از دریافت وحی، در ابلاغ آن به مردم هم اشتباه نمی‌کنند؛ یعنی، همانی را که دریافت کرده‌اند، بی‌کم و کاست و بدون کمترین دخل و تصرف عمدی یا سهوی، به مردم می‌رسانند.

3. عصمت در اعتقادات: پیامبران در عقاید و دانش‌های خود نیز هیچ‌گونه اشتباهی ندارند؛ یعنی، بر خلاف سایر مردم که اشتباهاتی کم یا زیاد در عقایدشان وجود دارد، عقایدی درست، بر حق و مطابق با واقع دارند.

4. عصمت در گفتار و کردار شخصی: تمامی کردارها و گفتارهایی که از پیامبران سر می‌زند، گفتار و کردار شخصی ایشان به شمار می‌رود و این غیر از آن چیزی است که پیامبران موظف‌اند به عنوان وحی الهی به مردم ابلاغ کنند. پیامبران در گفتار و کردار شخصی خود، حتی در مسائل جزئی و کم‌اهمیت نیز اشتباه نمی‌کنند. امکان ندارد که از پیامبران، چه در خلوت و چه در زندگی خانوادگی یا محیط اجتماعی، گفتاری نادرست و کرداری ناشایست سر بزند.



1- . برای آگاهی بیش تر از آرای فرقه ها و اندیشمندان غیر شیعی و به ویژه سنی در این موضوع، ر. ک: شرح مواقف، قاضی عضد ایجی، ج 8، ص 263 به بعد؛ شرح مقاصد، تفتازانی، ج 2، ص 160 به بعد؛ المغنی فی أبواب التوحید و العدل، ج 15..

آنچه در توضیح اقسام چهارگانه عصمت گفته شد تنها در مقام تعریف بود. اما سؤال این است که چه دلیلی بر اثبات این عصمت های چهارگانه وجود دارد و چه ضرورتی هست که پیامبران در موارد یادشده از عصمت کامل برخوردار باشند و اگر در این موارد خطایی کوچک از آن ها سر بزند، چه مشکلی پیش می آید؟

دلایل ضرورت عصمت پیامبران بر فلسفه بعثت آنان استوار است؛ یعنی، اگر دلایل ضرورت بعثت را به طور کامل و درست درک کنیم، درمی یابیم که پیامبران باید معصوم باشند؛ زیرا در غیر این صورت هدف بعثت تحقق خواهد یافت. حال این نکته را درباره هر یک از اقسام چهارگانه عصمت بررسی می کنیم.

### 1 و 2. ضرورت عصمت در دریافت و ابلاغ وحی

در بحث از هدف بعثت پیامبران گفته شد که خدا پیامبران را فرستاده است تا مردم را از رضا و خشم خویش آگاه کند، پیام آموزشی و پرورشی خود را به آن ها برساند و اختلافات میان آن ها را برطرف نماید تا از این طریق حجت بر آنان تمام شود و به رشد و کمال نامتناهی دست یابند. حال اگر پیامبران به هر علتی در دریافت وحی اشتباه کنند، هم خود به خطا می افتند و هم این پیام اشتباه را به مردم منتقل می کنند و آن ها را نیز به خطا و گمراهی می اندازند. بدین ترتیب هدف بعثت، که رساندن پیام درست الهی در همه ابعاد فردی و اجتماعی به مردم است، تحقق نمی یابد.

همچنین اگر پیامبران وحی را درست دریافت کنند اما به عللی، مانند فراموشی آن را به طور کامل و درست به مردم نرسانند، باز هم آنچه که خدا می خواهد به گوش مردم نمی رسد و در این صورت هم هدف بعثت تحقق نمی یابد و این نقض غرض و خلاف حکمت الهی است. بنابراین، پیامبران نباید در دریافت و ابلاغ وحی حتی مرتکب خطای سهوی شوند؛ زیرا هرگونه اشتباهی در این موارد، اعم از عمدی و سهوی، مستلزم تحقق نیافتن هدف بعثت و نرسیدن پیام الهی به مردم است.

### 3. ضرورت عصمت در اعتقادات

پیامبران معلمان بشرند و آدمیان عقاید خود را از آنان می گیرند. اگر پیامبری صاحب کتاب آسمانی باشد، مردم عقاید خود را از او که مفسر و مبیین کتاب است، دریافت می کنند و اگر صاحب کتاب نباشد، باز هم مردم در کسب و فهم عقاید دینی به او مراجعه می کنند. در هر دو صورت پیامبران آموزگاران اعتقادی مردم هستند. حال اگر پیامبران به هر دلیلی در اعتقادات خود دچار اشتباه شوند، هم خود گمراه می شوند و هم مردم را به خطا می اندازند، در حالی که خدا پیامبران را برای بیرون آوردن مردم از تاریکی های جهل و نادانی و هدایت آن ها به سوی نور معرفت مبعوث کرده است. بنابراین، در این جا هم خطای اعتقادی پیامبران از تحقق یافتن هدف بعثت جلوگیری می کند.

### 4. ضرورت عصمت در قول و فعل شخصی

بیش تر مسلمانان و فرقه های اسلامی عصمت پیامبران را در سه قسم گذشته می پذیرند، ولی در قسم چهارم، یعنی عصمت در گفتار و کردار شخصی، اختلاف نظر دارند. شیعه تنها مذهبی است که پیامبران را حتی در گفتار و کردار شخصی به طور کامل معصوم می داند و معتقد است که آنان پیش و پس از بعثت نیز مرتکب هیچ گناه و خطایی اعم از صغیره و کبیره و عمدی و سهوی، نمی شوند. اما از دیدگاه بسیاری از

ص:48

فرقه های غیر شیعی چنین درجه کاملی از عصمت ضرورت ندارد و حتی نوعی غلو درباره پیامبران محسوب می شود. از نظر آنان آنچه ضروری است و هدف بعثت را محقق می سازد، تنها همین است که پیامبران وحی را درست دریافت و به طور کامل به مردم ابلاغ کنند و در عقاید آن ها هم خطایی وجود نداشته باشد. به اعتقاد ایشان مأموریت و هدف بعثت پیامبران با همین سه مرحله از عصمت تحقق می یابد و دیگر ضرورتی ندارد که آن ها را در امور شخصی زندگی، یعنی اموری که ارتباطی به وحی ندارد و خطای در آن ها لطمه ای به درستی پیام الهی نمی رساند، معصوم بدانیم.

اما شیعه معتقد است که اگر پیامبران در گفتار و کردار شخصی هم معصوم نباشند، باز هم هدف بعثت به طور کامل تحقق پیدا نمی کند؛ از این رو عصمت آن ها در این مورد هم ضروری است.

دلایل اثبات این مطلب در دو بخش دلایل عقلی و دلایل نقلی مطرح می شود. نخست به ذکر دلایل عقلی می پردازیم:

### **دلایل عقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی**

#### **اشاره**

با آن که می توان بیش از ده دلیل عقلی بر عصمت پیامبران در گفتار و کردار شخصی اقامه کرد، اما در این جا با ادغام بعضی از آن ها در یکدیگر به ذکر چند دلیل بسنده می کنیم:

#### **دلیل اول: جلب اعتماد مردم**

پیامبران الگوهای رفتاری و اخلاقی، تربیتی مردم اند. (1) اگر آن ها در رفتار شخصی خود خطا کنند و مثلاً مرتکب گناهی شوند، اطمینان و اعتماد مردم به آنان از بین می رود و همواره به سخن و کردار آن ها به دیده تردید می نگرند، چرا که احتمال می دهند که آن ها ممکن است در موارد دیگر نیز خطا کنند. علاوه بر این، اگر پیامبران در رفتار خود مرتکب گناه و خطایی شوند، سخن آنان در مردم تأثیر چندانی نخواهد داشت؛ زیرا تربیت اخلاقی بیش از هر چیز مرهون عمل معلم و مربی اخلاق است.

از طرف دیگر اگر اعتماد مردم به یک پیامبر از بین برود یا تضعیف شود، آنان حتی در اصل پیام او هم تردید می کنند و وقتی خطاهای متعددی از او ببینند این سؤال برای آن ها مطرح می شود که از کجا معلوم که او در رساندن پیام الهی به ما اشتباه نمی کند و چه تضمینی وجود دارد که او در همه مراحل اشتباه نکند؟ اگر مردم ببینند که پیامبری نادانسته اموری را فراموش می کند، احتمال می دهند که ممکن است او در ابلاغ وحی و تبیین آن هم، نادانسته چیزی را فراموش کند.

بنابراین، اشتباه پیامبران در گفتار و کردار شخصی موجب می شود که نه تنها هدف بعثت، یعنی تعلیم و تربیت مردم، بلکه حتی اطمینان به اصالت پیام الهی نیز تحقق نیابد.

#### **دلیل دوم: رفع خطای مردم**

اگر از زاویه ای دیگر به فلسفهٔ بعثت پیامبران بنگریم درمی یابیم که علت احتیاج مردم به پیامبر این است که مردم در ابعاد مختلف زندگی خطا می کنند و این امر آنان را از هدف آفرینش دور می سازد. بنابراین، خداوند پیامبرانی را می فرستد تا با نشان دادن راه درستی که آن ها را به سوی هدف هدایت می کند، از خطای

ص:49

---

1- . لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ به یقین در (زندگی و سیره) رسول خدا، سرمشق و الگوی خوبی برای شما وجود دارد؛ احزاب/ 21..

آنان جلوگیری و یا آن را تصحیح کنند. بنابراین چون مردم خطا می کنند، به پیامبری نیازمندند که آن ها را از خطا بیرون آورد. حال اگر قرار باشد خود این پیامبر هم در امور مختلف زندگی خطا کند، پس مجموعه مردم و آن پیامبر خطاکار می شوند. حال سؤال این است که آیا لازم است خداوند این مجموعه را از خطا خارج سازد یا نه؟ اگر لازم نیست پس از همان آغاز هم لازم نبود که خدا برای مجموعه مردم خطاکار پیامبری بفرستد. به علاوه فرستادن پیامبری که خود خطا می کند چه فایده ای دارد و چه مشکلی را از مردم خطاکار برطرف می کند، جز این که خطاکاری به خطاکاران دیگر اضافه می شود. اما اگر لازم باشد که مجموعه مردم و پیامبر آنان از خطا خارج شود، این کار چگونه باید صورت پذیرد؟ آیا برای این مجموعه باید پیامبر دیگری مبعوث شود؟ اگر این پیامبر هم خطاکار باشد، باز برای این مجموعه جدید هم باید پیامبری دیگر فرستاده شود؟ در این صورت تسلسل پیش می آید. بنابراین، اگر هدف بعثت پیامبران بیرون آوردن مردم از خطا است، این هدف با فرستادن پیامبر خطاکار حاصل نمی شود، بلکه کسی می تواند آنان را از خطا بیرون آورد که خود معصوم باشد و خطا نکند.

### **دلیل سوم: رفع اختلاف مردم و اتمام حجت بر آنان**

هدف از برانگیخته شدن پیامبران برطرف کردن اختلافات مردم در تمام زمینه ها و اتمام حجت بر آنان از طریق نشان دادن حقیقت در همه امور است. اما لازمه برطرف کردن اختلاف و اتمام حجت آن است که سخن آن کس که این اختلافات را رفع می کند حجت نهایی و مطلق و داوری او فصل الخطاب همه بحث ها و گفتگوها باشد؛ به بیان دیگر مخاطبان باید مطمئن باشند که او نه از پیش خود و بر اساس نظر شخصی، بلکه از طرف خداوند سخن می گوید. در واقع مردم باید یقین داشته باشند که این خود خداوند است که پیام خود را در برطرف کردن اختلاف و اتمام حجت، بر دهان وی جاری می سازد؛ زیرا اگر سخن او عین سخن خدا نباشد و احتمال خطا، هرچند سهوی، در کلام او راه داشته باشد، باز داوری آن پیامبر نه تنها اختلافات را برطرف و حجت را تمام نخواهد کرد، بلکه خود منشأ اختلافات جدید می شود؛ زیرا هر کس دیگری هم این حق را خواهد داشت که به عنوان يك بشر در برابر سخن بشری، نه سخن الهی پیامبر، اظهار نظر کند و به این ترتیب کس دیگری لازم است که میان مردم و آن پیامبر داوری و اختلاف را برطرف نماید و حجت را بر پیامبر تمام کند!

بنابراین، اگر معنای برطرف کردن اختلاف و اتمام حجت در فلسفه بعثت درست و کامل فهمیده شود، درمی یابیم که این امر جز با سخن حق خداوند تحقق نمی یابد. از این رو گفتار و کردار پیامبر هم نمی تواند جز حق محض چیز دیگری باشد و مردم همان طور که از نظر عقلی و فطری موظف اند در مقابل خدای تعالی تسلیم محض باشند، باید داوری و سخن پیامبران را هم کاملاً سخن خدا بدانند و این مستلزم آن است که پیامبران از هر خطایی، حتی خطای سهوی، به دور باشند؛ چون در غیر این صورت نه اختلافی برطرف می شود و نه حجت بر کسی تمام می شود و این با فلسفه بعثت در تضاد است.

### **دلیل چهارم: رفع بلا تکلیفی مردم**

سؤال مهمی که مطرح است این است که اگر پیامبری مرتکب گناه و خطا شود، تکلیف مردم در اطاعت از او در این گناه و خطا چیست؟ آیا باید اطاعت کنند یا خیر؟ اگر اطاعت کنند، آن ها هم همراه آن پیامبر به گناه و خطا می افتند و این بر خلاف هدف بعثت است، اما اگر اطاعت نکنند، اشکالات متعددی پدید می آید:

اولاً: چگونه می شود خدا پیامبری بفرستد و بعد به مردم بگوید از او اطاعت نکنید؟!

ثانیاً: اگر همه مردم در تشخیص خطای پیامبر متفق القول باشند، در این صورت، شأن، مقام و قوه فهم و درك آن پیامبر از همه مردم پایین تر قرار می گیرد و در این صورت هیچ کس به او اعتماد نمی کند. اما اگر بعضی از مردم پیامبر را خطاکار بدانند و از او اطاعت نکنند و بعضی دیگر چنین عقیده ای نداشته باشند و از او اطاعت کنند، این امر نتیجه ای جز هرج و مرج و تفرقه و اختلاف نخواهد داشت، در حالی که، همان گونه که پیش تر هم گفته شد، یکی از اهداف بعثت پیامبران برطرف کردن اختلاف میان مردم است، نه افزودن اختلافی دیگر.

نمونه این امر را در تاریخ زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می توان مشاهده می کرد. با وجود این که پیامبر معصوم بود و مطابق دستور قرآن همگان باید بی قید و شرط از او اطاعت می کردند، ولی در مواردی که بعضی از اصحاب به تشخیص خود، و غالباً از روی هوای نفس و منافع شخصی، سخن پیامبر را اطاعت نمی کردند، چه تفرقه و مشکلات جبران ناپذیری پدید می آمد. (1) نمونه بارز این مدعا را می توان در دستور پیامبر به نوشتن وصیتش در روزهای آخر زندگی مبنی بر حفظ امت از گمراهی و سپس مخالفت بعضی از اصحاب با سخن ایشان مشاهده کرد که ادعا می کردند پیامبر از شدت بیماری نمی داند چه می گوید و در صدور این دستور خطا می کند. تا این زمان چهارده قرن است که جامعه اسلامی، حتی جامعه بشریت، تاوان این مخالفت را می پردازد.

ثالثاً: با کدام معیار می توان به قطع و یقین حکم کرد که پیامبر خطا کرده است و از کجا معلوم کسانی که حکم به خطاکاری پیامبر می کنند، در تشخیص خود اشتباه نمی کنند؟ اگر تشخیص انسان ها همیشه درست بود دیگر به پیامبر احتیاج نداشتند. بنابراین، همیشه این تردید وجود دارد که آیا این پیامبر است که خطا کرده یا این که دیگران در قضاوت خود اشتباه کرده اند. این تردید حاصلی جز سردرگمی و حیرت برای امت ندارد و پریشانی و بلا تکلیفی مردم در تصمیم گیری را در پی دارد.

رابعاً: اگر مردم به هر دلیلی از پیامبر خود اطاعت نکنند، بر خلاف دستور خداوند عمل کرده اند که فرمان به اطاعت بی قید و شرط از پیامبران داده است: (2)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ 3

هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا از او اطاعت کنند.

در این جا نیز مردم با معضل بزرگی مواجه اند. از طرفی اگر هنگام خطای يك پیامبر از او اطاعت کنند، بر خلاف دستور خدا عمل کرده اند؛ زیرا عقل و نقل حکم می کند که خدا به اطاعت از باطل راضی نیست:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ 4

ص: 51

1- . برای اطلاع از مصادیق مخالفت بعضی از اصحاب با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و به عبارت دیگر، اجتهاداتی که آن ها در برابر نص صریح دستورات پیامبر از خودشان و به بهانه خطای پیامبر و در واقع به پیروی از هوای نفس، انجام دادند و نیز آثار سوء این مخالفت ها، ر. ک: اجتهاد در مقابل نص، علامه سید عبد الحسین شرف الدین، ترجمه علی دوانی.

2- . آیات مربوط به این موضوع به طور کامل در بخش دلایل نقلی ذکر خواهد شد.



مسلماً خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می دهد... و از زشتکاری و نادرستی و ظلم نهی می کند.

از طرف دیگر اگر اطاعت نکنند، باز بر خلاف دستور خدا عمل کرده اند که به اطاعت بی قید و شرط از پیامبران فرمان داده است. به این ترتیب مردم با سردرگمی عجیبی مواجه می شوند و تکلیف خود را نمی دانند؛ زیرا اگر از پیامبر اطاعت کنند، هم اطاعت خدا را کرده اند و هم او را نافرمانی کرده اند و اگر هم از پیامبر اطاعت نکنند، باز هم از خدا اطاعت کرده و در همان حال از دستور او سرپیچی نموده اند. خدا پیامبران را برای این فرستاده است که راه اطاعت، رضا و بندگی خود را به مردم بیاموزد و آن ها را از بلا تکلیفی خارج کند در حالی که معصوم نبودن پیامبر، آنان را به نافرمانی خدا و او می دارد و موجب بلا تکلیفی آن ها در این امر می شود.

خامساً؛ اگر پیامبری خطا کند، طبیعی است که مردم باید خطایش را به او تذکر دهند. از طرف دیگر وقتی او يك بار خطا کند، هیچ تضمینی نیست که این خطا را تکرار نکند و دوباره مرتکب آن نشود. حال اگر بنا باشد که مردم دائماً خطای او را به وی متذکر شوند و راه صحیح را به او نشان دهند، باز اشکالات متعددی پیش می آید: اشکال اول این که قرار است پیامبران مردم را هدایت کنند، در حالی که در این حالت مردم ناچارند دائماً پیامبران را ارشاد نمایند و گویا خدا مردم را برای هدایت پیامبران فرستاده است! اشکال دیگر این که در مواردی که در تشخیص خطای يك پیامبر اختلاف نظر وجود دارد و خود آن پیامبر هم بر نظر خویش اصرار دارد و آن را درست می داند، تذکر مداوم مردم به او و تأکید بر خطاکاری وی موجب آزار و ناراحتی او می شود، در حالی که خداوند مردم را از آزار پیامبر بر حذر داشته است:

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ 1

کسانی که پیامبر خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی برای آن ها مهیا شده است.

### اهمیت و جایگاه عصمت قول و فعل شخصی پیامبر

ممکن است برخی تصور کنند که گفتار و کردار شخصی يك پیامبر امر چندان مهمی نیست که مشکلاتی عمیق و جدی در جامعه ایجاد کند. اما این تصور درست نیست؛ زیرا برای مثال درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، نه تنها سخنانی که ایشان آن ها را به عنوان وحی قرآنی به مردم معرفی می کردند، بلکه به تصریح آیات قرآن، سخنانی هم که به طور معمول و به عنوان سخن شخصی بر زبان جاری می ساختند، همه وحی الهی بود:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ 2

پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، بلکه سخن وی چیزی جز وحیی که بر او نازل شده، نیست.

به عبارت دیگر وحی الهی بر سه گونه است:

الف) قرآن، که هم لفظ و هم محتوای آن از سوی خدا و سبک آن اعجاز آمیز و تقلیدناپذیر است و پیامبر موظف است آن را به مردم ابلاغ کند.

ب) حدیث قدسی که لفظ و محتوای آن از خدا است، ولی سبک آن معجزه نیست و پیامبر موظف است آن را نه به عنوان قرآن که با عنوان حدیث قدسی به مردم ابلاغ کند.

ج) سخنان شخصی پیامبر که نه قرآن است و نه حدیث قدسی. محتوای این سخنان از خدا و لفظ آن از پیامبر است و با آن که بسیار فصیح و بلیغ است، ولی سبک آن معجزه نیست و سخنی بشری به شمار می رود.

به تصریح قرآن و احادیث صحیح، این سخنان هم وحی الهی است؛ یعنی، تمام گفتار و کردار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به تعلیم خداوند و در چارچوب رضای او است و امکان ندارد قول و فعلی که از او صادر می شود، نادرست و بر خلاف رضا و اطاعت پروردگار باشد. خود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) در پاسخ اصحابی که تصور می کردند ممکن است ایشان سخنانی نادرست و بر اساس حالات بشری صرف، مانند بیماری و خشم بگویند، تصریح می کردند که جز سخن حق از ایشان شنیده نمی شود. عبد الله بن عمرو می گوید: «من هر چه را از پیامبر می شنیدم، می نوشتم و می خواستم آن را نگه دارم، اما افرادی از قریش مرا از این کار نهی می کردند و می گفتند: «آیا تو هر چیزی را که از پیامبر می شنوی، می نویسی، در حالی که پیامبر هم بشری است که همانند مردم دیگر، در حالات خشم و خشنودی سخن می گوید.» من هم از نوشتن سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) خودداری کردم و این ماجرا را برای ایشان بازگو نمودم. اما حضرت فرمودند:»

أَكْتُبُ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا حَقٌّ؛ هَمَّةُ سَخْنَانَ مَرَا بِنُويسٍ؛ قَسَمَ بِهٖ خَدَائِي كِهٖ جَانِمَ بِهٖ دَسْتِ اُو اسْتِ، اَز زَبَانِ مَن جَز سَخْنِ حَقِّ بِيروُنِ نَمِي آيِدُ» (1).

در حدیث دیگری، که در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت آمده است، پیامبر بر حق بودن تمام گفتار خویش، با وجود تعجب و دیرباوری بعضی اصحاب از شنیدن آن، تأکید می کند:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ:

«إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» . قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: فَإِنَّكَ تُدَاعِبُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (2).

ص: 53

1- این حدیث با تفاوتی اندک در عبارات، در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت آمده است. در این جا تنها به ذکر چند مورد بسنده می کنیم: مسند احمد بن حنبل، مسند عبد الله بن عمرو بن العاص، ج 6221؛ سنن ابی داود، کتاب العلم، باب «فی کتاب العلم»، حدیث اول؛ سنن دارمی، باب «من رخص فی کتابة العلم»، حدیث دوّم؛ کنز العمال، ج 10، ص 222، حدیث 29169؛ المستدرک علی الصحیحین، کتاب العلم، احادیث 328، 329، 330؛ حاکم نیشابوری ذیل حدیث 328 می گوید: «این حدیث صحیح است.» ذهبی نیز در تلخیص المستدرک این حدیث را صحیح دانسته است. دانشمندان اهل سنت بر این باورند که اگر این دو نفر روایتی را تأیید کنند، به منزله ورود آن روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم است. حتی محمد ناصر الدین البانی، که از معروف ترین دانشمندان وهابی است، در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحة، ج 4، ص 45 و ج 5، ص 40، چاپ مکتبة المعارف، ریاض (برنامه نرم افزاری «مکتبة الشاملة»، ج 4، ص 106، حدیث 1532 و ج 5، ص 25، حدیث 2026) این حدیث را صحیح دانسته و بعضی از مصادر اصلی آن را هم آورده است؛ نیز ر. ک: تفسیر ابن کثیر، تفسیر سورة نجم، آیات 4-1.

2- . مسند احمد بن حنبل، مسند ابی هريره، ج 2، ص 162؛ سنن ترمذی، كتاب البرّ والصلّة، باب ما جاء في المزاح، حديث دوّم. ترمذی می گوید: «این حدیث حسن و صحیح است»؛ فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، كتاب الأدب، باب «الانبساط الى الناس» تفسیر ابن کثیر، تفسیر سورة نجم، آیات 4-1؛ تفسیر الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، تفسیر سورة نجم، آیات 4-1؛ عمدة القاری، العینی، باب «الانبساط الى الناس» سلسله الاحادیث الصحیحة، محمد ناصر الدین البانی، ج 4، ص 304، چاپ مكتبة المعارف، ریاض (برنامه نرم افزاری، المكتبة الشاملة، ج 4، ص 225، حدیث 1726)؛ البانی در کتاب خود، با ذکر بعضی از مصادر این حدیث و نقل سخن ترمذی درباره حسن و صحیح بودن آن، خود نیز این حدیث را صحیح دانسته است. غیر از منابع یادشده، حدیث مزبور در دیگر منابع مهم و معتبر اهل سنت نیز آمده است که برای رعایت اختصار تنها به ذکر بعضی از اسامی این منابع اکتفا می کنیم: السنن الكبرى (بیهقی)؛ معرفة السنن والآثار (بیهقی)؛ البدایه والنهایه (ابن کثیر)

ابو هریره از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «من سخنی جز حق نمی گویم.» بعضی از اصحاب پرسیدند: «با ما شوخی می کنی ای پیامبر خدا، (یا: حتی وقتی هم که با ما شوخی می کنی؟)» حضرت دوباره فرمود: «من سخنی جز حق نمی گویم.»

نمونه دیگر و حیانی بودن تمام گفتارها و کردارهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، حتی در مواردی که به نظر می رسد گفتار و کردار شخصی پیامبر باشد، حدیثی است که سیوطی، از عالمان و مفسران بزرگ اهل سنت، در تفسیر الدر المنثور آورده است:

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد تمام درهای خانه هایی که به مسجد وی باز می شد، بسته شود و تنها در خانه حضرت علی (علیه السلام) باز بماند، این امر بر بسیاری از اصحاب گران آمد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز در خطبه ای مهم و گران قدر فرمود: «ای مردم، من از پیش خود درها را نبستم و باز نکردم و من شما را [از مسجد] بیرون ننمودم و علی (علیه السلام) را در آن جا ساکن نساختم». سپس آن حضرت، به عنوان دلیلی بر و حیانی بودن تمام اعمال خود، این آیات را تلاوت کرد: مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. 1

بنابراین، اولاً نمی توان بین وحی الهی و گفتار و کردار شخصی پیامبر جدایی قائل شد؛ زیرا تمام کردار و گفتار پیامبر از وحی و آموزش الهی سرچشمه می گیرد و حداقل می توان گفت که همه آن ها حق است و باطل در آن راه ندارد.

ثانیاً به فرض این که تمام گفتار و کردار شخصی پیامبر را و حیانی ندانیم، دست کم بعضی از آن ها به تصریح کتاب و سنت چنین اند. (1) اما در این حالت هم تعیین مرز میان وحی غیر قرآنی و گفتار و کردار شخصی پیامبر، به سادگی امکان پذیر نیست. پیامبر نمی تواند و وظیفه هم ندارد که در مورد یکایک سخنان و

ص: 54

---

1- . غیر از آیه های 3 و 4 سوره نجم، که پیش از این ذکر شد، آیات دیگری از قرآن، پیامبر را مورد تعلیم وحی غیر قرآنی معرفی می کند؛ از جمله سوره های انفال آیات 5 و 8، فتح آیه 27، یونس آیه، انعام آیه و نساء آیه 106؛ فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، در تفسیر کبیر خود، در تفسیر سه آیه آخر می گوید: «دستورات پیامبر همگی از وحی سرچشمه می گیرد و او به هیچ وجه بر اساس رأی و نظر شخصی خود عمل نمی کرد و دانش او در این مورد، مسلم و یقینی و عاری از هر شک و شبهه بود.» بعضی دیگر از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز بر و حیانی و حق بودن تمام سخنان پیامبر تصریح کرده اند، از جمله شوکانی در فتح القدير، در تفسیر آیات اول سوره نجم می نویسد: «هیچ يك از سخنان پیامبر، چه قرآن و چه غیر قرآن، از روی هوی نیست.» قرطبی نیز در تفسیر همین آیات آورده است: «این آیات بر این نکته دلالت دارد که سنت پیامبر هم مانند وحی مُنزل است.» ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می نویسد: «صدور هذیان و سخنان نادرست هنگام بیماری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) محال است؛ زیرا او در سلامت و بیماری معصوم است و خدا درباره او می فرماید: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم می گوید: "من در خشم و خشنودی جز سخن حق نمی گویم."»؛

کارهای خویش برای مردم توضیح دهد که این وحی است یا نظر شخصی. مثلاً هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور جنگ یا فرمان مهم دیگری می دهد، چگونه می توان فهمید که این دستور بر اساس وحی الهی است یا نظر شخصی وی؟

ثالثاً: چنین نیست که گفتار و کردار پیامبر همیشه اموری جزئی و کم اهمیت باشد. بسیاری از دستورات و تصمیم گیری های پیامبر امور بسیار مهم و سرنوشت سازی بود. از جمله این امور مهم می توان به جنگ های پیامبر، به ویژه جنگ های مهم و تأثیرگذاری مانند احد و بدر و دستور پیامبر به نوشتن وصیت در روزهای پایانی عمر و... اشاره کرد. در بعضی از جنگ ها تنها به بهانه این که توصیه های رزمی پیامبر وحی قرآنی نیست، به توصیه های جنگی ایشان عمل نشد و به همین دلیل شکست سنگینی نصیب مسلمانان شد؛ برای مثال در جنگ احد سرپیچی از دستور پیامبر زیان های بزرگ و جبران ناپذیری به وجود آورد که ذکر آن در این مقال نمی گنجد.

## دلایل نقلی عصمت پیامبران در قول و فعل شخصی

### اشاره

پیش از طرح دلایل نقلی باید به این نکته توجه کرد که در این بحث، آیات قرآن برای کسی حجت و قابل استناد است که پیامبر را در مرحله گرفتن و ابلاغ وحی معصوم بداند و به بیان دیگر قرآن را به حقیقت کلام الهی بداند و عصمت پیامبران را تنها در گفتار و کردار ایشان انکار کند و یا در آن تردید داشته باشد. در غیر این صورت اگر مسلمانی به هر دلیلی در حقانیت و اصالت آیات قرآن تردید کند، این ادله نقلی برای او معتبر نخواهد بود.

### دلیل اول: دستور به اطاعت بی قید و شرط از پیامبر

آیات قرآن حاکی از این است که خداوند همواره به اطاعت بی قید و شرط از پیامبران فرمان داده (1) و

ص: 55

---

1- . وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود؛ نساء/ 64؛ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است؛ نساء/ 80؛ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ؛ از خدا و از پیامبر اطاعت کنید؛ نساء/ 59؛ همچنین ر. ك: حشر/ 7؛ احزاب/ 36 و 71؛ آل عمران/ 32 و 132؛ مائده/ 92؛ اعراف/ 158؛ انفال/ 1، 20، 24، 27 و 46؛ توبه/ 71 و 120؛ نور/ 52، 54 و 56؛ محمد/ 33؛ مجادله/ 9 و 13؛ حشر/ 7؛ تغابن/ 12، نساء/ 13 و 69؛ توبه/ 71؛ فتح/ 17 و حجرات/ 14..

کسانی را که از دستور پیامبر سرپیچی کنند، گمراه و مستحق عذاب دانسته است. (1) همچنین خود پیامبران نیز مردم را به اطاعت محض از خود دعوت کرده اند. (2)

اما عقل و شرع هر دو حکم می کنند که اطاعت مطلق و بی قید و شرط از کسی که گناه یا خطا می کند، جایز نیست و در مورد خطا و گناه از هیچ کس، حتی از پیامبر نیز، نباید اطاعت کرد؛ زیرا در این صورت اطاعت کنندگان نیز به گمراهی می افتند. پس تکلیف عقلی و شرعی مردم در این موارد، اطاعت نکردن است و این کار آن ها را از گمراهی دور می کند، در حالی که قرآن، نافرمانی از پیامبر را سبب گمراهی دانسته است:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا<sup>3</sup>

کسی که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، مسلماً دچار گمراهی آشکار شده است.

بنابراین، عقل و وحی به ما می گوید که اطاعت بی قید و شرط از کسی جایز است که مرتکب هیچ گناه و خطایی نشود. در تمام آیات قرآن حتی يك مورد نمی یابیم که خدا اجازه داده باشد که هنگام خطای يك پیامبر از او پیروی نکنیم.

### دلیل دوم: مصونیت مخلصان از اغوای شیطان

قرآن کریم پیامبران را افرادی مُخلص خوانده است؛ یعنی، کسانی که نه تنها در راه خالص کردن خود تلاش می کنند، بلکه در این راه موفق شده اند و خود را خالص کرده اند. (3) از طرف دیگر خداوند مخلصین را کسانی معرفی می کند که شیطان به هیچ وجه نمی تواند آن ها را گمراه کند. (4) از آن جا که شیطان همواره کوشیده است تا هرگونه که می تواند در وجود پیامبران و برنامه های هدایتی آنان نفوذ کند و آنان را، حتی از روی سهو، به گناه و خطا بیندازد، (5) بنابراین، با بسته شدن راه نفوذ و تسلط شیطان بر پیامبران مخلص الهی، معلوم می شود که آنان از هر گناه و خطایی معصوم اند.

### دلیل سوم: هدایت یافتگی پیامبران

قرآن کریم پیامبران را کسانی می داند که خدا آن ها را هدایت کرده است:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبُهْدَاهُمْ أَقْتَدَهُ 7

ص: 56

1- . احزاب/ 36؛ جن/ 23.

2- . آل عمران/ 31 و 50؛ طه/ 90؛ شعراء/ 108، 110، 126، 131، 144، 150، 163 و 179؛ زخرف/ 63؛ نوح/ 3؛ یوسف/ 108.

3- . وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ... اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ص/ 45 و 46؛ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ؛ يوسف/ 24؛ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا؛ مریم/ 51.

4- . لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا- عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ؛ (شیطان به خدا عرض کرد:) من همهٔ انسان ها را گمراه می کنم، مگر بندگان مخلصت را؛ حجر/ 39 و 40 و ص/ 82 و 83.

5- . وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ؛ ما هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که وقتی آرزو می کرد (و در ذهن خود طرح و برنامه ای برای هدایت مردم تدارک می دید)، شیطان القاناتی در آرزوی او وارد می نمود. اما خدا القانات شیطان را از میان می برد و سپس آیات خود را محکم می کند؛ حج/ 52.

آن‌ها (پیامبران) کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس (ای پیامبر) به هدایت آن‌ها اقتدا کن.

از طرف دیگر، خداوند هدایت یافتگان الهی را از هر لغزش و گمراهی مصون معرفی می‌کند:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ 1

کسی را که خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت.

بنابراین، پیامبران کسانی اند که هیچ عاملی نمی‌تواند موجب گمراهی آنان شود. باید توجه داشت که هرگونه خطا و لغزش، حتی اگر سهوی باشد، نوعی انحراف از حق و گمراهی است. در نتیجه پیامبران از هرگونه گناه، خطا و گمراهی معصوم اند.

### دلیل چهارم: مقام امامت بعضی پیامبران

خداوند در قرآن مجید، غیر از نبوت از مقام دیگری، که از مقام نبوت نیز بالاتر است، به نام مقام «امامت» یاد و بعضی از پیامبران را واجد این مقام معرفی می‌کند. برای مثال خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا 2

من تو (ابراهیم) را امام مردم قرار دادم.

هنگامی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) این مقام را برای فرزندانش درخواست می‌کند، خداوند پاسخ می‌دهد که این مقام به افراد ظالم نمی‌رسد:

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

خدا فرمود: «پیمان من، مقام امامت، به ظالمان نمی‌رسد».

معنای این سخن آن است که کسانی از فرزندان وی که ظالم نیستند، می‌توانند به این مقام دست یابند. از طرف دیگر هر گناهی، هرچند کوچک، نوعی تجاوز از حدود و فرامین پروردگار است و قرآن کریم این تجاوز از حدود الهی را ظلم و به ویژه ظلم فرد گناهکار به خود نامیده است؛ زیرا هر گناهی اگر موجب ظلم به دیگران هم نباشد، دست کم مایه آلودگی نفسانی خود انسان و در واقع ظلم به خود است:

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ 3

هرکس از حدود و چارچوب فرامین الهی تجاوز و تخطی کند، ظالم است.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ 4

کسی که از حدود الهی تخطی کند مسلماً به خود ستم کرده است.





از مجموع این آیات روشن می شود که دست کم پیامبران دارای مقام امانت، و در رأس آنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، نباید در زندگی مرتکب هیچ گناهی شده باشند؛ زیرا خدا این مقام را به هیچ گناهکاری، که به نفس خویش ظلم کرده است، نمی دهد. این دلیل، حتی اگر عصمت این پیامبران را از خطای سهوی ثابت نکند، عصمت آنان را از هر گناهی، اعم از صغیره و کبیره، اثبات می نماید.

### دلیل پنجم: مصونیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از هرگونه لغزش

علاوه بر آیات گذشته که عصمت عموم پیامبران را ثابت می کند و درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هم صادق است، گروهی دیگر از آیات به طور خاص بر عصمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تأکید می کند. یکی از بارزترین آن ها آیات آغازین سوره نجم است:

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى وَ مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

همنشین شما، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، [از مسیر حق] منحرف و گمراه نشد. او از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی الهی نیست.

در این آیه، توجه به تعبیر «مَا ضَلَّ» نشان می دهد که تمام سخنان پیامبر، اعم از قرآن و غیر قرآن، وحی الهی است و هیچ سخن خطا و باطلی، حتی نادانسته، از او صادر نمی شود. شاهد این سخن آیه زیر است:

فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى 1

اگر (برای شهادت) دو مرد وجود نداشتند، از بین کسانی که مورد رضایت (و اطمینان) شما هستند، یک مرد و دوزن شاهد را انتخاب کنید تا اگر یکی از آن ها (از حق) منحرف شد (و اشتباه کرد) دیگری (خطایش را) به او یادآوری نماید.

در این آیه منظور از «ضلالت» هرگونه لغزش و انحراف از حق، اعم از عمدی یا سهوی، است.

در هر حال مضمون آیات یادشده از سوره نجم کاملاً عام و بی قید و شرط است و هرگونه گمراهی، خطا و عدول از حق را، چه کوچک یا بزرگ و چه عمدی یا سهوی، شامل می شود.

### چکیده

عصمت از نظر لغوی به معنای ریسمان، منع و امساک و از نظر اصطلاحی به معنای صفتی نفسانی است که از گناه و خطای انسان جلوگیری می کند.

شیعه تنها فرقه ای است که به عصمت کامل پیامبران از هرگونه گناه و اشتباه، اعم از دانسته یا نادانسته یا پیش و پس از بعثت، اعتقاد دارد، ولی سایر فرقه ها و عالمان غیر شیعی هر کدام به گونه ای گناهان یا اشتباهات کوچک و بزرگی را به پیامبران نسبت می دهند.

عصمت چهار قسم یا مرحله دارد: دریافت وحی، ابلاغ وحی، اعتقادات پیامبر، گفتار و کردار شخصی پیامبر.

ضرورت عصمت پیامبران کاملاً بر فلسفه بعثت استوار است؛ به این معنا که اگر آنان معصوم نباشند، هدف بعثت به طور کامل تحقق نمی یابد.

دلیل عقلی ضرورت عصمت در دریافت و ابلاغ وحی این است که اگر پیامبران در این مراحل اشتباهی، حتی از روی سهو، انجام دهند، پیام الهی به طور درست و کامل به مردم نمی رسد و این با هدف بعثت در تضاد است.

اگر در اعتقادات پیامبران نیز خطایی وجود داشته باشد، آنان این عقاید غلط را به مردم منتقل می کنند و سبب گمراهی خود و مردم می شوند، در حالی که هدف بعثت آموزش عقاید درست به مردم است.

اگر پیامبران در گفتار و کردار شخصی خود معصوم نباشند، اشکالات زیر پیش می آید:

اولاً: چون آن ها الگوی اخلاقی مردم هستند، اعتماد مردم از آنان سلب می شود و از آن به بعد به کردار و گفتار پیامبر، همواره به دیده تردید می نگرند و در هر سخن و کار پیامبر احتمال خطا می دهند. از طرف دیگر این سلب اعتماد به دریافت و ابلاغ وحی هم سرایت می کند؛ زیرا آنان احتمال می دهند که پیامبر، هرچند از روی سهو، در این مراحل هم خطا کند.

ثانیاً: یکی از دلایل بعثت پیامبران برطرف کردن اشتباهات مردم در همه زمینه ها است. حال اگر خود پیامبران هم خطا کنند، لازم است کسی خطای خود آن ها را اصلاح کند، چون اساساً فلسفه بعثت همین است. حال اگر مردم خطای آن ها را اصلاح کنند، دور لازم می آید و اگر پیامبر دیگری برای تصحیح خطای پیامبر نخست بیاید، تسلسل لازم می آید. به علاوه اگر خود پیامبر هم خطاکار باشد، هیچ مشکلی حل نمی شود.

ثالثاً: فلسفه بعثت، برطرف کردن اختلاف مردم و اتمام حجت بر آنان است. اما اگر پیامبر خطا کند، این امر منشأ اختلافات جدید بین مردم و پیامبر می شود. علاوه بر این کسی می تواند اتمام حجت کند که سخن او حق محض و عین سخن خدا باشد و به عبارت دیگر خطایی در آن راه نداشته باشد.

رابعاً: اگر پیامبری اشتباه کند، مردم تکلیف خود را نمی فهمند؛ چون اگر از او پیروی کنند به خطا می افتند و این بر خلاف فلسفه بعثت است و اگر پیروی نکنند، این امر، هم منجر به تفرقه و اختلاف در جامعه می شود و هم موجب می شود که مردم بر خلاف دستور خداوند، که به اطاعت از پیامبران فرمان داده است، عمل کنند. علاوه بر این ممکن است کسانی که پیامبر را خطاکار می دانند، در تشخیص خود خطا کنند و از این رو مردم در تعیین خطاکار واقعی بلامتکلیف می مانند.

خامساً: تذکر دائم مردم به پیامبر و اطاعت نکردن آنان از وی موجب آزار و اذیت او می شود و این نیز بر خلاف دستور قرآن است.

قرآن و روایات تمام کردار و گفتار پیامبر اسلام را مبتنی بر وحی می داند. در نتیجه نمی توان وحی الهی و گفتار و کردار شخصی او را از هم تفکیک کرد. به علاوه در بسیاری از موارد، کردار و گفتار پیامبر مهم و سرنوشت ساز است و اطاعت نکردن از او ممکن است عواقب وخیمی به دنبال داشته باشد.

در قرآن آیات متعددی وجود دارد که بر عصمت کامل پیامبران دلالت دارد که دستور به اطاعت مطلق از پیامبران، تسلط نداشتن شیطان بر مخلصان، هدایت یافتگی پیامبران توسط خداوند و مقام امامت، که به تصریح قرآن به افراد گناهکار نمی رسد، نمونه هایی از این دست

است.

ص: 59

اهداف درس 60

مروری بر مباحث پیشین 60

منشأ عصمت 60

نظریات مربوط به منشأ عصمت 60

منشأ عصمت در دریافت وحی 61

منشأ عصمت در ابلاغ وحی 61

منشأ عصمت در اعتقادات پیامبران 62

منشأ عصمت در قول و فعل شخصی 62

الف) منشأ جبری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی 63

ب) منشأ اختیاری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی 63

ج) منشأ دوگانه (لطف الهی و اختیار پیامبر) برای عصمت در قول و فعل شخصی 63

نقش پیامبران در عصمت 64

نقش خداوند در عصمت 64

1. تأیید و کمک به وسیله ملائکه و به ویژه روح القدس 64

2. یاری و لطف الهی در خودداری انبیا از لغزش ها 66

3. اعطای شرح صدر و خلق خوش به پیامبران 67

4. خلقت پاک 68

چکیده 68

آشنایی با:

نظریات مربوط به منشأ عصمت؛

منشأ عصمت در اقسام چهارگانه آن؛

تعیین نقش خداوند و اختیار پیامبران در هر یک از اقسام چهارگانه عصمت.

## مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین دانستیم که بر اساس دلایل عقلی و نقلی، پیامبران باید در امور مربوط به وحی، آموزش آن به مردم و نیز در گفتار و کردار شخصی خود که در ظاهر به وحی ارتباطی ندارد، ولی در حقیقت مبتنی بر وحی است، معصوم باشند. در این جلسه با علت و منشأ عصمت در پیامبران آشنا خواهیم شد.

## منشأ عصمت

مسئله منشأ عصمت یکی از مهم ترین و سؤال برانگیزترین مسائل مربوط به عصمت است. همواره این سؤال مطرح بوده است که عامل و منشأ عصمت پیامبران چیست؟ آیا خدا آن ها را معصوم آفریده است یا آنان با اختیار خود معصوم شده اند؟ به بیان دیگر، آیا عصمت امری جبری است یا اختیاری؟ اگر منشأ عصمت آنان تنها خداوند است، پس چرا خدا میان آن ها و دیگران تفاوت گذاشته و دیگران را معصوم نیافریده است و اگر عصمت آنان با اختیار خودشان حاصل شده است، آیا دیگران نیز می توانند به اختیار خود معصوم شوند؟ این پرسش ها و پرسش های بسیار دیگری از این دست را می توان در مبحث منشأ عصمت مطرح کرد. هرچند گاه پاسخ های نادرست به این گونه پرسش ها بر دشواری مبحث افزوده است.

در پاسخ به این پرسش که منشأ عصمت چیست، سه پاسخ کلی بیان شده است که در ادامه آن ها را بررسی می کنیم.

## نظریات مربوط به منشأ عصمت

1. عصمت جبری محض؛ بر اساس این دیدگاه، منشأ عصمت پیامبران تنها خداوند است؛ به بیان دیگر ایجاد صفت عصمت در پیامبران جبری محض است و اختیار آن ها در به دست آوردن آن هیچ نقشی ندارد.
2. عصمت اختیاری محض؛ بر اساس این دیدگاه، عصمت پیامبران جنبه اختیاری محض دارد؛ به این معنا که خدا در عصمت پیامبران هیچ نقشی ندارد، بلکه خود آن ها با استفاده از نیروی اختیار خود به مرحله ای رسیده اند که هیچ گناه و خطایی انجام نمی دهند.
3. دیدگاه میانه یا نقش توأمان خدا و پیامبران در عصمت؛ بر اساس دیدگاه نخست، پیامبران در عصمت خود هیچ نقشی ندارند و بر اساس دیدگاه دوم این خدا است که در عصمت پیامبران هیچ نقشی ندارد؛ اما در نظریه سوم، هم خدا در عصمت پیامبران نقش دارد و هم اختیار خود آنان. به بیان دیگر عصمت صفتی است که نه جبری محض و نه اختیاری محض است، بلکه امری بین این دو است.

در جلسه پیشین گفتیم که عصمت به چهار قسم یا مرحله تقسیم می شود. حال سؤال این است که درباره هر يك از این اقسام چهارگانه، کدام يك از این سه نظریه درست است؟

## منشأ عصمت در دریافت وحی

پیامبران در دریافت وحی خطا نمی کنند، اما این نوع از عصمت به اختیار آن ها مربوط نیست. هنگامی يك گیرنده پیامی را اشتباه دریافت می کند که یا فرستنده آن را اشتباه بفرستد و یا خود گیرنده عیب و نقصی داشته باشد. وحی نیز پیامی است که خداوند به گونه ای خاص برای پیامبران می فرستد. پس زمانی در دریافت وحی خطا رخ می دهد که یا خداوند آن را از همان آغاز خطا بفرستد و یا در آن بخش از وجود و ساختمان ادراکی پیامبران که به دریافت وحی مربوط است، نقصی وجود داشته باشد. با بررسی این دو فرض متوجه می شویم که فرض نخست پذیرفته نیست؛ زیرا هیچ نقص و خطایی در خداوند راه ندارد. از سوی دیگر، نقص یا کمال وجود و ادراک پیامبران نیز به خود آن ها مربوط نیست و به چگونگی خلقت الهی بستگی دارد و چون هدف خدا رساندن پیام خود به پیامبران است، پس از همان آغاز وجود و انواع قوای ادراکی آنان را به گونه ای کامل می آفریند تا در دریافت وحی دچار اشتباه نشوند. بنابراین، عصمت در دریافت وحی، ارتباطی به پیامبران ندارد و به طور کامل ناشی از خداوند است.

## منشأ عصمت در ابلاغ وحی

هنگامی در ابلاغ وحی به مردم خطایی رخ می دهد که پیامبران دانسته آن را درست ابلاغ نکنند، یا نادانسته آن را فراموش نمایند و یا عواملی خارجی از ابلاغ درست آن جلوگیری کند. با این همه تمام این موانع در این نوع از عصمت منتفی است؛ زیرا اولاً پیامبران امین خداوند هستند و او می داند که چه کسانی را برای رسالت خویش انتخاب کند:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ 1

خداوند بهتر از همه می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

از این رو امکان ندارد کسانی که برگزیده خدا هستند، به گونه ای دانسته، در وحی الهی خیانت و چیزی از آن را کم یا زیاد کنند و سخنی نادرست را به خدا نسبت دهند:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ 2

اگر پیامبر سخنانی را به دروغ به ما نسبت می داد، او را با قدرت تمام می گرفتیم و سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.

ثانیاً عواملی همچون فراموشی سهوی، ناشی از ناتوانی حافظه و قوای ادراکی است که آن هم معمولاً به انسان مربوط نیست. بنابراین، این خداوند است که چون می خواهد پیام خود را بی کم و کاست به مردم برساند، باید ذهن و حافظه پیامبران را به گونه ای خلق و از آن مراقبت کند که چیزی را فراموش نکنند. خداوند این مسئله را که پیامبر هنگام ابلاغ وحی چیزی را فراموش نمی کند به خود نسبت می دهد:

ما قرآن را بر تو خواهیم خواند. پس (مطمئن باش که) آن را فراموش نخواهی کرد.

ثالثاً افزون بر عوامل درونی، عوامل بیرونی، مانند دخالت شیاطین و... نیز ممکن است از ابلاغ درست وحی جلوگیری کند. برطرف کردن این گونه موانع نیز از دست پیامبران خارج و بر عهده خداوند است. از این رو خداوند هنگام نزول وحی، نگهبانانی بر آن و پیامبران می گمارد تا آن ها را از دخالت موانع و عوامل مزاحم مصون نگه دارد و پیامبران در دریافت و ابلاغ وحی خطا نکنند:

فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا 2

پس مسلماً خداوند از پیش رو و از پشت سر (و از هر طرف) نگهبانانی بر پیامبرش می گمارد تا معلوم شود که پیامبران، رسالت های پروردگارش را (تمام و کمال) ابلاغ کرده اند و خدا به تمام امور آن ها احاطه دارد و حساب همه چیز را نگه داشته است.

بنابراین، غیر از خطای عمدی پیامبران در ابلاغ وحی، که درباره آن ها منتفی است، عصمت آنان در ابلاغ پیام الهی به طور کامل از ناحیه خدا است و او است که با تدابیر و مراقبت های ویژه خود کاری می کند که پیامبران وحی الهی را بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ کنند.

### منشأ عصمت در اعتقادات پیامبران

در مجموعه علوم، معارف و اعتقادات پیامبران نیز هیچ خطا و اشتباهی راه ندارد؛ زیرا هنگامی در عقاید فرد خطایی به وجود می آید که منبع تعلیم او این عقاید را غلط به او آموخته باشد. اما از آن جا که تنها آموزگار پیامبران، خدا است و او از هر نقص و خطایی مبرا است؛ از این رو در عقاید پیامبران هرگز خطایی راه ندارد:

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى 3

پیامبر را موجودی بسیار قدرتمند (خدا یا جبرئیل) تعلیم داده است.

بنابراین، در این جا هم خطا نکردن پیامبران از تعالیم خداناپذیر الهی ناشی می شود و به خود آنان ارتباطی ندارد

### منشأ عصمت در قول و فعل شخصی

#### اشاره

دانستیم که منشأ عصمت در سه قسم اول، جبری است؛ یعنی عامل آن تنها خداوند است و اختیار پیامبران هیچ نقشی در آن ندارد. اما آنچه سؤال برانگیزتر است، منشأ عصمت در گفتار و کردار شخصی پیامبران است که آیا این قسم هم مانند سه قسم پیشین، تنها از ناحیه خدا است یا اختیار آنان هم در این امر نقش دارد؟



گفتیم که عصمت در گفتار و کردار شخصی به این معنا است که به جز آنچه که به پیام وحی و آموزه های دینی پیامبران به امت هایشان مربوط می شود، آنان در سایر کردارها و گفتارهایشان نیز مرتکب هیچ گناه و خطایی، حتی خطاهای سهوی، نمی شوند. درباره منشأ این قسم از عصمت سه دیدگاه وجود دارد که ما در این جا این سه دیدگاه را بررسی می کنیم:

### الف) منشأ جبری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی

بعضی معتقدند که منشأ این نوع از عصمت نیز تنها خداوند است؛ یعنی، خدا از همان آغاز پیامبران را به گونه ای معصوم آفریده است که دیگر نمی توانند گناه و خطا کنند؛ به بیان دیگر عصمت پیامبران در این باره هم جبری محض است و اختیار آن ها هیچ تأثیری در عصمت ایشان ندارد.

این دیدگاه درست نیست؛ زیرا اولاً- پیامبران نیز مانند دیگران، انسان آفریده شده اند (1) و از مهم ترین ویژگی انسانی، یعنی اختیار، برخوردارند. پیامبران هم مانند همه افراد بشر مختارند و اگر بخواهند، می توانند گناه کنند. چنین نیست که پیامبران از دروغ گفتن، ظلم کردن و سایر گناهان عاجز باشند. ثانیاً اگر عصمت آنان جبری باشد، برای آن ها فضیلتی محسوب نمی شود؛ زیرا اگر کسی بتواند گناه کند و با اختیار خود گناه نکند، فضیلت است. اما اگر کسی اختیار گناه کردن نداشته باشد و گناه نکند، این گناه نکردن فضیلتی نخواهد بود؛ مانند این که کور مادرزادی به خود ببالد و بگوید که من در عمرم حتی يك بار هم به نامحرم نگاه نکرده ام. اگر عصمت پیامبران جبری باشد، تمام افراد امت که می توانند گناه کنند و گناهی نمی کنند، از آن ها با فضیلت تر خواهند بود. علاوه بر این در چنین حالتی پاداش اخروی به پیامبران لغو و غیر حکیمانه خواهد بود؛ زیرا عمل جبری هیچ پاداشی ندارد و در این صورت دیگران می توانند اعتراض کنند که چرا خدا ما را معصوم نیافرید و همه آن پاداش ها را به ما نداد.

### ب) منشأ اختیاری محض برای عصمت در قول و فعل شخصی

از آن جا که لازمه دیدگاه پیشین، مجبور بودن پیامبران در اعمالشان است، بعضی دیگر هرگونه تأثیر الهی را در این قسم از عصمت انکار کرده و کسب صفت عصمت را در پیامبران تنها ناشی از اختیار خود آن ها دانسته اند؛ به این معنا که پیامبران به دلیل مختار بودن قادرند از اختیار خود به گونه ای استفاده کنند و در گفتار و کردار خود به اندازه ای مراقب باشند که هیچ گناه و خطایی از آن ها سر نزنند.

این دیدگاه نیز نادرست است که هنگام توضیح دیدگاه سوم و توضیح نقش خدا در عصمت پیامبران، دلیل نادرستی این نظریه را نیز بیان خواهیم کرد.

### ج) منشأ دوگانه (لطف الهی و اختیار پیامبر) برای عصمت در قول و فعل شخصی

آنچه به وضوح از کتاب و سنت به دست می آید، این است که در این قسم از عصمت، هم اختیار پیامبران و هم الطاف خاص الهی نقش دارند و هیچ يك از این دو به تنهایی منشأ عصمت نیست. حال نقش هر يك از این دو عامل را توضیح می دهیم:

ص: 63

گفتیم که پیامبران هم مانند سایر انسان‌ها مختارند و از این رو اگر بخواهند، می‌توانند گناه کنند، ولی این کار را نمی‌کنند. حال چگونه ممکن است کسی در تمام عمر خویش حتی یک بار هم از اختیار خود سوء استفاده نکند و مرتکب هیچ گناهی نشود؟ این امر به طور محدود و نسبی درباره خود ما هم صادق است و جای تعجب ندارد. بسیاری از ما در طی زندگی خود هرگز برخی از گناهان را انجام نداده ایم؛ مثلاً حتی یک بار هم شراب نخورده ایم یا قمار نکرده ایم یا مرتکب قتل عمد نشده ایم. باید دانست که گناه نکردن انگیزه‌های مختلفی دارد؛ برای مثال ما برخی از گناهان را نه به دلیل ترس از رفتن آبروریزی یا ضررهای جسمانی و...، بلکه تنها برای رضای خدا و اطاعت از فرمان او ترک می‌کنیم و نشانه آن هم این است که گاهی حتی در خلوت هم، که هیچ چشمی مراقب ما نیست و انجام یک گناه، نه تنها زبانی ندارد، بلکه ممکن است از نظر ظاهری سودمند هم باشد، باز هم مرتکب آن گناه نمی‌شویم. بعضی از افراد به سبب ایمان ضعیف تری که دارند ممکن است تنها در تعداد اندکی از گناهان چنین تقوایی داشته باشند، اما افرادی که از درجات بالاتری از ایمان و تقوا برخوردارند، در گناهان بیشتری این وضعیت را دارند. گاه نیز در زندگی با برخی از اولیای الهی روبه‌رو می‌شویم که از چنان ایمان و تقوایی برخوردارند که تقریباً بیشتر گناهان را تنها به دلیل رعایت تقوا و بندگی خدا مرتکب نمی‌شوند. در تمام این موارد، انسان می‌تواند این گناهان را انجام دهد و کسی هم او را به ترک آن گناهان مجبور نمی‌کند، ولی او با اختیار خود از آن‌ها دوری می‌کند. همین عصمت نسبی که به طور محدود در ما وجود دارد و موجب می‌شود که برخی گناهان را، کم یا زیاد، انجام ندهیم؛ در پیامبران به طور کامل و در برابر همه گناهان وجود دارد. یعنی، آنان با این که می‌توانند مانند دیگران مرتکب گناه شوند، ولی رضای الهی و بندگی و اطاعت پروردگار آن قدر برای آن‌ها مهم است که حاضر نیستند حتی مرتکب کوچک‌ترین گناهی شوند. به بیان دیگر همان عصمت بسیار نسبی و محدودی که در درجات مختلف در سایر افراد در برابر برخی از گناهان وجود دارد و با اختیار آن‌ها هم منافات ندارد، در پیامبران به طور کامل و در برابر همه گناهان وجود دارد با اختیار آنان هم تعارضی ندارد. منشأ اصلی این عصمت هم مرتبه بالای ایمان آنان به خدا و بندگی او است. فضیلت و برتری پیامبران بر دیگر انسان‌ها و اعطای کمالات معنوی و الهی و پاداش‌های عظیم اخروی به آنان نیز از همین بندگی و تقوای اختیاری ناشی می‌شود.

## نقش خداوند در عصمت

### اشاره

هرچند استفاده درست پیامبران از اختیارشان شرط لازم عصمت آن‌ها است، ولی شرط کافی نیست و خداوند هم در عصمت آنان سهیم است؛ به این معنا که خدا با الطاف خاص خود آن‌ها را در دست یابی به عصمت یاری می‌کند. این امر تنها به پیامبران اختصاص ندارد و با درجاتی مختلف هر فردی را که بخواهد در مسیر اطاعت الهی حرکت کند، شامل می‌شود. توجه به این نکته بسیار مهم است که تا لطف خاص الهی شامل حال ما نشود، ما نیز تنها با اراده خود توفیق انجام طاعات و ترک گناهان را نمی‌یابیم. حال به برخی از الطاف خاص الهی به پیامبران، که آنان را در پیمودن راه بندگی و انجام مأموریت خطیر نبوت یاری می‌کند، اشاره می‌کنیم.

### 1. تأیید و کمک به وسیله ملائکه و به ویژه روح القدس

خداوند از کودکی برخی از فرشتگان خود را برای مراقبت از پیامبران می‌گمارد تا از آنان به گونه‌های مختلف حمایت و حفاظت نمایند، شیاطین را از آنان دور و آن‌ها را به راه‌های راست و درست راهنمایی کنند،



سجایای نیک اخلاقی را به آن‌ها بشناسانند و آن‌ها را در مسیر تربیت و تهذیب نفس یاری کنند. در میان این مأموران و مراقبان الهی، روح القدس جایگاه ویژه‌ای دارد که دست کم پیامبران بزرگ الهی از تأییدات و کمک‌های ویژه‌ او بهره‌مند شده‌اند. (1) حضرت علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

خداوند از همان زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از شیر گرفته شد، از میان فرشتگانش بزرگ‌ترین فرشته را، همراه و هم‌نشین او گرداند تا شبانه روز با یاری او راه‌های بزرگواری‌ها و اخلاق نیکو را بی‌ماید. (2)

در روایات اسلامی نمونه‌هایی از ثمرات این مراقبت ویژه در کودکی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است؛ حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نقل می‌کند که من در کودکی هنگام بازی می‌خواستم که دامن لباس خود را بالا بزنم تا در آن سنگ بریزم و اگر چنین می‌کردم، بدنم نمایان می‌شد، (3) ناگهان حس کردم که کسی بر روی دست من زد تا این کار را نکنم و من دریافتم که چنین عملی برای من ناپسند است و آن را انجام ندادم.

یکی از عواملی که از ارتکاب به خطا و گناه جلوگیری می‌کند، علم و آگاهی است. تفاوت پیامبران با بسیاری از افراد دیگر در این است که آن‌ها وقتی می‌فهمند کاری بر خلاف رضای خدا است، آن را انجام نمی‌دهند؛ در حالی که بسیاری از انسان‌ها حتی پس از آگاه شدن به نادرست بودن، کاری باز هم به سبب منافع شخصی و هوای نفس آن را انجام می‌دهند. همه می‌دانند که دروغ، تهمت و ظلم بد است، ولی عده‌ی زیادی این کارها را انجام می‌دهند. پیامبران هم در برخی موارد، به خودی خود، ممکن است ندانند کار درست کدام است، که در این صورت اگر مرتکب آن شوند، تقصیری متوجه آن‌ها نیست. از این رو بر عهده‌ی خداوند است که آنان را در همه‌ی موارد تعلیم دهد. پیش‌تر اشاره شد که پیامبران حتی نسبت به خطاهای سهوی هم معصوم‌اند. این مرحله از عصمت کاملاً از اختیار آنان خارج است؛ زیرا خطای «سهوی» در اختیار انسان نیست، و تنها تعلیم و مراقبت خاص الهی است که از این گونه خطاهای آنان جلوگیری می‌کند. از این رو در قرآن کریم، تعلیم و آموزش به پیامبران در امور گوناگون، یکی از الطاف خاص الهی به آنان و ثمره‌ی این تعلیم، بندگی آنان معرفی شده است:

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ 4

ما به پیامبران انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آن‌ها تنها ما را عبادت و بندگی می‌کردند.

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا 5

ص: 65

1- درباره تأیید و یاری پیامبران به وسیله روح القدس، ر. ک: بقره/ 87 و 253؛ مائده/ 110. نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 4 و 5، ح

3. در این حدیث، نقش روح القدس، تأیید و تسدید پیامبر اکرم و صیانت او از خطا و لغزش معرفی شده است.

2- نهج البلاغه، خطبه 234 معروف به قاصعه، بند 61، ترجمه فیض الاسلام، ص 814.

3- در حدیث دیگری آمده است که می‌خواستم برای شنا لباس خود را درآورم.

خداوند کتاب و حکمت (معرفت درست) را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت و لطف و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

## 2. یاری و لطف الهی در خودداری انبیا از لغزش ها

هیچ انسانی، حتی اگر پیامبر باشد، نمی تواند مدعی شود که من بدون لطف و عنایت الهی می توانم گناه نکنم و از لغزش خود جلوگیری نمایم. اگر امداد و رحمت پروردگار نباشد، امکان لغزش برای همه وجود دارد.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي 1

نفس آدمی همواره او را به سوی زشتکاری فرمان می دهد، مگر این که پروردگارم مرا مورد رحمت خویش قرار دهد (و از لغزش حفظ نماید).

به همین دلیل ما موظفیم که همواره از خدا بخواهیم تا ما را از ارتکاب به گناه حفظ کند:

اللَّهُمَّ اعْصِمْنِي مِنَ الْإِذْيَادِ فِي مَعْصِيَتِكَ؛ (1) خدایا مرا از حفظ کن از این که دائماً بر نافرمانی تو بیفزایم.

در مناجات شعبانیه، که از ارجمندترین دعاها است و شاید تنها مناجات معروفی است که بنابر روایت، همه چهارده معصوم (علیهم السلام) آن را می خواندند و به دیگران نیز سفارش می کردند، می خوانیم:

إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ.

خدایا، من به خودی خود هیچ نیرویی ندارم که بتوانم از نافرمانی تو دوری کنم، مگر هنگامی که تو (به لطف خود) مرا برای محبت خودت (از خواب غفلت و گناه) بیدار کنی.

این دعای معروف نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد شده است:

اللَّهُمَّ اقسِمْنَا لَنَا مِنْ حَسْبِيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ.

پروردگارا، خوف و خشیت خودت را نصیب ما فرما تا از گناه و نافرمانی ما در برابر تو جلوگیری کند. (2)

پس همان طور که خدا همه افراد مؤمن را، بر حسب ایمان و نیت صادق آن ها، در درجات مختلف از لغزش و گناه مصون نگه می دارد، پیامبران را که بالاترین نیت و تصمیم بر بندگی دارند، نیز در درجه ای بالاتر، از گناه و لغزش حفظ می کند. خداوند در آیه ای از قرآن این لطف را درباره حضرت یوسف (علیه السلام) یادآور می شود و دلیل آن را خلوص نیت بسیار والای او معرفی می کند:

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ 4

1- . بحار الأنوار، ج 98، ص 410؛ از دعاهای مربوط به شب نیمه شعبان.

2- . بحار الأنوار، ج 98، ص 134 (دعاهای شب های قدر) و ص 413 (دعاهای شب نیمه شعبان).

اگر (یوسف) برهان پروردگار خود را نمی دید (ممکن بود لغزش کند). ما این کار را کردیم (و لطف خود را به او نشان دادیم) تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ (چون) او از بندگان خالص شده ما بود.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُدُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ۚ 1

(ای پیامبر)، اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نمی شد، گروهی از آنان می خواستند تو را گمراه کنند. (اما حال که این لطف و رحمت الهی شامل تو شد) آن ها جز خودشان را گمراه نمی کنند و هیچ زیانی به تو نمی رسانند.

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا 2

(ای پیامبر)، اگر ما تو را ثابت قدم نمی کردیم، نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی.

وَالْإِن تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ 3

(یوسف به پروردگار عرض کرد که) اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من باز نگردانی به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر و نیرنگ آنان را از او برگرداند، (چون) او شنوا و (به نیات و احوال شما) آگاه است.

### 3. اعطای شرح صدر و خلق خوش به پیامبران

مسئولیت عظیم و سنگینی مانند نبوت، بردباری و اخلاقی ویژه را می طلبد که در هیچ مسئولیت دیگری وجود ندارد. اگر این ویژگی ها در یک پیامبر نباشد، نه تنها نمی تواند مأموریت الهی خود را به طور کامل انجام دهد، بلکه حتی ممکن است در کردار و گفتار خود نیز مرتکب لغزش هایی شود. از این رو، یکی دیگر از الطاف خاص خداوند به آنان این است که سینه ای گشاده و پر ظرفیت، خلقی خوش و لطیف و قدرت تحمل و شکیبایی عظیمی به آن ها عطا می کند:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ 4

به سبب لطف و رحمت خداوند است که تو در مقابل مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ 5

آیا ما به تو شرح صدر عطا نکردیم و آن باری را که پشت تو را شکسته بود، از دوش تو برداشتیم و تو را بلند آوازه نساختمیم؟

#### 4. خلقت پاک

ویژگی های جسمانی و پاکی و ناپاکی جسم در احوالات روحی و معنوی انسان و آلودگی و طهارت آن بسیار مؤثر است. یکی از عوامل پاکی جسم، طهارت خمیرمایه وجود انسان و به تعبیر روایات اسلامی طینت او و دیگری تأثیرات مثبت ژنتیک والدین و اجداد هر فرد بر خلقت او است. اگر از ناحیه این عوامل، که از اختیار خود فرد خارج است و در صورت ناپاکی اجدادش تقصیری متوجه او نیست، کمترین آلودگی در وجود یک پیامبر راه یابد، هم خودش از دست یابی به مراتب بالای کمالات معنوی محروم می شود و هم نمی تواند یک الگوی کامل اخلاقی و تربیتی برای مردم باشد. از این رو یکی دیگر از الطاف خاص الهی بر پیشوایان معصوم، پیامبران و امامان (علیهم السلام)، این است که هم طینت آنان را پاک و پاکیزه خلق می کند و هم آنان را از دودمانی پاک و موحد می آفریند که حتی به علت عوامل وراثتی و ژنتیک هم کوچک ترین آلودگی غیر توحیدی در وجود آنان راه نیابد:

أَشْهَدُ أَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ نَوْرًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تَنْجَسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ مِنْ أَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلِيسْكَ مِنْ مُدْلَهَمَاتِ ثِيَابِهَا.

ای رسول خدا، شهادت می دهم که تو (پیش از تولد از مادر) نوری بودی که در صلب های پدران بلندمرتبه و رحم های مادران پاک قرار داشتی و آلودگی های دوران جاهلیت تو را نیالود و لباس های ناپاک خود را بر تو نپوشاند. (1)

#### چکیده

بعضی منشأ عصمت را تنها خدا، یعنی جبری محض، و برخی تنها اختیار پیامبران، یعنی اختیاری محض می دانند. گروهی دیگر نیز هر دو عامل را سهیم می دانند.

منشأ عصمت در دریافت و ابلاغ وحی و اعتقادات، تنها خداوند است که وحی را به گونه ای می فرستد و از آن محافظت می کند که پیامبران آن را بی کم و کاست دریافت کنند. همچنین او قوای ادراکی و حافظه آنان را در ابلاغ وحی چنان کامل و بی نقص می آفریند که هنگام ابلاغ وحی چیزی از آن را فراموش نکنند. از آن جا که آموزگار اعتقادات پیامبران کسی جز خدا نیست، منشأ عصمت آنان در عقایدشان نیز تنها خداوند است.

منشأ عصمت پیامبران در گفتار و کردار شخصی، جبر محض نیست؛ زیرا اولاً آنان مختارند و مانند دیگران می توانند گناه کنند و ثانیاً عصمت جبری برای آنان فضیلتی نیست. در این عصمت، هم خدا سهیم است و هم اختیار خود آنان.

ص: 68

1- . مفاتیح الجنان، زیارت حضرت رسول از بعید؛ در بسیاری از زیارت نامه های چهارده معصوم و روایات مربوط به فضایل آن ها، مانند زیارت وارث، تعبیری شبیه این تعبیر فراوان به کار رفته است. همچنین در مورد آفرینش پاک پیامبران، ر. ک: بحار الأنوار، ج 10، ص 165 و 170..



پیامبران هنگامی که بدانند کاری بر خلاف رضای خدا است، از اختیار خود هرگز در جهت نافرمانی او استفاده نمی کنند؛ یعنی همان حالتی که مؤمنان در برابر برخی گناهان دارند، که درجه ضعیفی از عصمت است، در پیامبران به طور کامل و در برابر همه گناهان وجود دارد.

اختیار پیامبران هرچند شرط لازم عصمت است، ولی شرط کافی نیست. از این رو، خداوند هم با الطاف خاص خود آنان را یاری می کند. از جمله امدادهای الهی به پیامبران می توان به محافظت و یاری آنان توسط ملائکه و روح القدس، جلوگیری از پاره ای لغزش ها، دادن شرح صدر و اخلاق خوش و ملایم و آفرینش پاک آنان از اجداد موحد اشاره کرد.

ص: 69



## جلسه هفتم: عصمت پیامبران (3)

### اشاره

اهداف درس 72

مروری بر مباحث پیشین 72

پاسخ به دو سؤال مهم 72

سؤال اول و پاسخ آن 72

شواهد روایی 73

سؤال دوم و پاسخ آن 74

1. تأیید مؤمنان به وسیله روحی خاص و روح القدس 74

2. اعطای بینش و معرفت خاص به مؤمنان 75

3. حفظ مؤمنان از لغزش و گناه 76

ترك اولای پیامبران 77

معنای دقیق عصمت، مصونیت از گناه و خطاهای مطلق 78

مقام چهارده معصوم (علیهم السلام) 79

چکیده 80

ص: 71

## اهداف درس

آشنایی با:

علت و معیار برگزیده شدن افرادی خاص به عنوان پیامبر؛

علت اعطای مواهب خاص و صفت عصمت به پیامبران؛

معنا و علت ترك اولای پیامبران و منافات نداشتن آن با عصمت آن ها .

## مروری بر مباحث پیشین

در دو درس گذشته با دلایل و منشأ عصمت پیامبران آشنا شدیم و دانستیم که اولاً آنان در همه موارد، حتی در امور مربوط به زندگی شخصی خود، معصوم اند و ثانیاً خداوند مواهبی خاص به آن ها اعطا کرده است که به عصمت آنان کمک می کند و موجب تحقق کامل آن می شود.

این مباحث سؤالاتی را در ذهن بعضی افراد ایجاد می کند. در این درس به دو سؤال مهم درباره نبوت و عصمت پاسخ می دهیم. همچنین مسئله ترك اولای پیامبران و ارتباط آن با عصمت آنان را بررسی می کنیم.

## پاسخ به دو سؤال مهم

### سؤال اول و پاسخ آن

چرا خداوند از میان همه انسان های تاریخ فقط عده ای خاص را به پیامبری برگزیده و آن ها را از همان کودکی، که هنوز راه بندگی را نپیموده و آزمون های آن را پشت سر نگذارده اند، مشمول آن الطاف خاص کرده است؟

در مباحث توحیدی ثابت شده است که علم خدا به مخلوقات علم قبلی و ازلی است؛ یعنی، او پیش از خلقت هر موجودی از ازل به تمام احوال و افعال او آگاه است. بنابراین قبل از آفرینش هر انسانی به تمام افعال خارجی و نیات درونی او عالم است و از این روز ابتدای خلقت هر کس و پیش از آن، به طور کلی و با علم خطاناپذیر و نامتناهی خود می داند که آن فرد به اختیار خود چه اعمالی را انجام خواهد داد و چه نیاتی را در ذهن خود خواهد داشت. (1)

بنابراین، خداوند پیش از آفرینش همه انسان ها می داند که تعداد خاصی از آن ها نیتی جز بندگی خداوند ندارند و از اختیار خود جز در راه اطاعت و رضای خالق استفاده نمی کنند. و از سوی دیگر خداوند از پیش از احوال و افعال دیگران نیز به طور کامل آگاه است و می داند که انسان های دیگر، هر کدام به درجات مختلف، گناه و نافرمانی می کنند. در نتیجه خداوند بر اساس علم قبلی خود، کسانی را برای نبوت برمی گزیند که می داند بر خلاف دیگران، از همان بدو تولد در زندگی آینده خود جز در مسیر بندگی و رضای خدا گام برنمی دارند. از این رو همین افرادی را که به نیات و افعال آینده آنان آگاه است، از کودکی مشمول الطاف ویژه ای قرار می دهد و از این راه آن ها را تربیت و برای پذیرفتن مأموریت الهی نبوت در آینده آماده می کند. اگر خدا علم قبلی به افعال آینده انسان علم نمی داشت و می خواست تنها بر اساس افعال حال و گذشته آدمیان

---

1- . البته در مباحث علم الهی و جبر و اختیار اثبات شده است که این علم قبلی و ازلی خداوند به افعال انسان با اختیار انسان هیچ منافاتی ندارد..

قضاوت کند و پیامبر خود را برگزیند، در این صورت امکان داشت که این برگزیدگان در آینده از مسیر بندگی خدا منحرف شوند و خود و امتشان را به فساد و تباهی بکشانند و مقام الهی نبوت را برای همیشه خدشه دار و بی اعتبار نمایند. نمونه کسانی که عمری را در مسیر الهی حرکت کرده و از مرحله ای به بعد و حتی در روزهای پایانی عمر خود به مسیر شیطانی لغزیده اند، در طول تاریخ کم نبوده و نیست. داستان یکی از مصادیق برجسته این افراد (بلعم باعورا) در سوره اعراف آیات 175 و 176 آمده است.

آزمایش های بسیار سخت خداوند از پیامبران، به ویژه پیامبران بزرگ الهی، در طول زندگی آنان و حتی آزمودن مقام صبر و بندگی آنان پیش از نبوت و موفق شدن آن ها در امتحانات عبودیت و مردود شدن سایر انسان ها، به درجات مختلف، در این امتحانات، که گاه حتی بسیار ساده و معمولی هم است، نشانه آن است که گزینش پیامبران از روی حکمت و بر اساس معیار بندگی پروردگار صورت گرفته است. از این رو مقام بندگی آن ها دلیل مقام نبوت ایشان و بر آن مقدم است. در روایتی معروف درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا.

خداوند قبل از این که ابراهیم را پیامبر گرداند، او را به عنوان بنده خود پذیرفت. (1)

همچنین خداوند تمام مسلمانان را موظف کرده است که همواره و در تمام نمازها شهادت دهند که مقام بندگی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) بر مقام رسالت او مقدم است:

وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

### شواهد روایی

این نکته که دلیل انتخاب پیامبران، علم قبلی خدا به درجه عبودیت آن ها است و خدا متناسب با حسن نیت افراد، آنان را مشمول الطاف خاص خود می گرداند، در احادیث اسلامی به صراحت آمده است؛ به نمونه های زیر توجه کنید:

1. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ حِينَ ذَرَأَهُمْ أَنَّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا. فَهَوْلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكِرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ؛ (2)

خداوند از همان آغاز آفرینش آنان (پیامبران) می دانست که آن ها او را اطاعت و بندگی می کنند و هیچ چیز را شریک او قرار نمی دهند. پس آنان به علت اطاعت پروردگار به این درجه از بزرگی و جایگاه والا نزد او دست یافتند.

اللَّهُمَّ... عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِفَقِيلَتِهِمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَالشَّاءَ الْجَلِيَّ وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ؛

خدایا... تو می دانستی که آن ها به آن پیمان (زهد و بندگی) عمل می کنند و از این رو آن ها را (برای مقام پیامبری) پذیرفتی و نزد خود مقرب قرار دادی و پیشاپیش، آنان را بلندآوازه ساختی و به گونه ای والا ستودی و فرشتگان خود را بر آنان فرستادی و با نزول وحی آن ها را گرامی داشتی. (3)

- 1- . اصول کافی، ج 1، باب طبقات الأنبياء والرسل والائمة (عليهم السلام)، احاديث 2 و 4.
- 2- . بحار الأنوار، ج 10، ص 170.
- 3- . فراهي آغازين دعای ندبه..

اشاره

چرا خداوند آن الطاف ویژه را تنها در پیامبران منحصر کرده است؟ چه بسا اگر دیگران هم از این الطاف بهره مند می شدند به همان درجات و مقامات معنوی و عصمت دست می یافتند.

اولاً: با توجه به پاسخ پیشین، چون خدا از قبل می داند که پیامبران بالاترین نیت و تلاش را در این مسیر دارند، بالاترین لطف ها را به آنان می کند، اما چنین نیست که دیگران هیچ بهره ای از این الطاف ویژه نداشته باشند. بلکه هر کس به میزان نیت و تلاش خود در مسیر بندگی خدا، از این الطاف و مواهب ویژه بهره مند می شود:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۗ

کسانی که در راه (بندگی) ما تلاش می کنند، راه های هدایت خود را به آن ها نشان می دهیم.

امام صادق (علیه السلام) نیز در حدیثی می فرماید:

إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِمْ فَمَنْ صَحَّتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصُرَ.

مسئلاً خداوند بندگان خود را به میزان نیاتشان یاری می کند. پس کسی که نیت خود را سالم و صادق گرداند، خدا هم او را به طور کامل یاری می کند و کسی که نیتش ناقص باشد، خدا هم به همان اندازه از یاری او خواهد کاست. (1)

علی (علیه السلام) نیز در این باره فرموده است:

عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ؛ عطایای الهی متناسب با نیت افراد به آن ها می رسد. (2)

بنابراین، اگر سایر افراد هم نیت و عمل خود را در مسیر بندگی و رضای الهی قرار دهند، به همان نسبت از الطاف خاص خداوند بهره مند می شوند و خداوند برای رشد دائم معنوی و حفظ و صیانت از گناه یاریشان می کند. به بعضی از این الطاف، که شبیه مواهب خاص الهی به پیامبران است، اشاره می کنیم:

### 1. تأیید مؤمنان به وسیله روحی خاص و روح القدس

گفتیم که خداوند پیامبران خود را به وسیله فرشتگان، به ویژه روح القدس، تأیید و یاری می کند. تأیید و امداد به وسیله این نیروهای غیبی الهی و حتی روح القدس منحصر به انبیا نیست و متناسب با درجه ایمان هر فرد، سایر مؤمنان را هم شامل می شود:

قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ۗ



1- .بحار الأنوار، ج 70، ص 211.

2- .غرر الحكم، ج 6193.

گروهی خدا و روز رستاخیز را باور دارند... آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در قلوبشان نوشته و آن ها را با روحی از جانب خود حمایت کرده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شاعر متعهد زمان خود حسان بن ثابت می فرماید:

لَنْ يَزِلَّ مَعَكَ رُوحُ الْقُدْسِ مَا ذَبَّتَ عَنَّا؛ تا زمانی که (با اشعارت) از ما دفاع کنی، روح القدس همراه تو است. (1)

امام رضا (علیه السلام) نیز به شاعر معروف اهل بیت، دعبل خزاعی که شعری درباره اهل بیت، به ویژه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) سروده بود، می فرماید:

نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ عَلَى لِسَانِكَ؛ این اشعار را روح القدس بر زبان تو جاری کرده است. (2)

ائمه (علیهم السلام)، شبیه این تعبیر را در موارد دیگر نیز به کار برده اند. (3)

## 2. اعطای بینش و معرفت خاص به مؤمنان

خداوند به پیامبرانش دانش و بینشی خاص عطا کرده است که راهگشای زندگی آنان، به ویژه هنگام مواجهه با مشکلات و شرایط دشوار است. قرآن و حدیث در جاتی از این بینش را برای افراد مؤمن و بانقوا نیز ضمانت کرده است. بدیهی است که با افزایش ایمان و تقوا، این بینش و معرفت هم قوی تر می شود.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ 4

تقوای الهی پیشه کنید و (در اثر آن) خدا به شما علم و معرفت عطا می کند.

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا 5

اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند به شما فرقان عطا می کند؛ (یعنی، بینشی که در اثر آن می توانید بین حق و باطل فرق بگذارید).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ (4) مؤمن به وسیله نور (و بینش) الهی به (همه چیز) نظر می کند.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (5)

اگر کسی به آنچه که می داند عمل کند، خدا آنچه را که نمی داند، به وی می آموزد.

- 1- . کافی، ج 8، ص 102؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 341.
- 2- . مستدرک الوسائل، ج 10، ص 394؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 237، به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام).
- 3- . از جمله ر. ک: تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج 1، ص 339.
- 4- . بحار الأنوار، ج 67، ص 73، باب المومن ینظر بنور الله.
- 5- . پیشین، ج 78، ص 189، ح 44..

### 3. حفظ مؤمنان از لغزش و گناه

نیت پاک و صادقانه پیامبران در عبودیت، موجب می شود که خدا به آنان صفتی به نام عصمت عطا کند و آن ها را از لغزش و گناه مصون نگه دارد. عصمت مراتبی دارد که مرتبه بالای آن در پیامبران است، ولی اگر سایر مؤمنان هم نیت خود را در اطاعت خالصانه پروردگار قرار دهند، خداوند هم، به میزان این خلوص نیت، مرتبه پایین تری از عصمت را در آنان قرار می دهد و هرچه این نیت کامل تر و پاک تر باشد، عصمت موهبتی خداوند هم مرتبه بالاتری خواهد داشت. به همین دلیل است که عارفان حقیقی و اولیای بزرگ الهی بسیار کمتر از دیگران مرتکب گناه و لغزش می شوند.

امام باقر (علیه السلام) در حدیثی فرموده است:

إِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى حُسْنَ نِيَّةٍ مِنْ أَحَدٍ أَكْتَفَهُ بِالْعِصْمَةِ.

اگر خداوند در کسی حسن نیت ببیند، او را در پناه عصمت قرار می دهد و حفظ می کند. (1)

علاوه بر این، نباید تصور کرد که الطاف ویژه الهی انسان را به اطاعت و ترک گناه مجبور می کند و اختیار را از او می گیرد. حتی پیامبران هم که از بالاترین درجه آن الطاف و عصمت برخوردارند، اگر بخواهند می توانند گناه کنند. پیش از این اشاره کردیم که تفاوت پیامبران با دیگران این است که آن ها وقتی می فهمند که کاری بر خلاف رضای خدا است، مرتکب آن نمی شوند و از مواهب معمولی و خاص الهی در جهت نافرمانی او استفاده نمی کنند، ولی سایر افراد چنین نیستند. خدا به ما نعمت های معمول مانند عقل و سلامت داده است، ولی ما از همین مواهب هم به طور کامل در مسیر بندگی خدا استفاده نمی کنیم تا چه رسد به آن الطاف و مواهب خاص. و با آن که می دانیم ظلم و دروغ و سایر گناهان بد است، باز هم مرتکب آن می شویم. این امر در مورد مواهب خاص الهی هم صادق است. بنابراین، نباید گمان کنیم که اگر خدا آن موهبت های ویژه را به ما عطا می کرد، دیگر هرگز گناه نمی کردیم. اعطای مواهب و الطاف ویژه پیامبران به ما، جز سخت تر شدن امتحانات الهی برای ما و سنگین تر شدن بار مسئولیت و عذاب و مجازات بسیار شدید برای استفاده نکردن درست از آن ها ثمره دیگری ندارد. پیش تر هم گفته شد که خدا به علم قبلی خود می داند که چه افرادی برای دریافت مقام نبوت و آن الطاف ویژه شایسته ترند. از این رو قرآن در پاسخ کسانی که طالب مقام و مواهب پیامبران بودند، چنین می گوید:

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ ۚ

هنگامی که آیه ای برای آن ها می آمد، می گفتند: «ما هرگز ایمان نمی آوریم، مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شد، به ما داده شود.» (ای پیامبر)، به آنان بگو: «خدا آگاه تر است که رسالت خود را در چه کسانی قرار دهد.»

ص: 76

همچنین خداوند در پاسخ کسانی که بر انتخاب حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به عنوان فرستاده خدا معترض بودند، می گوید که حتی تقسیم رزق و روزی مادی هم به دست خدا است، تا چه رسد به مقام های معنوی و رحمت الهی:

وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا 1

(منکران نبوت) گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟» آیا آنان رحمت (های معنوی) پروردگارت را (میان افراد) تقسیم می کنند؟ (در حالی که حتی) رزق و روزی مادی زندگی آن ها را هم ما در زندگی دنیا میان آن ها تقسیم کردیم.

در آیه دیگری نیز خداوند درباره احوالات انسان ها می فرماید:

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ 2

خداوند به (احوال و نیت) تمام کسانی که در آسمان ها و زمین اند، (از همه موجودات) آگاه تر است.

## ترك اولای پیامبران

گفتیم که پیامبران از هر گناه و خطایی، حتی گناهان کوچک و خطاهای سهوی، معصوم اند. حال ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر چنین است، پس چرا در آیات و روایات اسلامی خطاهایی به پیامبران نسبت داده شده است و آنان به خاطر ارتکاب به این خطاها مجازات شده اند. برای نمونه، حضرت آدم (علیه السلام) به دلیل خطای خود از بهشت رانده شد. حضرت یونس (علیه السلام) که از هدایت امتش ناامید شده بود، آن ها را ترك کرد و خدا هم به این علت او را در شکم ماهی زندانی کرد. سائلی از در خانه حضرت یعقوب (علیه السلام) محروم برگشت و خداوند وی را چهل سال به فراق یوسف مبتلا کرد. از حضرت یوسف (علیه السلام) نیز نسل نبوت برداشته شد؛ زیرا در مقابل پدرش تواضعی را که خدا از او انتظار داشت، از خود نشان نداد.

در پاسخ این سؤال باید توجه کرد که اصولاً گناهان و خطاها بر دو قسم است: مطلق و نسبی.

گناه و خطای مطلق: گناه و خطای مطلق آن گناه و خطایی است که انجام آن برای هر کسی گناه یا خطا محسوب می شود و با مقام و منزلت افراد ارتباطی ندارد. دروغ گفتن هم برای يك پیامبر و هم برای يك فرد معمولی گناه است، هر چند مجازات آن ها متفاوت است. همین طور اگر کسی سهواً خطا کند و مثلاً در تعیین یکی از روزهای هفته، از روی اشتباه دوشنبه را به جای سه شنبه بگیرد، چه پیامبر باشد و چه غیر پیامبر، در هر دو صورت خطا کرده است.

گناه و خطای نسبی: این قسم از خطاها به اعمالی مربوط است که نسبت به فردی خطا است و نسبت به فرد دیگر خطا نیست؛ زیرا مقام و منزلت افراد در زمینه های مختلف متفاوت است و در نتیجه توقعی که از

فردی با مرتبه بالاتر می رود، غیر از توقعی است که از فرد پایین تر وجود دارد. برای مثال نمره معمولی برای يك دانش آموز متوسط نمره ای مناسب است، ولی همین نمره برای يك دانش آموز ممتاز و نابغه نمره ای ضعیف شمرده می شود. انفاق اندکی پول برای کسی که خود وضع مالی مناسبی ندارد، فضیلت است، ولی همین عمل برای فردی که بسیار ثروتمند است، نشانه خست و دناوت او است. اگر مردم عادی کارهایی را در کوچه و خیابان انجام دهند، برای آن ها عیب نیست، ولی اگر همین کارها را يك مرجع تقلید و فقیه بزرگ انجام دهد، برای او عیب محسوب می شود و با شأن و مقام او مخالف است.

در مورد تکالیف الهی و گناهان نیز همین امر صادق است. آنچه برای افراد معمولی مباح یا مکروه محسوب می شود، ممکن است برای بعضی از مؤمنان یا اولیای الهی مکروه یا حتی حرام باشد و متقابلاً کاری که برای دیگران مستحب است، می تواند برای افرادی خاص، واجب باشد؛ همان گونه که نماز شب برای افراد معمولی مستحب است، ولی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واجب بود. روایت یا عبارت معروف

حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ؛ (1) کارهای نیک نیکوکاران برای مقربان گناه محسوب می شود، نیز شاهدهی بر این سخن است.

### معنای دقیق عصمت، مصونیت از گناه و خطاهای مطلق

آنچه تاکنون درباره عصمت پیامبران گفته شد، به گناهان و خطاهای مطلق مربوط است. اگر يك پیامبر مرتکب این امور شود، مثلاً اگر دروغ بگوید یا حتی خطای سهوی کوچکی مرتکب شود و دوشنبه را به جای سه شنبه بگیرد، به دلایلی که گفته شد، مردم دیگر به او اعتماد کامل نمی کنند؛ زیرا اولاً تشخیص این گونه گناهان و خطاها برای همه امکان پذیر است و ثانیاً انجام آن ها برای هر کسی گناه و خطا محسوب می شود. به همین دلیل برای جلب اعتماد مردم و الگو بودن پیامبران، لازم است که آنان در برابر این امور معصوم باشند.

اما از طرف دیگر مقام پیامبران از مقام افراد عادی بسیار بالاتر است و انتظارات خاصی که خدا در مراتب عبودیت از آنان دارد، با انتظار او از سایر افراد تفاوت دارد؛ از این رو ممکن است يك پیامبر در مسیر بندگی آن گونه که خدا از او انتظار دارد، عمل نکند و به گونه ای رفتار نماید که خدا از آن راضی نباشد. همچنین مراتب قرب هر پیامبری به خدا در مقایسه با پیامبر دیگر متفاوت است:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ 2

ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

در این جا هم انتظار خدا از يك پیامبر در مقایسه با پیامبر دیگر متفاوت است. بنابراین، ممکن است که يك پیامبر مرتکب عملی شود که انجام آن برای مردم عادی و حتی يك پیامبر دیگر خطا نباشد، ولی خدا این عمل را برای وی خطا محسوب کند. این گونه خطاهای نسبی در پیامبران در اصطلاح «ترك اولی» نامیده می شود؛ یعنی، عملی که ترك آن بهتر است یا آنچه بهتر است و اولویت دارد ترك شود و به جای آن عمل نازل تری انجام شود. این گونه خطاهای نسبی یا ترك اولی با عصمت پیامبران منافات ندارد و موجب سلب

1- . در منابع اسلامی، این عبارت به عنوان جمله ای معروف ذکر شده است و در متون حدیثی به عنوان روایتی که به طور مشخص از پیامبر اکرم یا ائمه (علیهم السلام) نقل شده باشد، نیامده است. اما علامه مجلسی در بحار الانوار (ج 25، ص 205) آن را به پیامبر نسبت

می دهد. به هر حال، محتوای عبارت صحیح است و با تعالیم کتاب و سنت کاملاً همخوانی دارد.

اعتماد مردم از آن ها نمی شود؛ زیرا اولاً انجام آن ها برای دیگران خطا نیست و ثانیاً تشخیص خطا بودن آن عمل برای مردم عادی امکان پذیر نیست؛ چون مردم از مقام و منزلت دقیق هر پیامبر نزد خدا آگاه نیستند و از این رو نمی دانند که انتظار خاص خدا از هر پیامبر چیست؛ به عبارت دیگر این گونه خطاهای نسبی از هر پیامبر، تنها به ارتباط خصوصی وی با خدا مربوط است و ربطی به سایر مردم ندارد. مثلاً در مورد حضرت آدم (علیه السلام) باید توجه کرد که اساساً ماجرای وی امتحانی ویژه برای او و قبل از خارج شدن از بهشت و خلق انسان های دیگر بوده است و از این رو کسی وجود نداشته تا لغزش آدم (علیه السلام) موجب بی اعتمادی او شود. در مورد حضرت یونس (علیه السلام) نیز ما نمی دانیم که خدا تا چه میزان صبر و بردباری از او انتظار داشته است و اگر خدا ما را از نارضایتی خود از عمل وی آگاه نمی کرد، هرگز به خطا بودن عمل او در پیشگاه الهی پی نمی بردیم. در مورد ترك اولای سایر پیامبران هم همین امر صادق است و پس از آن که خداوند خود ما را از آن آگاه کرده است، از لغزش آنان مطلع شده ایم.

اما ذکر ترك اولای پیامبران در آیات و روایات فواید و حکمت های مهمی در بر دارد و به ما می فهماند که اولاً آنان در عصمت و قول و فعل خویش مختارند. اگر عصمت آنان جبری محض بود، صدور لغزش از آنان و مجازات الهی بی معنا و محال بود. ثانیاً امتحان بندگی يك سنت حتمی و تعطیل ناپذیر الهی است و پیامبران نه تنها از این امتحان معاف نیستند، بلکه امتحان آن ها از دیگران سخت تر است و چیزی که انجام آن برای دیگران خطا محسوب نمی شود، برای آنان لغزشی بزرگ به شمار می آید. به بیان دیگر آن ها دو گونه امتحان دارند: نخست امتحانی که با دیگران مشترك است و همان امتحان مربوط به گناهان مطلق است. پیامبران بر خلاف بیشتر مردم، همواره در این نوع امتحان موفق اند و بخش مهمی از فضیلت آنان به این موفقیت مربوط می شود. امتحان دیگری که تنها به پیامبران اختصاص دارد، امتحان های مربوط به خطاهای نسبی است و حتی امتحان همه پیامبران هم در این مورد یکسان نیست و نسبت به درجه و مقام آن ها نزد خدا تفاوت پیدا می کند. پیامبران ممکن است در مواردی بسیار اندک در این نوع امتحان، آن گونه که خدا از مقام آنان انتظار دارد، موفق نشوند و تفاوت مقام آنان نزد خدا ناشی از همین نتایج متفاوت در امتحانات خاص آنان است. ثالثاً خدا از کنار لغزش های هیچ کس، حتی پیامبران بزرگ خود هم بی تفاوت نمی گذرد و آنان را در دنیا در مقابل این لغزش ها، به سختی مجازات می کند تا همگان بفهمند که آنچه برای خداوند اهمیت دارد، تنها بندگی پروردگار و عمل به رضای او است و اگر مقام پیامبران هم نزد خدا از دیگران بالاتر است فقط به علت موفقیت آنان در امتحانات الهی است.

### مقام چهارده معصوم (علیهم السلام)

بر اساس آیات و احادیث اسلامی تنها کسانی که با قاطعیت می توان گفت بی استثنا در تمام امتحانات الهی موفق و سربلند بیرون آمده اند و حتی مرتکب ترك اولی هم نشده اند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او هستند. اگر آنان مرتکب ترك اولایی، هرچند بسیار کوچک هم شده بودند، حتی سخت تر از تمام پیامبران مجازات می شدند؛ زیرا مقام آنان از همه پیامبران گذشته بالاتر است و از این رو انتظار خداوند هم از آنان بسیار فراتر از دیگران است. در حالی که در هیچ آیه یا حدیثی کمترین اشاره ای به ترك اولی یا مجازات الهی آن ها نشده است. برتری آن ها بر همه مخلوقات و اعطای آن همه کمالات بی شمار به آنان نیز به علت موفقیت کامل آن ها در تمام امتحانات الهی است.



علت این که خداوند از بین همه انسان ها افراد خاصی را برای پیامبری برگزیده، آن است که او به علم ازلی خود از قبل به افعال و احوال و نیات همه آگاه است؛ از این رو کسانی را از کودکی برای این مسئولیت در نظر می گیرد که به علم قبلی و بی انتها و خطاناپذیر خود، می داند که آنان در آینده از اختیار خود در جهت نافرمانی خدا استفاده نمی کنند و این را هم می داند که سایر انسان ها حاضر به پذیرش این درجه از عبودیت و اطاعت پروردگار نیستند. به همین دلیل کسانی که برای پیامبری برگزیده شده اند، از همان آغاز مشمول الطاف و عنایات خاص الهی قرار می گیرند.

این الطاف تنها به پیامبران اختصاص ندارد و هر مؤمنی که برای بندگی خالق نیت خالص و صادقی داشته باشد، به تناسب ایمان و نیتش مشمول این الطاف می شود.

تأیید، تقویت و محافظت به وسیله فرشتگان، حتی روح القدس، اعطای پاره ای بینش ها و معرفت های خاص و حفظ کردن از گناه و لغزش، نمونه بعضی از الطاف خاص خدا به مؤمنان است.

علت این که خدا آن درجه از مواهبی را که به پیامبران داده است به دیگران نمی دهد این است که اولاً داشتن این مواهب لزوماً به معنای پیمودن حتمی راه بندگی نیست و دارندگان آن به اطاعت از خدا مجبور نیستند.

ثانیاً خدا به علم قبلی خود می داند که اگر این مواهب به افراد معمولی داده شود، آن ها باز هم گناه می کنند و آن گونه که باید و شاید از این مواهب در مسیر بندگی استفاده نمی کنند و این امر ثمری جز سنگین تر شدن بار مسئولیت و عذاب شدید دنیوی و اخروی آنان ندارد.

پیامبران در برابر گناه و خطای مطلق معصوم اند؛ زیرا تشخیص این نوع لغزش ها برای همه امکان پذیر است و نزد همگان گناه و خطا محسوب می شود و ارتکاب به آن موجب بی اعتباری پیامبران نزد مردم می شود.

پیامبران در برابر گناه و خطای نسبی معصوم نیستند و این امر سبب بی اعتمادی مردم به آن ها نمی شود؛ زیرا این گونه گناهان و خطاها به درجه قرب هر پیامبر به خدا و انتظار خاص خدا از او بستگی دارد و حتی نسبت به خود پیامبران هم متفاوت است. از این رو تنها خدا از آن ها آگاه است و تشخیص آن برای مردم امکان پذیر نیست.

چنین لغزش هایی از سوی بعضی از پیامبران ترك اولی نامیده می شود و با عصمت آنان منافاتی ندارد.

ترك اولای پیامبران و مجازات آنان نشان دهنده اختیار آن ها در کردار و گفتار است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او (علیهم السلام) در زندگی خود مرتکب ترك اولی هم نشده اند.

اهداف درس 82

مروری بر مباحث پیشین 82

نبوت خاصه 82

اعجاز قرآن 83

اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی 84

عجز از مقابله به مثل با قرآن 85

اعجاز قرآن از نظر اخبارهای غیبی 86

کافر مردن ابو لهب و همسرش 87

کافر مردن ولید بن مغیره 87

پیروزی سپاه روم بر ایران 87

مصونیت قرآن از تحریف 89

پیروزی مسلمانان در جنگ بدر 89

بازگشت پیامبر به مکه 90

ورود به مسجد الحرام و فتح مکه 91

عجز بشر از مقابله به مثل با قرآن 91

چکیده 92

ص: 81

آشنایی با:

برخی از مباحث نبوت خاصه؛

جنبه های مختلف اعجاز قرآن؛

اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی؛

اعجاز قرآن از نظر اخبارهای غیبی.

### مروری بر مباحث پیشین

در درس پیش با بعضی از مباحث مهم مربوط به نبوت عامه آشنا شدیم. در این جلسه و جلسه آینده (جلسه نهم) با موضوعاتی از نبوت خاصه که به نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مربوط است، آشنا خواهیم شد. در این جلسه به مبحث اعجاز قرآن از جنبه های گوناگون می پردازیم و ثابت می کنیم که بشری بودن قرآن محال است و جنبه های مختلف اعجاز قرآن ثابت می کند که این کتاب حتماً باید از سوی خداوند نازل شده باشد.

### نبوت خاصه

در بحث نبوت خاصه، آنچه برای ما مسلمانان اهمیت دارد، نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و اثبات آسمانی بودن کتاب او (قرآن) است. گفتیم که یکی از روشن ترین راه های اثبات نبوت یک فرد، ارائه معجزه (با ویژگی های یادشده) از او است. از آن جا که پیامبر اسلام آخرین پیامبر است و پیامبر همه انسان ها تا قیامت محسوب می شود، از این رو باید معجزه ای باقی و جاوید از خود به یادگار بگذارد تا هر کس، در هر زمان و مکانی، با بررسی آن بتواند به نبوت وی پی ببرد. این معجزه جاوید همان قرآن است. بدین ترتیب، قرآن کریم، هم محتوای دین، پیام و آموزه های او و هم معجزه او است، بر خلاف معجزات سایر پیامبران که تنها نبوت آن ها را ثابت می کند. حال باید دید که یک کتاب چگونه می تواند معجزه باشد؟

در مباحث پیشین گفتیم که معجزه باید خارق العاده باشد و با ادعای نبوت و تحدی همراه باشد و دیگران نیز از انجام آن عاجز باشند. در ادامه بحث، جنبه های اعجاز و خارق العاده بودن قرآن را بررسی خواهیم کرد. درباره تحدی قرآن باید گفت که قرآن به صراحت در آیاتی متعدد از همه مخالفان دعوت می کند که اگر این کتاب و آورنده آن را نه از جانب خدا، بلکه کتابی بشری و او را یک انسان معمولی می دانند، کتابی مانند آن بیاورند؛ چرا که اگر این کتاب واقعاً کتابی آسمانی نباشد، در این صورت باید آن ها نیز بتوانند مانند آن بیاورند. تحدی قرآن به گونه های مختلفی صورت گرفته است؛ گاه قرآن دعوت کرده است که اگر مخالفان می توانند یک کتاب کامل همانند قرآن بیاورند؛ (1) در مرحله ای دیگر برای تحریک و تشویق مخالفان از شدت این دعوت کاسته و اعلام کرده است که اگر می توانند تنها ده سوره مانند آن بیاورند. (2) در مرحله سوم، گویی

1- . اسراء / 88.

2- . هود / 13..

از توانایی مخالفان در انجام این کار مأیوس شده و از آن‌ها خواسته است که اگر می‌توانند تنها يك سوره مانند قرآن عرضه کنند. (1)

در مورد ناتوانی مخالفان از آوردن مانندی برای قرآن باید گفت که دست کم چهارده قرن است که کسی نتوانسته است به نحوی رضایت بخش، که بتواند هر انسان منصفی را قانع کند، به این دعوت قرآن پاسخ گوید.

حال باید ببینیم که آیا ویژگی خارق العاده بودن در مورد قرآن صادق است یا خیر و اگر صادق است، قرآن از چه جهاتی خارق العاده و با کتاب‌های بشری متفاوت است. از این رو به بحث درباره جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن می‌پردازیم.

## اعجاز قرآن

قرآن کریم از جهاتی گوناگون، خارق العاده و معجزه است. به دلیل رعایت اختصار، بحث درباره تمام جنبه‌های اعجاز قرآن در این مجال امکان پذیر نیست. از این رو ما اعجاز قرآن را تنها از سه جنبه مهم «سبک ادبی»، «اخبارهای غیبی» و «علوم طبیعی» بررسی خواهیم کرد. پیش از شروع این بحث باید گفت که درباره وجه اعجاز قرآن، باید به دو نکته توجه کرد:

1. تشخیص بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن تقریباً برای عموم مردم امکان پذیر است و امری تخصصی نیست؛ مانند اخبارهای غیبی قرآن. اما بعضی دیگر از آن‌ها را تنها کسانی می‌توانند بهتر درک کنند که در آن زمینه تخصص داشته باشند؛ مانند «اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی» که عرب‌زبانان یا متخصصان ادبیات عرب بهتر از دیگران آن را درک می‌کنند، یا «اعجاز علمی قرآن» که دانشمندان یا دست‌کم کسانی که با مباحث علمی آشنایی دارند، آن را بسیار بهتر از مردم عامی و عادی درک می‌کنند.

2. هیچ سیاستمدار، حاکم و رهبر سیاسی، هر قدر هم که زیرک و باهوش باشد، هرگز تمام موقعیت و آینده سیاسی خود را در گروی اثبات معجزه آمیز بودن کلام خویش قرار نمی‌دهد. این گونه افراد معمولاً می‌کوشند تا کمترین بهانه‌ای به دست مخالفان خود ندهند. به راستی اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نه يك پیامبر راستین الهی، بلکه سیاستمداری نابغه بود، چه ضرورتی داشت که اصل و اساس ادعای نبوت و موقعیت اجتماعی خود را در گروی این قرار دهد که اخباری مربوط به آینده را از روی حدس و گمان مطرح کند، در حالی که می‌داند احتمال تحقق نیافتن آن‌ها بسیار قوی است و یا ادعا کند که هیچ کس نمی‌تواند گفتاری همانند گفتار من بیاورد، با آن که به عنوان يك سیاستمدار باهوش به خوبی می‌داند که انسانی ادیب تر و عالم تر از او قادر است همانند گفتار او و یا حتی بهتر از آن را عرضه کند.

همچنین چه ضرورتی داشت که او که عربی درس ناخوانده بود، از روی بی‌اطلاعی به مباحث علمی‌ای بپردازد که می‌داند ممکن است در آینده بطلان آن‌ها ثابت شود. اگر پیامبر اسلام تنها حاکمی سیاسی یا حتی

ص: 83

1- . بقره/ 23؛ «سوره» از نظر لغوی از واژه «سور» (به معنای حصار و دیوار) است و در اصطلاح قرآن به دو معنا ممکن است به کار رفته باشد: یکی به همان معنایی که معمولاً از سوره فهمیده می‌شود و بر اساس آن قرآن به 114 سوره تقسیم شده است. دیگر این که سوره به معنای موضوعی ویژه است که سرآغاز و پایان آن مشخص است و از چند آیه ترکیب یافته است و گویی از مطلبی خاص و واحد گفتگو می‌کند که سر و ته آن در حصاری محصور شده است. تحدی قرآن مبنی بر آوردن ده یا يك سوره مانند قرآن، ممکن است به هر دو

معنای یادشده از «سوره» مربوط باشد..

مصلحتی خیرخواه بود، بدون توجه به این گونه مباحث هم می توانست به اهداف خود برسد. از این رو هیچ لزومی نداشت که موقعیت خود را بی جهت به خطر بیندازد. همان گونه که تاکنون هیچ مصلح و سیاستمداری چنین خطری نکرده و نگفته است که اگر این امور غیبی تحقق نیافت و یا اگر ادعای من در این امور علمی نادرست بود و یا اگر چند جمله مانند کلام من عرضه کنید، من از تمام ادعاهای خود دست بر خواهم داشت. تنها کسانی به چنین اطمینان و اعتماد به نفسی دست می یابند و می توانند چنین ادعاهای بزرگی را مطرح کنند که حقیقتاً پیام و کتاب آن ها، نه از دانش بشری ایشان، بلکه از علم و قدرت بی کران الهی ناشی شده باشد. حال به بررسی دقیق تر جنبه های اعجاز قرآن می پردازیم.

## اعجاز قرآن از نظر سبک ادبی

### اشاره

یکی از مهم ترین جنبه های اعجاز قرآن، سبک ادبی و به تعبیر دیگر فصاحت و بلاغت آن است که در میان سایر جنبه های اعجاز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا اولاً دیگر جنبه های اعجاز، مانند خبرهای غیبی و آیات علمی، تنها در بعضی از سوره های قرآن وجود دارد نه در تمام سوره ها، در حالی که همه سوره های قرآن از اعجاز ادبی برخوردار است. ثانیاً اعراب زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که نخستین مخاطبان قرآن بودند، تحدی قرآن را در همان جنبه اعجاز ادبی آن محدود می دانستند؛ زیرا هم دانش آنان در حدی نبود که بتوانند به طور کامل به مضامین عالی و بلند قرآن در امور علمی و معارف اعتقادی پی ببرند و هم افراد معدودی که در همان عصر کوشیدند تا به تحدی قرآن پاسخ دهند و آیاتی همانند آن را بیاورند، تلاش خود را تنها به جنبه ادبی آن اختصاص دادند و اظهار عجز آنان در برابر فصاحت و بلاغت آیاتی خاص و یا نمونه هایی که به گمان خود برای مقابله با قرآن عرضه کرده اند، نشان دهنده این است که برداشت آنان از تحدی قرآن تنها به سبک ادبی آن محدود بوده است.

اعراب آن زمان به ناگاه خود را با کتابی مواجه دیدند که سبکی جدید دارد و لفظ و محتوای آن از هر نظر تازه است؛ هر چند مطالب آن شعر نیست، ولی بسیاری از آیات و عبارات آن چنان موزون و آهنگین است که با نثر عادی تفاوتی بارز دارد. بیان آن شیرین و جذاب و ظاهر الفاظ آن ظریف و زیبا است و در عین حال معانی بلند و عمیقی دارد، به گونه ای که، بر خلاف بسیاری از سخنان بشری، لفظ و معنا فدای هم نشده است. گاه معانی بسیار والایی را در الفاظی مختصر و کوتاه گنجانده است و با آن که پاره ای از موضوعات را در مواضع گوناگون تکرار می کند، ولی تکرار آن خسته کننده نیست. مضمون و محتوای ادبیات آن عصر، که اعراب به آن مباهات می کردند، غالباً مملو از موضوعاتی بود که یا بر اساس ارزش های دوران جاهلی جنبه حماسی و جنگاوری داشت؛ مانند: اسب، شمشیر و رجزهای جنگی و... و یا بر محور تمایلات غریزی، مانند زن، شراب و چشم و گیسوی یار، دور می زد. اما مردم آن جامعه به ناگاه خود را در برابر کتابی دیدند که عالی ترین مضامین اعتقادی، عرفانی و اخلاقی را در قالب الفاظ و عباراتی دلنشین و پرکشش بیان می کند و حتی آن گاه هم که می خواهد صحنه ای غریزی، مانند توطئه زلیخا برای کامجویی از حضرت یوسف، را ترسیم کند، از عباراتی متین و عقیفانه سود می جوید که در عین توصیف ماجرا، از محدوده ادب و عفت خارج نمی شود.

با توجه به مجموع این ملاحظات، اعراب آن زمان با قریحه ادبی ذاتی خود دریافته اند که این کتاب از سنخ سخن بشر نیست. آنان با آن که خود عرب بودند و آثار ادبی بسیاری داشتند، ولی تفاوتی فاحش و آشکار میان آثار و سخنان خود و قرآن یافتند. بعضی از آن ها در مقابل آن خاضع شدند و به الهی بودن آن اعتراف کردند،

ولی برخی دیگر که قصد تسلیم نداشتند، کوشیدند تا با انواع توجیها و تدابیر از نفوذ آن در دل ها و گسترش آن در میان جان ها جلوگیری کنند. مخالفان قرآن جذبه و کشش خارق العاده آیات الهی را در بین مردم مشاهده کردند و برای توجیه این تأثیر شگرف آیات قرآن را سحر و جادو خواندند. (1) آنان برای جلوگیری از نفوذ قرآن در میان مردم گاه به آنان توصیه می کردند که با پیامبر تماس نگیرند و هنگامی که ایشان آیات قرآن را تلاوت می کند، سر و صدا و هیاهو کنند تا قرآن به گوش مردم نرسد. (2) گاه نیز برای آن که تحت تأثیر جذبه سحرآمیز آیات قرآن قرار نگیرند.

از طرف دیگر آنان به هر وسیله ای متمسک می شدند تا قرآن را کتابی بشری جلوه دهند؛ گاهی آن را همان افسانه های پیشینیان می خواندند (3) و گاهی آن را آموزه های آهنگری رومی به پیامبر معرفی می کردند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تنها چند بار در مکه و هر بار تنها چند دقیقه با وی گفتگو کرده بود، ولی مشرکان همین ملاقات های چند دقیقه ای را دستاویز قرار دادند و ادعا کردند که پیامبر قرآن را از او فرا گرفته است. قرآن نیز با استدلالی محکم و روشن به این ادعا چنین پاسخ داد: «زبان آن کسی که (منکران) به آن اشاره می کنند، غیر عربی است، در حالی که این (کتاب) به زبان عربی روشن است». (4) مقصود از این استدلال این است که به فرض هم که پیامبر محتوای قرآن را از این آهنگر رومی فرا گرفته باشد، (5) ولی الفاظ و ادبیات آن نمی تواند ساخته او باشد؛ زیرا او فردی غیر عرب است و یک فرد غیر عرب نمی تواند به اندازه یک عرب با زبان عربی و دقیق آن آشنایی داشته باشد؛ از این رو الفاظ و ادبیات قرآن باید از خود پیامبر باشد که فردی عرب است. در این صورت شما منکران هم که عرب هستید باید بتوانید دست کم از نظر ادبی سوره ای همانند سوره های قرآن بیاورید.

همچنین در عصر پیامبر، مخالفان قرآن با انواع تدابیر دیگر و جنگ های خونین در نابودی پیامبر و قرآن کوشیدند. امروزه نیز مشاهده می کنیم که دشمنان اسلام با صرف هزینه های میلیاردی و پی ریزی توطئه ها و دسیسه های بی شمار می خواهند اسلام، قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نابود یا بی اعتبار کنند.

### عجز از مقابله به مثل با قرآن

سؤال این است که به راستی چرا تمام این دشمنان در طول چهارده قرن از هیچ کوشش دشواری فروگذار نکردند، ولی راه بسیار ساده تر را، که همان آوردن سوره ای همانند یکی از سوره های کوچک قرآن است، رها کردند؟ بی گمان، چه در گذشته و چه در زمان حاضر، در میان مخالفان قرآن ادیبانی بسیار قوی و برجسته وجود داشته و دارند و اگر قرآن کتابی بشری باشد، پاسخ گفتن به تحدی آن و آوردن سوره ای یک خطی، مانند سوره کوثر، برای آن ها کار دشواری نخواهد بود. پس چرا دست به هر کاری می زنند، اما از کاری به این سادگی طفره می روند؟ آیا جز این است که نمی توانند و اگر می توانستند قطعاً از انجام آن خودداری

ص: 85

1- . ر. ك: شأن نزول آیات 5 تا 24 سوره مدثر.

2- . فصلت/ 26.

3- . برای اطلاع از این آیات ر. ك: واژه «اساطیر» در قرآن.

4- . لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ نحل / 103.

5- . حتی این فرض هم نادرست است؛ زیرا نه در فرهنگ جامعه عربستان آن زمان که آهنگر رومی در آن زندگی می کرد و نه در فرهنگ



روم و یونان که پایگاه انواع اندیشه های فلسفی و عرفانی در آن عصر بود، کم ترین نشانه ای از معارف الهی قرآن وجود نداشت. تعالیم این کتاب با تمام تعالیم آن عصر تفاوت ماهوی و بنیادین دارد..

نمی کردند؟ البته در گذشته و حال کسانی برای این کار کوشیده اند، ولی نمونه هایی که عرضه شده است، بهره ای جز بی اعتباری صاحبان آن ها نداشته است. نمونه هایی که گاه حتی مایه مضحکه آن ها شده است. (1) جالب این جا است که بعضی از این نمونه ها که قرار بوده است در مقابل قرآن باشد، با تقلید از سبک ادبی خود قرآن عرضه شده است. (2) در حالی که قرآن در تحدی خود قید «مِنْ دُونِ اللَّهِ» را مطرح کرده است که یکی از معانی این قید آن است که نمونه هایی که برای معارضة می آورید، نباید به تقلید از سبکی باشد که خداوند در قرآن ابداع کرده است؛ به بیان دیگر مراد این است که اگر می خواهید کتابی مانند قرآن بیاورید، باید از خودتان سبکی ابداع کنید که با سبک قرآن رقابت کند نه این که از سبک و اسلوب قرآن تقلید کنید. (3)

با توجه به مجموع نکات یادشده باید نتیجه گرفت که مخالفان قرآن، از زمان نزول آن تاکنون، نتوانسته اند کتابی کامل و یا دست کم بخشی را که بتوان نام سوره بر آن نهاد، عرضه کنند که صرف نظر از محتوا، حتی از نظر فصاحت و بلاغت ادبی هم با قرآن برابری کند. اگر چنین چیزی رخ داده بود، دیگر برای مقابله با اسلام به صرف هزینه های هنگفت و نجومی و یا تحمل مشقات بسیار و حتی قربانی کردن افراد خود در جنگ ها و... نیازی نبود و مخالفان قرآن به راحتی دستاورد خود را به جهانیان عرضه می کردند و افراد منصف و متخصص در ادبیات عرب، هم برابری نمونه های عرضه شده با قرآن را اعلام می کردند و به این ترتیب بشری بودن این کتاب اثبات می شد. ناتوانی از انجام این کار در طول چهارده قرن، به روشنی الهی بودن قرآن را اثبات می کند. اکنون به معرفی جنبه های دیگر اعجاز قرآن می پردازیم.

## اعجاز قرآن از نظر اخبارهای غیبی

### اشاره

یکی از مهم ترین جنبه های اعجاز قرآن که به طور روشن و قطعی الهی بودن آن را ثابت می کند، پیشگویی های آن درباره حوادثی از آینده است که به گونه ای به افعال بشر مربوط است. برای این جنبه از اعجاز قرآن هیچ توجیهی نمی توان ارائه کرد، جز این که بگوییم محال است این پیشگویی ها از دانش بشری صرف ناشی شده باشد، بلکه منشأ آن تنها علم نامحدود الهی به همه حوادث و افعال انسان در گذشته و آینده است؛ زیرا اولاً امور مربوط به آینده، در حال حاضر «معدوم» است و کسی جز خداوند، علم ذاتی و مطلق به معدومات ندارد؛ زیرا انسان هنگامی از امور مادی و محسوس آگاه می شود که چیزی وجود داشته باشد و بر حواس اثر بگذارد، اما چیزی که هنوز موجود نشده و فعلاً معدوم است، نمی تواند بر حواس انسان اثر بگذارد تا انسان آن را ببیند و صدایش را بشنود و... ثانیاً از آن جا که انسان مختار است، می تواند هر لحظه تصمیمی جدید و غیر قابل پیش بینی بگیرد و حتی مسیر زندگی گذشته خود را به کلی تغییر دهد و مسیر کاملاً تازه ای را در پیش بگیرد. در مورد افعال اختیاری انسان ها نیز تنها خداوند است که از اعمال اختیاری افراد بشر در آینده به طور مطلق و خطاناپذیر آگاه است و هیچ انسانی، به خودی خود، نمی تواند به قطع و یقین بداند که

ص: 86

- 1- . برای اطلاع از پاره ای از تلاش های گذشتگان در ارائه عباراتی همانند قرآن، ر. ک: برهان رسالت، جعفر سبحانی،.
- 2- . مانند این نمونه مضحک که منسوب به مسیلمه، مدعی دروغین نبوت است: «الفیل ومالفیل ومادراك مالفیل له ذنبٌ وبیل وخرطومٌ طویل»؛ فیل چه فیلی، نمی دانی چه فیلی، دمی کوتاه و کلفت و خرطومی دراز دارد! این عبارات به تقلید از آیات نخستین سوره «قارعه» الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ... عرضه شده است.
- 3- . معنای دیگر این قید این است که اگر همه موجودات، غیر از خدا، دست به دست هم دهند، باز هم نمی توانند مانند قرآن بیاورند؛ به

بیان دیگر اگر خدا به انسان کمک کند، انسان می تواند کتابی همانند قرآن بیاورد، ولی بدون کمک خدا، اگر انس و جن هم جمع شوند، قادر به این کار نیستند..

انسان های دیگر در آینده دقیقاً چه کاری انجام می دهند؛ از این رو اخبار قطعی از افعال اختیاری بشر در آینده تنها می تواند از علم نامحدود و خطاناپذیر خداوند ناشی شود، نه از علم ناقص و خطاپذیر انسان.

به این ترتیب اخبارهای غیبی قرآن درباره اموری که به اعمال اختیاری انسان ها در آینده مربوط است، الهی بودن این کتاب را اثبات می کند. نمونه هایی از این اخبارهای غیبی را ذکر می کنیم.

### کافر مردن ابو لهب و همسرش

قرآن در سوره تبت خبر می دهد که ابو لهب و همسرش در قیامت به جهنم خواهند رفت (1) که این به معنای بی ایمان ماندن آن ها تا هنگام مرگ است. این آیات در اوایل بعثت نازل شده است و در آن زمان هر دوی آنان زنده بودند و می توانستند به اختیار خود ایمان بیاورند و اگر، حتی يك روز پیش از مرگ، (2) چنین می کردند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و قرآن به دلیل این ادعای دروغ نزد مردم بی اعتبار می شدند. اما آیات قرآن با قاطعیت خبر داده است که آن دو تا پایان عمر ایمان نخواهند آورد که این خبر حاکی از الهی بودن این کتاب است.

### کافر مردن ولید بن مغیره

قرآن علاوه بر این که از جهنمی بودن و کافر مردن ابو لهب و همسرش خبر می دهد، درباره ولید بن مغیره هم، که از بزرگ ترین دشمنان پیامبر اسلام بود، چنین خبری را می دهد:

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تُنتَفِي وَلَا تَدْرُ لَوَاحَةً لِّلْبَشَرِ 3

به زودی او را وارد سقر (مرتبۀ ای از عذاب بسیار شدید دوزخ) می کنیم و تو چه می دانی (یا: چه خوب می دانی) که سقر چیست. (آتش و عذابی است که) نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد. پوست را کاملاً دگرگون می سازد.

مفسران در بیان شأن نزول این آیات گفته اند که این آیات درباره ولید است. ولید (یا هر کسی که آیات درباره او است) می توانست با ایمانی زبانی و ظاهری تمام این پیشگویی و در نتیجه قرآن را بی اعتبار سازد، اما پیامبر با قاطعیت خبر داد که او در جهنم عذابی بسیار سخت خواهد داشت و این به معنای آن است که او بر کفر خود باقی خواهد ماند. چنین خبر قاطعی از آینده افراد جز از ناحیه خداوند نمی تواند باشد.

### پیروزی سپاه روم بر ایران

قرآن در آیات اول سوره روم چند خبر غیبی می دهد: (3)

ص: 87

---

1- . تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيَصَلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ؛ بریده باد دستان ابو لهب. او به زودی وارد آتشی می شود که شعله ای فروزان و پرلهب دارد و همسرش (هم با او وارد آن می شود) در حالی که هیزم کش (دوزخ) است و در گردنش طنابی از لیف خرما است؛ مسد/ 5-1.

2- . ابولهب پس از جنگ بدر و با وضعی بسیار فلاکت بار از دنیا رفت.

3- . غَلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ؛ رومیان در سرزمینی نزدیک مغلوب شدند. اما آنان پس از مغلوب شدنشان، در چند سال بعد، پیروز خواهند شد... و در آن روز مؤمنان به علت يك پیروزی الهی خوشحال می شوند؛ روم/5-2..

الف) روم بعد از شکست خود از ایران دوباره با ایران جنگ خواهد کرد؛

ب) روم در این جنگ پیروز خواهد شد؛

ج) این جنگ بین سه تا نه سال آینده رخ خواهد داد؛ (1)

د) همزمان با پیروزی روم، شادی و خوشحالی بزرگی نیز نصیب مؤمنان مسلمانان خواهد شد.

تمام این پیشگویی‌ها به وقوع پیوست؛ هنوز نه سال نگذشته بود که روم در جنگی مجدد بر ایران غلبه کرد و این پیروزی با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر (یا صلح حدیبیه) مصادف شد. اگر قرآن کلام خدا نبود، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)، که بشری بیش نبود، چگونه می‌توانست با چنین قاطعیتی این پیشگویی‌ها را مطرح کند؟ چون این امکان وجود داشت که هیچ يك از آن وقایع تحقق نیابد. ممکن بود جنگ دیگری بین این دو کشور رخ ندهد و اگر هم رخ می‌داد، باز هم روم مغلوب شود. همچنین امکان داشت که این جنگ کمتر از سه یا بیشتر از نه سال بعد رخ دهد. به علاوه، چگونه ممکن بود که پیامبر از طرق عادی بفهمد که هنگام پیروزی روم، خوشحالی و پیروزی بزرگی هم نصیب مسلمانان خواهد شد.

پاسخ به يك اشکال: ممکن است گفته شود که بسیاری از سیاستمداران یا افراد باهوش بر اساس شواهد و قراین سیاسی و اجتماعی حدس‌هایی می‌زنند و برخی حوادث را پیش بینی می‌کنند و پیش بینی ایشان هم درست در می‌آید. حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) هم که سیاستمداری باهوش بود، بر مبنای شواهد موجود، وقوع جنگی دوباره میان دو کشور و پیروزی روم را از نظر سیاسی پیش بینی کرد که بعدها معلوم شد حدس او درست بوده است.

در پاسخ به این اشکال به چند نکته مهم باید توجه کرد:

اولاً درست است که گاهی حدس سیاستمداران تحقق خارجی می‌یابد، ولی در بسیاری از موارد نیز این اتفاق نمی‌افتد و معلوم می‌شود که حدس آن‌ها اشتباه بوده است، در حالی که تمام پیشگویی‌های پیامبر، چه در این مورد و چه در موارد اجتماعی و سیاسی دیگر، به وقوع پیوسته و حتی يك مورد آن هم نادرست نبوده است. ثانیاً هیچ سیاستمداری ادعایی بیش از «حدس» ندارد و هیچ کس هم توقعی بیش از این از او ندارد؛ به بیان دیگر هیچ کس از يك سیاستمدار انتظار پیشگویی دقیق و خطاناپذیر از او ندارد. هیچ سیاستمداری در طول تاریخ چنین خطری نکرده است که تمام اعتبار، کارنامه و آینده سیاسی خود را در گروی يك حدس و پیش بینی قرار دهد و ادعا کند که اگر پیش بینی من تحقق نیافت، مرا فردی کذاب و بی اعتبار و فریبکار بدانید. من نیز برای همیشه فعالیت سیاسی خود را ترك نخواهم کرد. اما پیامبر ادعا کرده است که سخن من، نه تنها يك حدس، بلکه يك پیشگویی الهی است که از علم قطعی و تخلف ناپذیر الهی سرچشمه گرفته است. ایشان با قطع و یقین خبر داده است که این حوادث رخ خواهد داد. از این رو در همین سوره بلافاصله پس از بیان این پیشگویی‌ها می‌فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 2

این (پیشگویی‌ها) وعده خداوند است و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی‌کند، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

---

1- . واژه «بِضْع» در زبان عرب غالباً برای بیان فاصلهٔ زمانی میان سه تا نه سال به کار می رود.

به علاوه باید به این نکته بسیار مهم توجه کرد که تمام اعتبار قرآن، پیامبر و اسلام در گروی تحقق این پیشگویی و پیشگویی های دیگر است و کافی است که یکی از این ها تحقق نیابد تا تمام اعتبار پیامبر و کتاب و پیام او نابود شود؛ زیرا حتی يك دروغ یا اشتباه موجب بی اعتباری او به عنوان يك پیامبر می شود، چون محال و بی معنا است که خداوند در سخن خود، حتی در يك مورد، مرتکب خطا و اشتباه شود.

## مصونیت قرآن از تحریف

قرآن خبر می دهد که خداوند این کتاب را حفظ خواهد کرد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ 1

ما قرآن را نازل کرده ایم و خود ما آن را حفظ خواهیم کرد.

مهم ترین و بالاترین مصداق حفظ قرآن، حفظ آن از تحریف است و به این ترتیب قرآن پیشگویی کرده است که این کتاب برای همیشه از تحریف مصون می ماند. این پیشگویی تا به امروز که چهارده قرن از نزول قرآن می گذرد، به وقوع پیوسته است. اهتمام و تلاش مسلمانان به حفظ کردن و به خاطر سپردن و نگاشتن تمام آیات از همان آغاز نزول وحی و حساسیت آن ها به حفظ حرف به حرف آن و ادامه این اهتمام تا به امروز، از عوامل حفظ این کتاب از تحریف بوده است.

قدیمی ترین نسخه های قرآن کوچک ترین تفاوتی با نسخه های امروزی ندارد. هیچ کس تاکنون نتوانسته است دلیل و نشانه ای محکم و قطعی بر تفاوت قرآن های سابق با قرآن امروز ارائه دهد. می دانیم که تحریف کتاب های آسمانی پیشین بعد از آن پیامبران و عمدتاً به وسیله پیروانشان صورت گرفته و از اختیار خود انبیا خارج بوده است. حال پیامبر اسلام چگونه می توانست بر اساس دانش بشری صرف مطمئن باشد که پس از او تاقیامت در هیچ نقطه ای از جهان، هیچ کس، چه پیروان و چه مخالفان او، نخواهند توانست این کتاب را تحریف کنند؟ این علم قطعی از کجا سرچشمه گرفته است؟ هیچ انسانی نمی تواند تا قرن ها پس از مرگ خود اعمال انسان های دیگر را که از اختیار او خارج است، پیش بینی کند. چنین اخباری جز بر اساس علم خداناپذیر الهی نمی تواند صورت بگیرد.

## پیروزی مسلمانان در جنگ بدر

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت برای جبران ضررهای مالی و جانی که مشرکان بر مسلمانان وارد کرده بودند، راه را بر کاروان عظیم تجاری ابو سفیان ببندد و اموال آن ها را بگیرد. مشرکان نیز برای حفاظت از کاروان، سپاه مجهزی آماده کردند. پیامبر در نزدیکی سرزمین بدر مستقر شد و معلوم نبود با کدام يك از این دو گروه (تجاری و نظامی) رویه رو خواهد شد. در این هنگام آیه زیر نازل شد:

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ 2

و (به یاد آورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از این دو گروه نصیب شما خواهد شد و شما دوست داشتید که گروه غیر مسلح (کاروان تجاری) در اختیار شما





باشد، ولی خداوند می خواهد که حق را با کلمات خود تقویت و تثبیت کند و ریشه کافران را قطع نماید.

از تعبیر «إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ» معلوم می شود که پیامبر پیش تر این مطالب را به مسلمانان گفته بود و این آیه برای یادآوری و ثبت آن نازل شده است. در این آیه چند خبر غیبی آمده است:

1. شما مسلمانان حتماً با یکی از این دو گروه مواجه می شوید.
  2. نیت و تمایل قلبی شما این است که به جای مواجه شدن با گروه نظامی با کاروان تجاری مواجه شوید.
  3. خدا با پیروزی شما بر مشرکان حق را آشکار می کند و ریشه کفر را که همان سران کفار باشند، قطع خواهد کرد.
- همچنین قرآن در آیه ای دیگر از شکست و فرار مشرکان خبر می دهد:

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ 1

به زودی این جمعیت شکست می خورند و پا به فرار می گذارند.

تمام این پیشگویی ها به وقوع پیوست. این احتمال وجود داشت که بر خلاف تمام محاسبات پیشین، پیامبر با هیچ يك از این دو گروه روبه رو نشود. همچنین در آن زمان هیچ کس احتمال نمی داد که گروه اندك مسلمانان با حداقل امکانات و تجهیزات (دو اسب، چند شتر و سلاح هایی اندك و ضعیف) بر سپاهی که چند برابر آن ها بود و به بهترین سلاح ها مسلح و مجهز بود، پیروز شود. از این رو می توان دریافت که این پیشگویی از محاسبات سیاسی و نظامی معمول ناشی نبوده و تنها از علم بی پایان و قطعی الهی نشئت گرفته است.

### بازگشت پیامبر به مکه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هنگامی که مکه را ترك و به مدینه هجرت کرد، در ضعیف ترین موقعیت اجتماعی و سیاسی قرار داشت و هیچ کس گمان نمی کرد که ایشان پس از چند سال به چنان قدرت نظامی و سیاسی دست یابد که بتواند دوباره به مکه بازگردد، اما قرآن در آیه زیر، بازگشت وی به مکه را پیشگویی می کند:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ 2

همان خدایی که (ابلاغ و تعلیم) قرآن را بر تو واجب کرد، تو را به زادگاه خود باز می گرداند.

این احتمال قوی وجود داشت که پیامبر در همان موقعیت ضعیف خود باقی بماند و یا حتی پیش از فتح مکه در یکی از جنگ ها کشته شود که در این صورت این پیشگویی دروغ و تمام قرآن و نبوت پیامبر بی اعتبار می شد، اما قرآن در این آیه با قطع و یقین بر این پیشگویی تأکید می کند و این جز حاکی از صدق ادعای نبوت نمی تواند باشد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از صلح حدیبیه از سفر به مکه و زیارت خانه خدا صرف منصرف شد و به مدینه بازگشت. گروهی از اصحاب به این کار اعتراض کردند. در این هنگام آیه زیر نازل شد و با پیشگویی قطعی از ورود مسلمانان به مسجد الحرام خبر داد:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَبَجَلْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا<sup>1</sup>

به یقین شما به خواست خدا و در امنیت کامل وارد مسجد الحرام می شوید، در حالی که (موی) سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و (از هیچ چیز و هیچ کس) ترس و وحشتی ندارید. پس خدا چیزهایی (درباره این تأخیر در حج و صلح حدیبیه) می دانست که شما نمی دانستید و غیر از آن هم برای شما فتح نزدیکی قرار داده است.

در این آیه دو خبر غیبی مهم آمده است:

1. مسلمانان در کمال آرامش و امنیت و بدون هیچ ترسی وارد مسجد الحرام می شوند و مراسم حج را به جا می آورند؛

2. در زمانی نزدیک به این امر، پیروزی مهم دیگری نیز نصیب مسلمانان خواهد شد.

هر دوی این پیشگویی ها به وقوع پیوست. يك سال پس از صلح حدیبیه (در سال هفتم هجرت) مسلمانان به همان شکلی که در این آیه آمده است خانه خدا را زیارت کردند و دو سال پس از آن هم مکه فتح شد و این فتح در موفقیت های بعدی مسلمانان و آینده ایشان تأثیر بسیار مهمی داشت. در زمان نزول این آیه هیچ يك از این دو واقعه از طریق معمولی قابل پیش بینی نبود و همان گونه که مشرکان در سال صلح حدیبیه، به قدری قوی بودند که توانستند از ورود پیامبر به مکه جلوگیری کنند، می توانستند با بهانه جویی قرارداد صلح را نادیده بگیرند و سال های بعد هم از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند و یا این احتمال وجود داشت که در اثر جنگ های آینده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیروانش نابود و یا چنان تضعیف شوند که هیچ يك از این دو پیشگویی محقق نشود. اما این آیه با تأکیدهای متعدد، از وقوع حتمی آن دو واقعه خبر داده است که این خبر غیبی نمی تواند از ادراکات محدود بشری پیامبر نشئت گرفته باشد.

## عجز بشر از مقابله به مثل با قرآن

قرآن، علاوه بر دعوت همگان برای مقابله به مثل با آن، پیشگویی کرده است که هیچ کس نخواهد توانست این کار را انجام دهد:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا<sup>2</sup>

(ای پیامبر)، بگو که اگر جن و انس با هم جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد؛ هرچند هم که یکدیگر را کمک نمایند.

این پیشگویی در طول چهارده قرن گذشته به حقیقت پیوسته است و هیچ کس نتوانسته کتابی تألیف کند که حاوی تمام جنبه های اعجاز قرآن باشد.

## چکیده

چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خاتم پیامبران است، پس لازم است معجزه ای جاوید برای همه انسان ها تا قیامت به جا گذارد. این معجزه جاوید، قرآن است که هم دلیل اثبات رسالت و هم محتوای پیام و آموزه های او است.

قرآن تمام ویژگی های معجزه (خارق العاده بودن، همراه بودن با ادعای نبوت، دعوت به تحدی، عجز از مقابله به مثل) را دارد. به ویژه قرآن در تحدی خود به حداقل ممکن و آوردن تنها يك سوره، حتی سوره ای کوتاه و يك خطی، مانند سوره کوثر، اکتفا کرده است.

قرآن از جنبه های گوناگون کتابی خارق العاده و از تمام کتاب های بشری متمایز است. سبک ادبی، اخبارهای غیبی و مطالب علمی آن با سایر کتاب ها متفاوت است، هرچند که جهات اعجاز قرآن تنها در این موارد منحصر نیست و مصادیق دیگری هم دارد.

هیچ کس چنین خطری نمی کند که ادعا کند اگر کتابی، دست کم از نظر ادبی، فصاحت و بلاغت، مانند کتاب من یا مانند بخش کوچکی از آن بیاورید، من از تمام ادعاهای خود دست برخواهم داشت و شما می توانید مرا فردی کذاب و فریبکار بدانید. همچنین هیچ ضرورتی ندارد که يك فرد معمولی تمام اعتبار خود و سخنانش را در گروی اخباری غیبی قرار دهد که احتمال تحقق نیافتن آن ها بسیار زیاد است و کافی است که حتی یکی از آن ها تحقق نیابد تا تمام اسلام، قرآن و نبوت پیامبر باطل شود.

علم غیب قطعی و ذاتی به آینده انسان تنها در خداوند منحصر است؛ زیرا اولاً هیچ انسانی به خودی خود نمی تواند از آینده، که در حال حاضر «معدوم» است، آگاه شود. ثانیاً انسان به دلیل اختیارش، رفتار پیش بینی شده ای ندارد و هیچ انسانی علم کامل و مطلق به رفتارهای اختیاری انسان ها در آینده ندارد.

کافر مردن ابو لهب و همسر او، کافر مردن ولید بن مغیره، پیروزی سپاه روم بر ایران، مصونیت قرآن از تحریف، پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، بازگشت پیامبر به مکه، ورود به مسجد الحرام و فتح مکه و ناتوانی بشر از مقابله به مثل با قرآن نمونه هایی از اخبارهای غیبی قرآن است.

## جلسه نهم: اعجاز قرآن (2) معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

### اشاره

اهداف درس 94

مروری بر مباحث پیشین 94

اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی 94

مقدمه 94

نمونه هایی از اعجاز علمی قرآن 95

حرکت زمین 95

نیروی جاذبه 97

حرکات طولی و دورانی خورشید 97

زوجیت در گیاهان و سایر موجودات 98

نقش کوه ها در زمین 99

معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 101

معراج 102

اخبار از غیب 103

شکافتن ماه (شق القمر) 104

چکیده 105

ص: 93

آشنایی با:

اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی؛

برخی از معجزات دیگر پیامبر اسلام در قرآن

### مروری بر مباحث پیشین

در درس قبل دو جنبه از اعجاز قرآن (سبک ادبی و اخبار غیبی) را بررسی کردیم. حال در این درس به بررسی جنبه دیگری از اعجاز قرآن (اعجاز علمی) می پردازیم و بعضی از مصادیق آن را ذکر خواهیم کرد. همچنین به نقد و بررسی این ادعا خواهیم پرداخت که «پیامبر اسلام به جز قرآن معجزه دیگری نداشته است.» در این بخش نمونه هایی از معجزات دیگر پیامبر را که در قرآن آمده است، نیز معرفی خواهیم کرد.

### اعجاز قرآن از نظر علوم طبیعی

#### مقدمه

آیا در قرآن آیاتی درباره علوم طبیعی وجود دارد و اگر وجود دارد، هدف از بیان این گونه آیات چیست؟ در پاسخ به این گونه سؤالات بعضی راه افراط و بعضی راه تفریط پیموده اند.

بعضی از افراد در تطبیق آیات قرآن با علوم تجربی چنان افراط می کنند که می کوشند برای هر فرضیه احتمالی و اثبات نشده علمی، شاهی از آیات قرآن بیاورند و با تغییر دائمی فرضیات علمی ناگزیر از تغییر دائمی برداشت های خود از آن آیات می شوند حتی اگر کاملاً با برداشت های قبلی آن ها متضاد باشد.

در مقابل، بعضی دیگر یکسره منکر وجود هرگونه آیات علمی اند و معتقدند که قرآن کتاب آموزش علوم طبیعی نیست و برای تعلیم فیزیک، شیمی، ستاره شناسی و مانند آن نیامده است و پرداختن به این علوم را به طور کامل به دانشمندان واگذاشته است.

هر دوی این دیدگاه ها نادرست اند. این که در قرآن به هیچ وجه آیات علمی وجود ندارد، سخنی ناصواب است و دست کم بعضی از آیات (که برخی نمونه های آن را ذکر خواهیم کرد) به صراحت به مباحث علمی نظر دارد. درست است که هدف اصلی قرآن تعلیم کامل و همه جانبه تمام مباحث علمی نیست و به معنای خاص و دقیق کلمه کتاب فیزیک، شیمی و سایر علوم تجربی نیست، اما لازمه این امر نفی مطلق آیات علمی قرآن نیست. هدف اصلی آیات الهی بیان تمام اموری است که به نحوی به رشد و سعادت انسان مربوط است. نزول آیات علمی دست کم از دو جهت در رشد و کمال ما مؤثر است: یکی این که با بیان گوشه ای از شگفتی های عالم خلقت و دادن اطلاعاتی درباره پدیده های جهان طبیعت، معرفت ما را نسبت به خالق هستی افزایش می دهد و به بیان دیگر ذکر هر حقیقت علمی، آیه و نشانه ای بر وجود و صفات کمالیه پروردگار است و از این رو قرآن کریم در بسیاری موارد پس از ذکر آیات آفرینش نتایجی درباره خداشناسی از آن ها می گیرد و جهت دیگر (که موضوع بحث ما در این درس است) اثبات الهی بودن این کتاب است. اما از آن جا که علاوه بر امور علمی و تجربی، امور دیگری هم در رشد و کمال ما مؤثرند (مانند مباحث اعتقادی، اخلاقی، عرفانی،



فلسفی، احکام و...) قرآن فقط به امور علمی نپرداخته و در حدی که ضروری بوده است، حقایق علمی را همراه با مجموعه ای از مباحث یادشده مطرح کرده است.

البته کاملاً باید توجه داشت که در تطبیق آیات قرآن با مباحث علمی نباید به نحو افراطی عمل کرد و هر فرضیه احتمالی و غیر مسلم علمی را بر قرآن تحمیل نمود، بلکه در این جا کاملاً باید مراقب بود و با احتیاط عمل کرد و فقط به آنچه از نظر علمی مسلم و اثبات شده است، استناد نمود. البته مقایسه فرضیات علمی با آیات قرآن، به خودی خود اشکالی ندارد به شرط آن که تفسیر و برداشت از آن آیات نه به صورت قطعی بلکه فقط به عنوان يك احتمال مطرح شود.

## نمونه هایی از اعجاز علمی قرآن

### اشاره

یکی از مهم ترین و قطعی ترین جنبه های اعجاز قرآن، اعجاز علمی آن است. در بعضی از آیات قرآن، حقایق علمی (گاه به روشنی و گاه به اشارات) مطرح شده است که قرن ها بعد از نزول قرآن و بعضی از آن ها در همین چند دهه اخیر کشف شده اند. تاریخ علم به وضوح نشان می دهد که در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در هیچ يك از جوامع آن روز و حتی در جوامعی که آن زمان مهد علم و فرهنگ و تمدن بودند (مانند ایران، یونان، روم، مصر) این حقایق کشف نشده بودند. حتی اگر به فرض هم بعضی از این حقایق علمی در جوامع یادشده هم وجود می داشت، باز هم امکان نداشت که پیامبر این علوم را از آن ها گرفته باشد زیرا اولاً در محیط عربستان آن زمان، که از نظر پیشرفت علوم تجربی جزء یکی از عقب مانده ترین جوامع آن زمان بود، اثر و نشانه ای از این علوم به چشم نمی خورد. ثانیاً تاریخ زندگی پیامبر اسلام به روشنی گواهی می دهد که وی پیش از بعثت چیزی نخوانده و ننوشته است و هیچ کس حتی مخالفان او هم، چنین ادعایی نکرده و یا آن را اثبات نکرده اند. بنابراین حضرت محمد نمی توانسته با خواندن آثار علمی دیگران به این علوم دست یافته باشد. علاوه بر این ها، بعضی از این حقایق علمی به گونه ای است که برای دست یابی به آن ها نیاز به ابزار و ادوات علمی و یا آزمایشات دقیق تجربی است. اما هیچ کس در تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) حتی يك مورد هم سراغ ندارد که پیامبر سرگرم کار با این گونه ابزار (که اصلاً در جامعه وی وجود نداشته است) و یا مشغول آزمایشات علمی بوده است.

بنابراین با توجه به مجموع این ملاحظات حقیقتاً این سؤال بسیار موجه است که پیامبر چگونه از این حقایق علمی آگاه شده است؟ هیچ گونه توجیه طبیعی برای این امر نمی توان ارائه کرد و تنها تبیین ممکن این است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) این علوم را نه از طریق طبیعی بشری بلکه از خالق هستی که به همه حقایق آگاه است، فرا گرفته است. با آن که آیات علمی قرآن بیش از آن است که در این جا مطرح می شود، ولی ناگزیر به دلیل رعایت اختصار فقط به ذکر چند مورد بسنده می کنیم.

### حرکت زمین

قرن ها پیش از نزول قرآن و قرن ها پس از آن، همگان (اعم از دانشمند و عامی) زمین را مرکز عالم و آن را ساکن می دانستند و معتقد بودند که خورشید با همه کرات آسمانی به دور آن می گردند. البته در این قرون معدود اندیشمندانی بودند که عقیده به حرکت زمین داشتند ولی ادعای آنان هرگز از حدّ يك نظریه احتمالی فراتر نرفت و با دلایل کافی و قطعی که مقبول همگان واقع شود به اثبات نرسید و در عصر نزول قرآن نظریه غالب و مشهور همان نظریه زمین مرکزی بود. در مغرب زمین در ابتدا «جوردانو برونو» دانشمند ایتالیایی





(قرن 16) نظریه حرکت زمین را مطرح کرد که به دلیل مغایرت آن با تعالیم کلیسا، وی زنده زنده و همراه کتاب هایش در آتش سوزانده شد. سپس گالیله، دانشمند دیگر ایتالیایی در قرن هفدهم، با دلایل علمی این نظریه را اثبات کرد که وی هم توسط دستگاه کلیسا زندانی و مجبور به توبه و پس گرفتن عقیده خود شد. اما به مرور زمان و با ضعیف شدن دستگاه کلیسا نظریه حرکت زمین به عنوان قانون مسلم علمی نزد همگان پذیرفته شد.

در آیاتی از قرآن تعبیری به کار رفته است که دلالت بر حرکت زمین می کند؛ به بعضی از این آیات اشاره می کنیم:

آی اول: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَبَّحَهُ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ؛ 1 کوه ها را می بینی و آن ها را ساکن می پنداری در حالی که آن ها مانند ابر می گذرند. این آفرینش خدایی است که هر چیزی را متنقن آفریده است.

این آیه کوه ها را متحرك معرفی کرده است و حرکت آن ها حاکی از حرکت زمین است زیرا معنی ندارد که زمین ثابت باشد ولی کوه ها (با توجه به فعل مضارع «تَمُرُّ») در حرکت دائم و مستمر باشند.

ممکن است این اشکال مطرح شود که آیه قبل از آیه بالا، مربوط به قیامت است و این آیه هم بیانگر تحولاتی است که در آغاز رستاخیز و در اثر نفخ صور اول بر روی کره زمین و در مورد کوه ها رخ می دهد.

درست است که آیه پیش از آن درباره آغاز قیامت است (1) ولی این آیه مربوط به قیامت نیست، زیرا اولاً از آیات قرآن برمی آید که قبل از متلاشی شدن کامل کوه ها و در اثر لرزش های اولیه زمین کوه ها جابه جا می شوند و همراه با سطح زمین زیرین آن ها به حرکت در می آیند، (2) ولی این حرکت کوه ها، که در حقیقت حالت شدیدی از رانش زمین است، کاملاً محسوس و برای بیننده آن قابل مشاهده است، در حالی که آیه یادشده کوه ها را از نگاه ناظر، اموری ساکن معرفی می کند. (تحسبها جامدة) ثانیاً در ادامه آیه سخن از آفرینش الهی و اتقان آن است و این تعبیر، با حوادث رستاخیز که مستلزم متلاشی شدن سطح روین زمین و نابودی کوه ها و دریاها و جنگل ها است متناسب و سازگار نیست.

آی دوم: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا؛ 4 (او خدایی است) که زمین را برای شما (همچون) گهواره قرار داد.

در این آیه زمین به گهواره تشبیه شده است. گهواره با حرکت آرام خود، موجب آرامش و استراحت کودک است. از این آیه برمی آید که کره زمین هم، مانند گهواره حرکتی نرم و ملایم دارد که مایه آرامش ساکنان آن است. اگر حرکت سریع و سرسام آور وضعی و انتقالی زمین برای موجودات قابل احساس بود نتیجه ای جز اضطراب شدید و شاید نابودی آنان نمی داشت.

ص: 96

1- . آیه مزبور این است: يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ؛ نمل/ 87.

2- . ر. ك: طور/ 10؛ نبا/ 20 و تکویر/ 3.

در پایان این بحث باید به این نکته توجه کرد که شاید یکی از جهات این که قرآن حرکت زمین را نه به صراحت تمام، بلکه در قالب اشاراتی لطیف بیان کرده است این است که چون در آن زمان، زمین را ساکن می پنداشتند، تصریح قرآن به حرکت زمین برای مردم آن عصر، قابل قبول و پذیرش نبود.

## نیروی جاذبه

برای اولین بار، نیوتن دریافت که میان هر دو جسمی (اعم از کوچک و بزرگ) نیرویی وجود دارد که آن ها را به سوی هم جذب می کند و از این نیروی عام به قانون جاذبه تعبیر کرد، و نیز کشف و اثبات کرد که همین نیرو است که کرات آسمانی را در فضا معلق نگه می دارد.

قرآن کریم در مورد نیرویی که سبب برقراری کرات آسمانی شده است، تعبیر زیبایی «ستون های نامرئی» را به کار می برد:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۗ۱

خداوند همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آن را ببینید، برپا کرد.

با توجه به این که «ترونها» صفت «عمد» است، مراد آیه این است که آسمان ستون هایی دارد که شما آن ها را نمی بینید. در حقیقت آیه بالا دو نکته علمی را مطرح می کند: یکی این که میان اجرام آسمانی چیزی وجود دارد که همانند ستون عمل می کند و همان طور که ستون از سقوط سقف بر روی کف و برخورد آن ها به یکدیگر جلوگیری می کند، این نیروی خاص میان کرات آسمانی هم، مانند ستون، هر کدام را در جای خود در آسمان معلق نگه می دارد و مانع فرو ریختن آن ها بر روی هم و برخورد آن ها با یکدیگر می شود و دیگری این که این ستون از محدوده بینایی ما خارج است و قابل رؤیت نیست. به هر حال در آن زمان و محیط امکان نداشت که کسی از پیش خود و بدون هیچ گونه ابزار و ادوات و آزمایشات و محاسبات علمی بتواند با قطع و یقین و به صورت یک قانون عام از وجود نیرویی خبر دهد که حتی در مورد دورترین اجرام آسمانی هم که از چشم ما پنهان است، صادق باشد.

## حرکات طولی و دورانی خورشید

بعد از ابطال فرضیه هیئت بطلمیوسی که زمین را ساکن و ثابت و خورشید و ماه و تمام کرات آسمانی را میخکوب شده بر افلاکی بلورین و در حال گردش به دور زمین ترسیم می کرد، و این فرضیه قرن ها قبل و بعد از نزول قرآن حاکم بر تمام اذهان بود، هیئت جدید جایگزین آن شد که زمین را متحرک به دور خورشید معرفی می کرد. در این نظریه جدید، خورشید ستاره ای ثابت تلقی می شود. اما طبق آخرین تحقیقات علمی ثابت شده است که نه تنها خورشید، بلکه اساساً کل منظومه شمسی و نیز کهکشان ما ثابت نیست و در حرکت است. بنابراین خورشید دست کم سه گونه حرکت دارد:

1. حرکتی وضعی به دور خود؛ (حرکت دورانی)

2. حرکتی همراه با تمام منظومه شمسی به سوی نقطه ای خاص؛ (حرکت طولی)

3. حرکتی که ناشی از حرکت کل کهکشان راه شیری به دور خود است. (حرکت دورانی)

قرآن کریم در آیاتی چند، خورشید را متحرك معرفی می کند و تعابیر ظریفی به کار می برد که حاکی از گونه های مختلف حرکات آن است:

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ... وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ 1

خورشید به سوی قرارگاهش در حرکت است و این تقدیر خداوند توانا و دانا است و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم... و تمام این ها در مسیر و مداری شناورند.

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى 2

خداوند خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمانی معین در حرکتند.

تعبیر «جریان» نشانگر حرکت خطی و طولی است. واژه «فلك» هم از نظر لغوی در فرهنگ های قدیم لغت عرب (مانند النهایه از ابن اثیر و مفردات از راغب) به معنای مسیر و مدار منحنی شکل و دایره وار اجرام سماوی است و حاکی از حرکت دورانی است و بنابراین به هیچ وجه نباید آن را با اصطلاح فلك به معنای بطلمیوسی آن خلط کرد. بدین ترتیب قرآن با تعابیر «جریان» و «فلك» به ظرافت اشاره به حرکات طولی و دورانی خورشید می کند. به هر حال تصریح قرآن به حرکت خورشید را حقیقتاً باید از معجزات علمی آن محسوب کرد، زیرا این حرکت با چشم قابل رؤیت نیست (1) و تنها در اثر مشاهده آن با ابزارهای پیشرفته علمی و محاسبات و بررسی های بسیار پیچیده و دقیق قابل اثبات است که هیچ يك از این ها در زمان نزول قرآن وجود نداشته است.

### زوجیت در گیاهان و سایر موجودات

پیش از نزول قرآن، مردم عامی به تجربه دریافته بودند که بعضی از گیاهان، همانند انسان، زوجیت و نر و ماده دارند و اعراب عصر قرآن نیز با گرده افشانی دستی درخت خرما و یا در مواردی دیگر، از قانون زوجیت در گیاهان به طور نسبی و محدود آگاهی داشتند. اما آنان از عمومی بودن این قانون در مورد تمام گیاهان، که تلقیح و باروری ماده آن ها توسط باد و حشرات و عوامل دیگر و گاه هم به صورت دستی و مصنوعی انجام می شود، بی خبر بودند. برای اولین بار «شارل لینه» (1787-1707)، دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی زوجیت در گیاهان را به صورت يك قانون عمومی که تقریباً در مورد همه گیاهان صادق است، کشف و اثبات نمود.

اما قرآن کریم قرن ها قبل از این کشف، به صراحت عمومیت زوجیت در گیاهان را در آیات متعدد مطرح کرد:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ 4

ص: 98

1- این که ما با چشمان خود، خورشید را در فاصله طلوع و غروب در حال حرکت می بینیم، ربطی به حرکت خود خورشید ندارد و در واقع نوعی خطای باصره است، در حالی که قرآن حقیقتاً خود خورشید را متحرك معرفی می کند.

آیا به زمین نگاه نکردند که چقدر از هر جفت ارزشمندی در آن رویانندیم.

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْنَا فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ 1

خداوند از تمام میوه ها در زمین دو جفت آفرید. (1)

اما علاوه بر زوج بودن گیاه، قرآن کریم پرده از حقیقت دیگری هم برمی دارد و اعلام می کند که قانون زوجیت نه تنها درباره گیاه، حیوان و انسان، بلکه درباره بسیاری از موجودات و مخلوقات دیگر هم صادق است که ما از آن ها بی اطلاعیم:

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ 3

ما از هر چیز يك جفت آفریدیم.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ 4

منزه است آن (خدایی) که تمام زوج ها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند و از خودشان و از آنچه نمی دانند.

در زبان عربی کلمه زوج به معنای معادل، قرین و لنگه مقابل يك چیز است. به همین دلیل به هر يك از دو جنس نر و ماده در موجودات زنده زوج گفته می شود زیرا این دو لنگه مقابل همدیگرند. اما این واژه می تواند مصداق بسیار وسیع تر از زوج های نر و ماده به معنای زیست شناختی آن داشته باشد. از این رو آیات یاد شده که زوجیت را به همه موجودات نسبت می دهد، معنایی عام دارد که علوم گوناگون، هر روز با پیشرفت خود جلوه ای از این حقیقت را آشکار می کنند. در درون اتم، در مقابل الکترون که بار منفی دارد، پروتون با بار مثبت وجود دارد. همچنین در مقابل الکترون، پوزیترون وجود دارد که در حقیقت، الکترونی با بار مثبت است. امروزه می دانیم که در برابر ماده، ضد ماده وجود دارد. حتی دانشمندان این احتمال را مطرح می کنند که در مقابل این جهان و موجودات آن، جهان و موجوداتی موازی - همانند يك چیز و تصویر آن در آینه - وجود داشته باشد. به هر حال این نکته که قرآن، قانون زوجیت را به همه چیز سرایت می دهد حقیقتی علمی است که هر روز پرده جدیدی از روی آن برداشته می شود و برای طرح آن در زمان نزول قرآن، هیچ توجیهی، جز الهی بودن این کتاب، نمی توان عرضه کرد.

### نقش کوه ها در زمین

قرآن در آیاتی چند درباره نقش و تأثیر کوه ها بر کره زمین و زندگی انسان چنین می گوید:

الْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ 5

خداوند در زمین کوه هایی افکند تا (حرکات زمین) شما را مضطرب نکند.

ص: 99

1- . زوج بودن گیاهان در آیات دیگری هم آمده است: از جمله ر. ك: لقمان/10؛ طه/53؛ ق/7؛ يس/36؛ الرحمن/53.

در زمین کوه های استوار و بلند قرار دادیم و آبی گوارا به شما نوشاندیم.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا 2

آیا زمین را همچون گهواره و کوه ها را همانند میخ هایی (برای حفظ زمین) قرار ندادیم؟

در این آیات نقشهای متعددی برای کوه ها معرفی شده است: حفظ انسان و ساکنان زمین از اضطراب ناشی از حرکات مختلف زمین و برقراری آرامش برای آن ها، نگهداری زمین، تأمین آب آشامیدنی گوارا.

امروزه از نظر علمی اثبات شده است که کوه ها به صورت های مختلف در حفظ و ثبات زمین نقش اساسی دارند:

کوه ها در زیر زمین دارای رگه هایی هستند که مانند ریشه درخت پخش شده و درهم فرو رفته اند و هنگامی که کوه ها به شکل سلسله جبال در کنار هم قرار می گیرند، این ریشه ها مجموعه ای درهم تنیده و بسیار قوی را تشکیل می دهند و همانند شبکه و زرهی محکم سطح زمین را می پوشانند از طرف دیگر سطح خارجی و پوسته خاکی کره زمین که بر روی سطح نیمه مذاب و لغزنده پایین تر قرار دارد، دائماً در معرض فشارهای شدیدی است که از سوی گازها و حرارت داخلی زمین بر آن وارد می شود. همچنین فشار جاذبه خورشید و ماه بر سطح زمین موجب حرکات و نوسانات شدیدی بر آن می شود که شبیه حرکات جزر و مد دریا است که آن هم ناشی از تأثیر جاذبه ماه بر سطح دریاست. اگر عاملی سطح خارجی کره زمین را در مقابل این فشارها و حرکات حفظ نمی کرد، دائماً این سطح در معرض تکان ها و لرزش ها و زلزله های خفیف یا شدیدی می بود که اگر حیات انسان و سایر جانداران را به کلی نابود نمی کرد، دست کم موجب اضطراب و سلب آرامش دائمی ساکنان آن می شد. به همین علت خداوند کوه ها را بر زمین مستقر کرد تا با ریشه های داخلی به هم پیوسته خود، پوسته خاکی و لرزان کره زمین را محکم در چنگال خود نگه دارند. از این رو قرآن کریم از کوه ها به میخ های زمین تعبیر می کند، زیرا همان طور که میخ قطعات مختلف چوب را به هم متصل نگه می دارد و از پراکندگی و به هم ریختن آن ها جلوگیری می کند، کوه ها نیز بخش های مختلف سطح زمین را به هم پیوند می دهد و آن ها را تا حد زیادی از تفرق و تلاشی حفظ می کند و جانداران و به ویژه انسان را در آرامش نگه می دارد و به تعبیر قرآن، از اضطراب دائم او جلوگیری می کند.

همچنین سطح کره زمین به علت حرکت وضعی بسیار سریع آن اصطکاک بسیار شدیدی با هوای مجاور پیدا می کند که دور زمین و به ویژه نزدیک به سطح زمین را فرا گرفته است. این اصطکاک گرمای بسیار شدیدی ایجاد می کند که زندگی را برای جانداران بسیار سخت و طاقت فرسا می سازد. اما کوه ها با حرکت خود، که ناشی از حرکت زمین است موجب می شوند که هوای سطح زمین تا ارتفاع چند کیلومتر همراه و هم جهت با حرکت زمین حرکت کنند و به این صورت اصطکاک سطح زمین را با هوای مجاورش به حداقل برسانند. به این ترتیب کوه ها با تعدیل دمای هوای زمین نیز موجب آرامش و آسایش انسان و سایر جانداران می شوند. علاوه بر این سطح زمین به علت اختلاف دمای قطب و استوا دائماً در معرض وزش طوفان های زیاد است و اگر چیزی در مقابل آن ها قرار نگیرد، وضعیتی مانند کویرها و بیابان ها، که همواره بادهای شدید بر آن

حاکم است خواهد داشت. اما کوه ها همچون سدی قوی و محکم در برابر باده ها و طوفان ها که گاه سرعت آن ها بسیار وحشتناک و مخرب است، قرار می گیرد و تا حد زیادی فشار و نیروی آن ها را می شکند و تعدیل می کند و از این طریق نیز سبب زندگی راحت و آرامش بخش موجودات می شود.

نقش کوه ها در ثبات سطح زمین از اموری است که دانشمندان با ابزارهای پیشرفته علمی و تحقیقات دقیق و گسترده زمین شناسی و عکسبرداری های بسیار پیشرفته ماهواره ای به آن پی برده اند و اظهار نظر علمی درباره این نقش نیاز به شناخت دقیق ساختمان کره زمین و لایه های گوناگون آن و بررسی ساختار روین و زیرین کوه ها دارد. به راستی جای این پرسش جدی وجود دارد که اگر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر الهی و کتاب وی کتاب خدا نیست، پس چگونه وی به عنوان عربی عامی و درس ناخوانده و پرورش یافته در آن محیط عاری از علم و دانش، چنین شناخت علمی و دقیقی از ساختمان کوه ها و کره زمین به دست آورده است؟ ممکن نیست که چنین شناختی از طریق حدس و گمان و یا مشاهدات معمول روزمره کوه و زمین به دست آمده و فقط می تواند ناشی از علم الهی باشد.

یکی دیگر از تأثیرات مثبت کوه ها بر زندگی موجودات، نقش آن ها در تأمین آب آشامیدنی است. کوه ها به ویژه در ارتفاعات بالا سرمای زیاد دارند که موجب ذخیره آب به صورت برف و یخ و یخچال های طبیعی می شوند که به مرور زمان و به تدریج آب می شوند و در تمام فصول سال آب مورد نیاز موجودات را فراهم می کنند. بسیاری از چشمه ها و قنات ها ریشه در دل کوه ها دارد. علاوه بر این کوه ها به دلیل داشتن لایه های مختلف شنی و ماسه ای سبب می شوند که آب هایی که از بالای آن ها به سوی پایین سرازیر می شوند از باکتری ها و مواد زائد دیگر تصفیه شوند و آبی پاک، شیرین و گوارا در اختیار انسان قرار گیرد. به همین دلیل قرآن در سورهٔ مرسلات آیه 27، پس از ذکر خلق کوه ها می فرماید: «و آبی گوارا به شما نوشاندیم.» و از این طریق ارتباط کوه ها را با تأمین آب شیرین نشان می دهد.

فواید کوه ها و نقش مثبت آن ها در زندگی موجودات زنده کره زمین و به ویژه انسان بیش از این هاست که در این جا ذکر شد، ولی به جهت رعایت اختصار از ذکر آن ها صرف نظر می کنیم. (1) مسلماً با پیشرفت علوم در آینده جنبه های دیگری از این اعجاز علمی قرآن درباره نقش کوه ها کشف خواهد شد.

## معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

### اشاره

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، بعضی از افراد، صدور هرگونه معجزه و عمل خارق العاده ای را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به جز قرآن انکار می کنند. اینان معتقدند که پیامبر اسلام هرگز معجزاتی شبیه آنچه از پیامبران گذشته سر زده است، نداشته و تنها معجزه وی، نه يك معجزه حسی و تجربی، بلکه معجزه ای عقلی و فرهنگی است که همان کتاب قرآن است. بعضی از دانشمندان مسیحی، برخی از وهابیان و عده ای از روشنفکران مسلمان چنین عقیده ای دارند. یکی از دلایلی که تقریباً میان همه آنان مشترك است، استناد به بعضی از آیاتی است که بر طبق آن ها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست معجزات از سوی مردم را رد کرده و از آوردن معجزات خودداری کرده است.

در دروس قبل يك نمونه معروف از این آیات را ذکر کردیم(1) و در بررسی آن مشخص شد که نه تنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بلکه گاهی انبیای پیش از او هم به درخواست مردم در آوردن بعضی از معجزات پاسخ منفی می دادند و دلیل آن هم این است که هدف این درخواست ها حقیقتاً هدایت شدن نبوده بلکه جنبه بهانه جویی، تمسخر، طلب محال و نظایر آن را داشته است و یا چون در مقابل معجزات قبل تسلیم نشدند، پیامبران و از جمله پیامبر اسلام هم دیگر وظیفه ای در انجام معجزات بیشتر نداشته اند.

اما يك پاسخ قاطع برای منکران معجزات پیامبر اسلام، آیاتی از قرآن است که در آن ها معجزاتی را به وی نسبت می دهد. چند نمونه مهم و معروف این آیات را ذکر می کنیم.

## معراج

معراج رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) یکی از مهم ترین و عظیم ترین رخدادهای زندگی او است. این سفر خاص الهی به دو بخش زمینی و آسمانی تقسیم می شود و ظاهر آیات قرآن حاکی از آن است که هر دو سیر زمینی و آسمانی آن جنبه جسمانی داشته است و - بر خلاف ادعای بعضی از افراد که آن را روحانی می دانند - پیامبر (صلی الله علیه وآله) با همین بدن مادی خود چنین سیری داشته است. قرآن مجید در سوره اسراء آیه دوم به بخش زمینی این سفر چنین اشاره می کند:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا

منزه است آن خدایی که بنده خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که اطراف آن را (با نعمت های مادی و معنوی گوناگون) برکت دادیم تا (در این سفر) بخشی از نشانه های خود را به او نشان دهیم.

ظاهر عبارت «عبده» دلالت بر کل وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله)، اعم از جسم و روح او، دارد و منحصر کردن آن به روح پیامبر نیازمند دلیل و قرینه و بر خلاف ظاهر آیه است.(2)

همچنین کلمه نكرة «لایلاً» نشان می دهد که سفر از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در يك شب انجام شده است و این جز به نحو اعجاز نمی تواند باشد زیرا تاریخ زندگی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) هرگز چنین سفری را که به طور عادی و طبیعی مدت ها طول کشیده است، نشان نمی دهد.

اما علاوه بر سیر زمینی معراج، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معراج آسمانی هم داشته است که ماجرای آن در سوره نجم آمده است و او در این سیر آسمانی جبرئیل را با همان ماهیت اصلی او، همراه با بسیاری دیگر از آیات بزرگ آسمانی و ملکوتی الهی مشاهده کرده است. این سفر شگفت انگیز آسمانی نیز، که

ص: 102

---

1- . برای اطلاع از مجموعه آیاتی که این منکران به آن ها استناد می کنند، ر. ک: راز بزرگ رسالت، جعفر سبحانی، بخش های 19 و 20.  
2- . بعضی ممکن است برای اثبات روحانی بودن معراج به این عبارت در دعای ندبه استناد کنند که: «عرجت بروحه الی السماء» (خدایا تو روح پیامبر را به آسمان بالا بردی) اما در بعضی از نسخه های قدیمی تر این دعا، به جای عبارت «بروحه»، تعبیر «به» آمده است که دلالت بر جسم و روح پیامبر با هم می کند. بنابراین تعبیر «بروحه» تعبیری نیست که بتوان آن را به طور قطع به معصوم نسبت داد..



روایات اسلامی نقطه شروع آن را مسجد الاقصی معرفی می کنند، یکی دیگر از امور خارق العاده، و حتی خارق العاده ترین حادثه ای است که در زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) رخ داده است و انکار آن، به منزله انکار صریح آیات قرآن است. همانند سیر زمینی این سفر، قرآن هدف از سیر آسمانی را هم مشاهده آیات عظیم الهی معرفی می کند لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى. 1 همچنین آیات اُفتمارونه علی ما یری آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید؟ (1) و مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى؛ 3 چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد. ظهور در مشاهدات پیامبر در بیداری و با همین چشم جسمانی دارد.

علاوه بر آیات قرآن، روایات بسیار زیادی که در منابع شیعه و اهل سنت درباره این آیات و معراج پیامبر آمده است دلیل محکم دیگری بر وجود این سیر زمینی و آسمانی خارق العاده او است و انکار امور خارق العاده در زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مستلزم انکار ناموجه روایات متواتر در این زمینه است.

البته درباره معجزه بودن معراج به چند نکته باید توجه کرد: اولاً- همان طور که در مباحث گذشته (ویژگی های معجزه) گفته شد، لازم نیست که پیامبر با هر عمل خارق العاده، يك بار هم ادعای نبوت و تحدی کند، بلکه يك یا چند بار ادعای نبوت و تحدی کافی است و از آن به بعد انجام هر عمل خارق العاده ای به وسیله او نشانه نبوت وی است و به طور ضمنی تحدی را همراه خود دارد. از این رو هرچند که ظاهر آیات قرآن نشان نمی دهد که پیامبر سفر معراج را به عنوان معجزه ای برای اثبات نبوت خود مطرح کرده و برای آن تحدی کرده باشد، ولی در واقع او با هر عمل خارق العاده، که عظیم ترین آن معراج است، عملاً بر ادعای نبوت خود تأکید و منکران را به مقابله به مثل دعوت می کند. ثانیاً روایات اسلامی نشان می دهد که پیامبر از گزارش سفر زمینی خود به مردم برای اثبات نبوت خویش و معجزه بودن این سفر سود جسته است. در احادیث اسلامی آمده است که وقتی مخالفان منکر سفر معجزه آمیز او از مکه به مسجد الاقصی شدند و از او خواستند که اگر راست می گوید ویژگی های بیت المقدس و بعضی از شهرهای میان آن دو را بازگو نماید، او چنین کرد و کسانی که به این شهرها رفته بودند صحت گفتار وی را تأیید کردند و علاوه بر آن پیامبر، مشخصات دقیق کاروانی را که عازم مکه بود، بیان کرد و همگان با رسیدن کاروان به صحت ادعای وی پی بردند. درباره این روایات مراجعه کنید به: تفسیر برهان، ذیل آیه اول سوره اسراء (بنی اسرائیل)، احادیث 7 و 31.

ثالثاً به فرض هم که معراج را معجزه ای به معنای خاص کلمه، برای اثبات نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ندانیم، خارق العاده بودن آن به قوت خود باقی است و همین امر برای پاسخ کسانی که صدور هرگونه عمل خارق العاده ای را (غیر قرآن) از پیامبر انکار می کنند، کافی است.

## اخبار از غیب

یکی از اعمال خارق العاده، خبر دادن از غیب است و قرآن کریم، یکی از معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) را قدرت بر این امر معرفی می کند. (2) بعضی از آیات قرآن، یکی از اعمال خارق العاده ای را

ص: 103

1- . نجم / 12.

2- . اَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛ آل عمران / 49..

که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد همین اخبار از غیب است.

بر اساس آیه سوم از سوره تحریم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) رازی را با همسرش در میان می گذارد ولی او این راز را فاش می کند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طریق وحی الهی مطلع می شود و هنگامی که همسرش از وی می پرسد که چگونه از این امر مطلع شده است، پاسخ می دهد: **تَبَّأَنِّي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ؛** 1 خداوند دانای آگاه مرا مطلع کرد.

همچنین از تعبیر **وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ؛** 2 هنگامی که خدا به شما وعده داد، معلوم می شود که پیش از نزول این آیه و پیش از جنگ بدر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از طریق غیبی خبر این پیروزی را به مسلمانان داده بود.

مانند آنچه در پایان بحث معراج گفته شد، در این جا هم باید توجه کرد که این اخبارهای غیبی هم نشانه نبوت پیامبر در مقابل منکران است و معجزه او محسوب می شود و تلویحاً متضمن تحدی است و از این رو برای هر يك از آن ها تحدی جداگانه لازم نیست. اما اگر این ها را هم معجزه ای با هدف اثبات نبوت او ندانیم، باز هم پاسخی روشن در برابر منکران اعمال خارق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

### شکافتن ماه (شق القمر)

یکی از معجزات معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که توضیح آن در روایات اسلامی آمده است، شکافتن شدن ماه (شق القمر) توسط وی و به درخواست مردم بوده است. اما بعد از آن که درخواست کنندگان این معجزه را مشاهده کردند، مانند بسیاری از موارد مشابه، آن را سحر نامیدند و تسلیم حق نشدند. در قرآن مجید اشاره ای کلی به این ماجرا شده است.

**إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ** 3

قیامت نزدیک شد و ماه شکافت و هرگاه نشانه (و معجزه) ای ببینند رو برمی گردانند و می گویند این سحری است مستمر. آن ها (آیات و معجزات الهی را) تکذیب کردند و از هوای نفس خود پیروی نمودند.

منکران معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کوشیده اند که به قرینه عبارت «قیامت نزدیک شد»، شکافتن شدن ماه را از حوادث قیامت معرفی کنند، در حالی که قرائن موجود در آیات نشان می دهد که این حادثه مربوط به یکی از معجزات پیامبر است و ربطی به قیامت ندارد. اما علت این که شکافتن ماه در کنار خبر از نزدیک شدن قیامت آمده است این است که به طور کلی بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان آخرین پیامبر، از نشانه های نزدیک شدن قیامت (در مقایسه با کل تاریخ زمین) است و در حدیثی هم از آن حضرت می خوانیم «بعثت انا والساعة كهاتين»؛ **(1)** بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت به هم نزدیک است.

ص: 104

علاوه بر این، شکافتن ماه نمونه ای است که امکان به هم خوردن وضعیت زمین، ماه و خورشید را در قیامت نشان می دهد و استبعاد آن را نزد منکران قیامت از بین می برد.

از طرف دیگر، ادامه آیه که از اعراض منکران و سحر نامیدن و تکذیب آیات الهی به وسیله آنان سخن می گوید نشانه آن است که این حادثه مربوط به مشاهده معجزه است نه مشاهده حوادث قیامت، زیرا شروع حادثه قیامت چنان سهمگین و نابودکننده است که به تعبیر آیات دیگر، در يك لحظه کوه ها را متلاشی و انسان ها را مانند پروانه های معلق در هوا به آسمان پرتاب می کند و چنان هولناک است که هر موجود شیرده، فرزند شیرخوار خود را به حال خود رها کرده و فرار می کند. در این صورت چگونه ممکن است کسانی با آرامش تمام فقط به تماشا و نظاره این صحنه ها پردازند و بعد از مشاهده این حوادث عظیم زمینی و آسمانی، آن را سحر بخوانند و راه خود را بگیرند و بروند و به تکذیب خود ادامه دهند؟! مگر ممکن است بعد از مشاهده این حوادث مهیبی که زمین و ماه و خورشید را دگرگون می سازد، باز هم آن ها را تکذیب کرد؟ به علاوه، کلمه «مستمر» نشانگر آن است که این منکران قبلاً هم معجزات دیگری را از پیامبر دیده اند و آن ها را سحر خوانده اند و این شکافته شدن ماه را هم سحری در ادامه سحرهای پیشین دانسته اند.

افزون بر همه این ها روایاتی که در منابع شیعه و سنی در شأن نزول و تفسیر این آیات وارد شده است به صراحت شق القمر را از معجزات پیامبر و نه از حوادث قیامت معرفی می کند.

در پایان این بحث، این نکته را متذکر می شویم که غیر از آیات قرآن، روایات بسیار زیادی در منابع شیعی و اهل سنت درباره معجزات پیامبر اسلام وارد شده است. ممکن است بعضی از این روایات همانند بسیاری از موضوعات دیگر، نادرست و ساخته و پرداخته راویان باشد، ولی به این دلیل نمی توان همه آن ها را کنار گذاشت و در بین آن ها روایات صحیح فراوانی به چشم می خورد. این گونه روایات صحیح و مسلم، دلیل قطعی دیگری برای اثبات معجزات متعدد پیامبر اکرم است.

## چکیده

درباره جنبه علمی قرآن بعضی دیدگاه افراطی و بعضی دیدگاه تفریطی دارند. عده ای به محض مطرح شدن هر فرضیه جدید، احتمالی و اثبات نشده، در مطابقت آن با قرآن می کوشند و در مقابل، بعضی دیگر وجود هرگونه آیه درباره علوم طبیعی و تجربی را انکار می کنند.

هر دوی این رویکردها نادرست است. با پذیرش دیدگاه اول آیات قرآن را دائماً باید در معرض تفسیرهای متزلزل و متغیر و متضاد قرار دهیم. دیدگاه دوم نیز صحیح نیست زیرا بعضی از آیات قرآن در طرح مباحث علمی صراحت دارد. همچنین نباید به این دلیل که قرآن کتاب تعلیم علوم به معنای رایج آن نیست، وجود هرگونه آیه علمی را انکار کرد، زیرا خداوند مباحث علمی را، همانند سایر مباحث فقهی و عرفانی و فلسفی و اعتقادی و اخلاقی، در آن حد که برای رشد و کمال بشر ضروری دیده است نازل کرده است. نه خالی بودن یکسره این کتاب از مباحث علمی کاری حکیمانه است و نه اختصاص دادن تمام قرآن به آیات علمی و ترك مباحث دیگر.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن، جنبه علمی آن است. در قرآن مطالبی علمی مطرح شده است که از طریق عادی امکان ندارد که فردی درس ناخوانده در محیطی عقب مانده از نظر علمی و فرهنگی و بدون هیچ گونه ابزار و وسایل و آزمایشات علمی به آن ها دست یابد.

حرکت زمین، نیروی جاذبه، حرکات گوناگون خورشید، زوجیت در گیاهان و سایر موجودات، نقش کوه ها بر روی زمین از نمونه های مباحث علمی در قرآن هستند.

بعضی از افراد به دلیل خودداری پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از آوردن معجزات درخواستی مردم، صدور هر معجزه و عمل خارق العاده ای را از او (غیر از قرآن) انکار کرده اند. اما اولاً پیامبر اسلام هم، مانند پیامبران قبل، موظف نبود که به هر درخواستی در این مورد، حتی اگر بهانه جویانه و غیر هدایت طلبانه باشد، پاسخ مثبت دهد. ثانیاً در خود قرآن به صراحت معجزاتی به وی نسبت داده شده است، مانند معراج، اخبار از غیب، شکافتن ماه.

روایات مربوط به معجزات پیامبر در منابع شیعی و سنی فراوان تر از آن است که بتوان همه آن ها را انکار کرد.

اهداف درس 108

مروری بر مباحث پیشین 108

امامت عامه 108

ضرورت بحث از امامت 108

حدیث «افتراق الأمة» 109

ضرورت پی جویی از فرق ناجیه 109

ضرورت امامت 110

دلیل عقلی 110

کلیات 110

ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 110

اشکالات مخالفان امامت 111

اشکال اول: قرآن برای هدایت کافی است. 112

پاسخ 112

اشکال دوم: «قرآن و سنت» برای هدایت کافی است. 113

اشکال سوم: «قرآن و سنت و صحابه» برای هدایت کافی است. 115

اشکال چهارم: قرآن، سنت، سیر صحابه و علمای دینی برای هدایت کافی است. 116

نتیجه گیری 116

چکیده 116

ص: 107

## اهداف درس

آشنایی با:

ضرورت بحث از امامت؛

حدیث افتراق الأمة و ضرورت پی جویی از فرقه ناجیه؛

ضرورت امامت و دلیل عقلی آن؛

پاسخ به اشکالات اهل سنت درباره دلیل عقلی یادشده.

## مروری بر مباحث پیشین

دروس گذشته به مباحث گوناگون نبوت (عامه و خاصه) اختصاص داشت. از این درس به بعد با برخی از مباحث امامت آشنا خواهیم شد. در درس حاضر (دهم)، به اثبات ضرورت وجود امام معصوم بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، از طریق دلیل عقلی می پردازیم.

## امامت عامه

همانند بحث نبوت، مباحث امامت هم به دو بخش عامه و خاصه تقسیم می شود. در بخش امامت عامه از مباحثی گفت و گو می شود که مربوط به همه امامان است، مانند دلایل عقلی و نقلی برای اثبات امامت. اما در بخش امامت خاصه از مباحثی سخن می گوئیم که اختصاص به امامی خاص دارد. در مباحث پایانی به امامت خاصه می پردازیم و بعضی از مباحث مربوط به شناخت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، مباحث مهدویت، را مطرح خواهیم کرد.

## ضرورت بحث از امامت

### اشاره

بحث از امامت و جانشینی بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یکی از ضروری ترین مباحث اعتقادی است. بعضی از افراد به تصور و یا به بهانه این که طرح این گونه مباحث به وحدت جامعه اسلامی لطمه می زند و موجب بروز تفرقه، اختلاف و نزاع میان مسلمین می شود، ورود به بحث امامت را زیان بخش و خلاف وحدت اسلامی می دانند. اما این تصور به دلایل متعددی نادرست است؛ زیرا:

اولاً: بحث از امامت يك بحث صرفاً تاریخی که زمان آن سپری شده باشد نیست، بلکه - همان طور که بعداً خواهیم دید - این بحث جنبه اعتقادی دارد. نقش پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جامعه اسلامی، فقط يك نقش تاریخی و اجتماعی به عنوان حاکم جامعه نیست، بلکه شأن و وظیفه او، پس از ابلاغ وحی، در درجه اول تبیین کتاب الهی و تعلیم عقاید دینی است. به دلایلی که در مباحث بعد ذکر می شود نقش و شأن جانشینان پیامبر هم همین است. بنابراین سخن از امامت، سخن از يك مجموعه اعتقادی خاصی است و امامان شیعه رهبران و نمایندگان تفکر دینی خاصی هستند و بحث درباره لزوم یا عدم لزوم اطاعت از ائمه به منزله اتخاذ عمل و عقیده مشخصی از میان ده ها و صدها خط فکری است. يك نگاه اجمالی به صدها مشرب و نظریه فقهی و کلامی معنای این امر را روشن می کند.

ثانياً: حدیث مهم و معتبر «افتراق الأمة» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) - که از بین همه فرقه های اسلامی، فقط یکی از آن ها را اهل نجات (فرقه ناجیه) و بقیه را اهل دوزخ معرفی می کند - ضرورت بحث از

ص: 108

امامت را که در حقیقت همان جست و جوی فرقه ناجیه است، بیش از پیش روشن می کند. نظر به اهمیت این حدیث، به معرفی و بررسی آن می پردازیم.

### حدیث «افتراق الأمة»

یکی از احادیث مهم و بنیادین که تمام عالمان شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت، صحت آن را پذیرفته اند و در متون معتبر هر دو فرقه آمده است، حدیث معروف به «افتراق الأمة» است. در این حدیث، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود پیشگویی می کند که امت اسلام نیز همانند یهودیان و مسیحیان، بعد از پیامبر خود دچار فرقه گرایی شده و به بیش از هفتاد (1) فرقه تقسیم می شود. علاوه بر شواهد نقلی، دلیل عقلی هم حکم می کند که از بین این همه عقاید و فرقه های گوناگون و متضاد، حداکثر یکی از آن ها می تواند حق باشد، از این رو رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در ادامه حدیث تصریح می کند که فقط یکی از این فرقه ها حق است و در قیامت اهل نجات است و بقیه فرقه ها در عذاب و آتش اند. (2)

### ضرورت پی جویی از فرقه ناجیه

حال به حکم عقل و بر اساس این حدیث و احادیث مشابه هر مسلمانی موظف است که برای پرهیز از گمراهی و آتش دوزخ تا آن حد که برای او مقدور است با تحقیق کافی و دور از تعصب، فرقه ناجیه را تشخیص دهد. کافی نیست که هر فرقه ای خود را حق و فرقه ناجیه بیندارد، بلکه باید بر مبنای دلیلی که در قیامت بین او و خدا حجت باشد، مبنای اعتقادی خود را برگزیند.

بنابراین بحث و بررسی این که آیا مکتب شیعه اثنی عشری همان فرقه ناجیه است یا خیر، نه تنها با وحدت اسلامی منافات ندارد، بلکه اساساً تشخیص فرقه ناجیه مستلزم کنار گذاشتن سایر فرق و عقاید باطل و

ص: 109

1- . در بعضی از این احادیث، 72 و در بیشتر آن ها 73 فرقه آمده است. البته ممکن است اعداد مطرح شده در این حدیث نه به معنای دقیق و حقیقی کلمه، بلکه به معنای نمادین و برای نشان دادن کثرت این فرقه ها به کار رفته باشد.

2- . مضمون کلی حدیث «افتراق الأمة» در منابع مختلف شبیه عبارت زیر است: «سَتَفْتَرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ (یا: اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ) فِرْقَةً». این حدیث در بسیاری از منابع مهم و معتبر اهل سنت و در مواضع متعددی از آن ها آمده است، از جمله: سنن ترمذی، کتاب الایمان، باب افتراق الأمة؛ سنن ابی داود، کتاب السنة، باب شرح السنة؛ سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب افتراق الأمم؛ المستدرک علی الصحیحین، کتاب الایمان، باب افتراق الیهود؛ سنن دارمی، کتاب السیر، باب فی افتراق هذه الأمة؛ مسند احمد بن حنبل، مسند انس بن مالک و مسند الشامیین، حدیث معاویة بن ابی سفیان؛ کنز العُمال، ج 1، احادیث 1052 تا 1061. همچنین علاوه بر متون روایی، دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز این حدیث را در آثار خود آورده اند؛ از آن جمله غزالی در مقدمه المنقذ من الضلال؛ بغدادی در الفرق بین الفرق، باب اول، فی بیان الحدیث المأثور فی افتراق الأمة؛ شهرستانی در ملل و نحل، مقدمات، مقدمه اول. صحت حدیث «افتراق الأمة»: جدا از وجود این حدیث در مصادر روایی معتبر اهل سنت، مانند بعضی از مسانید و صحاح سته که به آن ها اشاره شد، بسیاری از بزرگان اهل سنت بر صحت حدیث افتراق الأمة و یا اعتبار روایان آن نیز تصریح کرده اند. ابوداود در سنن، حاکم نیشابوری در مستدرک، احمد بن حنبل در مسند، از جمله اینانند. در بعضی از منابع یادشده، مانند سنن ابن ماجه، سنن ابی داود، سنن دارمی، المنقذ من الضلال از غزالی، کنز العُمال، این عبارت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که «از بین همه این فرقه ها، فقط یکی از



آن ها اهل نجات و بهشت است و بقیه آن ها گمراه و اهل آتشند»..

تمسك همه مسلمين به آن فرقه حق و موجب وحدت اعتقادی و عملی مسلمانان است. حال به معرفی دلایل عقلی و نقلی مکتب تشیع در اثبات حق بودن آن و اثبات امامت ائمه دوازده گانه و مرجعیت و حجیت علمی و عملی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می پردازیم.

## ضرورت امامت

### دلیل عقلی

#### کلیات

در مباحث فلسفه نبوت علل گوناگون نیاز بشر به پیامبران را ذکر کردیم. حال سخن در این است که همان نیازهایی که موجب فرستادن پیامبران شد، بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هم تا قیامت باقی است و از این رو لازم است که خداوند از سوی خود رهبرانی را بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تعیین و معرفی نماید تا مانند پیامبران، همان وظایف را عهده دار شوند و همان نیازها را برطرف نمایند. در واقع پیامبران در دوران نبوت خود سه وظیفه اصلی را بر عهده دارند:

الف) پیام وحی را به مردم برسانند و به ویژه اگر صاحب شریعت و کتاب آسمانی باشند، آن را در اختیار مردم قرار دهند.

ب) مردم را در همه ابعاد زندگی که به رشد و کمال آن ها مربوط می شود، مورد هدایت و تعلیم قرار دهند.

ج) اگر امکان آن فراهم شود، حکومتی عادلانه تشکیل دهند تا اهداف بعثت به طور کامل تر تحقق یابد.

از آن جا که نبوت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ختم شده است، وظیفه اول برای امامان وجود ندارد، هرچند که ارتباط آنان با پروردگار و عوالم بالا نه به صورت وحی نبوی، بلکه به نحوی دیگر برقرار است. اما دو وظیفه دیگر که مستلزم داشتن مقام نبوت نیست، برای پیشوایان بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برقرار است زیرا نیاز مردم به هدایت و تعلیم از سوی خدا و تشکیل حکومت عادلانه همانند گذشته وجود دارد. بنابراین می توان گفت که فلسفه ضرورت بعثت پیامبران وجود امامان بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را ایجاد می کند و به بیان دیگر فلسفه ضرورت امامت همان فلسفه ضرورت نبوت است. حال به توضیح مبسوطتر این دلیل کلی می پردازیم.

## ضرورت وجود امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

در دروس قبل گفتیم که پیامبران برای این مبعوث شده اند تا در امور نظری حقایق عالم هستی را به انسان تعلیم دهند و در امور عملی، موازین و معیارهای اخلاقی و راه های تزکیه و تربیت نفس را به او معرفی کنند؛ همچنین انواع اختلافات فکری و اجتماعی را برطرف نمایند و انسان را از رضای خالق در تمام زمینه ها مطلع کنند و از طریق مجموع این تعالیم، حجت را بر آدمیان تمام نمایند.

حال از پرسش های اصلی این است که آیا بعد از پیامبر اسلام تا قیامت، مردم به امور یاد شده نیازمندند یا خیر و اگر این نیاز مانند گذشته باقی است آیا لازم است که خداوند این نیازها را برطرف نماید یا نه و اگر لازم است چگونه این نیازها باید برطرف شود؟ شکی نیست که نیازهای یاد شده به قوت خود باقی است. آیا می توان ادعا کرد که از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به بعد، مردم جهان دیگر هیچ احتیاجی به شناخت



حقایق جهان ندارند و همه چیز را می دانند؟ آیا می شود ادعا کرد که انسان امروز همه چیز را درباره امور اخلاقی می داند و هیچ مجهولی درباره طریق سیر و سلوک و تهذیب نفس ندارد؟ آیا بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دیگر هیچ اختلافی در امور فکری و اجتماعی بین افراد بشر وجود ندارد و همه مردم در همه موضوعات عقیده حق و واحدی دارند؟

تمام آن ده ها و صدها فرقه کوچک و بزرگ فقهی و کلامی در عالم اسلام بعد از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به وجود آمده اند و دائماً هم بر تعداد آن ها افزوده می شود. همه این فرقه ها خود را حق محض و دیگری را باطل می دانند و کار فرقه گرایی به جایی رسیده است که وهابیان، غیر از خودشان، پیروان تمام آیین ها و ادیان و مذاهب و فرقه ها، حتی اهل سنت را، کافر و مشرک محسوب می کنند و همه آنان و هر کسی را در جهان که عقاید وهابیت را قبول نداشته باشد واجب القتل می دانند. امروزه تنها در کشوری مانند هندوستان هزاران فرقه و نحله وجود دارد که گاه میان آنان نزاع های خونینی در می گیرد که منجر به قتل عام زنان و کودکان بی گناه بسیار می شود. حقیقتاً چه کسی باید بین همه این ها رفع اختلاف کند و با حکم نهایی خود حجت را بر همگان تمام نماید؟ اگر گفته شود که «ضرورتی در رفع این اختلافات نیست و یا خود این گروه ها بر اساس موازین عقلی و استدلالی و با بحث های منطقی اختلافات را برطرف و عقیده صحیح را انتخاب کنند»، نظیر این سخن را می توان در همه زمان ها مطرح کرد و در این صورت حتی نیازی به بعثت پیامبران نمی بود.

بنابراین همان گونه که در زمان انبیا ضروری است که انواع اختلافات و به ویژه اختلافات فکری برطرف شود و با ارائه حق محض و پیام الهی توسط آنان حجت بر همه تمام گردد، بعد از پیامبر اسلام نیز چنین ضرورتی وجود دارد و حقیقتاً چه فرقی است میان مردم زمان پیامبران و مردم بعد از پیامبر اسلام؟ چگونه است که فقط برای 23 سال دوره نبوت او، مردم به رفع اختلافات نیاز داشتند ولی برای قرن ها پس از وی تاقیامت چنین نیازی ندارد، و چرا آنان نیاز به راهنمایی و هدایت الهی داشتند ولی اینان باید از آن محروم باشند؟ در مباحث گذشته گفته شد که رفع اختلاف و اتمام حجت واقعی هنگامی صورت می گیرد که کسی سخن و پیامی را که مطلقاً باطل در آن راه ندارد یعنی پیام خداوند را به مردم ابلاغ نماید و اگر در ذهن مردم، کمترین تردیدی در سخن آن فرد به عنوان سخن خدا پیدا شود، نه تنها اختلاف مردم برطرف و حجت بر آنان تمام نمی شود، بلکه قضاوت او خود عامل اختلافات جدید خواهد شد. بنابراین اگر بعد از پیامبر اسلام وجود کسانی برای رفع اختلاف و اتمام حجت بر مردم تاقیامت لازم است، سخن آنان باید همان سخن خدا باشد و هیچ خطا و باطلی در آن راه نداشته باشد و این به معنای آن است که آن ها باید نمایندگان و برگزیدگان از سوی خداوند باشند و این همان امامت مورد عقیده تشیع است.

در پاسخ به این استدلال، ممکن است اهل سنت اشکالات متعددی را مطرح کنند که به بررسی آن ها می پردازیم.

## اشکالات مخالفان امامت

### اشاره

اهل سنت و به طور کلی مسلمانانی که نظریه امامت را قبول ندارند، ممکن است در پاسخ به این دلایل، چنین بگویند که: «درست است که مردم بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همانند امت های انبیا به هدایت و تعلیم الهی در ابعاد مختلف زندگی نیازمندند و باید اختلاف میان آنان برطرف و حجت بر آنان تمام شود، ولی لازم نیست که این نیازها در هر زمان توسط فردی خاص تأمین شود که همانند پیامبران، معصوم و

دارای علم الهی و برگزیده خدا باشد، بلکه امور دیگری هست که می تواند چنین نقشی را ایفا کند و نیازهای هدایتی مردم را برطرف نماید».

اما در این که این امور چه چیزهایی می توانند باشند، نظریات مختلفی از سوی اهل سنت ممکن است مطرح شود که در این جا به طرح و بررسی آن ها می پردازیم.

## اشکال اول: قرآن برای هدایت کافی است.

### اشاره

ممکن است اهل سنت بگویند که: «تمام ویژگی ها و نقش هایی که برای امامان بعد از پیامبر گفته شد، در مورد قرآن صادق است و اساساً پیامبر اسلام به همین علت قرآن را تا قیامت معجزه جاوید قرار داد که معیار تشخیص حق از باطل و عامل هدایت و رفع اختلاف مردم قرار گیرد، زیرا قرآن کلام خداوند و عاری از هرگونه خطا و بطلان است و مردم، با فهم و عقیده و عمل به آن می توانند نیازهای هدایتی خود را برطرف کنند».

ظاهراً اولین کسی که ادعای «کافی بودن قرآن» را مطرح کرد، خلیفه دوم بود که برای جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این جمله را بر زبان آورد که «حسبنا کتاب الله»؛ (1) کتاب خدا برای ما کافی است.

### پاسخ

اولاً: درست است که قرآن سراسر نور و هدایت است ولی کتاب «خودآموز» هدایت نیست بلکه سبک آن به گونه ای است که لازم است معلّمی الهی که به تعلیم خداوند، دانش و احاطه کامل به آن دارد به تبیین و توضیح آن پردازد و این نکته بسیار مهمی است که خود قرآن به آن تصریح کرده است:

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ 2

ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن و تبیین کنی.

بنابراین چون حتی در زمان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز قرآن به تنهایی برای هدایت کافی نبود و می بایست پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان مبّین در کنار آن باشد، بعد از او نیز وجود این مفسران الهی لازم است.

ثانیاً: صحیح است که به تصریح قرآن، این کتاب آسمانی حاوی تمام حقایق و پاسخگوی همه نیازهای هدایتی انسان است، (2) ولی این ویژگی در «ظاهر» آیات قرآن نیست. به تصریح روایات شیعه و به عقیده تمام مفسران آن و نیز به نظر برخی از علمای اهل سنت (3) قرآن علاوه بر این ظاهر آیات - که در اختیار

1- . کتاب المرضی و الطب، صحیح بخاری، باب قول المریض قوموا عَنِّي؛ صحیح مسلم، کتاب النذر، باب الامر بقضاء النذر.

2- . وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان کننده همه چیز است؛ نحل/89.

3- . سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اهل سنت در جاهای متعدد از آثار خود بر باطن داشتن قرآن و حتی مراتب متعدد باطن آن تصریح می کند، از جمله وی از ابن عباس نقل می کند که «ان القرآن ذو... ظهور و بطون... فظهره التلاو و بطنه التأویل»؛ قرآن ظاهرها و باطن هایی دارد... ظاهر آن تلاوت و باطن آن تأویل است؛ تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه هفت

همگان است - معانی باطنی بسیار عمیقی دارد که بخش اعظم حقایق و تعلیمات قرآن در باطن آن نهفته است. اساساً یکی از علل نیاز ما به مفسر الهی همین ویژگی باطن داشتن قرآن است که علم کامل آن منحصر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و جانشینان معصوم وی است و احدی جز آن ها نمی تواند ادعا کند که من علم کامل و مطلق به تمام ظاهر و باطن قرآن دارم. بنابراین مسائل بسیاری زیادی را در حوزه احکام، اخلاق و اعتقادات می توان مطرح کرد که پاسخ آن ها در ظاهر آیات قرآن وجود ندارد.

ثالثاً: اگر در ظاهر قرآن همه نیازهای هدایتی انسان به طور کامل و روشن وجود دارد، پس این همه اختلافات میان متفکران و فرقه های اسلامی، که همگی به قرآن معتقدند، از کجا ناشی می شود؟ دست کم بخشی از این اختلافات ناشی از این است که یا پاسخ بسیاری مسائل فقهی و اعتقادی در ظاهر آیات نیست و یا سبک قرآن به دلیل وجود آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص، مجمل و مبین و... به گونه ای است که موضوعات مطرح شده در آن، کاملاً صریح و روشن نیست و قابل برداشت های گوناگون است. تمام اندیشمندان این فرقه ها به قرآن استناد می کنند و گاه حتی برای اثبات عقاید متضاد خود به آیه ای واحد استناد کرده اند. (1)

بنابراین اگر پاسخ همه مسائل و آن هم به طور روشن و صریح و کامل در قرآن وجود داشت، شاهد این اختلافات فکری و عملی عمیق و گسترده در میان امت اسلام نبودیم.

رابعاً: این ادعا که «قرآن به تنهایی برای هدایت کافی است» با آیات و روایاتی که مردم را به عالمان حقیقی قرآن ارجاع می دهد، منافات دارد. در دروس بعد نمونه هایی از این آیات و احادیث ذکر خواهد شد.

### اشکال دوم: «قرآن و سنت» برای هدایت کافی است.

بعضی از اهل سنت ممکن است به دلایلی که برای کافی نبودن قرآن ذکر شد و یا به دلیل احادیثی از اهل سنت که در آن ها پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با تعبیری مانند «کتاب الله و سنتی» مردم را به سنت خود در کنار قرآن ارجاع می دهد، بگویند که آری، قرآن به تنهایی پاسخگوی همه مسائل نیست، اما قرآن همراه با سنت و احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای هدایت کافی است.

پاسخ: افزودن سنت (2) پیامبر به قرآن هم مشکل را به طور کامل حل نمی کند، زیرا:

ص: 113

1- نمونه این امر، استناد به آیه 143 از سوره اعراف است که هم معتقدان به رؤیت خدا با چشم ظاهر (مانند اشاعره) به آن استناد کرده اند و هم منکران آن (مانند شیعه و معتزله). برای تفصیل این مطلب باید به کتب کلامی و تفسیری مراجعه شود.

2- منظور از سنت در این بحث، سنت مکتوبی است که به آیندگان رسیده است نه آنچه مردم در زمان حضور پیامبر از او دریافت می کنند، وگرنه - همان طور که قبلاً هم اشاره شد - حضور شخصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در کنار قرآن به عنوان مبین و مفسر الهی آن پاسخگوی همه نیازهای هدایتی است..

اولاً: باز هم مسائل بسیاری وجود دارد که پاسخ آن‌ها در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم نیامده است. به عنوان نمونه اگر پاسخ همه مسائل فقهی در سنت پیامبر آمده بود، شاهد شیوه‌هایی مانند قیاس و استحسان و... در فقه اهل سنت برای استنباط احکام نبودیم. همچنین متون تاریخی و حدیثی خود اهل سنت گواه بر این است که حتی اندکی پس از فوت پیامبر و نیز در زمان خلفا، خود اصحاب در بسیاری از امور فقهی (مانند نماز و حج) اختلاف کردند<sup>(1)</sup> و آثار بخش وسیعی از این اختلافات تا امروز باقی است.

ثانیاً: تاریخ حدیث در منابع شیعی و اهل سنت به روشنی نشان می‌دهد که بسیاری از احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، از بین رفته و به دست ما نرسیده و یا دستخوش تحریف گشته است؛ همچنین احادیث جعلی بسیار زیادی به وی نسبت داده شده است که گاه تشخیص قطعی جعلی بودن آن‌ها ممکن نیست و یا بسیار دشوار است و علمای مسلمان در مورد آن اختلاف نظر زیادی دارند و احادیثی که از نظر برخی از آن‌ها جعلی و نادرست است، نزد برخی دیگر صحیح و معتبر محسوب می‌شود. بنابراین به مرور زمان از فایده و کارایی سنت مکتوب پیامبر (صلی الله علیه وآله) کاسته شده است و مجموعه‌ای که اکنون به عنوان احادیث حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) در دست ما است پاسخگوی تمام نیازهای ما نیست.

از طرف دیگر روایات تفسیری حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آن قدر اندک و محدود است که به هیچ وجه نمی‌تواند روشنگر تمام سؤالات و ابهامات مربوط به آیات قرآن باشد.

ثالثاً: همان طور که در قرآن، آیات متشابه و نیز آیات مشکلی وجود دارد که فهم دقیق و کامل آن‌ها را دشوار می‌سازد، در روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز همین امر وجود دارد. چنین نیست که همه احادیثی که از ایشان به ما رسیده است، کاملاً صریح و روشن است و همگان معانی آن‌ها را کاملاً درک می‌کنند و در مورد آن‌ها اتفاق نظر دارند. بهترین دلیل این امر هم، اختلاف نظر خود علمای اهل سنت در فهم و تفسیر روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است. اساساً اگر سنت پیامبر برای رفع اختلاف کافی است، پس این همه اختلافات و تعارضات فقهی و اعتقادی میان خود اهل سنت - که همگی به سنت ایشان پای بندند - برای چیست؟ اگر پیامبر به همه مسائل مورد نیاز پاسخ گفته بود و پیام وی هم به طور کامل و روشن به ما رسیده بود، نمی‌بایست شاهد این اختلافات باشیم، اختلافاتی که گاه میان اهل سنت، آن قدر عمیق و گسترده است که در موارد بسیاری از پاره‌ای اختلافات بین شیعه و اهل سنت بیشتر است و حتی - آشنایان به تاریخ کلام و فرقه‌های کلامی به خوبی می‌دانند که - به تکفیر گروهی از اهل سنت توسط گروه دیگر منجر شده است. کار این اختلافات تا آن حد بالا گرفته است که وهابیان و رهبران آن‌ها به علت برداشت و تفسیر خاصی از بعضی احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) در منابع مورد قبول خود، حتی تمام اهل سنت را هم به دلیل اعتقادشان به شفاعت، توسل و زیارت، کافر و مشرک و بدعت گذار و مستحق قتل می‌دانند.

رابعاً: روایات بسیار معدودی که در منابع اهل سنت آمده است و در آن‌ها پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ظاهراً مردم را به سنت خود ارجاع می‌دهد، منافات دارد با روایات بسیاری زیادی در همین منابع که فوق تواتر است و وی برای رفع اختلافات و گمراهی امت، آنان را نه به سنت بلکه به اهل بیت خود ارجاع می‌دهد و همین امر موجب بی‌اعتباری روایات دسته اول می‌شود مگر این که بگوییم مراد پیامبر (صلی الله علیه وآله) از



اعتراف خلفا و صحابه به این امر و معرفی بعضی از مصادیق آن در منابع اهل سنت. ر. ک: پیشوایی از نظر اسلام، آیت الله جعفر سبحانی، فصل ششم..

ارجاع به سنت مستلزم ارجاع به اهل بیت (علیهم السلام) است زیرا سنت و روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که مردم را به اطاعت از اهل بیت خود دعوت می کند. در مباحث آینده نمونه های متعددی از این روایات ذکر خواهد شد

### اشکال سوم: «قرآن و سنت و صحابه» برای هدایت کافی است.

بعضی از اهل سنت ممکن است سیره و گفتار صحابه را هم به قرآن و سنت بیفزایند و مجموع آن ها را برای هدایت کافی بدانند، زیرا در منابع اهل سنت در ادامه بعضی از احادیث «

افتراق الأمة» - که پیش از این ذکر شد - مردم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می پرسند که از میان تمام این فرقه ها، کدام گروه اهل نجاتند؟ و حضرت پاسخ می دهند:

«ما أنا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»؛ آن گروهی که به سیره من و اصحابم عمل می کنند. (1)

پاسخ: به دلایل عقلی و نقلی، عبارت اخیر این احادیث که در آن پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردم را به پیروی از اصحاب فرا می خواند، کاملاً جعلی است و انگیزه جعل آن هم مقابله با احادیث بسیار زیادی است که در آن ها پیامبر مردم را به اطاعت از اهل بیت فرمان می دهد. زیرا:

اولاً: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در احادیث

«افتراق الأمة» می خواهد در جواب پرسش مردم، راه و روشی را به آن ها معرفی کند که دچار اختلاف و گمراهی نشوند و در قیامت نجات یابند. حال چگونه ممکن است وی مردم را به طور مطلق به پیروی از اصحاب خود دعوت کند در حالی که بعضی از اصحاب بالاترین اختلاف و دشمنی را با یکدیگر داشتند و به جنگ و کشتن یکدیگر برخاستند؛ جنگ جمل، صفین و نهروان بعضی از نمونه های این امرند. حال اگر مردم بخواهند به توصیه پیامبر عمل کنند باید از روش کدام دسته از اصحاب تبعیت کنند؟ پیروی از هر دسته مستلزم جنگ با اصحاب دیگر و کشتن آن هاست و این خود خلاف دستور پیامبر است. در این جا مردم حیران می مانند که پیروی از اصحاب موجب سعادت آن هاست یا کشتن اصحاب؟ چرا که برای پیروی از بعضی اصحاب باید بعضی دیگر را بکشند. در این گونه موارد چه کسی باید میان خود اصحاب رفع اختلاف کند و آنان را به عقیده و علم صحیح راهنمایی کند؟

ثانیاً: جدا از اختلافات و تعارضات عملی، مراتب علم و آگاهی اصحاب درباره امور فکری و اعتقادی هم بسیار متفاوت است. بعضی از آن ها دانش ضعیفی در این مورد داشته اند و بعضی دیگر، مانند حضرت علی (علیه السلام)، از معارف بسیار والایی بهره مند بوده اند. همچنین همه آن ها در تمام امور اعتقادی اتفاق نظر نداشته و اختلاف نظرهای گوناگون داشته اند. حال پرسش این است که در مباحث اعتقادی هم رأی و نظر کدام یک از اصحاب را باید معیار عقاید قرار داد؟ معنا ندارد که علی رغم تمام این تفاوت های عقیدتی میان اصحاب، پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه آن ها را رهبر فکری امت اسلام قرار دهد. تمسک به عقیده یکی یا گروهی از آن ها به منزله مخالفت با عقیده دیگر اصحاب است و این با توصیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) منافات دارد.

ص: 115

1- . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «... كُتِبَ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»؛ سنن

ترمذی، کتاب الایمان، باب ما جاء فی افتراق هذة الامة، حدیث دوّم. در پاره ای از روایات اهل سنت، پیامبر پاسخ می دهند «الجماعة».  
به تفسیر عالمان اهل سنت، مراد از جماعت در این جا همان جماعت اصحاب است..

ثالثاً: احادیث اندک «ارجاع به اصحاب» با احادیث فوق تواتری که در منابع اهل سنت درباره «ارجاع به اهل بیت» آمده است منافات و تضاد دارد.

### اشکال چهارم: قرآن، سنت، سیره صحابه و علمای دینی برای هدایت کافی است.

پاسخ دیگری که ممکن است اهل سنت مطرح کنند این است که هنگام بروز اختلافات فکری و عملی در میان امت، باید به علمای دین مراجعه کرد و بر اساس رأی و نظر آنان، اختلاف را برطرف نمود.

اما این پاسخ هم مشکل را به طور کامل برطرف نمی کند زیرا این خود علمای دینی هستند که در بسیاری از مسائل فقهی و اعتقادی با هم اختلاف نظر دارند نه مردم عامی و عادی که تخصصی در مباحث دینی ندارند. همان طور که در مباحث سابق هم اشاره شد، تاریخ کلام و عقاید مملو از همین تعارضات فکری میان اندیشمندان مسلمان است و اساساً خود حدیث

«افتراق الأمة» ناظر بر همین امر است. نمونه بارز این اختلافات، نظرات مختلف مفسران در آیات قرآن است. علاوه بر این هیچ مفسری در تاریخ اسلام ادعا نکرده است که علم کامل و مطلق به تمام ابعاد قرآن دارد و دیگر هیچ مجهولی در مورد کتاب الهی برای او وجود ندارد. به همین دلایل کس دیگری باید وجود داشته باشد که میان خود علمای دین رفع اختلاف نماید و حجت را بر آنان تمام نماید و همان گونه که قبلاً هم گفته شد، کسی می تواند اتمام حجت نماید که سخن او کاملاً مطابق سخن خدا و دارای علم کامل الهی باشد و این ویژگی در هیچ يك از علمای دینی وجود ندارد.

### نتیجه گیری

بنابراین از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می شود که حتماً در کنار قرآن و سنت پیامبر باید کسانی وجود داشته باشند که علم کامل و خطاناپذیر به تمام محتوای کتاب و سنت داشته باشند تا اگر اختلافی در فهم کتاب و سنت هم پیش آمد، آن را برطرف و مردم را به عقیده و عمل صحیح راهنمایی کنند و برای این امر لازم است که سخن آنان فصل الخطاب همه سخن ها و حق محض و عاری از هرگونه نقص و اشتباهی باشد، چرا که در غیر این صورت نه تنها اختلافات دینی و اجتماعی برطرف نمی شود بلکه سخن آنان خود منشأ اختلاف خواهد شد. از این جا معلوم می شود که اینان باید دارای علم الهی (و نه بشری) و نیز معصوم از خطا باشند تا قول و فعل آنان بر همگان حجت و رافع هر اختلافی باشد. این ویژگی ها نه در اصحاب (به معنای عام آن) وجود داشت و نه در هیچ يك از علمای دینی وجود دارد. بنابراین ویژگی های یادشده باید در کسانی باشد که خدا آنان را برای رهبری همه جانبه امت پس از پیامبر برگزیده باشد؛ زیرا فقط خداوند است که (همانند انتخاب انبیا) از صلاحیت افراد برای داشتن این مقام و علم و عصمت الهی آگاه است و این همان عقیده شیعه در مورد اهل بیت رسول خدا و امامان (علیهم السلام) است. در مباحث بعد خواهیم دید که اشارات آیات قرآن و تصریحات پیامبر اسلام هم مؤید همین مطلب است.

### چکیده

مباحث امامت هم، مانند نبوت، به دو بخش عامه و خاصه تقسیم می شود.

بحث از ضرورت وجود امام معصوم و منصوب از جانب خدا یکی از مباحث امامت عامه است.

بحث از امامت، بحثی بسیار ضروری است و هیچ منافاتی با وحدت اسلامی ندارد، زیرا اولاً این بحث، صرفاً يك بحث تاریخی نیست و جنبه اعتقادی دارد و اعتقاد به وجود امامان معصوم، به منزله اعتقاد به

ص: 116

مجموعه عقیدتی، فقهی و اخلاقی خاصی در میان سایر عقاید است. ثانیاً حدیث مهم «افتراق الأمة» هر مسلمانی را که امکانش داشته باشد، به جست و جوی فرقه ناجیه تکلیف می کند.

بر اساس سخن پیامبر در حدیث افتراق الأمة، جامعه اسلامی به بیش از هفتاد فرقه تقسیم می شود که فقط یکی از آن ها اهل نجات و بهشتی است و بقیه گمراه و در آتشند.

این حدیث در معتبرترین منابع شیعه و اهل سنت آمده است و بزرگان اهل سنت بر صحت آن تصریح کرده اند.

دلیل نیاز بشر به وجود امامان معصوم، عیناً مانند دلیل نیاز آن ها به پیامبران است و امامان به جز ابلاغ وحی، دو وظیفه دیگر پیامبر اسلام را که همان تشکیل حکومت عادلانه و دیگری هدایت و تعلیم همه جانبه مردم و به رشد و کمال رساندن آن هاست، دارند.

از آن جا که بعد از پیامبر اسلام هم نیاز مردم به تعلیم و تربیت و رفع اختلاف و اتمام حجت تا قیامت به قوت خود باقی است، پس همانند پیامبرانی که عهده دار این امور بوده اند، امامانی هم باید از جانب خدا انتخاب شوند که همین وظیفه پیامبر را به انجام رسانند.

وجود هزاران فرقه مختلف در جهان ایجاب می کند که کسی وجود داشته باشد که حق را در همه موارد نشان دهد و حجت را بر همگان تمام نماید.

لازمه انجام این وظیفه، داشتن علم الهی و عصمت است، وگرنه نه اختلاف میان افراد بشر تمام می شود و نه حجت بر آن ها تمام می گردد.

ظاهر آیات قرآن برای هدایت و رفع اختلاف کافی نیست، زیرا اولاً بسیاری از حقایق قرآن در باطن آن نهفته است و لازم است کسی که به تعلیم الهی عالم به همه ظاهر و باطن قرآن است، این حقایق را بیان کند. قرآن کتابی خودآموز نیست و از این رو به معلمی الهی برای تفسیر و تبیین کامل نیاز دارد.

اگر پاسخ همه مسائل و نیازهای هدایتی به صراحت و روشنی در ظاهر قرآن وجود داشت، شاهد این اختلافات عمیق میان فرقه های اسلامی که همگی به قرآن معتقدند، نبودیم.

علاوه بر این ها، ادعای «کافی بودن ظاهر قرآن برای هدایت» با آیات و احادیثی که مردم را به عالمان حقیقی قرآن (اهل بیت) ارجاع می دهد، منافات دارد.

سنت مکتوب و به جا مانده از پیامبر هم برای رفع اختلاف کافی نیست زیرا پاسخ بسیاری از مسائل در سنت هم نیامده است، وگرنه خود اهل سنت این قدر در مباحث اعتقادی و فقهی اختلاف نظر نداشتند.

بسیاری از آن چیزهایی هم که پیامبر بیان کرده است، در طول تاریخ یا از بین رفته و یا دستخوش تحریف شده و یا با احادیث جعلی خلط شده است.

چون در روایات پیامبر هم، مانند قرآن، تشابهات فراوانی وجود دارد. بنابراین کسانی باید بعد از پیامبر وجود داشته باشند که علم الهی کامل به سنت واقعی پیامبر داشته باشند و بتوانند خود سنت را هم درست تبیین کنند و ابهامات آن را برطرف سازند.

اگر سنت پیامبر برای هدایت کافی بود، حضرت رسول مردم را بعد از خود به اطاعت از اهل بیت دعوت نمی کرد.

ص: 117

وجود صحابه هم، مشکل اختلاف امت اسلام را برطرف نمی کند، زیرا بعد از پیامبر، بزرگ ترین اختلافات فکری و عملی میان خود اصحاب بروز کرد که گاه منجر به جنگ های خونین میان آنان شد.

ارجاع مردم به اصحاب، امت اسلام را حیران و سرگردان می کند، چون مردم نمی دانند هنگام بروز اختلاف میان آنان، باید از کدام يك از آن ها تبعیت کنند. پیروی یا نافرمانی از يك گروه، مستلزم نافرمانی یا پیروی از صحابه دیگر است و این تناقض است. از این رو احادیث مربوط به پیروی از صحابه، احادیث صحیحی نیست و برای مقابله با احادیث ارجاع به اهل بیت جعل شده است.

ارجاع به صحابه با ارجاع به اهل بیت، که در روایات صحیح در خود منابع اهل سنت آمده است، منافات دارد.

علمای دینی هم نمی توانند وظیفه هدایت و رفع اختلاف را به طور کامل انجام دهند، زیرا خود آنان نیز در بسیاری از مباحث مربوط به احکام، عقاید، قرآن و حدیث اختلاف نظر دارند و لازم است کسی دیگری که علم او از سنخ علوم بشری، همانند علمای دینی، نیست میان خود آنان رفع اختلاف نماید.



اهداف درس 120

مروری بر مباحث پیشین 120

امامت در قرآن 120

مقدمه 120

دیدگاه قرآن دربار مقام امامت 121

اوصاف امامان در قرآن 122

1. علم کامل عالمان الهی به قرآن 122

2. آی تطهیر و عصمت اهل بیت 123

منظور از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند؟ 124

تفسیر اول: اهل بیت، همان همسران پیامبرند. 124

تفسیر دوم: منظور از اهل بیت، تمام مردان و زنان خاندان پیامبر است. 126

تفسیر سوم: منظور از اهل بیت (در زمان پیامبر)، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند. 126

اهل بیت در آی تطهیر چه کسانی اند؟ 127

3. آی مباحله و افضلیت اهل بیت 129

معرفی برگزیدگان مربوط به آی مباحله 131

چکیده 131

ص: 119

## اهداف درس

آشنایی با:

دیدگاه قرآن درباره مقام امامت؛

بعضی از آیاتی که در آن ها به گونه های مختلف، موضوع جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و اوصاف و کمالات این جانشینان مطرح شده است؛

روایاتی در منابع اهل سنت که مصادیق این آیات را اهل بیت پیامبر و امامان شیعه معرفی می کند.

## مروری بر مباحث پیشین

در جلسه قبل، با دلایل عقلی امامت آشنا شدیم و دانستیم که ضرورت نیاز دائمی مردم به تعلیم و تربیت و هدایت و رفع اختلاف از سوی خداوند، وجود پیشوایانی را بعد از پیامبر ایجاب می کند که باید دارای علم و عصمت الهی باشند تا همانند خود پیامبر بتوانند وظایف یادشده را انجام دهند. در این جلسه با دلایل قرآنی این موضوع آشنا خواهیم شد و در خواهیم یافت که عقل و نقل در این موضوع با یکدیگر هماهنگ اند و قرآن نیز برای این جانشینان صفات و کمالات خاص الهی مانند علم و عصمت کامل را مطرح می کند.

## امامت در قرآن

### مقدمه

از آن جا که موضوع جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، به عنوان آخرین پیامبر، به سرنوشت امت اسلام و بلکه همه انسان ها تا قیامت مربوط است و اهمیت بسیار زیاد و ویژه ای دارد، ممکن نیست که قرآن درباره آن به کلی سکوت کرده و هیچ موضع خاصی نداشته باشد.

این امر چه به نص خدا و رسول معین شده باشد و چه به مشورت و انتخاب خود مردم واگذار شده باشد، باز هم قرآن باید درباره آن سخن بگوید و سکوت نکند. حال با تدبیر و تأمل در قرآن درمی یابیم که خداوند امر جانشینی پیامبر را نه به انتخاب مردم، بلکه به تعیین خود و به معرفی آن به وسیله رسولش واگذار کرده است؛ زیرا درست است که قرآن پاره ای از امور مردم را به مشورت خود آن ها واگذار کرده است: **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**،<sup>1</sup> ولی در جای دیگر، این حق انتخاب و مشورت را، هنگامی که از طرف خدا و رسول نصیبی رسیده باشد، از مردم سلب می کند:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا<sup>2</sup>

هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش به کاری فرمان دهند، آنان درباره کارشان از خود (در مقابل فرمان خدا و رسول) اختیاری (در تصمیم گیری درباره

آن امر) داشته باشند؛ و هر کس از دستور خدا و رسولش سرپیچی کند، مسلماً دچار گمراهی آشکاری شده است.

از این رو مسلمانان حق ندارند که مثلاً با مشورت یکدیگر برای خود پیامبر انتخاب کنند و یا درباره تعیین عبادات و مشخصات آن و یا درباره بسیاری از امور دیگری که ظاهراً به خود آن‌ها مربوط است (مانند برخی معاملات و روابط اقتصادی و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها) به مشورت و تصمیم‌گیری بپردازند؛ چرا که خدا و رسول در این گونه موارد نصّصریح دارند و اجتهاد (یعنی نظرات و تشخیص‌های بشری) در مقابل نص آنان جایز نیست. بنابراین، نباید گفت که امر حکومت و خلافت و هدایت مردم بعد از پیامبر، به خود آنان مربوط است و خود آن‌ها باید در این مورد به مشورت و تصمیم‌گیری بپردازند؛ زیرا ابتدا باید بررسی کنیم و ببینیم که آیا خدا و رسول در امر جانشینی پیامبر، دستور صریحی دارند یا خیر. اگر نص صریحی در این زمینه موجود باشد، مردم باید در این امر مطیع فرمان آنان باشند و حق مشورت و انتخاب در آن ندارند.

حال با مراجعه به قرآن (و نیز احادیث قطعی و فوق متواتر) مشاهده می‌کنیم که خداوند (و پیامبرش) دستورات و راهنمایی‌های قطعی و صریحی در این مورد دارند؛ از این رو انتخاب و معرفی جانشینان پیامبر را به عهده مردم نگذاشته‌اند.

آیاتی را که درباره این موضوع در قرآن آمده است، به چند دسته کلی می‌توان تقسیم کرد. بعضی از آیات از علم الهی و مخصوص افرادی خاص و بعضی دیگر از عصمت آن‌ها سخن می‌گویند. همچنین برخی از آیات مقام بسیار والا و برتری و فضیلت آنان نسبت به همه مردم را معرفی می‌کند و برخی دیگر مسلمانان را به اطاعت مطلق از آن‌ها فرمان می‌دهد. اما آیات دیگری هم وجود دارد که مصداق یا مصادیقی را برای سرپرستی مسلمانان معرفی می‌کند.

اما قبل از آن که به معرفی نمونه‌ای از هر یک از این دسته آیات بپردازیم، ابتدا باید ببینیم که آیا اساساً قرآن مجید از مقامی خاص به نام مقام امامت، که غیر از نبوت و رسالت است، سخن گفته است یا خیر.

## دیدگاه قرآن درباره مقام امامت

آیا سخن گفتن از مقامی الهی غیر از نبوت، به نام مقام امامت، اعتقادی باطل و نوعی بدعت در دین محسوب می‌شود؟ به عقیده اهل سنت، اعتقاد شیعه به مقام امامت، بدعت در دین و برخلاف قرآن است و یا دست کم قرآن درباره آن سکوت کرده است. اما چنین ادعایی نادرست و برخلاف آیات قرآن است؛ زیرا این خود قرآن کریم است که مقام امامت را مطرح و آن را غیر از نبوت معرفی کرده است.

در جلسه نهم گفته شد که خداوند این مقام را به بعضی از پیامبران داده است و در سوره بقره آیه 124 به طور مشخص و صریح از اعطای این مقام به حضرت ابراهیم (علیه السلام) سخن می‌گوید و به درخواست وی، آن را برای افرادی از فرزندان معصوم وی هم قائل می‌شود. مسلماً بالاترین مصداق کسی از فرزندان ابراهیم که واجد مقام امامت است، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است. وی واجد هر دو مقام نبوت و امامت است و از تمام کسانی که هر یک از این دو مقام را دارند، برتر است.

حال به این نکته دقیق باید توجه کرد که قرآن کریم، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را خاتم انبیا معرفی می‌کند، ولی او را خاتم امامان نمی‌نامد. از این جا معلوم می‌شود که هر چند نبوت به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ختم شده است، ولی مقام امامت، بعد از او می‌تواند ادامه داشته باشد. بنابراین، اعتقاد

شیعه در مورد وجود مقامی الهی به نام امامت، که غیر از مقام نبوت و مهم ترین ویژگی آن عصمت است و ادامه این مقام بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، نه تنها بر خلاف قرآن نیست، بلکه کاملاً مطابق قرآن است.

اکنون نمونه هایی از آیات مربوط به معرفی امامان بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مطرح می کنیم. اما به دلایلی که در پایان جلسه دوازدهم بیان خواهد شد، قرآن مجید، نه اسامی امامان بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، بلکه صفات و ویژگی های آنان را بیان کرده است. از این رو به ذکر پاره ای از آیاتی می پردازیم که اوصاف و کمالات امامان را مطرح می کند.

## اوصاف امامان در قرآن

### 1. علم کامل عالمان الهی به قرآن

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ؛ 1 این (قرآن) در قلوب کسانی که به آن ها علم داده شده است، آیاتی روشن است.

در این آیه، قرآن کسانی را معرفی می کند که چنان علم و دانشی دارند که تمام قرآن در قلب آنان کاملاً معلوم و روشن است؛ یعنی، هیچ آیه و جنبه ای از قرآن وجود ندارد که برای آن ها مبهم و غیر روشن باشد و اینان به تمام آیات و ابعاد قرآن علم کامل دارند و هیچ مجهولی درباره آن ندارند. در طول تاریخ هیچ یک از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نیز هیچ یک از مفسران و دانشمندان اسلامی جرئت چنین ادعایی را نداشته اند. موارد زیادی بوده است که اصحاب از فهم درست یا کامل بسیاری از آیات اظهار عجز کرده اند. (1) هر مفسری هم در جای جای تفسیر خود، به ویژه درباره آیات دشوار، ناتوانی خود را از فهم آیات اعلام داشته و در پایان تفسیر بسیاری از آیات به ذکر «الله اعلم» اکتفا کرده است. تنها کسانی که ادعا کرده اند که علم کامل به قرآن دارند، اهل بیت پیامبرند (2) و عملاً هم ادعای خود را اثبات کرده اند. در تاریخ اسلام و روایات اسلامی حتی یک مورد هم نمی یابیم که آنان از فهم و تبیین حتی یک آیه هم اظهار عجز کرده باشند.

ص: 122

1- . تاریخ نشان می دهد که اصحابی هم که خلافت پس از پیامبر را عهده دار شدند، نه تنها از درک معانی عالی و عمیق قرآن عاجز بودند، بلکه حتی گاه معنای لغوی الفاظ ساده قرآن را هم نمی دانستند. در متون روایی و تفسیری اهل سنت، مانند تفسیر قرطبی، تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر ابن کثیر، فتح الباری [شرح صحیح بخاری] از ابن حجر، تفسیر الدر المنثور سیوطی، مقدمه اصول التفسیر از ابن تیمیه و چندین متن دیگر، آمده است که وقتی از خلیفه اول، ابو بکر، معنای لغوی واژه «آبا» (عبس/ 31) را پرسیدند، اظهار بی اطلاعی کرد، با آن که هر عرب زبانی باید دست کم معنای لفظی این کلمه عامیانه را بداند و قرآن هم در آیه بعد آن را نوعی گیاه خوراکی برای چهارپایان معرفی می کند. حال چگونه آنان می خواستند با این سطح از دانش، پاسخگوی نیازهای دینی و هدایتی امت خود باشند. پاسخ را باید از خود آنان شنید. برای مشاهده مدارک و عبارات مربوط به این مطلب، ر. ک: الغدير، علامه امینی، ج 7، عنوان «ملکات و نفسیات» مربوط به ابو بکر؛ ترجمه فارسی، ج 13، ص 218-220.

2- . در تفسیر روایی برهان، در ذیل آیه یادشده، احادیث زیادی از ائمه (علیهم السلام) آمده است که آنان علم کامل به قرآن را منحصرأ در اختیار خود می دانند. در مباحث آینده مقام علمی آنان را از منابع اهل سنت هم نقل خواهیم کرد..

حقیقتاً اگر بعد از پیامبر کسانی نباشند که واجد علم کامل به قرآن باشند، امت اسلام تا قیامت حتی از درك معنای کامل و درست بسیاری از ظواهر آیات قرآن هم محروم می ماند تا چه رسد به معانی باطنی عمیق قرآن؛ زیرا آنچه درباره عجز اصحاب و مفسران از فهم آیات گفته شد، مربوط به همان معانی ظاهری و اولیة قرآن است و به طریق اولی آنان از درك معانی باطنی آن نیز عاجزند. بنابراین، باید پرسید که چه کسانی باید حقایق و تعالیم بی کران قرآن را به نحو درست و کامل و عاری از خطا و معانی احتمالی برای امت اسلام بیان کنند. امکان ندارد که خداوند بعد از پیامبر، این امر را بر عهده عالمان معمولی گذاشته باشد؛ زیرا همان طور که در مباحث قبل هم گفته شد، خداوند وظیفه تبیین قرآن را بر عهده پیامبر می گذارد (1) نه بر عهده هیچ کس دیگر و معنا ندارد که فقط هزاران مسلمان زمان وی در بیست و سه سال نبوت به وجود مفسر الهی قرآن نیازمند باشند، ولی از آن به بعد شاید برای چند هزار سال (تا قیامت)، میلیاردها مسلمان از آن محروم گردند. بنابراین، بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز، وجود مفسرانی الهی که علم کامل به همه ابعاد قرآن داشته باشند، لازم است و قرآن هم در آیه 49 سوره عنکبوت از وجود آنان خبر می دهد.

## 2. آیه تطهیر و عصمت اهل بیت

### اشاره

صریح ترین آیه ای که در آن از عصمت کسانی غیر از پیامبر سخن رفته است، آیه تطهیر است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً<sup>2</sup>

خدا می خواهد که هرگونه ناپاکی را فقط از شما اهل بیت بردارد و شما را کاملاً (از هرگونه گناه و آلودگی) پاک سازد.

در این آیه نکات مهمی وجود دارد که به اختصار توضیح می دهیم:

1. إِنَّمَا: واژه «إِنَّمَا» معمولاً برای نشان دادن انحصار به کار می رود و از این جا معلوم می شود که فضیلت طهارت مطلق در این آیه منحصر به اهل بیت است و شامل دیگران نمی شود.

2. یُرِيدُ: معنای خواست و اراده پروردگار در این آیه، اراده تکوینی است نه تشریحی؛ زیرا اراده تشریحی به طهارت انسان که در واقع به معنای دستور شرعی خداوند به پاک زیستن و پاک نگهداشتن انسان از گناه و تمام آلودگی های روحی و معنوی است، اختصاص به اهل بیت پیامبر ندارد که خدا (با توجه به تعبیر «إِنَّمَا») فقط به آن ها دستور به پاکی داده باشد. همه مردم شرعاً باید خود را از گناه پاک نگه دارند.

در این جا به این نکته هم باید توجه کرد که اراده تکوینی الهی به پاک کردن اهل بیت از گناه به معنای معصوم آفریدن آن ها، یعنی خلق عصمت جبری در آن ها نیست، بلکه همان طور که در بحث منشأ عصمت گفته شد، به معنای الطاف و کمک های خاص تکوینی الهی به عصمت آن ها است، بی آنکه آنان را مجبور به گناه نکردن کند.

3. الرِّجْسَ: رجس به معنای شیء ناپاک است و چون در این آیه با «الف و لام جنس» آمده است، معلوم می شود که منظور از آن هرگونه آلودگی فکری و روحی و معنوی است. در آیات قرآن نیز این واژه برای انواع مختلف گناهان و ناپاکی ها (شرك، شراب، قمار، نفاق و گوشت حرام) به کار رفته است.



4. تطهیر: با توجه به معنای عام رجس و نیز به کار رفتن مفعول مطلق «تطهیراً» مشخص می شود که این آیه با تأکیدهای مختلف اعلام می کند که اهل بیت به طور مطلق و کامل از هرگونه چیزی که موجب آلودگی روحی و فکری و معنوی آنان شود، پاک و مبرا هستند. به بیان دیگر خدا در این آیه عصمت کامل آن ها را از هر نوع گناه و آلودگی بیان می کند. (1)

این مطلب که منظور از طهارت اهل بیت، عصمت آنان از هر گناه و عمل نادرست است، علاوه بر روایات شیعه در احادیث اهل سنت هم به آن تصریح شده است؛ از جمله، سیوطی در تفسیر الدر المنثور در ذیل آیه تطهیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که حضرت درباره آیه تطهیر فرمود:

«فأنا و أهل بيتي مطهرون من الذنوب»؛ من و اهل بیتم از هر گناهی پاک هستیم.

### منظور از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند؟

#### تفسیر اول: اهل بیت، همان همسران پیامبرند.

از آن جا که این آیه در میان آیات مربوط به همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) قرار دارد، عده ای از اهل سنت معتقدند که منظور از اهل بیت در این آیه، همان همسران پیامبرند.

اما این نظر نادرست است؛ زیرا:

اولاً: تمام ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد درباره همسران پیامبر به کار رفته است به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که در آیه تطهیر، ضمائر به صورت جمع مذکر «کم» است و این نشان می دهد که در این آیه سخن با آنان نیست و طرف خطاب در آیه تغییر کرده است.

ثانیاً: به گواهی آیات و نیز تواریخ و روایات خود اهل سنت، از بعضی همسران پیامبر اعمالی سر زده که گناه است و با مضمون آیه که اهل بیت را از هر گناهی پاک و مبرا معرفی می کند، منافات دارد. (2)

ص: 124

1- قرآن کریم، علاوه بر گناهی مانند شراب خواری و قماربازی و... امور دیگری را هم مصداق رجس دانسته است؛ مانند شرك و بت پرستی (حج/30 و اعراف/1 و 70)، کفر و بی ایمانی و تسلیم نبودن در برابر فرامین الهی (توبه/5 و 124 و انعام/125)، فرار از جهاد (توبه/5 و 94)، بی عقلی و کم عقلی و تعقل نکردن در امور (یونس/100). شرك، کفر، بی ایمانی، تسلیم نبودن در پیشگاه خداوند، کم عقلی و کوتاهی در جهاد الهی، درجات و مراتب زیادی دارد و کم ترین و ضعیف ترین مصادیق آن را هم شامل می شود. بنابراین، هنگامی که خداوند، اهل بیت را به طور مطلق از هرگونه رجسی پاک و منزّه می داند، نتیجه می شود که آنان حتی از کوچک ترین شرك خفی و ضعف ایمان و دیگر امور یادشده معصوم اند و بالاترین مراتب توحید و ایمان عملی و نظری و جهاد در راه خدا و تسلیم و بندگی در برابر خدا و تعقل و دوراندیشی در همه امور در آنان وجود دارد. در ادامه بحث، که به تفسیر مصادیق اهل بیت در دو مکتب شیعه و اهل سنت می پردازیم، به این نکته هم باید توجه کرد که آیا این کمالات و فضایل علمی و عملی بالا، که از نظر قرآن مصداق پاکی از

رجس شمرده می شوند، در آن افرادی که اهل سنت آنان را اهل بیت معرفی می کنند، وجود دارد و تاریخ چه کسانی را بالاترین نمونه های توحید و ایمان و بندگی و تعقل و جهاد در راه خدا نشان داده است؟

2- . در سوره تحریم، آیات 3 تا 5، افشای سرّ پیامبر به وسیله بعضی از همسران او و نکوهش شدید خداوند از آن ها بیان شده است. در این آیات درباره آن ها می خوانیم: **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ؛** اگر از کار خود توبه کنید [به نفع شما است؛ زیرا] دل هایتان از حق منحرف شده است و اگر بر ضد او با هم همکاری کنید، بدانید که خدا سرپرست و یاور او است. در ادامه آیه سرزنش های دیگر خدا نسبت به آنان بیان شده است.



ثالثاً: در احادیث اهل سنت مشاهده می‌کنیم که معمولاً عایشه از ذکر کوچک‌ترین فضیلتی که هم برای خود قائل بوده است، خودداری نمی‌کرده است؛ مانند این که تنها همسری است که پیش از ازدواجش با پیامبر، همسر دیگری نداشته است. اگر آیه تطهیر شامل همسران پیامبر می‌شد و این امر نزد پیامبر و مسلمانان عصر نزول واضح و مسلم بود، قطعاً عایشه از ذکر این فضیلت بسیار بزرگ در میان سایر فضائلس کوتاهی نمی‌کرد، در حالی که در هیچ یک از روایات اسلام از او چنین فضیلتی نقل نشده است.

رابعاً: روایات معتبر بسیاری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در منابع اهل سنت در تعیین مصادیق اهل بیت آمده است و این مصادیق را در زمان وی منحصر به حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) کرده است و حتی بعضی از همسران بزرگوار وی (نظیر ام سلمه) را از آن خارج می‌داند،<sup>(1)</sup> کاملاً این نظر را رد می‌کند که منظور از اهل بیت، همسران پیامبرند. بنابراین، اگر هم در روایاتی اندک از اهل سنت، ام سلمه از مصادیق آیه تطهیر شمرده شده است، با روایات مسلم دسته قبل، منافات دارد و به دلیل این تعارض نمی‌تواند معتبر باشد. علاوه بر این، در بعضی از همان روایاتی که ام سلمه داخل در اهل بیت شمرده شده است، قرآنی وجود دارد که نشان می‌دهد که وی از مصادیق اهل بیت به معنای «خاص» آن نیست، بلکه به معنایی عام تر جزء آنان محسوب شده است که بعداً در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد.

خامساً: اگر همسران پیامبر جزو اهل بیت، به معنای خاص آن، بودند پیامبر در ماجرای مباحله که موظف بود بهترین افراد امت خود را همراه خود ببرد (و توضیح آن در ادامه بحث خواهد آمد)، می‌بایست همسران خود را هم به عنوان اهل بیت همراه می‌برد، در حالی که به گواهی روایات اهل سنت چنین نکرد و فقط علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را برد و فرمود: «خدایا اینان اهل بیت من هستند.» از این رو ماجرای مباحله دلیل و قرینه دیگری است بر این که همسران پیامبر، مشمول معنای اهل بیت نیستند.

اما سوال این است که اگر همسران پیامبر، مشمول آیه تطهیر نیستند، پس چرا این آیه در میان آیات مربوط به آنان قرار گرفته است؟ پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ، مرحوم طبرسی، در مجمع البیان چنین می‌دهد: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برمی‌خوریم که در کنار هم قرار دارند، ولی از موضوعات مختلفی سخن می‌گویند. قرآن پر است از این گونه بحث‌ها، همچنین در کلام فصیحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است.»

مفسر بزرگ، نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است:

ص: 125

---

1- . در ادامه بحث نمونه‌هایی از این روایات را ذکر خواهیم کرد..

ما هیچ دلیلی در دست نداریم که آیه تطهیر، همراه آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل شده، اما هنگام جمع آوری قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) بگوید که شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم اند و کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکند که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است، مسئولیت های سنگینی برای او ایجاد می کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند. (1)

### **تفسیر دوم: منظور از اهل بیت، تمام مردان و زنان خاندان پیامبر است.**

بعضی دیگر از اهل سنت به دلیل آن که در آیه تطهیر، ضمیر جمع مذکر آمده است و این با همسران پیامبر تطبیق نمی کند، گفته اند که منظور از اهل بیت، همسران او و مردان خاندان او، به ویژه خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که خصوصاً به جهت وجود وی در میان همسرانش، لحن آیه از خطاب مونث به مذکر تغییر یافته است.

اما این نظر نیز با همان روایاتی از اهل سنت که به هر حال همسران پیامبر را از شمول آیه خارج می داند و آن را منحصر به امامان شیعه و حضرت زهرا (علیهم السلام) می کند، منافات دارد.

### **تفسیر سوم: منظور از اهل بیت (در زمان پیامبر)، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند.**

#### **اشاره**

تفسیر دیگر برای مصادیق اهل بیت در آیه تطهیر، دیدگاه شیعه است. از نظر مکتب تشیع، در زمان نزول آیه، مصادیق آن حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و بعد از آنان نیز شامل امامان بعد می شود؛ زیرا اولاً این عقیده با آیات دیگری که حتی از نظر منابع و دانشمندان اهل سنت هم، در علم و عصمت و سایر فضایل آنان نازل شده است، کاملاً هماهنگ است. ثانیاً تصریح روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) معرفی مصادیق اهل بیت در این آیه و موارد دیگر و هماهنگی این تصریحات با سایر روایات و نیز با آیات مربوط به فضایل آن ها، جای هیچ تردیدی در صحت تفسیر سوم باقی نمی گذارد، در حالی که دو تفسیر گذشته، هم با آیات و هم با روایات شیعه و اهل سنت منافات دارد. حال به ذکر نمونه هایی از روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در معرفی اهل بیت می پردازیم.

ص: 126

1- . برای مصالعه بیشتر این پاسخ ها، ر. ک: تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج 17، ذیل آیه تطهیر..

در منابع زیادی از اهل سنت، روایات بسیاری در معرفی اهل بیت آمده است، از جمله:

1. عایشه می گوید: «پیامبر، حسن و حسین و فاطمه و علی را در ردای خود داخل کرده و سپس این آیه را تلاوت کرد: **أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...**»<sup>2</sup>.

2. عمر بن ابی سلمه می گوید: «هنگامی که این آیه (آیه تطهیر) در خانه ام سلمه بر پیامبر نازل شد، فاطمه و حسن و حسین و علی را با ردای خود پوشاند و سپس فرمود:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛ خدایا اینان اهل بیت من هستند، ناپاکی را از آنان دور کن و آن ها را کاملاً پاکیزه گردان. ام سلمه گفت: «ای پیامبر خدا آیا من هم با آن ها هستم؟» پیامبر فرمود:

«أَنْتِ عَلَيَّ مَكَانِكِ وَأَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٌ»؛ تو جایگاه خودت را داری [یا: سرجای خود بمان] و فرد خوبی هستی».<sup>(2)</sup>

3. واثله بن اسقع می گوید: «بعد از آن که پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را در ردای خود پیچید، این آیه (آیه تطهیر) را تلاوت کرد و فرمود:

ص: 127

1- . حاکم حسکانی از مفسران معروف اهل سنت در تفسیر شواهد التنزیل، ذیل آیه تطهیر (ج 2، ص 140-17، احادیث 637 تا 774)، بیش از 130 حدیث آورده است که در تمام آن ها، علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) جزء اهل بیت و مصداق آیه تطهیر معرفی شده اند. سیوطی نیز که از بزرگ ترین عالمان و مفسران اهل سنت است، در تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه تطهیر، روایات زیادی را از روایان و منابع مختلف ذکر می کند و در همه آن ها این چهار تن را جزء اهل بیت معرفی می کند. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب اهل رسول (صلی الله علیه وآله)، در روایاتی متعدد، ضمن معرفی علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) به عنوان مصداق آیه تطهیر و اهل بیت، این روایات را، به ویژه با معیارهای بخاری و مسلم، صحیح دانسته است. بیهقی نیز در السنن الکبری در چند موضع (جزء 2، ص 150 و 152) روایاتی به همین مضمون آورده و حدیث را صحیح و روایان آن را ثقة معرفی کرده است. به طور کلی در اکثر قریب به اتفاق منابع تفسیری و روایی اهل سنت، همین مطلب آمده است که علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) مصداق اهل بیت در آیه تطهیرند و در این جهت مخالفی میان آنان وجود ندارد. بعضی از عالمان بزرگ شیعه نیز در آثار خود، به تفصیل به معرفی منابع اهل سنت و نظر علمای آنان در باره آیه تطهیر پرداخته اند؛ از جمله: در شرح احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، در جلد دوم و پاورقی های آن، بیش از هفتاد منبع از منابع اهل سنت در این مورد گردآوری شده است. در جلد نهم و بیست و دوم این کتاب نیز روایات زیاد دیگری از اهل سنت بر موارد گذشته افزوده شده است. همچنین در غایة المرام هاشم بحرانی، ج 3، مقصد 2، باب 1، 41 حدیث از کتب مختلف اهل سنت در این مورد که اهل بیت (به معنای شیعی آن) مصداق آیه تطهیر معرفی شده اند، نقل شده است.

2- . سنن ترمذی، کتاب تفسیر القرآن، سورة احزاب، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی و شبیه به همین مضمون از ام سلمه،

باب فی فضل فاطمة بنت محمد (صلی الله علیه وآله). البانی در کتاب صحیح سنن ترمذی (شماره 3205 و 3787) این حدیث را صحیح دانسته است..

اللَّهُمَّ هُوَ أَهْلُ بَيْتِي وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ؛ خدایا اینان اهل بیت من هستند و [از همه مردم نسبت به این آیه] سزاوارترند». (1)

4. ام سلمه می گوید: «هنگامی که این آیه (آیه تطهیر) نازل شد، پیامبر با ردای خود علی و فاطمه و حسن و حسین را در بر گرفت و سپس دست خود را به سوی آسمان بالا برد و دو بار تکرار کرد:

خدایا اینان اهل بیت و خاصان من هستند، ناپاکی را از آنان دور کن و آن ها را کاملاً پاکیزه گردان.

ام سلمه می گوید: "من پرسیدم، یا رسول الله من هم با آن ها هستم؟" پیامبر فرمود: "تو بر راه خیر هستی [ولی جزو اینان نیستی]". (2) و (3)

ص: 128

1- . مسند، مسند الشامیین، احمد بن حنبل حدیث واثله بن اسقع. احمد بن حنبل در مواضع متعدد دیگری از مسند خود نیز شبیه این روایات را درباره آیه تطهیر و معرفی مصدق اهل بیت می آورد. احمد محمد شاکر، در شرح مسند احمد بن حنبل به صحت بعضی از این احادیث تصریح می کند. از جمله ذیل روایتی در مسند احمد بن حنبل، مسند بنی هاشم، بدایه مسند عبد الله بن العباس در شماره 3062، که در آن پیامبر يك بار دیگر علی و فاطمه و حسن و حسین را مصداق این آیه ذکر می کند، می گوید: «إسناده صحیح». حاکم نیشابوری هم در المستدرک، باب مناقب اهل رسول الله (صلی الله علیه وآله)، حدیث بالا را با معیارهای بخاری و مسلم صحیح دانسته است. همچنین بیهقی در السنن الکبری (جزء 2، ص 152) شبیه همین حدیث را از واثله آورده است.

2- . مسند، احمد بن حنبل، باقی مسند الانصار، حدیث ام سلمه زوج النبی (صلی الله علیه وآله).

3- . همان گونه که کمی قبل اشاره شد، در روایاتی اندک از اهل سنت، ام سلمه هم جزو اهل بیت شمرده شده است. اما حتی مضمون بعضی از این روایات، به فرض آن هم که صحیح باشند، نشان می دهد که وی داخل معنای اهل بیت به معنای خاص آن نیست. از جمله در مسند احمد بن حنبل، باقی مسند الانصار، حدیث ام سلمه می خوانیم که ام سلمه می گوید که: «پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ردای خود را دور علی و فاطمه و حسن و حسین پیچید و سه بار این جمله را تکرار کرد که خدایا اینان خاندان من هستند، هرگونه آلودگی را از آنان بردار و آن ها را به طور کامل پاک و مطهر گردان». ام سلمه می گوید: «پرسیدم یا رسول الله، آیا من از خاندان شما نیستم؟» حضرت فرمود: «بلی، داخل ردای من شو». من هم بعد از آن که دعای پیامبر درباره علی و دو فرزندش فاطمه تمام شد، داخل آن شدم». از این عبارت ام سلمه که می گوید: «من بعد از دعای پیامبر، داخل ردای او شدم»، معلوم می شود که آیه تطهیر و دعای پیامبر، فقط اختصاص به آنان داشته است و ام سلمه مشمول آیه تطهیر و دعای خاص پیامبر برای پاک بودن آنان از هرگونه گناه و آلودگی و به عبارت دیگر برای عصمت کامل وی نمی شود؛ چرا که در غیر این صورت پیامبر در همان زمان که ردای خود را بر آن چهار تن پوشاند، ام سلمه را هم فرا می خواند و داخل آن می کرد و سپس برای همه آنان دعا می کرد. پس معلوم می شود که اصطلاح اهل بیت در آیه تطهیر، معنایی بسیار خاص دارد که فقط درباره آن چهار تن صادق بوده است. اما از آن جا که ام سلمه حقیقتاً مؤمنی صالح و در حدّ خود از گناه و آلودگی به دور بوده است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) علاوه بر آن معنای خاص، برای اصطلاح اهل بیت و تطهیر، معنایی عام تر قائل شده و از این رو وی به عنوان همسر با تقوای پیامبر، مصداق اهل بیت او شمرده شده است. به همین معنای عام است که در روایات شیعه گفته شده است: «سلمانٌ منّا اهلَ البیت»؛ سلمان جزو ما اهل بیت است. بنابراین، بر اساس احادیث معتبر اسلامی، اهل بیت به معنای خاص آن، که مستلزم عصمت و برگزیدگی آنان است، فقط شامل حضرات علی و فاطمه و فرزندان معصوم آن ها می شود. اگر تمام همسران پیامبر، مصداق اهل بیت در آیه تطهیر بودند، قطعاً روایاتی در این مورد وجود می داشت، در حالی که نه تنها حتی در روایات اهل سنت هم

چنین چیزی وجود ندارد، بلکه احادیثی هم در منابع آنان، این نظر را کاملاً رد می کنند؛ به عنوان نمونه:

بنابراین، از مجموع روایات یادشده، حتی در منابع اهل سنت، این حقیقت مسلم است که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) به طور قطع مصداق اهل بیت و مشمول آیه تطهیر بودند و حتی آن احادیثی هم که در این منابع، بعضی از همسران حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) را جزو اهل بیت معرفی می کند، باز هم آن چهار تن را مصداق آیه تطهیر و اهل بیت می داند. حتی يك روایت معتبر در متون اهل سنت هم وجود ندارد که آنان را از شمول آن خارج بداند و به این ترتیب تمام فضایی که پیامبر در مواضع دیگر در مورد اهل بیت خود معرفی کرده است، درباره آنان صادق است. بنابراین، اگر در مورد مصداق اهل بیت در آیه تطهیر، اختلافی وجود دارد، بر سر این است که آیا غیر از آنان هم کسان دیگری، مانند همسران پیامبر، مشمول آیه هستند یا خیر، وگرنه در مورد علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) اختلافی وجود ندارد. بعضی از دانشمندان بزرگ اهل سنت به این مطلب تصریح کرده اند؛ از جمله ابن کثیر در تفسیر خود، ذیل آیه تطهیر می گوید:

اگر کسی بگوید که منظور (از اهل بیت در آیه تطهیر) فقط همسران پیامبرند و شامل غیر آنان نمی شود، این سخن اشکال دارد؛ زیرا احادیث واردشده دلالت دارد که مراد آیه عام تر از آن است.

سپس وی احادیث بسیاری را نقل می کند که بر آنچه گفته شد، دلالت می کند.

### 3. آیه مباحله و افضلیت اهل بیت

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ 1

(ای پیامبر)، اگر بعد از دانشی که (درباره حضرت مسیح) به تو رسیده است، (باز هم از میان مسیحیان) کسانی با تو محاجه کردند (و سخن تو را نپذیرفتند)، به آن ها بگو که بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را

دعوت می کنیم و شما هم زنان خود را، ما نفوس خود را دعوت می کنیم و شما هم نفوس خود را. سپس مباحله (و یکدیگر را نفرین) می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم.

بر اساس این آیه پیامبر موظف شد که افرادی از امت خود را جمع کند تا با مسیحیان مباحله نمایند. از آن جا که مباحله کردن امر بسیار خطیری است که شکست در آن مساوی رسوایی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و نشانه کذب ادعای نبوت او است، پس وی موظف بود که برای این کار برترین و مقرب ترین افراد امت خود را که مستجاب الدعوه هستند، با خود ببرد. از طرف دیگر چون آیه الفاظ جمع به کار برده است (فرزندان، زنان، نفوس)، پیامبر وظیفه داشت که تمام کسانی را که ویژگی ها و صلاحیت های ذکر شده را دارند، با خود ببرد و به فرض هم که می خواست از بین افراد صلاحیت دار، کسانی را گزینش کند، می بایست برترین آن ها را برگزیند. بنابراین کسانی را که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آن ها را با خود به مباحله برده است، باید برترین افراد امت اسلام باشند. همچنین در آیه تعبیری به کار رفته است که نشان می دهد برتری این افراد، فقط يك برتری نسبی و معمولی نیست. پیامبر به دستور آیه کودکانی را با خود برد، در حالی که میان اصحاب پیامبر باید افرادی باشند که معمولاً از يك کودک، بسیار عالم تر و مقرب تر باشند. از این جا معلوم می شود که این کودکان از نظر مقام قرب و فضل با همه کودکان دیگر و حتی با اصحاب بزرگ و با سابقه تفاوت دارند. همچنین پیامبر در مباحله کسی را با خود آورد که در حکم نفس و جان او است یعنی، مقام او نزد خداوند همسنگ و قابل قیاس با مقام حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) است. بنابراین، کسانی که در مباحله حضور داشتند، تفاوت عظیمی با تمام مسلمانان داشتند و اگر کسان دیگری هم رتبه و قابل مقایسه با آن ها بودند، پیامبر به دلیل صیغه جمع در آیه موظف بود که آن ها را هم با خود بیاورد.

از همین جا پاسخ اشکال بعضی از اهل سنت روشن می شود که گفته اند که کلمات «ابنائنا و نساننا و انفسنا» جمع است، ولی پیامبر فقط دو نفر را به عنوان فرزندان و يك نفر را به عنوان زنان و يك نفر را به عنوان نفوس با خود برد و این با قواعد ادبی تطبیق نمی کند.

پاسخ این است که هر چند عبارات آیه به صورت جمع به کار رفته است، ولی عملاً این آیه مصادیق دیگری در خارج نداشته است. به بیان دیگر آیه پیامبر را موظف می کند که در میان تمام امت خود با صلاحیت ترین افراد را برای مباحله با خود ببرد، ولی پیامبر با عمل خود نشان داد که جز این چهار تن، عملاً کس دیگری صلاحیت همراهی با وی را نداشته است. این مانند آن است که معلمی بگوید تمام شاگردانی که در درس من نمره بیست گرفته اند، برای گرفتن جایزه نزد من بیایند، ولی فقط يك نفر مراجعه کند. این نشان می دهد که هر چند عبارت معلم به صورت جمع به کار رفته است، ولی در عمل فقط يك مصداق برای آن وجود داشته است.

در قرآن کریم نمونه های متعددی برای این امر وجود دارد که عبارت آیه جمع است، ولی آیه فقط يك مصداق داشته است، مانند آیه ولایت که توضیح آن خواهد آمد و آیه 173 سوره آل عمران که به تصریح جمعی از مفسران درباره نعیم بن مسعود است و آیه 181 همین سوره که درباره حی بن اخطب (یا فرد دیگری) است. آیه 52 سوره مانده، آیه اول سوره ممتحنه، آیه 8 از سوره منافقون و آیات 215 و 274 سوره بقره نمونه های دیگری از این مطلب است.

حال ببینیم که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) چه کسانی را با خود به مباحله برد.



روایات بسیار زیاد در منابع شیعی و اهل سنت، به صراحت این برگزیدگان را معرفی می کند. در تمام این روایات، مطالبی شبیه به مضمون زیر آمده است:

هنگامی که این آیه [آیه مباهله] نازل شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و فرمود:

«اللهم هؤلاء اهلی»؛ خدایا اینان از خاندان من هستند. (1)

### چکیده

قرآن از مقامی به نام امامت، که غیر از نبوت و رسالت است، نام می برد و داشتن این مقام را برای فرزندان حضرت ابراهیم (علیه السلام)، به شرط آن که معصوم باشند، ممکن می داند.

مسلماً پیامبر اسلام به عنوان فرزند ابراهیم، دارای مقام امامت است. اما در آیات و احادیث اسلامی، وی به عنوان خاتم پیامبران معرفی شده است، نه خاتم امامان؛ این بدان معنا است که قرآن و سنت، امکان ادامه مقام امامت را بعد از پیامبر اسلام می پذیرد.

آیات مختلف قرآن، برگزیدگانی را معرفی می کند که علم کامل به قرآن و نیز عصمت الهی دارند و مقام آنان از تمام افراد امت بالاتر است و همگان موظف به اطاعت مطلق از آنان هستند. همچنین بعضی آیات، فرد یا افراد خاصی را به عنوان رهبر و سرپرست مسلمانان معرفی می کند.

قرآن کسانی را معرفی می کند که به آن ها علمی داده شده است که تمام قرآن در قلب آن ها روشن است؛ یعنی، علم کامل به همه قرآن دارند. این ویژگی در مورد هیچ يك از خلفا، صحابه و علمای اسلامی صادق نیست و خود آن ها هم هرگز جرئت چنین ادعایی نداشته اند.

ص: 131

1- صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ترمذی در ذیل این حدیث، آن را حسن و صحیح خوانده است؛ همچنین کتاب تفسیر القرآن، باب سورة آل عمران؛ مسند احمد بن حنبل، مسند العشرة، مسند ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری؛ کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله (صلی الله علیه وآله)؛ حاکم نیشابوری این حدیث را با معیارهای بخاری و مسلم صحیح می داند. سیوطی در تفسیر الدر المنثور همین حدیث را با احادیث دیگری با همین مضمون از منابع مختلف روایی، در ذیل آیه مباهله نقل کرده است. بیهقی در السنن الکبری (جزء 7، ص 63) چند روایت به همین مضمون ذکر کرده است. دانشمندانی از شیعه نیز این احادیث را از منابع اهل سنت گردآوری کرده اند؛ از جمله: در کتاب احقاق الحق، اثر قاضی شوشتری، (جلد 3، از صفحه 46 تا 76) عبارات حدود شصت نفر از علمای بزرگ اهل سنت از کتب خود آنان ذکر شده است که بر اساس روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن ها تصریح شده است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) در روز مباهله علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را به عنوان اهل بیت خود، با خود همراه برد. وی در جلد نهم، ص 91-70 و جلد بیست و دوم، از صفحه 33 تا 54 نیز موارد زیاد دیگری را افزوده است. غیر از منابعی که ذکر کردیم، اسامی بعضی دیگر از این علمای بزرگ و آثار آنان عبارت اند از: تفسیر طبری، تفسیر فخر رازی، تفسیر روح المعانی از

آلوسی، تفسیر الجامع از قرطبی، تفسیر الجواهر از طنطاوی، تفسیر کشف از زمخشری، اسباب النزول از نیشابوری، تفسیر بیضاوی،  
الاصابه از ابن حجر عسقلانی و جامع الاصول از ابن اثیر..

به تصریح روایات شیعه و سنی، تنها کسانی که ادعا کرده اند که علم کامل به قرآن دارند، امامان دوازده گانه شیعه و حضرت فاطمه زهرا (علیهم السلام) هستند و در عمل هم ادعای خود را ثابت کرده اند. در طول تاریخ، هیچ پرسش قرآنی و دینی از آنان نشده است که از پاسخ آن عاجز مانده باشند.

آیه تطهیر، اهل بیت پیامبر را کسانی معرفی می کند که اراده تکوینی خدا به این تعلق گرفته است که فقط آنان از هرگونه گناه و آلودگی به طور کامل پاک و مبرا و معصوم باشند.

منظور از اهل بیت در این آیه همسران پیامبر نیستند؛ زیرا: اولاً در آیه ضمیر جمع مذکر به کار رفته است. ثانیاً بعضی از همسران پیامبر، خطا و گناهانی داشته اند که با مقام عصمت در آیه تطهیر سازگار نیست. ثالثاً همسرانی مانند عایشه چنین فضیلتی را برای خود قائل نشده اند. رابعاً روایات خود اهل سنت، همسران پیامبر را صریحاً از مصداق آیه تطهیر و اهل بیت پیامبر، به معنای خاص آن، خارج دانسته اند.

بنابر احادیث متواتر شیعه و اهل سنت، اهل بیت در آیه تطهیر، در زمان پیامبر، علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) هستند.

بر اساس آیه مباهله، پیامبر موظف شد که برترین و مقرب ترین افراد امت خود را، اعم از مرد و زن و کودک، برای مباهله با مسیحیان ببرد. تواریخ و روایات اهل سنت نشان می دهد که پیامبر در این جا هم همان چهار تن را که مصداق اهل بیت در آیه تطهیر بودند، با خود همراه برد.

دلیل این که بر خلاف ظاهر دستور آیه که الفاظ جمع به کار می برد، پیامبر افراد کمتری را با خود برد، این بود که در مقام واقعیت خارجی، این آیه مصداق دیگری در عالم خارج ندارد وگرنه پیامبر موظف بود که آن ها را هم با خود ببرد. این نشان می دهد که آن چهار تن بالاترین و بافضیلت ترین افراد امت اسلام در آن زمان بودند.

## جلسه دوازدهم: دلایل نقلی امامت (2) امامت در قرآن (بخش دوم)

### اشاره

اهداف درس 134

مروری بر مباحث پیشین 134

4. آی اولی الأمر، عصمت و علم آنان 134

دلالت آیه 134

عصمت اولی الأمر 134

مصادیق اولی الأمر 136

5. آی ولایت و معرفی پیشوای مسلمانان 139

شان نزول آیه 139

دلالت آیه 140

پاسخ به يك اشكال: نیامدن نام ائمه دوازده گانه در قرآن 141

چکیده 144

ص: 133

آشنایی با:

بعضی دیگر از آیاتی که به موضوع امامت و جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مربوط است؛

پاسخ به يك اشكال درباره دلیل ذکر نشدن اسامی امامان در قرآن.

### مروری بر مباحث پیشین

در جلسه قبل با بعضی از آیاتی آشنا شدیم که از برگزیدگانی سخن می گفت که خداوند به آنان علم و عصمت و کمالاتی داده است که آن ها را لایق جانشینی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می گرداند. همچنین روایاتی را، به ویژه از منابع اهل سنت، در معرفی مصادیق آن برگزیدگان نقل کردیم. در این جلسه با آیات دیگری در موضوع امامت آشنا خواهیم شد و به این پرسش مهم که چرا اسامی این برگزیدگان الهی در قرآن نیامده است، پاسخ می دهیم.

### 4. آیه اولی الامر، عصمت و علم آنان

#### اشاره

یکی از آیاتی که خداوند در آن، کسانی را به عنوان رهبران و زمامداران امت اسلام به مردم معرفی می کند و آنان را ملزم به اطاعت از آن ها می نماید، آیه 59 سوره نساء است که به آیه اولی الامر معروف است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید (و مسلمان شده اید)، از خدا اطاعت کنید و از اولی الامر (صاحبان فرمان) که از خود شما است، اطاعت کنید.

#### دلالت آیه

در این آیه خداوند به تمام مسلمانان دستور می دهد که از «اولی الامر» اطاعت کنید. نکته دقیق و مهم در این آیه این است که اطاعت از آنان در این آیه به صورت بی قید و شرط مطرح شده است؛ زیرا هم در متن آیه اطاعت از آن ها مشروط به هیچ قید و شرطی نشده است و هم این که اطاعت از آن ها در کنار اطاعت از خدا و رسول آمده است و به دلایل عقلی می دانیم که پیروی از خدا و پیامبر، به طور مطلق بر همه واجب است و دلایل نقلی نیز، که نمونه هایی از آن در مباحث عصمت گفته شد، اطاعت از پیامبر را بی قید و شرط بر همه کرده است. بنابراین، اطاعت از اولی الامر نیز که همراه اطاعت خدا و رسول مطرح شده است، به طور مطلق و بی قید و شرط بر همه واجب است، به ویژه این که در آیه، برای رسول و اولی الامر، فقط يك بار کلمه «اطیعوا» به کار رفته است و این خود قرینه دیگری می تواند بر این نکته باشد که اطاعت از اولی الامر، همانند اطاعت از پیامبر، مطلق و بی قید و شرط است.

#### عصمت اولی الامر

در مباحث مربوط به عصمت پیامبران گفته شد که چون خداوند دستور به اطاعت بی قید و شرط از آنان داده است، ثابت می شود که آن ها باید از هر خطایی معصوم باشند. حال با توجه به این که در آیه مزبور اطاعت از اولی الأمر هم به نحو مطلق و بی قید و شرط مطرح شده است، از این جا معلوم می شود که آنان نیز همانند

ص:134

پیامبر، باید از هر گناه و خطایی معصوم باشند؛ زیرا بر اساس آیات و روایات، اطاعت بی قید و شرط از کسی که گناه یا خطا می کند، جایز نیست. (1) اما واضح است که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم باید از وی اطاعت کنند و از این رو اطاعت از اولی الامر مربوط به بعد از او یعنی اطاعت از جانشینان او است. بنابراین، جانشینان پیامبر هم، بر اساس این آیه، باید معصوم باشند. (2) در دلایل عقلی امامت گفتیم که چون جانشینان پیامبر باید همان وظیفه وی را در تبیین قرآن و تعلیم و تربیت و رفع اختلاف مردم ادامه دهند، از این رو باید معصوم باشند؛ زیرا در غیر این صورت وظایف یادشده به طور درست و کامل انجام نمی شود و

ص: 135

1- . به بحث دلایل عقلی و نقلی عصمت رجوع کنید.

2- . جالب است که بعضی از مفسران بزرگ اهل سنت نیز با همین استدلال، عصمت اولی الامر را نتیجه گرفته اند. فخر رازی، که از دانشمندان بزرگ اهل سنت و تفسیر وی از مهم ترین تفاسیر آنان است، در تفسیر کبیر خود، ذیل آیه اولی الامر همین استدلال را مطرح می کند و می گوید: «خداوند متعال در این آیه به طور مطلق دستور اطاعت از اولی الامر را داده است و کسی را که خداوند به نحو جزم و قطع دستور به اطاعتش دهد، حتماً باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، وقتی که خطا می کند و خدا هم دستور به پیروی از او داده است، لازم می آید که خدا به کار خطا فرمان داده باشد، در حالی که خطا از آن جهت که خطا است، خداوند از آن نهی کرده است. نتیجه این امر آن است که در فصل واحد و از جهت واحد، اجتماع امر و نهی لازم می آید؛ [یعنی خدا، هم فرمان به اطاعت از فعل خطا داده و هم از آن نهی کرده است.] و این محال است. بنابراین، ثابت می شود که کسی را که خدا دستور به اطاعت قطعی [و بی قید و شرط] از او داده است، باید معصوم از خطا باشد و در نتیجه اولی الامری که در آیه مطرح شده است، حتماً باید معصوم باشد». اما فخر رازی در ادامه استدلال خود نتیجه می گیرد که این معصومان نمی توانند بعضی از افراد امت اسلام باشند؛ زیرا اگر چنین بود، باید آنان را می شناختیم و به ما معرفی می شدند، در حالی که چنین نیست و از این جا معلوم می شود که مجموع امت اسلام، یعنی اجماع امت، معصوم از خطا است. استدلال فخر رازی در این قسمت بسیار عجیب است؛ زیرا چگونه این معصومان را نمی شناسیم و به ما معرفی نشده اند، در حالی که انبوهی از روایات در منابع اهل سنت، که نمونه هایی از آن را ذکر کردیم و بعضی نمونه های دیگر را هم در ادامه مباحث ذکر خواهیم کرد و بخش اعظم آن ها را هم در این جزوه نیاورده ایم، به روشنی حاکی از عصمت اهل بیت و امامان شیعه است. چگونه است که فخر رازی، دستور به اطاعت مطلق از اولی الامر را حاکی از عصمت آنان می داند، ولی این همه روایات پیامبر را که همین دستور را در اطاعت از اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) و به ویژه حضرت علی (علیه السلام) می دهد و در تمام منابع اهل سنت هم آمده است، دلیل بر عصمت و معرفی آنان نمی گیرد و استدلال خود را در این جا فراموش می کند. علاوه بر این، استنباط وی درباره عصمت مجموع امت اسلام هم نادرست است؛ زیرا اولاد در تمام طول تاریخ اسلام در چهارده قرن گذشته هیچ مورد عقیدتی یا عملی را، غیر از آنچه نص صریح کتاب و سنت است؛ مانند عقیده کلی به توحید و نبوت، معاد یا نماز، روزه و حج که ارتباطی به اجماع خود امت ندارد، نمی توان یافت که عملاً امت اسلام بر آن اتفاق نظر داشته باشند و اجماع تمام امت بر موضوعی واحد، محال و یا قریب به محال است و در حقیقت دستور آیه به اطاعت از اجماع امت، عملاً تعلیق به محال است. ثانیاً در همین استنباط فخر رازی تناقضی وجود دارد و آن این است که خداوند برای هدایت و رفع اختلاف امت دستور به اطاعت از اولی الامر داده است. حال اگر تمام امت اسلام بر سر موضوعی اتفاق نظر داشته باشند، که دیگر اختلافی وجود ندارد که خدا به افراد دستور به اطاعت از اجماع امت را بدهد. همچنین در این گونه موارد آیا خدا به بعضی از مردم فرمان داده است که از همه مردم اطاعت کنید؟ مگر این بعضی از مردم، خود جزو مردم نیستند؟ این دستور تناقض آمیز است. اما اگر بعضی از مردم بر سر موضوعی اتفاق نظر و بعضی دیگر با آنان اختلاف نظر داشته باشند، در این صورت اجماع و اتفاقی وجود ندارد که خدا به يك دسته فرمان اطاعت از اجماع امت را بدهد. همچنین هیچ دلیل محکمی بر عصمت جمعی

امت، بدون وجود معصوم در میان آن‌ها، وجود ندارد. به نظریه عصمت اجماع امت ایرادات زیاد دیگری وارد است که از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم. در علم اصول، علمای شیعه این نظریه را به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند..



حجت نهایی بر مردم تمام نمی‌گردد. عصمت اولی الامر هم در آیه یادشده قرینه و دلیل نقلی دیگری است بر آنچه از دلیل عقلی نتیجه گرفتیم.

حال بینیم از نظر شیعه و اهل سنت، مصادیق اولی الامر چه کسانی هستند.

## مصادیق اولی الامر

بر اساس آنچه از آیه اولی الامر نتیجه گرفتیم، شیعه معتقد است که اولی الامر حتماً باید معصوم باشند تا بتوان بی هیچ دغدغه و نگرانی از آنان بدون قید و شرط اطاعت کرد. اما از آن جا که فرد جاهل، دست کم به صورت سهوی، ممکن است خطا کند و اطاعت مطلق از فرد جاهل و خطاکار جایز نیست، بنابراین معلوم می‌شود که اولی الامر باید از علم کامل نیز برخوردار باشند و چون هیچ یک از علوم بشری این ویژگی کمال و خطاناپذیری را ندارد، نتیجه می‌شود که اولی الامر باید عالم به علوم الهی، نه بشری، باشند. در نتیجه از دستور به اطاعت مطلق از اولی الامر اثبات می‌شود که آنان باید دارای علم و عصمت الهی و به تعبیر دیگر افضل از همه افراد امت باشند و چون فقط خداوند است که از صلاحیت و لیاقت انسان‌ها برای داشتن این ویژگی‌ها آگاه است، پس خود خداوند باید آن‌ها را نصب و به مردم معرفی نماید و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در سخنان خود، که در منابع شیعه و سنی متواتر است، آن‌ها را به صراحت نام برده و برای جانشینی خود معرفی کرده است و از آنچه پیامبر در معرفی مصادیق اهل بیت و یا به گونه‌های دیگر فرموده است، (و در مباحث بعد خواهد آمد)، مشخص می‌شود که منظور از اولی الامر همان امامان دوازده گانه‌ای هستند که شیعه به آن‌ها معتقد است و آیه اولی الامر به آنان اختصاص دارد و احدی غیر از آن‌ها را شامل نمی‌شود.

اما اهل سنت که به امامت امامان معصوم و برگزیده خداوند معتقد نیستند، کسان دیگری را مصداق اولی الامر می‌دانند و البته خود در این امر اختلاف نظر دارند و مصادیق گوناگونی را برای آن مطرح کرده‌اند. معروف‌ترین تفاسیر آن‌ها برای اولی الامر عبارت‌اند از:

حاکمان و زمامداران جامعه، حتی اگر ظالم و فاسد باشند، حاکمان و فرمانروایان به شرط آن که عادل و رفتار آنان بر طبق کتاب و سنت باشد، دانشمندان اسلامی که عادل باشند و آگاهی کامل به کتاب و سنت داشته باشند، خلفای چهارگانه نخستین (در این تفسیر، مصداق اولی الامر فقط همین چهار نفرند و هیچ مصداق دیگری در آینده نخواهد داشت)، صحابه و یاران پیامبر، فرماندهان سپاه اسلام.

هر دسته از مفسران و دانشمندان اهل سنت یکی از این گروه را مصداق اولی الامر می‌دانند و یکی از اشکالات مهم عقیده اهل سنت درباره اولی الامر همین اختلاف نظر و نامعلوم بودن مصادیق آن است؛ زیرا خداوند برای آن که جامعه اسلامی بعد از پیامبر دچار تفرقه، سرگردانی، اختلاف و گمراهی نشود، دستور داده است که از اولی الامر اطاعت کنید. اما اگر قرار باشد که اولی الامر مفهومی کلی و نامعلوم باشد و در سنت پیامبر مصادیق آن دقیقاً معلوم نشده باشد، نه تنها اختلافات فکری و علمی امت اسلام برطرف نخواهد شد، بلکه خود همین مفهوم اولی الامر موجب بروز اختلافات جدید و منشأ بلا تکلیفی و سرگردانی امت خواهد شد و این نقض غرض است.

بنابراین، لازم است که معنا و اوصاف و ویژگی‌ها و مصادیق اولی الامر در سنت پیامبر کاملاً مشخص و عاری از هر ابهامی باشد. به راستی خدا و رسول کدام یک از آن گروه‌های مورد نظر اهل سنت را به عنوان اولی الامر تعیین کرده‌اند؟ آیا مردم موظف‌اند از همه آن‌ها (حاکمان عادل و ظالم، علما، صحابه و...) به طور

مطلق اطاعت کنند یا از بعضی از آن‌ها؟ اگر از همه اطاعت کنند، اشکالات متعددی پیش می‌آید؛ زیرا دست کم بعضی از این نظرات با هم تضاد دارند. علاوه بر آن اگر بین خود این گروه‌ها با هم (مانند صحابه و زمامداران بعد از پیامبر، یا عالمان و حاکمان) و یا در درون خود این گروه‌ها (مانند اختلافات میان خود صحابه یا علما) اختلاف و درگیری پیش آمد - که نمونه‌های تاریخی آن بسیار فراوان است - تکلیف مردم در اطاعت از آنان چیست و از کدام گروه یا افراد به عنوان اولی الامر باید اطاعت کنند؟ اطاعت هم زمان از همه این‌ها جز تفرقه و تشتت و درگیری میان امت اسلام ثمره‌ای نخواهد داشت و حال آن که خدا اطاعت از اولی الامر را برای رفع همین مشکلات بر مردم واجب کرده است. اما اگر مردم مکلف باشند که نه از همه این گروه‌ها یا افراد درون آنان بلکه از بعضی از آن‌ها اطاعت کنند، کدام گروه یا فرد را باید معیار اطاعت قرار دهند؟ اولاً انتخاب بعضی و کنار گذاشتن بعضی دیگر با اطلاق و عمومیت مفهوم اولی الامر در آیه ناسازگار است. ثانیاً اگر مردم بتوانند با ادارک خود همواره حق را تشخیص دهند، دیگر چه نیازی به اولی الامر دارند؟ ثالثاً به طور کلی در صورت بروز اختلاف میان همه یا بعضی از این گروه‌ها و مصادیق آن‌ها، چه کسی باید اختلاف خود آنان را برطرف نماید؟ آیا اولی الامر دیگری لازم است که میان این اولی الامرها داوری و رفع اختلاف نماید؟

علاوه بر این اشکالات کلی، به هر یک از آن نظرات خاص اهل سنت هم ایرادهای مختلفی وارد است. یکی از مهم‌ترین این ایرادها این است که هیچ یک از گروه‌های یادشده مصون از گناه و خطا، اعم از عمدی و سهوی، نیستند و همان طور که قبلاً اشاره شد، اطاعت بی قید و شرط از فرد گناهکار یا خطاکار، به حکم دلایل عقلی و نقلی، جایز نیست.<sup>(1)</sup> به علاوه چگونه ممکن است خدا دستور داده باشد که مردم بی قید و شرط از همه حاکمان، حتی اگر ظالم و جنایتکار باشند، اطاعت کنند؟

علاوه بر این، اگر منظور از اولی الامر حاکمان جامعه اسلامی، با صرف نظر از عدل و ظلم آنان باشند، در مواقعی که دو حاکم مسلمان در دو سرزمین مختلف با یکدیگر به جنگ و مخالفت برخیزند، تکلیف مردم اطاعت از کدام یک از آنان است. حضرت علی (علیه السلام) و معاویه، هر دو از صحابه و هر دو هم حاکم مسلمانان (یکی در کوفه و دیگری در دمشق) بودند و به قصد کشتن و نابودی حکومت یکدیگر در مقابل هم صف آرایی کردند. اطاعت از هر کدام مستلزم مخالفت و جنگ با دیگری است، در حالی که خدا فرمان داده از اولی الامر اطاعت محض کنید نه این که با آنان مخالفت کنید و بجنگید و آن‌ها را به قتل برسانید.

همچنین در مورد اصحابی که با حاکمان زمان خود مخالفت می‌کردند، چه باید گفت؟ اگر معنای اولی الامر، حاکمان جامعه باشند و پیامبر به این معنا تصریح کرده باشد، مخالفت با اولی الامر مخالفت با حکم صریح خدا و رسول و گناهی بزرگ محسوب می‌شود. پس چرا اصحاب بزرگ پیامبر، مانند عایشه، طلحه و زبیر، با اولی الامر زمان خود به جنگ برخاستند و مرتکب این گناه عظیم شدند؟ همچنین در قتل عثمان نیز بعضی از صحابه دخالت داشتند. اگر این گونه اصحاب خطا کرده و با این کار خود از مسیر حق منحرف شده‌اند، این امر با نظریه عدالت صحابه نزد اهل سنت و روایاتی که از پیامبر مبنی بر اطاعت از صحابه نقل می‌کنند، چگونه سازگار است؟ مردم باید به دستور اطاعت از صحابه عمل کنند یا به دستور اطاعت از حاکمان؟ اما اگر اصحاب پیامبر را اولی الامر بدانیم با اشکالات دیگری مواجه می‌شویم. این بار حاکمان اند که به دلیل مخالفت با اصحاب به راه گناه و خطا رفته‌اند. در این صورت، چرا عثمان با صحابی بزرگ پیامبر، یعنی ابوذر، مخالفت

1- . در تفسیر الدر المنثور از سیوطی، ذیل آیه اولی الامر، روایات متعددی از پیامبر آمده است که در آن‌ها حضرت به صراحت دستور می‌دهد که در مورد گناه و نافرمانی خالق، از هیچ کس نباید اطاعت کرد..

می کند و او را تبعید می کند و در عین حال هر دو جزو اصحابند؟ همچنین در جنگ های زمان حکومت حضرت علی (علیه السلام)، بسیاری از اصحاب رودر روی هم قرار گرفتند و یکدیگر را به قتل رساندند؟ از کدام يك از آن ها به عنوان اولی الامر باید اطاعت کرد؟ حال اگر علمای امت را اولی الامر بدانیم باز هم با همین گونه اشکالات مواجه می شویم. در تاریخ اسلام و فقه و کلام و حتی تواریخ معتبر اهل سنت، کم نیست مواردی که بسیاری از علمای اسلام خطاهایی بزرگ مرتکب شدند و یا بعضی به مقابله شدید با بعضی دیگر برخاستند و حتی یکدیگر را تکفیر کرده و یا حکم قتل همدیگر را داده اند. امروزه نیز مشاهده می کنیم که علمای وهابی به پیروی از بزرگان مکتب خود، ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب و به دلیل تفاسیر شخصی خود از کتاب و سنت، فتوای کفر و شرك و قتل مردم و عالمان و مفسران دیگری را که غیر آن ها می اندیشند، صادر می کنند و به اجرا در می آورند.

در این جا هم این سؤال مطرح می شود که از کدام يك از عالمان دینی به عنوان اولی الامر باید اطاعت کرد؟ اطاعت از يك اولی الامر در حکم مخالفت با اولی الامر دیگر است. از طرح اشکالات دیگر نظرات اهل سنت در تفسیر اولی الامر صرف نظر می کنیم.

حال به دلیل همین تناقضات و اشکالات متعدد دیگر است که می گوئیم تفاسیر گوناگون و متضاد اهل سنت از اولی الامر نتیجه ای جز حیرت و سرگردانی و تفرقه امت به بار نمی آورد، در حالی که حکمت اطاعت از اولی الامر، دوری از این نتایج سوء است. اما مکتب تشیع به دلیل تفسیر روشن معنای اولی الامر و معرفی صریح مصادیق آن و اعتقاد به علم و عصمت الهی آنان، هرگز با چنین تضادها و معضلاتی مواجه نیست و در زمان حضور معصوم و با اطاعت وی، مردم از هر سرگردانی و اختلاف نجات می یابند؛ زیرا روایات شیعه، اولی الامر را منحصرأ امامان دوازده گانه معصوم معرفی می کند و حتی علما و فقها را هم مصداق آن نمی داند. (1)

ص: 138

1- . برای اطلاع از روایات شیعه درباره مصادیق اولی الامر، برای نمونه رجوع کنید به تفاسیر روایی برهان و نور الثقلین، ذیل آیه مزبور؛ در بعضی از این روایات اولی الامر منحصرأ همان اهل بیت پیامبر معرفی شده اند و در بعضی دیگر اسم بعضی از امامان و در روایاتی نیز اسامی تمام دوازده امام به عنوان اولی الامر ذکر شده است. در حدیثی، امام صادق (علیه السلام) اولی الامر را صاحبان عقل و علم معرفی می کند. سپس راوی می پرسد: «اخص او عام؟» (آیا این عاقلان و عالمان، معنای خاص دارد یا عام است و شامل دیگران هم می شود؟) حضرت فرمودند: «اخص لنا»، (معنای اولی الامر فقط اختصاص به ما اهل بیت دارد و شامل دیگران نمی شود)؛ و سائل الشیعه، ج 27، ص 136؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 298. جالب است که حتی در بعضی از منابع اهل سنت روایاتی آمده است که نشان می دهد این آیه درباره علی (علیه السلام) و امامان دیگر از اهل بیت نازل شده است. این مطلب با بقیه روایات پیامبر در آن منابع کاملاً سازگار و هماهنگ است؛ زیرا حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) در روایات خود، که نمونه هایی از آن ذکر شد و در مباحث بعد هم خواهد آمد، اهل بیت را معصوم و عالم الهی و محور نجات و هدایت و رفع اختلاف معرفی می کند. طبیعی است که اولی الامر هم که اطاعتشان واجب است، همین افراد باشند؛ زیرا معنا ندارد که يك جا، اهل بیت محور و معیار حق و عالم و معصوم و مایه نجات از گمراهی معرفی شوند، ولی خدا در جایی دیگر مردم را به اطاعت از افراد دیگری، غیر از آنان به نام اولی الامر، دعوت کند. بنابراین، عقل و نقل حکم می کند که اولی الامر همان اهل بیت باشند. اما در عقاید و روایات اهل سنت این تناقض وجود دارد که از يك طرف اهل بیت محور حق معرفی می شوند، ولی از طرف دیگر مصادیق مختلف دیگری را به عنوان اولی الامر که اطاعتشان واجب است، معرفی می کنند و متأسفانه با وجود احادیثی در کتب آنان مبنی بر معرفی اهل بیت به عنوان اولی الامر، معمولاً حاضر نیستند که در کتب تفسیری خود، جز در مواردی بسیار اندک و صرفاً به عنوان يك احتمال و نظر در کنار سایر نظرات خود، اهل بیت را دست کم به عنوان یکی از مصادیق اولی

الأمر معرفی کنند.

از جمله آیاتی که خداوند در آن از سرپرستی مسلمانان سخن می گوید و فرد خاصی را هم مصداق آن معرفی می کند، آیه معروف به آیه ولایت است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ 1

ولی و سرپرست شما فقط خدا است و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

### شان نزول آیه

در بسیاری از کتب اهل سنت روایات متعددی آمده است که نشان می دهد که این آیه درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است؛ در بعضی از این کتب به این نکته اشاره شده است که وی در حال رکوع نماز بود که انگشتر خود را به فرد سائل بخشید. (1) حتی بعضی از علمای بزرگ اهل سنت شأن نزول آیه درباره علی (علیه السلام) را اجماعی و مورد اتفاق همه عالمان و مفسران مسلمان دانسته اند. (2)

ص: 139

1- . بخشی از این کتب عبارت اند از: تفسیر طبری، تفسیر فخر رازی، تفسیر قرطبی، تفسیر آلوسی، تفسیر ابن کثیر، تفسیر البحر المحیط (ابو حیان بن حیان)، تفسیر الدر المنثور (سیوطی)، اسباب النزول (نیشابوری)، تفسیر فتح القدير (شوکانی)، لباب النزول (سیوطی)، الکافی الشاف (ابن حجر عسقلانی) و کنز العمال (متقی هندی). در میان کتبی از شیعه که احادیث و منابع اهل سنت را درباره شأن نزول این آیه گرد آورده اند، می توان به کتب زیر مراجعه کرد: در کتاب احقاق الحق (شوشتری)، ج 2، ص 399 به بعد اسامی اغلب منابع اهل سنت، که شأن نزول آیه را درباره علی (علیه السلام) می دانند، همراه با نقل عبارت از خود این منابع، ذکر شده است. همچنین علامه بحرانی در کتاب غایة المرام، ج 2، باب 18، عبارات 24 حدیث را به طور کامل از کتب مختلف اهل سنت در این مورد آورده است.

2- . قوشجی، که از دانشمندان بسیار متعصب اشعری است، در شرح خود بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی می گوید: «آن ها نزلت باتفاق المفسرین فی حق علی بن ابی طالب حین اعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته»؛ این آیه به اتفاق نظر همه مفسران در حق علی بن ابی طالب نازل شد که هنگام رکوع نماز انگشتر خود را به نیازمند داد؛ ص 368، افسست چاپ سنگی؛ آلوسی، مفسر بزرگ اهل سنت، در تفسیر روح المعانی، ذیل آیه «ولایت» می گوید: «غالب الاخباریین علی أن هذه الآية نزلت فی علی»؛ بیشتر اخباری ها می گویند که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است. سپس آلوسی روایاتی در این موضوع نقل می کند. همچنین، وی ذیل آیه 66 سورة مائده می گوید: «والآیة عند معظم المحدثین نزلت فی علی»؛ اکثر محدثان نزول این آیه «آیه ولایت» را درباره علی (علیه السلام) می دانند. قاضی عضد الدین ایجی، که از بزرگ ترین متکلمان اشعری است، می نویسد: «اجمع ائمه التفسیر ان المراد علی»؛ دانشمندان بزرگ تفسیر قرآن اتفاق نظر دارند که منظور، علی (علیه السلام) است؛ موافق، فی افضل الناس بعد رسول الله (صلی الله علیه وآله) ص 405، نشر عالم الکتب، بیروت. سعد الدین تفتازانی نیز، که یکی از متکلمان بزرگ اشعری است، چنین می گوید: «نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) حین اعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته»؛ به اتفاق مفسران این آیه درباره

علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) هنگامی نازل شد که او در رکوع نماز خود، انگشتر خویش را بخشید؛ شرح مقاصد، ج 5، الامام بعد رسول الله، ص 270..

آیه مزبور، ولیو سرپرست همه مسلمانان را کسی معرفی می کند که در حال رکوع، زکات مال خود را به مستمند داده است و چون بنابر منابع روایی شیعه و اهل سنت، این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است، پس قرآن، وی را به عنوان سرپرست تمام مسلمانان معرفی کرده است. اما اهل سنت، هرچند که این شأن نزول را می پذیرند، ولی دلالت و نتیجه گیری مزبور را قبول ندارند. آنان در رد عقیده شیعه درباره این آیه، اشکالات متعددی را مطرح کرده اند که به نقل و پاسخ بعضی از آن ها اشاره می کنیم. (1)

اشکال اول: کلمه «ولی» را در این آیه می توان به «دوست» ترجمه کرد و ضرورتی ندارد که آن را به معنای سرپرست و «اولی به تصرف» بگیریم.

پاسخ: با توجه به این که آیه با لفظ «اتّما»، که برای نشان دادن انحصار به کار می رود، شروع شده است؛ نمی توان کلمه «ولی» را به «دوست» ترجمه کرد؛ زیرا تمام مؤمنان باید دوست یکدیگر باشند و معنا ندارد که قرآن، دوست مؤمنان را فقط کسانی معرفی کند که در رکوع نماز اتفاق می کنند.

اشکال دوم: در آیه، کلمه «الَّذِينَ» که جمع است به کار رفته است و این با علی (علیه السلام) که فقط یک فرد است، تطبیق نمی کند.

پاسخ: اولاً همان طور که در بحث از آیه مباهله گفته شد، قرآن در مواردی متعدد، الفاظ جمع به کار برده در حالی که شأن نزول آن درباره یک نفر بوده است. ثانیاً این اشکال فقط به شیعه وارد نیست، بلکه به خود تمام منابع اهل سنت هم که شأن نزول آیه را درباره علی (علیه السلام) می دانند، وارد است.

اشکال سوم: علی (علیه السلام) هنگام نماز فقط به خدا توجه داشت و از غیر او غافل می شد، به طوری که نقل شده است که در حال نماز، حتی متوجه درآوردن تیر از پای خود نمی شد. حال چگونه ممکن است که او در نماز، متوجه آمدن و درخواست سائل شده باشد.

پاسخ: درست است که حضرت هنگام نماز از غیر خدا غافل می شد، ولی توجه به فرد نیازمند و اجابت درخواست او، عین توجه به خدا و نوعی عبادت است، نه توجه به یک امر دنیوی؛ به بیان دیگر عمل حضرت، عبادتی در ضمن عبادت دیگر است و آنچه با روح عبادت و توجه به خدا منافات دارد، تعلقات و اشتغالاتی است که بر خلاف رضای خدا است. مثلاً اگر وی در حال نماز متوجه می شد که برای کشتن پیامبر توطئه ای در کار است و او می توانست با اشاره ای و یا با هر عملی که حالت نماز را به هم نزند، از این توطئه جلوگیری کند، آیا به صرف این که در حال نماز است، نباید این کار را انجام می داد، و اگر انجام داد و جان پیامبر را حفظ کرد، آیا این عمل با نماز و عبادت وی منافات داشت یا عین عبادت بود؟ عبادت حضرت علی (علیه السلام) شبیه خلسه های صوفیانه یا مرتاضانه نبود که در حالات روحی و ذهنی خود فرو می روند و دیگر به اطرافشان، حتی اگر مورد رضای خدا هم باشد، توجهی ندارند. بنابراین، نباید گفت که حضرت در حال نماز، چیزی را نمی دید و نمی شنید و از تمام اطراف خود غافل بود، بلکه تعبیر درست این است که وی در نماز، فقط به آن چه مورد رضای خدا بود توجه داشت و از غیر آن غافل بود.

در پايان بحث امامت از نظر قرآن ضروری است که به سؤال و اشکالی که زياد مطرح می شود، پاسخ دهيم و آن اين است که اگر موضوع امامت امامان معصوم بعد از پيامبر آن قدر مهم است که هدايت کل امت اسلام به آن ها سپرده شده است، پس چرا نام آن ها به صراحت در قرآن نيامده است تا به هرگونه ابهام و اختلافی در اين مورد خاتمه داده شود.

پاسخ اين است:

اولاً: تاريخ به روشنی گواهی می دهد که مخالفان و دشمنان ولايت ائمه (عليهم السلام)، چه در زمان پيامبر و چه بعد از وی از هيچ کوششی برای مقابله با جانشینی آنان به جای پيامبر فرو گذار نکردند. اينان با آن که ظاهرأ جزو اصحاب شمرده می شدند، در حيات پيامبر اکرم (صلی الله عليه وآله) جسارت را به حدی رساندند که هنگامی که پيامبر در اوج بیماری و در واپسين روزهای حيات خویش دستور داد که قلم و کاغذی برای او بياورند تا وصيتی بنويسد که بعد از او امت اسلام تا قيامت از اختلاف و گمراهی مصون بماند، اين تعبير توهين آميز را نسبت به ساحت مقدس رسول الله (صلی الله عليه وآله) به زبان آوردند که پيامبر هذيان می گوید (1) و در محضر وی آن قدر جنجال و هياهو به پا کردند که از نوشته شدن وصيت حضرت جلوگیری کردند، (2) با آن که خداوند تمام سخنان وی را وحی الهی معرفی می کند و همه مسلمانان را به اطاعت مطلق از وی فرمان می دهد و خود حضرتش سوگند یاد می کند که در هر حالتی (سلامت و بیماری، خشم و شادی و...) جز سخن حق از دهان او بیرون نمی آید. (3) اگر پيامبر بيش از حد بر موضع خود پای می فشرد و بر

ص: 141

1- . چندین کتاب از منابع مهم اهل سنت اين تعبير توهين آميز برخی از صحابه را نقل کرده اند؛ از جمله: صحيح بخاری، کتاب الجهاد و السير، باب هل يستشفع الی اهل الذمة و کتاب المغازی باب مرض النبي؛ صحيح مسلم، کتاب الوصية، باب ترك الوصية؛ مسند احمد بن حنبل، مسند بنی هاشم، بداية مسند عبد الله بن العباس؛ سنن نسائی، ج 3 (از مجموعه 6 جلدی)، شماره 5854 و 5857؛ معجم كبير طبرانی، باب 3، جزء 10، ص 137، شماره 12095؛ مصنف عبد الرزاق، جزء 6 (از مجموعه يازده جزئی)، ص 57، شماره 9992 و جزء 10، ص 361، شماره 19371؛ دلائل النبوة بیهقی، کتاب ابواب غزوة تبوك، باب مرض رسول الله.

2- . اين حديث، که به حديث قرطاس معروف است، در بسياری از کتب معروف و معتبر اهل سنت با اسانيد مختلف و متعدد آمده است. در بعضی از آن ها تعبير کفر آميز «پيامبر هذيان می گوید» (لَيَهْجُرْ) و در بعضی ديگر تعبير زشت و ناپسند «درد به پيامبر فشار آورده است.» (عَلَبَهُ الوجع)؛ يعنی از شدت درد نمی داند چه می گوید، آمده است. غير از منابعی که در پاورقی قبل ذکر شد، برخی ديگر از اين کتب عبارت اند از: 1. صحيح بخاری، دست کم در هفت جا اين حديث را آورده است؛ از جمله: کتاب العلم، باب كتابة العلم؛ کتاب المغازی، باب مرض النبي؛ کتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الخلاف؛ کتاب المرضی، باب قول المريض قوموا عتی؛ کتاب الجزیه، باب اخراج اليهود. 2. صحيح مسلم، دست کم در پنج جا حديث قرطاس را ذکر می کند؛ از جمله: کتاب الوصية، باب ترك الوصية، در اين باب سه حديث در اين مورد آمده است. 3. معجم الكبير، طبرانی، باب 3، جزء 9، ص 249، شماره 10799 و 10800. همچنين، سيد هاشم بحرانی در کتاب غاية المرام، ج 6، باب 73، متن هفده حديث را از منابع مختلف اهل سنت در موضوع حديث قرطاس گردآوری و نقل کرده است.

3- . روايات مربوط به اين موضوع که «هرگز و در هيچ حالی از پيامبر سخنی جز حق صادر نمی شود»، در جلسه نهم، مبحث «اهميت و جایگاه قول و فعل شخصی پيامبر» از منابع خود اهل سنت آمده است..



نوشتن وصیت اصرار می کرد، کسانی که به خود جرئت دادند که در مقابل نص صریح قرآن و سخن حضرت بایستند و حیانی بودن کلام وی را به بهانه بیماری انکار کنند، هیچ ابائی از این نداشتند که وقتی موقعیت و منافع خود را در خطر جدی و نابودی کامل می دیدند، جرئت و جسارت خود را تا جایی پیش ببرند که اصل وحی و نبوت او را انکار کنند. پیامبر فرمود که من می خواهم وصیتی بنویسم که هرگز دچار گمراهی و اختلاف نشوید. واضح است که آنچه بعد از پیامبر به هدایت و ضلالت کل امت اسلام مربوط است، چیزی جز موضوع جانشینی و رهبری بعد از وی نیست؛ در تمام مواردی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعبیراتی شبیه به آن را درباره حفظ امت از گمراهی و اختلاف به کار برده اند، همواره به نحوی زعامت بعد از خود و سپردن هدایت و سرنوشت امت را به دست اهل بیت خود مطرح کرده است. از این رو مخالفان نوشتن وصیت پیامبر برای آن که نگذارند پیامبر در پایان عمر برای آخرین بار با به جا گذاشتن سندی مکتوب بر جانشینی بعد از خود تصریح کند و حجت نهایی را بر همگان تمام نماید، با جار و جنجال و آن تعبیر توهین آمیز مانع نوشتن وصیت پیامبر شدند. (1)

حال اگر قرآن به صراحت اسامی جانشینان پیامبر را مطرح می کرد، همان گروهی که با تمام قوا مانع نوشتن وصیت پیامبر شدند و هیچ اعتقاد واقعی به وحی و نبوت نداشتند، همراه با بقیه طرفداران خود از هیچ

ص: 142

1- . بعضی از علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده اند که پیامبر می خواست در وصیت خود به امر جانشینی و خلافت بعد از خود، حتی با ذکر اسم یا اسامی جانشینان، تصریح کند؛ از جمله: نووی در شرح صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ترك الوصیة، می نویسد: «بعضی از علما گفته اند که پیامبر می خواست برای از بین رفتن نزاع و فتنه ها فرد معینی را به خلافت نصب کند». ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، شرح صحیح بخاری، کتاب العلم، باب كتابة العلم، از قول سفیان بن عیینة می گوید: «پیامبر می خواست به اسامی جانشینان بعد از خود تصریح کند تا میان مردم هیچ اختلافی به وجود نیاید». عینی در عمدة القاری، شرح صحیح بخاری، نیز همین تعبیر را از سفیان نقل می کند؛ ج 2، ص 171، کتاب العلم، باب كتابة العلم؛ همچنین وی در چند سطر قبل از عبارت بالا از خطابی نقل می کند که بعضی از علما احتمال داده اند که پیامبر می خواست به امامت بعد از خود تصریح کند تا فتنه هایی مانند جنگ جمل و صفین پیش نیاید. قسطلانی هم در ارشاد الساری، شرح صحیح بخاری می گوید: «پیامبر فرمود: می خواهم چیزی بنویسم که در آن به نام امامان بعد از خودم تصریح نمایم.»؛ ج 1، ص 207. کرمانی، معروف به شمس الائمة، در کتاب الکوکب الدراری، شرح صحیح بخاری می گوید: «پیامبر می خواست اسم جانشین بعد از خویش را بنویسد تا مردم در این امر اختلاف و نزاع نکنند و این اختلاف آنان را به گمراهی نکشاند.»؛ ج 2، ص 172. احمد امین مصری در کتاب یوم الاسلام، ص 241 می نویسد: «پیامبر در آن بیماری که به فوت او منجر شد، می خواست نام امام بعد از خویش را معین کند». همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: «عمر (خلیفه دوم) گفت: "پیامبر هنگام بیماری خود می خواست به صراحت نام او (علی) را بنویسد، ولی من مانع شدم."»؛ ج 12، ص 120. یکی از روایان حدیث قرطاس، ابن عباس است که هنگام نقل این حدیث به شدت اشک می ریخت و می گفت: «تمام مصیبت ها در همین جا رخ داد که با نزاع و هیاهو مانع نوشتن وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند». این عبارت ابن عباس که در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است، خود قرینه دیگری است بر اهمیت فوق العاده محتوای وصیت پیامبر و نتایج مصیبت بار نوشته نشدن آن برای امت اسلام. در ذکر منابع مربوط به حدیث قرطاس، علاوه بر مطالعات شخصی، از تحقیقات استاد دانشمند آقای دکتر سید محمد حسین قزوینی نیز سود بردم..

کوششی برای تحریف قرآن و زدودن نام آنان از قرآن فروگذار نمی کردند و به این ترتیب قرآن در معرض خطر تحریف قرار می گرفت. درست است که خداوند حفظ قرآن و عدم تحریف آن را تضمین کرده است،<sup>(1)</sup> ولی یکی از راه های حفظ قرآن از تحریف همین است که در آن چیزی وجود نداشته باشد که موجب تحریف آن به دست کسانی شود که به ظاهر معتقد به اسلام و نبوت بودند، ولی چون از قدرت و اکثریت اجتماعی برخوردار بودند (که اگر غیر از این بود در توطئه جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر موفق نمی شدند)، می توانستند، همانند کتاب های آسمانی پیشین، قرآن را تحریف کنند و به این ترتیب اصل و کیان اسلام و نبوت پیامبر و کتاب آسمانی وی را متزلزل سازند. از این رو خداوند برای این که دشمنان قرآن و نبوت، که منافقانه و ریاکارانه در لباس دوست و مسلمان، دشمنی و کفر می ورزیدند، بتوانند اصل نبوت و قرآن را نابود کنند، به پیامبرش اجازه نمی دهد که بیش از حد بر نوشتن وصیت نامه اصرار کند و نیز اسامی جانشینان او را در قرآن قرار نمی دهد. حقیقت این است که تاریخ نبوت پیامبر و دوران بعد از وی نشان داد که حتی اگر در قرآن هم اسامی امامان ذکر می شد، عملاً تفاوتی نمی کرد؛ زیرا همان طور که پیامبر در طول حیات خود صدها و هزاران بار به موضوع رهبری و جانشینی خود حتی با ذکر نام تصریح کرده بود، ولی آن هایی که قصد پذیرش آن را نداشتند، انواع حيله ها و تدابیر و توجیحات را برای مخالفت خود به کار گرفتند، به همین ترتیب اگر قرآن نام جانشینان پیامبر را هم ذکر می کرد، کسانی که به هر حال قصد تسلیم شدن به سخن خدا و رسول او را نداشتند، بهانه و توجیهی برای بی اعتبار نشان دادن آن آیات فراهم می کردند و مثلاً همان گونه که به بهانه بیماری و هذیان گویی سخن پیامبر را، حتی اگر نوشته می شد، بی ارزش نشان دادند، در آن بخشی از سخنان وی هم که به عنوان قرآن عرضه می شد، به گونه های مختلف تشکیک می کردند و آن را از اعتبار می انداختند و چون در آن زمان اسلام و قرآن در آغاز دوره تکوین خود قرار داشت و هنوز آن گونه که باید و شاید قوت لازم را به خود نگرفته بود، تلاش و ترفندهای آنان به ثمر می نشست و قرآن و نبوت در همان آغاز از اعتبار الهی خود ساقط می شد. به هر تقدیر، تاریخ نشان داد که آنان که اهل تسلیم بودند، به تصریحات پیامبر تسلیم شدند و برایشان فرقی نمی کرد که در قرآن باشد یا نباشد؛ زیرا به دستور خود قرآن، موظف بودند که از پیامبر هم مانند خدا اطاعت کنند، اما آنان که عناد داشتند، سخن حق را، چه از پیامبر و چه از قرآن، نمی پذیرفتند؛ زیرا مگر غیر از این است که این خود پیامبر بود که بین سخنان خود تفکیک می کرد و بعضی را به عنوان سنت و بعضی دیگر را به عنوان قرآن به مردم معرفی می کرد و گرنه خود مردم که نزول وحی و فرشته آن را نمی دیدند که بفهمند کدام يك از سخنان قرآن است و کدام يك نیست. پس اگر کسی تسلیم سخن پیامبر باشد، همه آن را می پذیرد و اگر نباشد هیچ يك را نخواهد پذیرفت.

ثانیاً: بر خلاف تصور عامه، ذکر نام امامان ثمره چندانی در بر نداشت؛ زیرا اگر قرآن می گفت که مثلاً نام جانشینان پیامبر، علی، حسن، حسین و... است، در آن جامعه کسان دیگری هم این اسامی را داشتند و ادعا می کردند که خودشان مصداق این آیات اند و یا مخالفان، همین اسامی را بر روی فرزندان خود می گذاشتند و سپس همین ادعا را برای فرزندانشان و یا خود این فرزندان برای خود مطرح می کردند. حتی اگر قرآن این اسامی را به شکل کامل تر و دقیق تر و مفصل تر بیان می کرد، باز هم تفاوتی نمی کرد؛ زیرا اولاً در آن صورت بسیاری از آیات قرآن به بیوگرافی افراد بدل می شد و این امر از شأن قرآن به دور است و ثانیاً این اسامی هر قدر هم که به تفصیل بیان می شد، باز هم امکان تقلید از آن وجود می داشت.

اما قرآن به جای ذکر اسامی، که هم قرآن را در خطر تحریف قرار می داد و هم قابل تقلید و در نتیجه بی فایده می بود، روشی در معرفی جانشینان پیامبر به کار برد که مهم تر و اساسی تر و سودمندتر بود و در عین حال آثار سوء یادشده را هم نداشت و آن معرفی صفات و کمالات جانشینان پیامبر است. همان گونه که در مباحث قبل گفته شد، قرآن از برگزیدگانی سخن می گوید که علم و عصمت الهی دارند و از همه افراد امت برترند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هم در سخنان خود فقط به ذکر اسامی آنان اکتفا نکرده و دائماً کمالات و صفات عالی آن ها را معرفی کرده است. در واقع قرآن کریم با چنین روشی نکته مهمی را متذکر می شود؛ می خواهد بگوید که صرف نام و عنوان اهمیت چندانی ندارد، بلکه آنچه مهم است این است که جانشینان پیامبر باید صفاتی همانند خود وی مانند علم الهی و کامل به قرآن و سایر امور داشته باشند و از گناه و خطا مصون باشند و از نظر مقام قرب و سایر صفات پسندیده تفاوتی چشمگیر با سایر افراد داشته باشند و هر کس که این ویژگی ها را داشت، لیاقت جانشینی پیامبر را دارد. در این صورت دیگر کسی نمی تواند ادعای داشتن این کمالات متعالی و فوق العاده را بکند و اگر کرد، رسوا خواهد شد. اسم قابل تقلید و ادعا است، ولی کمالات عالی را نمی توان تقلید یا ادعا کرد. اما اگر به فرض هم کسی چنین ادعایی کرد، اقوال و افعال او نشان خواهد داد که علم و عصمت کامل دارد یا خیر. جالب است که بعد از پیامبر کسانی کوشیدند که همان کمالاتی را که قرآن و پیامبر در مورد آن برگزیدگان معرفی می کند، با جعل احادیث به خودشان یا به دیگران نسبت دهند، ولی در عمل کردارها و گفتارهایی از آنان سر زد که نشان دادند کمترین بهره ای از علم و عصمت و کمالات الهی دیگر ندارند و این ادعاهای باطل حاصلی جز رسوایی برای آن ها نداشت و ندارد. این احادیث و ادعاهای دروغین دلیل خوبی است بر آنچه در مورد امکان تقلید اسامی گفتیم؛ زیرا در جایی که امکان تقلید کمالات وجود ندارد و ادعای دروغین آن هم به روشنی به رسوایی می انجامد و در عین حال باز هم بعضی به خود جرئت چنین ادعایی می دهند، به طریق اولی تقلید از نام و عنوان صرف به راحتی امکان پذیر است. بنابراین، به دلیل جهات یادشده است که قرآن کریم از ذکر اسامی امامان صرف نظر و به جای آن، ویژگی اساسی تر و مؤثرتر آنان را که همان صفات و کمالات عالی آن ها باشد، ذکر می کند.

## چکیده

خداوند در آیه اولی الامر به مسلمانان دستور اطاعت مطلق و بی قید و شرط از اولی الامر را می دهد و این به معنای عصمت کامل آنان از هرگونه گناه و خطا است؛ زیرا به حکم عقل و قرآن و سنت، اطاعت بی قید و شرط از کسی که گناه و خطا می کند، جایز نیست.

بعضی از مفسران بزرگ اهل سنت، اولی الامر را معصوم ولی مصداق آن را مجموع امت اسلام می دانند. ولی این سخن نادرست است؛ زیرا اولاً- با وجود روایات صریح در معرفی اهل بیت به عنوان معصوم، دلیلی برای قائل شدن به عصمت جمعی وجود ندارد. ثانیاً هیچ دلیل قانع کننده ای در دست نیست که مجموع امت، بدون وجود پیشوای معصوم در میان آن ها معصوم از خطا است. ثالثاً عملاً اجماع تمام افراد امت اسلام غیر ممکن و یا قریب به محال است. رابعاً با اجماع امت، دیگر مخالفی باقی نمی ماند که موظف به اطاعت از اولی الامر باشد. اگر هم مخالفانی در میان امت اسلام وجود داشته باشند، پس اصلاً اجماعی وجود ندارد که آن مخالفان موظف به اطاعت از آن باشند.

اهل سنت در مصداق اولی الامر اختلاف نظر دارند و افرادی غیر معصوم مانند خلفا و حاکمان، صحابه، علما و فرماندهان سپاه را مصداق آن می دانند. ولی این نظرات نادرست است؛ زیرا اولاً هیچ يك از این ها

معصوم نیستند و در نتیجه نباید از آنان به نحو بی قید و شرط اطاعت کرد، در حالی که آیه دستور به اطاعت بی قید و شرط از اولی الامر را می دهد. ثانیاً در درون خود این افراد، اختلافات و نزاع ها و گاه جنگ های مختلفی رخ داده است که امت اسلام را سرگردان می کند که از کدام دسته باید اطاعت کند. اطاعت از هر دسته، مستلزم نافرمانی از دسته دیگر است و این بر خلاف آیه اولی الامر است.

در روایات شیعه، اولی الامر، فقط امامان معصوم دوازده گانه معرفی شده اند. بعضی از روایات اهل سنت هم، با آن که اندک است، همین را تأیید می کند.

خداوند در آیه ولایت، فقط کسانی را ولیّ و سرپرست مردم معرفی می کند که در حال نماز، زکات (صدقه) داده اند. روایات شیعه و اهل سنت، شأن نزول این آیه را درباره حضرت علی (علیه السلام) می دانند.

در این آیه واژه «ولیّ» به معنای دوست نیست؛ زیرا همه مسلمانان باید دوست یکدیگر باشند، نه فقط کسی که آیه معرفی می کند.

جمع بودن لفظ آیه منافاتی با رهبری علی (علیه السلام) ندارد؛ زیرا مانند موارد بسیاری در قرآن، الفاظ آیه جمع است، ولی مصداق و شأن نزول آن بیش از یک نفر نیست. یعنی هر چند آیه به صورت جمع به کار رفته است، ولی در خارج فقط یک نفر به آن عمل کرده است.

توجه به مستمند در حال نماز منافاتی با توجه به خدا ندارد؛ چون دستگیری از مستمند هم، عین توجه به خدا و نوعی عبادت و مایه قرب به خدا است.

علت این که نام دوازده امام معصوم به صراحت در قرآن نیامده این است که اولاً اگر اسامی آنان در قرآن می آمد، مخالفان ولایت ائمه که حتی حاضر شدند نسبت هذیان گویی به پیامبر بدهند، هیچ ابایی از این نداشتند که برای از بین بردن نام آنان قرآن را هم تحریف کنند و به دلیل آن که از اکثریت و نفوذ اجتماعی برخوردار بودند، در این کار موفق می شدند، همان طور که در جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر موفق شدند. ثانیاً دیگران هم می توانستند همان اسامی را تقلید و هم نامان آنان را مصداق آیات معرفی کنند.

قرآن به جای نام بردن امامان، که تأثیر و ثمره چندانی نداشت، اوصاف و کمالات متعالی آنان، مانند علم و عصمت، را مطرح کرده است که قابل تقلید نیست و مدعی دروغین را رسوا می کند. علاوه بر این، اطاعت از پیامبر هم مانند اطاعت از خدا واجب است. کسانی که صدها سخن پیامبر را در معرفی امامان (حتی با ذکر اسامی) نادیده گرفتند، به سخن قرآن هم توجهی نمی کردند و کسانی که تابع سخن پیامبر بودند، نیازی به دیدن اسامی آن ها در قرآن نداشتند.



## جلسه سیزدهم: دلایل نقلی امامت (3) امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) (بخش اول)

### اشاره

اهداف درس 148

مروری بر مباحث پیشین 148

مقدمه 148

اهمیت تعیین جانشین برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 148

امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) 150

حدیث یوم الإنذار (یوم الدار) 151

حدیث منزلت 152

دلالت حدیث منزلت 153

اشکالات اهل سنت به دلالت حدیث منزلت 153

حدیث غدیر 155

صدور حدیث غدیر 156

دلالت حدیث غدیر 156

اشکالات اهل سنت به دلالت حدیث غدیر 157

چکیده 161

ص: 147

آشنایی با:

اهمیت تعیین جانشین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)؛

دلایل ضرورت تعیین جانشین به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)؛

چند روایت معروف از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

(یوم الإنذار، منزلت و غدیر) در معرفی جانشینی حضرت علی (علیه السلام) و پاسخ به اشکالات اهل سنت درباره این احادیث.

### مروری بر مباحث پیشین

در دو جلسه گذشته با دلایل قرآنی امامت آشنا شدیم و دانستیم که قرآن برگزیدگانی را که علم و عصمت الهی دارند و برترین افراد امت اسلام، بعد از پیامبر، هستند، بدون ذکر نام معرفی کرده است و بدیهی است که اینان باید جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) در هدایت مردم و اداره امور جامعه آن‌ها باشند. در این جلسه (و جلسه بعد) مبحث امامت را در روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بررسی می‌کنیم. در این مبحث ابتدا با اهمیت تعیین جانشین برای وی آشنا خواهیم شد و نشان می‌دهیم که محال است حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) موضوع جانشینی خود را مطرح نکرده و در این باره سکوت کرده باشد. سپس بر اساس منابع اهل سنت بعضی از روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در معرفی جانشینان خود ذکر می‌کنیم و در این جلسه، نخست احادیثی را در معرفی حضرت علی (علیه السلام) به عنوان جانشین بی واسطه آن حضرت (با نام های احادیث "یوم الإنذار"، "منزلت" و "غدیر") مطرح خواهیم کرد.

### مقدمه

### اهمیت تعیین جانشین برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در طول دوران نبوت خویش درباره جانشینی و رهبری بعد از خود سخنی گفته و تکلیف امت اسلام را روشن ساخته است یا در این مورد سکوت کرده است؟ دلایل عقلی و نقلی اثبات می‌کند که محال است وی در این موضوع سکوت کرده باشد. حتی اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌خواست که این امر را به مشورت و انتخاب خود مردم واگذار کند، باز هم می‌بایست سکوت نکرده و امت خود را بلا تکلیف رها نکرده باشد و همین مطلب را بیان کرده باشد که امر جانشینی پس از من به انتخاب خود شما است.

دست کم سه دلیل می‌توان اقامه کرد که چرا محال است پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موضوع جانشینی خود سکوت کرده و چیزی نگفته باشد:

1. در بحث از حدیث افتراق الأمة گفتیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشگویی کرد که امت اسلام بعد از او به ده ها فرقه تقسیم می‌شود که فقط یکی از آن‌ها اهل نجات و بهشت است و بقیه در گمراهی و آتش جهنم خواهند بود.

حال سؤال این است که آیا ممکن است در موضوعی با این اهمیت که به سعادت اخروی و بهشتی و جهنمی شدن تمام مسلمانان مربوط است، و اساساً فلسفهٔ بعثت هم چیزی جز این نیست، هم مسلمانان

ص: 148



سکوت کرده و نپرسیده باشند که آن فرقه حق و نجات یافته کدام است و هم خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) بدون پرسش مردم هیچ چیزی در این مورد نگفته و مردم را به سوی آن فرقه حق راهنمایی نکرده باشد؟ واضح است که خیر، زیرا چطور ممکن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی مسائل بسیار کوچک فقهی را (مانند برخی شکایات نماز و مسائل جزئی طهارت و نجاست) بیان کرده و مشکلات و پرسش های شخصی و جزئی افراد را پاسخ داده باشد، اما در مهم ترین و سرنوشت سازترین موضوع زندگی میلیاردها مسلمان تاقیامت، یعنی هدایت و ضلالت آن ها، سکوت کرده و فرقه حق را معرفی نکرده باشد؟ هم عقل به ما می گوید که چنین چیزی ممکن نیست و هم مشاهده می کنیم که در ادامه حدیث إفتراق الأمة، مردم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهند که آن فرقه را معرفی کند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم پاسخ می دهد. این که پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه بوده است، در مباحث آینده روشن خواهد شد.

2. تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به روشنی نشان می دهد که وی هرگاه مجبور به ترك موقت جامعه (به دلیل جنگ، مسافرت و...) حتی برای چند روز می شد، کسی را به عنوان جانشین موقت برای خود قرار می داد تا جامعه حتی برای آن چند روز یا چند هفته بدون رهبر و بلا-تکلیف و سردرگم نباشد. حال چطور ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در واقع با فوت خویش جامعه اسلامی را تاقیامت ترك می کند، هیچ کس را برای جانشینی خود نصب نکند؟ چگونه است که ترك چند روزه جامعه و عدم نصب جانشین موقت، به مشکلات مختلف اجتماعی می انجامد، ولی ترك چند هزار ساله آن تاقیامت منجر به هیچ مشکل و اختلاف و تفرقه ای نمی شود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره آن سکوت می کند؟

جالب است که ابو بکر در بیماری خویش بدون هیچ مشورتی با دیگران و بدون تشکیل جلسه شورایی، عمر را با تصمیم يك نفره خود به خلافت نصب می کند (1) و عمر نیز برای خلافت بعد از خود جلسه ای را تشکیل می دهد (که اگر قرار است تعیین خلیفه به نصب خلیفه قبل باشد، پس عمل خلیفه دوم نادرست است و اگر باید به مشورت باشد، روش خلیفه اول ناصواب است). خود آنان و پیروانشان این اقدام آن ها را جلوگیری از بی سرپرست ماندن جامعه اسلامی معرفی می کنند و حتی در ماجرای سقیفه که هنوز جسد پیامبر (صلی الله علیه وآله) روی زمین است و عده ای با عجله برای تعیین خلیفه به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 149

1- . اولاً خود همین اقدام ابو بکر نشان می دهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) موضوع خلافت را به شورا و انتخاب مردم واگذار نکرده است زیرا اگر چنین کرده بود، پس اولین کسی که دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذاشته است، ابو بکر بوده است که بدون شورا و فقط به تشخیص فردی خود، خلیفه بعدی را نصب می کند. ثانیاً عجب آن است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد در وصیت آخر عمر خویش، موضوع جانشینی خود را تصریح نماید به بهانه بیماری، به هذیان گویی (العیاذ بالله) متهم می شود و از نوشتن وی جلوگیری می شود، ولی هنگامی که ابو بکر در آخرین روزهای عمر خود و در اوج بیماری، عمر را به جای خود نصب می کند، هیچ يك از آن کسانی که تهمت هذیان گویی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) زدند، ابو بکر را به هذیان گویی متهم نکردند و وصیت او را بی چون و چرا پذیرفتند و اجرا کردند. همین مطلب درباره خلیفه دوم هم صادق است؛ زیرا وی نیز هنگامی که در اثر زخم خنجر، سخت بیمار و در حال احتضار بود و برای تعیین خلیفه بعد، آن جلسه شش نفره را تشکیل داد و افراد مورد نظر خود را برای تصمیم گیری معرفی کرد، در این جا هم کسی از آن جماعت اعتراض نکرد و وی را به هذیان گویی متهم نکرد و مانع اجرای تصمیم او نشد و عجیب تر آن که خود خلیفه دوم که برای ممانعت از نوشتن وصیت پیامبر، این جمله را به زبان آورد که «قرآن برای ما کافی است»، چگونه هنگامی که ابو

بکر وی را به خلافت نصب می کند و چه هنگامی که خودش برای تعیین خلیفه بعد تصمیم می گیرد، این سخن و نظر خویش را فراموش می کند و دلیل نمی آورد که قرآن برای هدایت امت کافی است و نیازی به وصیت ابوبکر و خود من نیست..

در سقیفه گرد می آیند، توجیه اهل سنت این است که علت عجله آنان قبل از دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) این بود که نگران بودند که مبدا جامعه اسلامی برای يك روز بدون رهبر بماند و صدمات و زیان های بزرگی را متحمل شود.

حال آیا ممکن است که خلفای بعد از پیامبر، آن قدر نگران و دلسوز جامعه اسلامی باشند که به هر طریق ممکن (درست یا نادرست) جانشینی برای خود نصب یا برای آن مجلسی تشکیل دهند و امت را از سرگردانی نجات دهند، ولی خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) این دغدغه و نگرانی را نداشته و یا احساس مسئولیت و قدرت تشخیص او از خلفایش پایین تر باشد و نداند که رها کردن جامعه بدون رهبر چه آثار و عواقبی به دنبال دارد؟ بنابراین، در جایی که خلفای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بلکه هر فرد عاقلی ضرورت تعیین جانشین را می داند، به طریق اولی محال است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این امر سکوت کرده و تکلیف امت خود را مشخص نکرده باشد.

3. بهترین دلیل بر امکان يك چیز وقوع آن است و از این رو بهترین دلیل بر این که آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در موضوع جانشینی خود سخنی گفته است یا نه، این است که به تاریخ نبوت و روایات نقل شده از وی مراجعه کنیم. با مراجعه به سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به روشنی مشاهده می کنیم که وی شاید در هیچ موردی در دوران نبوت خود به اندازه این موضوع (مستقیم و غیر مستقیم) سخن نگفته و حجّت را بر همگان تمام نکرده باشد. در مباحث بعد، نمونه های متعددی از احادیث نبوی را در موضوع امامت ذکر خواهیم کرد.

### امامت در احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

تاریخ نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با روشنی و قطعیت تمام حاکی از این است که وی از همان آغاز نبوت خویش و حتی از همان اولین روز اعلام علنی و عمومی رسالت خود که هنوز جامعه سراسر کفر و شرک آن زمان نبوت او را هم نپذیرفته است، موضوع جانشینی خود را مطرح و مصداق آن را معرفی می کند. گویی پیامبر اکرم با این کار خود می خواهد به همگان بفهماند که نبوت وی و امامت بعد از او دو بخش جدا نشدنی از يك مأموریت الهی است که یا کسی باید هر دوی آن ها را با هم بپذیرد و یا هیچ يك را نپذیرد؛ به بیان دیگر اگر کسی ادعا کند که به نبوت او معتقد است، ولی امامت بعد از وی را قبول ندارد، درست مانند این است که رسالت او را هم منکر شده است. (1)

دعوت به امامت در تمام دوران نبوت رسول اکرم تا واپسین روزهای عمر او ادامه داشت، به طوری که با توجه به کثرت احادیثی که در منابع شیعه و سنی در این مورد وجود دارد، می توان گفت که تقریباً کمتر روزی بوده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نحوی در این موضوع سخن نگفته باشد. وی برای اتمام حجّت بر همگان و بستن راه هرگونه عذر و بهانه بر مخالفان، هر تعبیر و واژه ای را که در زبان عرب برای معرفی جانشین، در همه ابعاد دینی و اجتماعی آن، وجود داشته است به کار گرفته است؛ مانند: امام، وصی، خلیفه، ولی، قائد، مولی، وارث، وزیر،... و نیز از صریح ترین الفاظ برای اعلام فضایل بسیار والای علمی و اخلاقی و

ص: 150

---

1- . آیه ابلاغ (مائده/ 67)، که در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد و شأن نزول آن به روشنی حاکی از تفکیک ناپذیری نبوت و امامت است..

کمالات الهی و فوق بشری آنان سود جسته است تا کسی نگوید که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فلان لفظ و عبارت را به کار برده بود، به امر امامت معتقد می شدیم.

به طور کلی سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در معرفی جانشینان خود به دو دسته می توان تقسیم کرد:

1. بعضی از آن ها به معرفی حضرت علی (علیه السلام) به عنوان جانشین بی واسطه او اختصاص دارد. در این دسته روایات، گاه مستقیماً موضوع امامت وی مطرح شده است و گاه فضایل و کمالاتی درباره او نقل شده است که به صراحت نشان می دهد که جز او کسی صلاحیت تصدی این مقام الهی را ندارد.

2. بعضی دیگر از احادیث نبوی به معرفی گروهی خاص می پردازد و همانند مورد قبل، یا از آن ها به عنوان جانشینان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نام برده می شود و یا کمالات الهی آنان به مردم معرفی می شود. در این گروه از روایات گاه تعبیر "اهل بیت" به کار رفته و گاه نیز به اسامی بعضی از آنان یا همه آنان تصریح شده است.

در این جلسه به معرفی دسته اول این احادیث که به امامت حضرت علی (علیه السلام) اختصاص دارد، می پردازیم و از بین روایات بسیار، به دلیل رعایت اختصار، به ذکر سه روایت  
یوم الإنذار، منزلت و غدیر بسنده می کنیم.

### حدیث یوم الإنذار (یوم الدار)

پیامبر اکرم بعد از مدتی دعوت مخفیانه، موظف شد که به دستور آیه **وَ أَنْزَلْنَا عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، 1 نبوت خود را به نزدیکانش ابلاغ کند. بعد از دعوت از چهل نفر از آن ها، که غالباً از بزرگان جامعه بودند و پس از اطعام آنان پرسید:

«فَأَيُّكُمْ يُؤازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي...» (کدام يك از شما مرا در این امر نبوت یاری می کند تا برادر من و... باشد؟).

امام علی (علیه السلام) برخاست و اعلام آمادگی کرد(1). پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم دست بر گردن او گزارد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيُكْم فَاَسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»؛ (این فرد، برادر و جانشین و خلیفه من در میان شما است. سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید). حاضران به نشانه انکار و اعتراض برخاستند و با خنده و تمسخر به ابو طالب گفتند که محمد به تو دستور می دهد که از سرت اطاعت کنی و به سخن او گوش دهی.(2)

ص: 151

1- . در بعضی از متون آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) سه بار این پرسش را تکرار کرد و هر سه بار جز حضرت علی (علیه السلام) کس دیگری برخاست.

2- . این حدیث و احادیث مشابه آن، که به حدیث یوم الإنذار (یا یوم الدار) معروف است در بسیاری از منابع مهم تاریخی و تفسیری و روایی اهل سنت، با تفاوت هایی در عبارات و در توضیح آیه 214 سورة شعراء آمده است، از جمله: تفسیر طبری، تفسیر ابن کثیر، تفسیر

البغوی (معالم التنزیل)، تفسیر اللباب (از ابن عادل)، تفسیر الخازن (لباب التأویل)، تفسیر همیان الزاد (از اباضی)، مسند احمد بن حنبل، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تاریخ کامل (ابن اثیر)، ذکر امر الله تعالی بنبیه (صلی الله علیه وآله) باظهار دعوت، تاریخ طبری. برای آگاهی بیشتر از متون و اسناد مختلف حدیث «یوم الإنذار»، مراجعه کنید به: بحرانی، غایة المرام، ج 3، ص 276 و شوشتری، احقاق الحق، ج 4، ص 60 به بعد..

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در موارد متعددی در دوران نبوت خود این عبارت معروف را به علی (علیه السلام) فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ با این فرق که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. (1)

ص: 152

1- . این حدیث با تفاوت هایی اندک در عبارات در معتبرترین متون اهل سنت وارد شده است. کثرت این روایت و متون آن و تصریح علمای بزرگ آنان به صحت حدیث، کمترین تردیدی در قطعیت صدور و صحت آن باقی نمی گذارد. بعضی از این متون عبارت اند از: صحیح بخاری، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابی طالب و کتاب المغازی، غزوة تبوك. صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابة، باب فضایل علی بن ابی طالب (در این باب چهار حدیث در این موضوع آمده است). سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب (ترمذی در این باب، سه حدیث در این موضوع می آورد و آن ها را حسن و صحیح می داند). سنن ابن ماجه، مقدمه، باب فضل علی بن ابی طالب (دو حدیث) مسند احمد بن حنبل: مسند ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، بدایة مسند عبد الله بن العباس، مسند ابی سعید الخدری، مسند جابر بن عبد الله، حدیث اسماء بنت عمیس (تا جایی که من جست و جو کردم، دست کم چهارده حدیث در این مورد در مسانید بالا آمده است). همچنین حدیث منزلت در متون روایی زیر هم آمده است که برای رعایت اختصار به ذکر نام کتب بسنده می کنم: کنز العمال متقی هندی (بیش از بیست حدیث) سنن کبری نسایی (دوازده حدیث)، مستدرک صحیحین حاکم نیشابوری (وی سه حدیث در باب های مختلف می آورد و آن ها را با معیارهای بخاری و مسلم صحیح می خواند). طبرانی (در معجم کبیر، معجم اوسط و معجم صغیر) دست کم (تا جایی که شمارش کرده ام) سی بار این حدیث را آورده است. در کتب سیره و تاریخ اهل سنت نیز این حدیث ذکر شده است، از جمله: سیره ابن هشام، غزوة تبوك، شأن علی بن ابی طالب؛ کامل ابن اثیر، حوادث سال نهم، ذکر غزوة تبوك؛ «مختصر تاریخ دمشق» از ابن منظور، باب علی ابن ابی طالب (در این کتاب، دست کم در سی جا، این حدیث آمده است)؛ ابن کثیر، سیره النبویة، جزء 4، ص 12؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، کتاب علی بن ابی طالب، فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله؛ بغدادی، تاریخ بغداد، (حدود پانزده حدیث)؛ تاریخ اسلام، ذهبی، (شش حدیث). همچنین البدایة و النهایة ابن کثیر، البدء و التاریخ از ابن المطهر، المنتظم از ابن الجوزی، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل از ابن حزم، اسد الغابة از ابن اثیر، دلائل النبوة بیهقی (دو حدیث)، مسند ابی یعلی الموصلی (ثُه حدیث)، صحیح ابن حبان (سه حدیث)، معرفة الصحابة از ابن نعیم اصبهانی (چهار حدیث)، مسند الطیالسی (سه حدیث)، مشکل الآثار از طحاوی (دو حدیث)، مسند الحمیدی، مصنف ابن ابی شیبة (شش حدیث)، مصنف عبد الرزاق، الآحاد و المثانی (از ابن ابی عاصم). همچنین در میان منابعی که مؤلفان شیعی از کتب اهل سنت گردآوری کرده اند، می توان مراجعه کرد به: غایة المرام، بحرانی، وی در جلد 2، باب 20، صد حدیث از منابع مختلف اهل سنت را در حدیث منزلت و نیز در جلد 6، باب 83، یازده حدیث را آورده است. احقاق الحق، شوشتری، ج 4، ص 54 به بعد و ج 16 و 20، ص 128 و ج 21، ص 150 و ج 22، ص 387 و ج 23، ص 60؛ عبقات الانوار، میر حامد حسین، ج 11. در کتاب تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج 6، ذیل آیه 142 سورة اعراف نیز بخشی از اسناد این حدیث در متون اهل سنت ذکر شده است..

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیث منزلت، شأن و مقام حضرت هارون نسبت به حضرت موسی را به حضرت علی (علیه السلام) هم نسبت می دهد. قرآن کریم برای هارون، ویژگی های زیر را بیان می کند:

1. نبوت (طه/32، انبیاء/48، مریم/53)

2. وزارت (طه/29): که در این جا به معنای معاونت و یابوری است.

3. برادری (طه/30)

4. تقویت و پشتیبانی موسی و شراکت با وی در هدایت مردم (طه/31-32)

5. جانشینی او در غیاب موسی (اعراف/42)

بنابراین از حدیث منزلت معلوم می شود که جز مقام نبوت، تمام ویژگی های دیگر هارون برای حضرت علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وجود دارد؛ یعنی علی (علیه السلام) نیز یاور، معاون، پشتیبان، برادر معنوی و شریک وی در امر هدایت مردم و مهم تر از همه جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) در غیاب او است. (1) همچنین باید توجه کرد که منظور از شراکت علی (علیه السلام) در امر هدایت مردم، چیزی بیش از آن ارشاد و هدایتی است که به عنوان امر به معروف و نهی از منکر وظیفه دینی هر مسلمانی است و با توجه به تعبیر "وزیر" معلوم می شود که مقصود همان هدایت و رهبری کل امت اسلام است. علاوه بر این، همه مسلمانان و مؤمنان برادر یکدیگرند و از این جا هم ثابت می شود که برادری علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر، غیر از برادری دینی معمولی است و از قرب و جایگاه خاص او نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکایت می کند.

### اشکالات اهل سنت به دلالت حدیث منزلت

با توجه به کثرت نقل این حدیث، اهل سنت نتوانسته اند این حدیث را نادرست معرفی کنند، ولی درباره نتیجه گیری مکتب شیعه از این حدیث، اشکالات متعددی مطرح کرده اند که به نقل و پاسخ آن ها می پردازیم:

اشکال اول: پیامبر (صلی الله علیه وآله) حدیث منزلت را هنگامی که عازم جنگ تبوک بود، به علی (علیه السلام) فرمود. بنابراین حدیث مزبور فقط بیانگر جانشینی موقت علی (علیه السلام) در مدینه به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مدت این جنگ است و ربطی به جانشینی مطلق وی بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندارد.

ص: 153

1- سیوطی در تفسیر الدر المنثور، ذیل آیات 25 به بعد از سوره طه، این دعا را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: خدایا، من از تو همان درخواست را می کنم که موسی درخواست کرد و گفت: «سینه ام را گشاده و کارم را بر من آسان گردان، گره از زبانم بگشا تا

سخنانم را بفهمند، وزیری از خاندانم برایم قرار ده و...». سیوطی در ادامه این عبارات می گوید: هنگامی که این آیات نازل شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعا کرد و فرمود: «خداوندا، پشتم را با برادرم علی محکم گردان»؛ یعنی مرا به وسیله او تقویت و پشتیبانی کن. خدا هم دعای او را مستجاب کرد..



پاسخ: اولاً، درست است که یکی از مواضع بیان این حدیث، به مناسبت جنگ تبوک بوده است، ولی غیر از این مورد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد متعدد دیگر هم که هیچ ربطی به جنگ تبوک نداشته است، این عبارت را به عنوان يك فضیلت کلی برای حضرت علی (علیه السلام) مطرح کرده است. (1)

ثانیاً: اگر منظور پیامبر، فقط جانشینی محدود و موقت برای غیبت چند روزه او در جنگ تبوک بود، هیچ نیازی به ذکر تمام فضایل و مقامات هارون برای علی (علیه السلام) نبود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) می توانست با يك عبارت ساده مانند این که «در غیاب من علی (علیه السلام) مدینه را اداره و مراقبت کند»، این جانشینی را اعلام نماید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) اهل غلوّ بی جا نبود. از این رو هنگامی که تمام کمالات و نسبت های هارون را به موسی برای علی (علیه السلام) می شمارد، معلوم می شود که منظور وی به مراتب بسیار بیش تر از يك جانشینی معمولی و موقت است. به علاوه این اولین بار نبود که وی کسی را در غیاب موقت خود نصب می کرد. اما مشاهده می کنیم که وی در مورد هیچ يك از جانشینان خود چنین عبارتی را مطرح نکرده و ویژگی های هارون را به او نسبت نداده و به ذکر عباراتی معمولی در این امر بسنده کرده است. همچنین دلیل دیگر این که حدیث منزلت حاکی از فضیلتی فوق العاده است نه يك جانشینی موقت، این است که بعضی از صحابه آرزو می کردند که کاش پیامبر (صلی الله علیه وآله) این تعبیر را برای آنان به کار می برد. سعد بن ابی وقاص که از راویان حدیث منزلت است می گوید حاضر بود که این مقام علی (علیه السلام) را با صدها شتر سرخ مو (که در آن زمان بسیار قیمتی و ارزشمند بود) عوض کند و مقام مزبور را در کنار بعضی دیگر از مقامات حضرت علی (علیه السلام) مانند جزو اهل بیت بودن در ماجرای مباحله قرار می دهد. (2) جانشینی موقت پیامبر، فضیلتی فوق العاده محسوب نمی شد و اگر هم بود، اختصاص به علی (علیه السلام) نداشت تا سعد بن ابی وقاص از بین همه جانشینان موقت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آن زمان، فقط بر علی (علیه السلام) تأکید کند و آن را در کنار سایر فضایل خاص وی قرار دهد.

ثالثاً: قید «

لَا نَبِيَّ بَعْدِي» در حدیث منزلت، خود قرینه دیگری است بر این که حدیث، ناظر بر امامت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اثبات تمام فضایل یادشده برای او، غیر از نبوت، است. هیچ دلیل و مناسبتی وجود ندارد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای اعلام جانشینی موقت خود، این عبارت را مطرح کند که «فرق من و تو این است که بعد از من پیامبری نخواهد آمد».

اشکال دوم: حدیث منزلت دلالت بر جانشینی علی (علیه السلام) بعد از فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی کند؛ زیرا هارون قبل از موسی از دنیا رفت و جانشین بعد از او نشد.

پاسخ: درست است که هارون قبل از موسی فوت کرد، ولی با فضیلت ترین افراد امت موسی بود، که اگر غیر از این بود، فرد دیگری به جای او وزیر و پشتیبان و معاون موسی قرار می گرفت. از این رو اگر هارون بعد از موسی زنده بود، جانشین وی قرار می گرفت. حال با توجه به مقایسه هارون و علی (علیه السلام) و نسبت داده شدن تمام فضایل وی به علی (علیه السلام) معلوم می شود که علی (علیه السلام) نیز با فضیلت ترین فرد امت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است و چون بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) زنده است، جانشین وی محسوب می شود؛ به بیان دیگر مقایسه هارون و علی (علیه السلام) از نظر دارا بودن خود این فضیلت و مقام

ص: 154

شیرازی، جلد 6، ص 9-346، به مناسبت آیه 142 سورة اعراف.  
2- . از جمله ر. ك: صحيح مسلم، باب فضائل علی و سنن ترمذی باب مناقب علی..

است نه از نظر مدت ادامه این مقام. همان طور که قبلاً هم اشاره شد، اگر این فضیلت فقط به همان چند روزه حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) محدود بود، قید

«لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، لغوی بی معنا می بود. هیچ کس برای جانشین موقت پیامبر (صلی الله علیه وآله) این احتمال را نمی دهد که او پیامبر (صلی الله علیه وآله) است؛ همان گونه که در مورد هیچ يك از جانشینان موقت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین فکری به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقام نبوت را برای او استثنا کند. بنابراین، مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله) این است که علی (علیه السلام) تمام آن فضایل و مقامات را چه در حیات من و چه بعد از من دارد با این فرق که پیامبر نیست. و چون علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) زنده بود، ضرورتاً صلاحیت او برای رهبری جامعه از همه افراد دیگر بیش تر بود.

اشکال سوم: لازمه نتیجه گیری شیعه از حدیث منزلت این است که علی (علیه السلام) حتی در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم مقام ولایت و امامت را داشته باشد، در حالی که ممکن نیست دور رهبر الهی در زمان و مکان واحد وجود داشته باشند.

پاسخ: وجود دور رهبر الهی در يك زمان و مکان در عرض هم ممکن نیست، ولی در طول هم مانعی ندارد؛ به این معنا که یکی نایب، نماینده و تابع دیگری باشد. بهترین نمونه این امر وجود خود حضرت موسی و هارون است که هر دو در جامعه ای واحد مقام نبوت دارند، ولی در واقع هارون نه به عنوان رهبری مستقل و در عرض موسی، بلکه به عنوان معاون و دستیار و وزیر او و زیر نظر وی مأموریت الهی خود را انجام می داد. اگر وجود هم زمان يك پیامبر (صلی الله علیه وآله) و يك امام اشکال داشته باشد، به طریق اولی وجود هم زمان دو پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم باید محال باشد. بنابراین، حضرت علی (علیه السلام) هم در عین حال که مقام ولایت و امامت الهی دارد، ولی در حقیقت وزیر و تابع پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است که در زمان پیامبر، ولایت او تبعی و بعد از وی، ولایتش مستقل است.

## حدیث غدیر

### اشاره

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آخرین سال عمر خود و در بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام غدیر خم تمام کاروان را که تعداد افرادش بالغ بر ده ها هزار نفر بود، جمع کرد و ضمن خطبه ای مفصل از مردم پرسید:

«أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم؟ همه پاسخ مثبت دادند، سپس آن حضرت دست علی (علیه السلام) را بالا برد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»؛ هر کس که من مولای او هستم، علی هم مولای او است. (1)

ص: 155

1- بر اساس مدارك بسیار زیاد در منابع شیعه و اهل سنت، قبل از آن که پیامبر، علی (علیه السلام) را به ولایت بعد از خود نصب نماید. آیه ابلاغ یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (مائده/ 67) نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را موظف به ابلاغ این ولایت نمود. بعد از این انتصاب نیز آیه اكمال الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً (مائده/ 3) نازل شد و از کامل شدن دین و تمام شدن نعمت های معنوی الهی و عرضه کامل اسلام با این انتصاب خبر داد. در این جزوه به جهت پرهیز از طولانی شدن مطلب، از ذکر شرح و تفسیر این آیات و نزول ارتباط آن ها با واقعه غدیر به ویژه در منابع اهل سنت خودداری می کنیم. برای آگاهی از این منابع، از جمله ر. ک: بحرانی، غایة المرام، ج 3، ص 320 به بعد و احقاق الحق، شوشتری، ج 20، ص 172-180 به بعد و 195 به بعد و تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ذیل دو آیه یادشده..

کثرت و تواتر نقل این عبارات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در متون اهل سنت به حدی است که هیچ جایی برای انکار صدور آن باقی نمی گذارد؛ از این رو اکثر قریب به اتفاق علمای اهل سنت، اصل حدیث را پذیرفته اند، ولی در دلالت و نتیجه گیری از آن با علمای شیعه اختلاف نظر دارند. بعضی از متون اهل سنت خطبه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عبارات یادشده را به صورت مفصل تر و همراه با توضیحات دیگر مربوط به حادثه غدیر آورده اند. بعضی دیگر چند جمله محدود و به ویژه دو عبارت بالا را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده و بعضی دیگر فقط جمله

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» را ذکر کرده اند. حتی اسامی تمام این متون مفصل تر از آن است که بتوان آن را در این جزوه ذکر کرد. (1)

## دلالت حدیث غدیر

شیعه بر اساس دلایل و شواهد زیاد و محکم معتقد است که حدیث غدیر بر وصایت و امامت همه جانبه دینی و دنیایی حضرت علی (علیه السلام) دلالت دارد و او، جز مقام نبوت، تمام ابعاد دیگر ولایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را دارد؛ اما در مقابل اهل سنت چنین دلالتی را نمی پذیرند. از این رو آنان اشکالاتی را بر دیدگاه شیعه در این حدیث مطرح می کنند که به ذکر و پاسخ مهم ترین آن ها می پردازیم. (2)

ص: 156

1- . علامه امینی در جلد اول کتاب گرانسنگ الغدیر، اسامی متون و دانشمندان اهل سنت را که حدیث غدیر را نقل کرده اند آورده است. در کتب اهل سنت، این حدیث از 110 نفر از صحابه و 89 نفر از تابعین نقل شده است. 360 تن از علمای اهل تسنن این حدیث را در کتب خود آورده اند و اکثر آن ها صحت آن را تأیید کرده اند. بعضی از آن ها درباره واقعه غدیر کتاب مستقل تألیف کرده اند. از جمله مورخ و مفسر بزرگ اهل سنت، طبری در کتابی به نام الولاية فی طرق حدیث الغدیر، این حدیث را از 75 طریق از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده و ابن عقده کوفی در کتاب ولایت آن را از 105 نفر نقل کرده است. تا آن جا که علامه امینی تحقیق کرده است، 26 نفر از آنان در این موضوع کتاب مستقل تألیف کرده اند. حتی ابن حجر مکی، که از دانشمندان بسیار متعصب و ضد شیعی اهل سنت است، در کتاب الصواعق المحرقة که در ردّ مکتب تشیع نگاشته است درباره حدیث غدیر می گوید: «روی هذا الحدیث ثلاثون صحابياً وان كثيراً من طرقة صحیح وحسن»؛ این حدیث را سی نفر از صحابه روایت کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح و حسن است. در غایة المرام سید هاشم بحرانی، ج 1، باب 16، متن حدیث غدیر را از 89 کتاب اهل سنت آورده است. همچنین در احقاق الحق، ج 21، ص 1-93 و ج 22، ص 105-130 و ج 23، ص 1-15، متون و مدارک اهل سنت در حدیث غدیر آمده است. مرحوم میر حامد حسین نیز، ده جلد کامل از مجموعه بزرگ عباة الأنوار را به حادثه غدیر و حدیث آن اختصاص داده است که از بین آن ها، جلد های 1 تا 5، فقط به معرفی و بررسی حدیث غدیر و اسناد آن در متون اهل سنت اختصاص یافته است. در سایت اینترنتی موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) به نشانی [WWW.Valiasr-aj.com](http://WWW.Valiasr-aj.com)، بخش کتب و مقالات، آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی در مقاله جامع و ارزشمند «الاجابة عن شبهات الغدیر»، به معرفی اسناد و متون این حدیث در منابع اهل سنت و پاسخ به شبهات مربوط به آن پرداخته است. کتاب ارزشمند دیگری به نام نور الامیر فی تثبیت خطبة الغدیر، تألیف امیر تقدیمی معصومی (نشر مولود کعبه، قم)، متن کامل خطبه غدیر را به صد فراز تقسیم کرده و در تأیید هر فراز، مدارک بسیار زیادی از اهل سنت را با ذکر متن مربوط به آن آورده است. کتاب

اسرار غدیر، محمد باقر انصاری (نشر مولود کعبه، قم) نیز از کتب سودمند درباره معرفی حادثه غدیر و اسناد و دلالت آن است.

2- . برای آگاهی بیش تر از دلالت حدیث غدیر و پاسخ به اشکالات اهل سنت در این مورد، از جمله ر. ک: عبقات الأنوار، میر حامد حسین، جلد‌های 6 تا 10 (تمام این پنج جلد مفصل به بررسی دلالت این حدیث اختصاص دارد).

اشکال اول: عبارت

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» بر امامت و خلافت علی (علیه السلام) دلالت نمی کند؛ زیرا یکی از معانی مولی، دوست است و دلیلی وجود ندارد که آن را به معنای سرپرست و اولی به تصرف بگیریم. به عبارت دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آن عبارت فقط می خواهد بگوید که هر کس مرا دوست دارد، علی را هم باید دوست بدارد و به بیان دیگر منظور پیامبر از آن عبارت فقط سفارش کردن امت به دوست داشتن علی (علیه السلام) و تأکید بر آن است. (1)

پاسخ: دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد که لفظ مولی در عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به طور کلی خطبه وی در روز غدیر بر امامت علی (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) دلالت دارد و صرفاً به معنای دوست نیست؛ زیرا:

اولاً: پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابتدا با عبارت

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (2) ولایت خود را بر مسلمانان مطرح می کند و سپس بلافاصله بعد از آن، که نشانه نتیجه گیری از این عبارت است، می فرماید: «

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حقیقت، همان مضمون آیه النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ 3 است و مفسران شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که معنای ولایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این آیه، همان اولویت به تصرف و سرپرستی است (3). بنابراین به قرینه عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره ولایت خویش معلوم می شود که معنای واژه ولایت هم در عبارت مربوط به علی (علیه السلام)، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) ولایت او را در کنار ولایت خود قرار می دهد، همان سرپرستی و اولویت به تصرف است.

ص: 157

1- . عجیب و درخور تأمل است که با وجود این همه شواهد انکارناپذیر در ردّ این ادعا باز هم اهل سنت اصرار دارند که واژه «ولایت» در عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به دوست معنا کنند. اما هنگامی که خلیفه اول برای انتصاب خلیفه دوم از همین واژه سود می جوید و می گوید «وَلَيُّنَّكُمْ بَعْدِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»، هیچ يك از آنان این عبارت را به دوستی و محبت و نظایر آن تفسیر نمی کنند و مراد از آن را فقط خلافت و جانشینی معرفی می کنند.

2- . علامه امینی در جلد اول الغدیر، این عبارت را از 64 محدث و مورخ اسلامی نقل کرده است.

3- . روایات اهل سنت ذیل این آیه بر این معنا صراحت دارند. از جمله در صحیح بخاری، کتاب تفسیر القرآن، ذیل آیه بالا، این روایت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَإِنَّمَا مُؤْمِنٌ تَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا فَإِنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِياعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ»؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولویت دارم. پس هر مؤمنی (بمیرد و) مالی از خودش به جا گذارد، خویشاوندانش از او ارث می برند، اما اگر (مالی نداشت و) قرضی و یا خانواده ای (بدون سرپرست) از خود به جا گذاشت، من مولای (و سرپرست و عهده دار) او هستم. این حدیث (گاه با تفاوت اندکی در عبارات) در

متون دیگر اهل سنت هم آمده است؛ مانند: صحیح مسلم، سنن کبرای بیهقی، سنن دارمی، مسند الشامیین طبرانی، تفسیر قرطبی، تفسیر روح المعانی آلوسی. همچنین در تفسیر الدر المنثور سیوطی نیز همین حدیث، همراه با احادیث دیگر در تأیید معنای یادشده برای ولایت در آیه ششم سوره احزاب آمده است..



ثانیاً: در خطبه پیامبر، قراین دیگری وجود دارد که منظور از ولایت علی (علیه السلام)، همان سرپرستی است نه محبت. از جمله: پیامبر (صلی الله علیه وآله) با عبارت

«أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ»، (1) بر سه اصل اساسی دین اسلام (توحید، نبوت و معاد) از مردم اقرار می گیرد. همچنین وی در آغاز خطبه از مرگ نزدیک خویش سخن می گوید و می فرماید:

«إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُحِيبُ» (2)؛ من به زودی دعوت حق را لبیک خواهم گفت و اجابت خواهم کرد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از این عبارات، جمله مربوط به ولایت علی (علیه السلام) را مطرح می کند. علاوه بر این وی بعد از این جمله، می فرماید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي». (3)

حال اگر منظور از ولایت علی (علیه السلام) فقط محبت او باشد، آیا يك محبت معمولی آن قدر مهم است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را در کنار اصول دین قرار دهد؟ همچنین دوستی علی (علیه السلام) چه مناسبتی با خبر دادن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از مرگ خویش دارد و مهم تر این که در عبارت قبل، حضرت رسول ولایت علی (علیه السلام) را در کنار رسالت خویش و نشانه کامل شدن دین و اتمام نعمت های الهی (4) قرار می دهد و آن را برای بعد از مرگ خویش مطرح می کند.

دوستی علی (علیه السلام)، قبل از فوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم صادق است و اختصاص به بعد از او ندارد. بنابراین، معنای ولایت علی (علیه السلام) در روز غدیر نه محبت صرف، بلکه سرپرستی و جانشینی او است و فقط این معنا است که با اصول سه گانه دین و خبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از فوت خویش و ولایت بعد از او مناسبت دارد.

ثالثاً: قرآن، سال ها قبل از حادثه غدیر، مؤمنان را برادر یکدیگر خوانده است. (5) از این رو علی (علیه السلام) هم به عنوان يك مسلمان، دوست و برادر همه مسلمانان است و دیگر نیازی نبود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را در روز غدیر اعلام نماید. علاوه بر این برای بیان يك دوستی معمولی، چه نیازی بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن جمعیت عظیم را (که 120000 نفر هم نقل شده است) آن هم در هوای بسیار گرم و روی ریگ های داغ و سوزان برای چند روز ننگه دارد و با شرایط و مقدماتی که در بسیاری از کتب اهل سنت آمده است، و در ضمن خطبه ای مفصل و با مضامین بسیار مهم دینی و اعتقادی، دوستی علی را اعلام کند؟ آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی توانست در شهر و مسجد مدینه این موضوع را بدون این همه زحمات و مقدمات و با عبارتی کوتاه، مانند "علی را دوست بدارید"، برای مردم بیان کند؟ از این جا معلوم می شود که اگر به فرض هم مراد پیامبر، بیان دوستی علی (علیه السلام) باشد، این دوستی يك دوستی ساده و معمولی نیست و از اهمیتی بسیار زیاد و ویژه برخوردار است و پیامبر (صلی الله علیه وآله) تشخیص داده است که بعد از خود دشمنی های بسیاری از طرف مسلمین و به ویژه بعضی از صحابه نسبت به علی (علیه السلام) صورت می گیرد که این اندازه و با این اهمیت بر دوستی او تأکید کرده است. علاوه بر این، آیا بعد از پیامبر، به

ص: 158

1- . علامه امینی در جلد اول الغدیر، ص 83 و 89 این عبارت را همراه با مدارك آن از اهل سنت آورده است.

2- . الغدیر، ج 1، ص 34، 81، 83، 359، 657.

3- . الغدیر، ج 1، ص 35، 105، 449، 450، 452، 454، 458، 8-657.

4- . اشاره به آیه اكمال دين (مائده / 3).

5- . حجرات / 10..

همین توصیه وی برای دوستی و محبت علی (علیه السلام) عمل شد؟ آیا آن نحوه بیعت گرفتن از او، به راه انداختن جنگ های متعدد بر ضد او به وسیله صحابه بزرگ و بسیاری از رفتارهای خصمانه دیگر، نشانه دوستی با علی (علیه السلام) بود؟ کسانی که به این توصیه به ظاهر ساده پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمل نکردند، چگونه می خواستند امامت و خلافت وی را بپذیرند؟

رابعاً: یکی از بهترین دلایل این که حادثه غدیر، به رهبری و امامت حضرت علی (علیه السلام) مربوط است، این است که بعد از خطبه پیامبر، ابوبکر، عمر و عده زیادی از اصحاب به وی تبریک گفتند و این تبریک گویی تا ساعت ها ادامه داشت و شیخین از نخستین کسانی بودند که برای تهنیت به وی چنین گفتند: «هَنِيئاً لَكَ (یا: بَخِ بَخِ لَكَ) یا عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ (یا: یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ)،

أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»؛ (1) گوارایت باد، تبریک به تو ای علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، تو اکنون مولای ما و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی. اگر منظور، فقط دوستی ساده حضرت علی (علیه السلام) بود، نه این همه تبریک لزومی داشت، نه لقب امیر المؤمنین برای او به کار می رفت و نه از آن روز به بعد، او مولای همه مسلمانان معرفی می شد.

خامساً: در روز غدیر، حَسَّان بن ثابت که از شعرای مؤمن و محبوب پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود با اجازه حضرت برخاست و این شعر را برای امام علی (علیه السلام) سرود:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا (2)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او گفت یا علی (علیه السلام)، برخیز که من راضی شدم که تو بعد از من امام و هادی مردم باشی.

از شعر حَسَّان معلوم می شود که او به عنوان یک ادیب عرب زبان، از لفظ مولی و عبارات پیامبر، معنای امام و رهبر را فهمیده و در شعر خود آورده است. اگر منظور از آن لفظ و عبارات، دوستی صرف بود، او که ادیب بود و در متن حادثه حضور داشت مسلماً آن را می فهمید. اگر او مراد پیامبر (صلی الله علیه وآله) را اشتباه فهمیده بود، قطعاً رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به او تذکر می داد و اشتباه وی را تصحیح می کرد. به طور کلی از همان روز غدیر تا قرن ها بعد، شعرای بسیاری که بعضی از آن ها از بزرگ ترین ادبا و استادان زبان عربی بودند، درباره این واقعه اشعار زیادی سرودند و همه آن ها هم از لفظ مولی، همان معنای سرپرستی و اولویت به تصرف را فهمیدند (3) و این خود یکی از بهترین دلایل بر درستی ادعای شیعه در مورد حادثه غدیر است.

سادساً: خود حضرت علی (علیه السلام) بعد از فوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و در زمان خلافت خلفا، بارها به واقعه غدیر برای اثبات حقانیت خود در امر امامت و خلافت استناد کرده است و هیچ يك از

ص: 159

1- این بخش از واقعه غدیر به «حدیث تهنیت» معروف است. علامه امینی در جلد اول الغدیر، مدارك اهل سنت را درباره تبریک اصحاب و به ویژه شیخین به حضرت علی (علیه السلام) از شصت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده است.

2- الغدیر، ج 1، ص 428، 450، 609، 673 و ج 2، ص 65 و 73.

3- علامه امینی در جلد دوم تا یازدهم الغدیر، اشعار شعراء را از همان روز غدیر و زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا عصر حاضر از منابع اهل سنت گردآوری کرده است..

کسانی هم که استناد او را شنیدند، منکر آن نشدند(1) و پاسخ ندادند که ولایت شما به معنای دوستی است و ربطی به خلافت ندارد.

این امر نشان می دهد که همه کسانی که در روز غدیر حاضر بودند و یا وصف آن را شنیدند و همگی آن ها هم عرب زبان بودند، معنایی جز زعامت و رهبری از آن نفهمیده اند. هیچ متن تاریخی و روایی، حتی در متون اهل سنت، نشان نمی دهد که در آن عصر، حتی يك نفر هم واژه مولی را به معنای دوست گرفته باشد. تمام این توجیهاات در روزگار اخیر و عصر ما برای انکار امامت و خلافت حضرت علی (علیه السلام) پیدا شده است.

سابعاً: از سخن کسانی که این اشکال را مطرح می کنند معلوم می شود که حتی معنای ساده ترین عبارت عربی را هم نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند، زیرا اگر در عبارت «من كنت مولاہ فعلی مولاہ»، واژه «مولی» به معنای دوست باشد، ترجمه عبارت این می شود: «هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست»، نه این که «هر کس مرا دوست دارد، علی را هم دوست بدارد». بدین ترتیب مراد پیامبر، سفارش دوست داشتن مردم به علی (علیه السلام) می شود نه سفارش دوست داشتن علی (علیه السلام) به مردم! در حالی که هدف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آماده سازی مقدمات این حادثه برای آن جمعیت عظیم و ایراد آن خطبه عمیق و در خور تأمل و بالا بردن دست علی (علیه السلام) و تبریک دیگران و شعر شاعران و... معرفی فضایل خاص حضرت علی (علیه السلام) به مردم است نه معرفی فضایل مردم به علی (علیه السلام).

اشکال دوم: اگر در روز غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به خلافت نصب کرده است، پس چرا علی (علیه السلام) برای اثبات حق خلافت خود هیچ گاه به آن استناد نکرده است.

پاسخ: بر خلاف ادعای بالا و به گواهی متون اهل سنت، حضرت علی (علیه السلام) در موارد متعدد و به مناسبت های مختلف به روز غدیر و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اثبات حق خویش استدلال کرده است. نه تنها وی، بلکه حضرت فاطمه (علیها السلام)، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و شخصیت های بزرگ دیگری مانند عمار یاسر، اصیغ بن نباته، عبد الله بن جعفر و عده ای دیگر به حدیث غدیر استناد کرده اند. در همان قرن اول، شیعیان وفادار هم در مقابل مخالفان و به ویژه خلفا با این حدیث احتجاج کرده اند و جالب توجه است که حتی مخالفان حضرت علی (علیه السلام) نیز، گاه در مقابل مخالفان دیگر به حدیث غدیر استناد کرده اند، مانند عمرو عاص در مقابل معاویه (هنگامی که روابطشان با هم تیره شده بود) و مأمون، خلیفه عباسی، در مقابل فقهای زمان خود. نکته مهم در این احتجاجات این است که هیچ يك از کسانی که در مقابل آن ها به حدیث غدیر استناد شده است، اولاً آن را انکار نکرده اند و این خود یکی از دلایل محکمی است که صدور این حدیث را ثابت می کند و راه انکار را بر اندک کسانی که منکر وجود واقعه غدیر شده اند، می بندد؛ و ثانیاً منکر دلالت آن نشده اند و - همان گونه هم که پیش از این اشاره شد - نگفته اند که این حدیث، امامت و خلافت علی (علیه السلام) را ثابت نمی کند و منظور از آن فقط دوستی و محبت اوست. این مطلب نشان می دهد که در همان دهه های اول بعد از پیامبر، همه مردم - اعم از مخالف و موافق ولایت حضرت علی (علیه السلام)، که بیش از همه مسلمانان دیگر به زمان حادثه غدیر نزدیک بوده اند و تمام آن ها هم عرب زبان بوده اند و معنای واژه عربی مولی را خوب می دانستند - از محتوای سخنان پیامبر

(صلی الله علیه وآله) در آن روز چیزی غیر از وصایت و خلافت و رهبری دینی و دنیایی حضرت علی (علیه السلام) را از آن برداشت نکرده اند. (1)

## چکیده

محال است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هیچ سخنی درباره جانشینی پس از خود نگفته باشد. حتی اگر او این امر را به مشورت مردم هم واگذار کرده بود باز هم می بایست آن را بیان می کرد.

دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره امر امامت سکوت نکرده است این است که اولاً: خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیشگویی کرد که امت اسلام به فرقه های زیادی تقسیم می شود که فقط یکی از آن ها اهل نجات است. از این رو ممکن نیست او که حتی احکام جزئی و کوچک را بیان کرده است، پیشوایان بعد از خود را که معیار فرقه حق اند، معرفی نکرده باشد.

ثانیاً: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در غیبت های کوتاه خود هم جامعه را بدون رهبر رها نمی کرد و برای چند روز هم جانشینی معرفی می کرد. بنابراین، محال است که وی برای غیبت چندین قرن خود جانشینانی معین نکرده باشد.

ثالثاً: با مراجعه به روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در می یابیم که او عملاً و در تمام دوران نبوت خود بارها و بارها جانشینان بعد از خود را معرفی کرده است.

بعضی از احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) به معرفی حضرت علی (علیه السلام) به عنوان جانشین بلافصل او اختصاص دارد و برخی دیگر به معرفی تمام یا جمعی از آنان پرداخته است.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیث یوم الإنذار، از همان سال های اولیه نبوت، حضرت علی (علیه السلام) را به صراحت تمام، جانشین و خلیفه بعد از خود می نامد و همگان را به اطاعت و پیروی از او فرمان می دهد.

در حدیث منزلت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) تمام مقامات هارون را، غیر از نبوت، برای علی (علیه السلام) هم قائل می شود و در نتیجه حضرت علی (علیه السلام) وزیر، پشتیبان و برادر و مهم تر از همه، جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

اهل سنت به نتیجه گیری شیعه از حدیث منزلت اشکالاتی وارد کرده اند. اشکال اول این است که این حدیث فقط ناظر به جانشینی موقت علی (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جنگ تبوک است و ربطی به جانشینی دائمی او ندارد.

پاسخ آن این است که اولاً- پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد دیگر هم این حدیث را بیان کرده است. ثانیاً بیان يك جانشینی ساده و موقت نیازی به نسبت دادن تمام کمالات و مقامات هارون به علی (علیه السلام) را ندارد و جمله ای کوتاه و ساده در این مورد کافی است. همچنین پیامبر

ص: 161

والاحتجاج بحديث الغدير»؛ احقاق الحق، شوشتری، ج 21، ص 94-121، احادیث المناشدة. گفتنی است «مناشدة» به معنای سوگند دادن است. از آن جا که حضرت علی (علیه السلام) هنگام استنادات خود، دیگران را سوگند می داد که «آیا شما شاهد نبودید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره من چه گفت؟» (و همه تصدیق می کردند)، این احادیث را «مناشدات» می گویند..

(صلی الله علیه وآله) در مورد هیچ يك از جانشینان موقت خود تعابیر حدیث منزلت را به کار نبرده است. اگر این حدیث فقط بیانگر جانشینی موقت چند روزه بود، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) آرزوی داشتن این مقام را نمی کردند و آن را در کنار فضایل خاص علی (علیه السلام) قرار نمی دادند. ثالثاً قید «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» نشان می دهد که مطلب به جانشینی بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مربوط است.

اشکال دوم این است که هارون قبل از موسی از دنیا رفت و جانشین او نشد. پس علی هم جانشین بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست.

پاسخ این است که هارون برترین فرد امت موسی بود و اگر زنده می ماند، جانشین موسی می شد. حال چون علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) زنده بود، پس با توجه به ذکر مقامات هارون برای او، جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) محسوب می شود.

اشکال سوم این است که علی (علیه السلام) باید در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم مقام ولایت و پیشوایی داشته باشد و این ممکن نیست. پاسخ این است که وجود هم زمان دور رهبر الهی در طول هم، یعنی یکی تابع و پیرو دیگری باشد، مانعی ندارد (مانند خود موسی و هارون). اما بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، ولایت علی (علیه السلام) حالت مستقل می یابد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیث غدیر، حضرت علی (علیه السلام) را مولای همه مسلمانان معرفی کرده است و این بر خلافت و امامت آن حضرت دلالت دارد.

اهل سنت واژه مولا را در این حدیث به معنای دوست می دانند. اما این سخن درست نیست؛ زیرا اولاً: پیامبر، قبل از اعلام ولایت علی (علیه السلام)، ولایت خود را مطرح می کند و ولایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به معنای سرپرستی و رهبری است نه دوستی.

ثانیاً: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خطبه خود اصول سه گانه دین را مطرح می کند و از مرگ زود هنگام خویش سخن می گوید و کامل شدن دین به وسیله ولایت علی (علیه السلام) بعد از خود را مطرح می کند. تمام این قراین با موضوع جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله) متناسب است و برای بیان يك دوستی ساده، نیازی به این سخنان نیست.

ثالثاً: برای اعلام دوستی صرف علی (علیه السلام) نیازی به فراهم آوردن آن همه مقدمات در آن شرایط بسیار سخت نبود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مواقع دیگر هم می توانست دوستی علی (علیه السلام) را اعلام کند، به ویژه این که قرآن و سنت همواره دوستی مؤمنان با یکدیگر را مطرح و سفارش کرده است. پس معلوم می شود ولایت علی (علیه السلام) معنایی بسیار فراتر از دوستی دارد. علاوه بر همه این ها، بعد از پیامبر، مردم و بسیاری از اصحاب حتی به این توصیه دوستی هم عمل نکردند.

رابعاً: بعد از حدیث غدیر، اصحاب، گروه گروه به علی (علیه السلام) تبریک گفتند و او را مولای همه مسلمانان نامیدند.

خامساً: از همان زمان پیامبر، شعری که برای حادثه غدیر شعر سرودند، ولایت را به معنای سرپرستی و امامت گرفتند.

سادساً: خود حضرت علی، حضرت زهرا و حسنین (علیهم السلام) و بسیاری از اصحاب و شیعیان برای اثبات خلافت به حادثه غدیر استناد کردند و هیچ کس هم به آن ها اشکال نگرفت که این حادثه بیانگر دوستی علی (علیه السلام) است و ربطی به خلافت ندارد.





با توجه به مجموع نکات یادشده ثابت می شود که اولاً ولایت علی (علیه السلام) در حادثه غدیر به معنای امامت، خلافت و سرپرستی است و ثانیاً این اشکال اهل سنت هم که علی (علیه السلام) برای اثبات خلافت خود به حادثه غدیر استناد نکرده است، وارد نیست.

ص: 163



اشاره

اهداف درس 166

مروری بر مباحث پیشین 166

حدیث تقلین 166

متن و سند حدیث تقلین 166

دلالت حدیث تقلین 168

مصادیق اهل بیت در حدیث تقلین 168

پاسخ به دو اشکال 170

حدیث سفینه نوح 172

صدور و سند حدیث سفینه 172

دلالت حدیث سفینه 172

نتیجه مهم از مجموع روایات پیامبر درباره اهل بیت 174

نتیجه اول: معرفی فرقه ناجیه 174

داخل بودن حتمی اهل بیت در فرقه ناجیه 177

نتیجه دوم: مشخص شدن منشأ پیدایش شیعه 178

چکیده 179

ص: 165

آشنایی با:

متن، سند و دلالت احادیث ثقلین و سفینه نوح در معرفی اهل بیت؛

پاسخ به اشکالات اهل سنت درباره این دلالت؛

دو نتیجه مهم از مجموع روایات پیامبر درباره اهل بیت: مشخص شدن فرقه ناجیه و مشخص شدن منشأ پیدایش شیعه.

### مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته بخش نخست احادیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره جانشینی پس از وی مطرح شد و احادیث یوم الأندار، منزلت و غدیر در امامت حضرت علی (علیه السلام) معرفی شد. در این جلسه، با بخش دوم احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) در معرفی امامان پس از وی آشنا خواهیم شد و به معرفی متن، سند، دلالت و نتایج دو حدیث معروف ثقلین و سفینه نوح خواهیم پرداخت و به بعضی از اشکالات مهم اهل سنت در این موضوع پاسخ خواهیم داد. همچنین از مجموع مباحث مربوط به امامت در احادیث پیامبر اسلام نتایج مهمی را به دست خواهیم آورد.

### حدیث ثقلین

#### متن و سند حدیث ثقلین

حدیث ثقلین حدیثی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن، قرآن و اهل بیت خود را «ثقلین» (دو چیز گرانبها و ارزشمند) و در بعضی از روایات «خلیفین» (دو جانشین) نامیده است و تمسک به هر دوی این ها را در کنار هم سبب هدایت و دوری از هرگونه گمراهی دانسته و این دورا تا قیامت جدانشدنی از یکدیگر معرفی کرده است. مضمون کلی این حدیث، با تفاوت هایی در عبارات، چنین است: (1)

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

من (بعد از خود) دو چیز گرانبها در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا و خاندان و اهل بیتم. پس اگر به هر دوی این ها متمسک شوید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد و این دو تا زمانی که (در قیامت) کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، هرگز از هم جدا نخواهند شد.

بر اساس منابع اهل سنت، پیامبر اکرم در زمان ها و مکان هایی گوناگون حدیث ثقلین، یعنی لزوم تمسک به قرآن و اهل بیت و جدانشدنی بودن این دو از یکدیگر را، بیان کرده است. منابع و اسناد این حدیث به

ص: 166

1- کتاب بسیار ارزشمند کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین، تألیف گروه تحقیق مدرسه امام باقر العلوم قم که به همت انتشارات دلیل ما به چاپ رسیده است، تمام تقریرهای گوناگون این حدیث را از متون اهل سنت گرد آورده است. تا آن جا که من دیده ام، این کتاب

از نظر جامعیت و نظم و دسته بندی و نشان دادن کلمات و عبارات مختلفی که در این حدیث به کار رفته است، کم نظیر است..

قدری زیاد است که کمترین تردیدی در صحت صدور و تواتر معنوی و حتی فوق تواتر بودن آن باقی نمی گذارد و علمای بزرگ اهل سنت به این مطلب تصریح کرده اند. (1)

ص: 167

1- . مسند احمد بن حنبل، که این حدیث را از طرق مختلف و با اسانید متعدد نقل کرده است؛ سنن ترمذی؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری؛ صحیح مسلم، به نقل از تفسیر ابن اثیر، ذیل آیه 23 سوره شوری؛ المعجم الاوسط و المعجم الکبیر طبرانی؛ مجمع الزوائد هیشمی؛ جامع الاحادیث و الجامع الصغیر سیوطی؛ تفسیر ابن کثیر؛ کنز العمال متقی هندی؛ فراندالسمطین جوینی؛ تفسیر روح المعانی آلوسی؛ و الصواعق المحرقة ابن حجر از متونی هستند که حدیث ثقلین را آورده اند. برخی از دانشمندانی که بر صحت حدیث ثقلین تصریح کرده اند عبارت اند از: هیشمی؛ او می گوید: «احمد بن حنبل این روایت را نقل کرده و اسناد آن نیکو است؛ (اسناده جید)»؛ مجمع الزوائد، باب فی فضل اهل البیت، ج 9، ص 162؛ نیز می گوید: «طبرانی در "المعجم الکبیر" این حدیث را آورده است و راویان آن مورد اعتمادند؛ رواه الطبرانی فی الکبیر و رجاله ثقات»؛ همان، باب فی العمل بالکتاب و السنه، ج 1، ص 170؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: «هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛ اسناد این حدیث با معیارهای بخاری و مسلم صحیح است، ولی این دو آن را در کتاب های خود نیاورده اند»؛ کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله، حدیث هفتم؛ سخاوی شافعی می گوید: «حاکم در مستدرک این حدیث را آورده است و به دنبال هر سه طریق نقل این حدیث، عبارت «صحیح علی شرط الشیخین و...» را ذکر می کند» استجلاب ارتقاء الغرف، الورقه 20؛ ابن کثیر به نقل از ابو عبد الله ذهبی این حدیث را صحیح معرفی کرده است: «قال شیخنا ابو عبد الله الذهبي: و هذا حدیث صحیح»؛ البدایه و النهایه، ج 5، ص 228 و السیره النبویه، ج 4، ص 416. یکی از جاهایی که پیامبر حدیث ثقلین را بیان کرده، خطبه غدیره است. در بحث از حدیث غدیره گفتیم که ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة به صحت حدیث غدیره و کثرت طرق روایت آن اعتراف کرده است. این اعتراف مستلزم پذیرش حدیث ثقلین است، که خود بخشی از حدیث غدیره است، اما وی علاوه بر این اعتراف ضمنی، در بررسی حدیث ثقلین نیز، هم به این مطلب که پیامبر در حجة الوداع و روز غدیره این حدیث را بیان کرده است و هم به صحت حدیث ثقلین تصریح می کند. از جمله وی در این باره می گوید: «وسنده لأبأس به»؛ سند این حدیث اشکال ندارد او می افزاید: «پیامبر در روایتی صحیح پیامبر می فرماید که من بعد از خود دو چیز میان شما باقی می گذارم که اگر از آن ها پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت». طبرانی این را هم در ادامه حدیث افزوده است که (پیامبر فرمود): «پس، از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن ها عقب نمانید که هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید؛ چرا که از شما عالم ترند». سپس ابن حجر می افزاید: «این حدیث از بیست و چند نفر از صحابه روایت شده است و بعضی از مواضع ذکر این حدیث عبارت اند از: در عرفه در سفر حجة الوداع، در مدینه هنگام بیماری پیامبر که اتناش پر از اصحاب بود، در حادثه غدیره خم، در بازگشت از طائف، و منافاتی بین این ها نیست؛ زیرا مانعی ندارد که پیامبر به دلیل اهمیت قرآن و عترت این حدیث را در مواضع مختلف تکرار کرده باشد.»؛ باب 11، در فضایل اهل بیت پیامبر، فصل اول، ذیل آیه چهارم. حتی ناصر الدین البانی، که از رهبران بزرگ معاصر و هابیان و از مخالفان سرسخت شیعه است، حدیث ثقلین را صحیح دانسته است. وی در کتاب السلسله الصحیحة در مقابل بعضی از کسانی که این حدیث را ضعیف می دانند، آن را صحیح می نامد و بعضی از منابع و طرق آن را ذکر می کند و شواهد صحت آن را از این منابع می آورد؛ ج 4، ص 260، شماره 1761 و ج 5، ص 23، شماره 2024. همچنین وی در کتاب صحیح و ضعیف الجامع الصغیر، ج 6، ص 178، شماره 2231، این حدیث را صحیح دانسته است. (نشانی های یادشده، بر اساس مجموعه نرم افزاری «المکتبة الشاملة»، نسخه 2 است). مرحوم میرحامد حسین، پنج جلد کامل از مجموعه بزرگ «عبارات الأنوار» را به حدیث ثقلین اختصاص داده است که در جلد های 18 و 19 آن تنها به بررسی سند و صحت صدور

این می پردازد. وی در این کتاب نشان می دهد که این حدیث را بیش از سی نفر از صحابه پیامبر نقل کرده اند و بیش از دویست نفر از علمای بزرگ اهل سنت آن را با الفاظ مختلف در کتب خود آورده اند. وی در جلد 23 نیز اسامی کتبی را که علمای شیعه و سنی مستقلاً درباره حدیث ثقلین تألیف کرده اند، ذکر می کند. مرحوم سید هاشم بحرانی نیز در کتاب غایة المرام، ج 2، باب 28، سی و نه حدیث را در این مورد از کتب مختلف اهل سنت گرد آورده است. در کتاب پیشوایی از نظر اسلام، جعفر سبحانی، فصل 16، نیز فهرست اسامی پاره ای از متون اهل سنت که در آن ها این حدیث نقل شده است، همراه شماره جلد و صفحه آمده است..

## دلالت حدیث ثقلین

به عقیده شیعه با دقتی اندک در مضمون حدیث ثقلین درمی یابیم که این حدیث اهل بیت را کسانی معرفی می کند که علم و عصمت الهی و کامل دارند و هرگز از مسیر حق و قرآن خارج نمی شوند؛ زیرا از آن جا که قرآن حق مطلق است و هیچ باطلی در آن راه ندارد، (1) پس اگر از اهل بیت گناه و خطایی، هرچند سهوی، سر بزند، این عمل باطل محسوب می شود و آنان با این کار از حق و قرآن فاصله می گیرند و جدا می شوند. همچنین قرآن به بهترین امور هدایت می کند (2) و هیچ گمراهی در آن نیست (3) و تمام نیازهای هدایتی انسان را برآورده می سازد. (4)

حال اگر اهل بیت، به ویژه در امور هدایتی مردم، جاهل به حقایق باشند، از این جهت نیز از قرآن فاصله می گیرند، در حالی که حدیث ثقلین آنان را جدانشدنی از قرآن معرفی می کند؛ به بیان دیگر جدانشدنی بودن اهل بیت از قرآن به این معنا است که هرگز از آنان کردار و گفتاری بر خلاف قرآن، یعنی بر خلاف حق، سر نمی زند و هر آنچه می دانند یا انجام می دهند، حق محض و مبرا از هرگونه خطا و بطلان است و در نتیجه ثابت می شود که اولاً علم آنان، نه علمی بشری، بلکه علمی الهی است؛ چرا که هیچ علم بشری از خطا مصون نیست و هیچ انسانی، به خودی خود، علم کامل ندارد. همچنین لازمه جدانشدنی بودن آنان از قرآن این است که آن ها باید به قرآن هم علم کامل و مطلق داشته باشند؛ چون اگر چیزی از قرآن را ندانند، در همان چیز از قرآن جدا شده اند. ثانیاً هیچ گناه و خطایی از آنان سر نمی زند و این به معنای عصمت کامل و الهی آن ها است.

در حقیقت حدیث ثقلین، تعبیر دیگری از آیه تطهیر است و همانند آن آیه، اهل بیت را از هرگونه خطا و آلودگی فکری و علمی منزه می داند. (5)

## مصادیق اهل بیت در حدیث ثقلین

واژه «اهل بیت»، هم در آیه تطهیر و هم در احادیث فراوان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، مانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه نوح و... به کار رفته است. واضح است که مصداق این واژه در تمام این موارد، تنها یک گروه خاص و واحد است؛ زیرا نامعقول و نادرست است که قرآن کریم، مردم را به گروهی ارجاع دهد و پیامبر در یک حدیث به گروه دیگر و در حدیث دیگر به گروه سوم و به همین ترتیب در احادیث مختلف به گروه های متفاوت ارجاع نماید و همه این گروه ها هم، عالم به قرآن و همه حقایق و معصوم و هادی مردم و

ص: 168

1- . لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ؛ فصلت / 42.

2- . إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ؛ اسراء / 9.

3- . قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ؛ زمر / 28.

4- . تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ نحل / 89.

5- . بنابراین، همان طور که در بحث مربوط به آیه تطهیر گفته شد، حدیث ثقلین نیز اهل بیت را از تمام مراتب و درجات شرک و کم ایمانی و تسلیم نبودن در برابر خداوند، حتی به کمترین و ضعیف ترین درجه هم، مانند تمام انواع شرک خفی نظری و عملی، مبرا معرفی می کند و از این جا معلوم می شود که اهل بیت، پس از پیامبر اسلام، بالاترین درجه علم و ایمان و توحید و بندگی خدا را، در تمام مراتب نظری و عملی دارند. برای اطلاع بیش تر از دلالت و نتایج حدیث ثقلین، ر. ک: عبقات الانوار، میرحامد حسین که سه جلد کامل از این



مجموعهٔ عظیم (جلدهای 20 تا 22) به بررسی دلالت حدیث تقلین اختصاص دارد..

برطرف کننده اختلاف میان آن‌ها باشند. علاوه بر این، پیامبر اکرم هرگاه که اهل بیت یا عترت خود را معرفی کرده اند، همواره افراد ثابت و معینی را نام برده اند.

حال با مراجعه به احادیث پیامبر اکرم، که نمونه‌هایی از آن در بحث از آیه تطهیر و آیه مباهله بیان شد، درمی‌یابیم که منظور از اهل بیت همان حضرات علی و فاطمه و حسنین و نه امام دیگر (علیهم السلام) هستند که در رأس آنان علی (علیه السلام) است و احادیث «یوم الأندار» و «منزلت» و «غدیر»، که پیش از این ذکر شد، تأیید دیگری بر آن است.

اما همان‌طور که در بحث مربوط به آیه تطهیر گذشت، همسران پیامبر، یا آن‌گونه که بعضی از اهل سنت در تفسیر حدیث ثقلین گفته اند، طائفه بنی هاشم، مصداق اهل بیت نیستند. صرف نظر از تصریحات پیامبر به این مطلب، دلیل روشن آن این است که نه همسران پیامبر، نه تمام بنی هاشم و نه هیچ گروه دیگر، هیچ یک از کمالات و فضایل علمی و عملی که در قرآن و حدیث به اهل بیت نسبت داده شده است، نداشته اند. همان‌گونه که گفته شد حدیث ثقلین نشان می‌دهد که اهل بیت عالم الهی و معصوم و آگاه به تمام ابعاد و حقایق قرآن هستند و هیچ باطلی در کردار و گفتار آنان راه ندارد. این فضایل در هیچ یک از همسران پیامبر و افراد قوم بنی هاشم، غیر از چهارده معصوم، و دیگران وجود ندارد. حتی در متون اهل سنت هم شواهد زیادی بر گناهان و خطای بسیاری از این افراد وجود دارد. هیچ یک از آن‌ها هم ادعای علم الهی به تمام قرآن و حقایق دیگر را نداشته اند. تنها علی و فاطمه و یازده امام (علیهم السلام) چنین ادعایی داشته اند (1). (2).

ص: 169

1- . برای اطلاع بیش تر از روایات اهل سنت درباره فضایل علمی اهل بیت، ر. ک: بوستان معرفت، سید هاشم حسینی تهرانی، انتشارات مفید. در این کتاب حدود 330 روایت از متون اهل سنت در این موضوع گردآوری شده است.

2- . اگر تنها فضایل علمی اهل بیت بر پایه منابع اهل سنت نگاشته شود، چندین مجلد قطور خواهد شد که در این جا تنها به ذکر چند نمونه اندک بسنده می‌کنیم: در متون اهل سنت روایات صحیح متعددی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «علی مع القرآن والقرآن مع علی»؛ علی با قرآن و قرآن با علی است. در ادامه بعضی از این روایات این مضمون آمده است: «این دو تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند». بعضی از این متون عبارت اند از: مستدرک حاکم، ج 10، ص 434، حاکم این حدیث را صحیح نامیده است و ذهبی هم در تلخیص مستدرک نظر او را درست دانسته است؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ج 2، ص 342؛ المعجم الاوسط، همان، ج 11، ص 105؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج 9، ص 134 و ابن حجر، الصواعق المحرقة، باب 9، فصل 2، در فضایل علی (علیه السلام). برای اطلاع از برخی دیگر از متون مربوط به این روایت، ر. ک: حدیث الثقلین، مدرسه امام باقر العلوم، ص 121-3 و 395-400 و 461. این گونه احادیث علاوه بر آن که از انطباق کامل اخلاق و رفتار حضرت علی (علیه السلام) با قرآن حکایت می‌کند، بر احاطه کامل و مطلق او بر تمام علوم و معارف و حقایق قرآن نیز دلالت دارد؛ زیرا در صورت آگاه نبودن او، حتی به حقایق یک آیه، دیگر نمی‌توان وی را به طور مطلق همراه با قرآن و جدانشدنی از آن معرفی کرد؛ به بیان دیگر، این احادیث مانند حدیث ثقلین، بیانگر علم و عصمت کامل و الهی علی (علیه السلام) است. علاوه بر این احادیث، انبوهی از روایات اهل سنت، به صراحت مقام والا و فوق بشری علمی او و به ویژه علم کامل وی به قرآن را نشان می‌دهد؛ زیرا برای نمونه تا به حال کسی جز حضرت علی (علیه السلام) و امامان دیگر جرئت این ادعای عظیم را نداشته است که بگوید: «سلونی قبل ان تفقدونی» و اگر هم ادعا کرده باشد، به روشنی می‌توان بطلان آن را نشان داد. همانند موارد گذشته، منابع زیادی از اهل سنت، این عبارت را از آن حضرت نقل کرده اند. ابن حجر در الصواعق المحرقة می‌گوید: «لم یکن احد من الصحابة یقول سلونی الا علی»؛ جز علی هیچ یک از صحابه نگفته اند که هرچه می‌خواهید از من پرسید؛ باب 9، فصل 3، در ستایش

صحابه و پیشینیان از علی (علیه السلام). ابن حجر در فصل چهارم از همین باب می گوید: «علی گفت: "از کتاب خدا (هرچه می خواهید) از من پرسید؛ زیرا هیچ آیه ای نیست مگر آن که می دانم روز نازل شده یا شب، در دشت نازل شده یا در کوه."» برای آگاهی بیش تر از این عبارت حضرت علی (علیه السلام) (سلونی قبل ان تفقدونی) در منابع اهل سنت ر. ک: غایة المرام، علامه بحرانی، ج 5، ص 238 به بعد. همچنین این حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: «انا مدینة

اشکال اول: در بعضی روایات، پیامبر در حدیث ثقلین یا شبیه مضمون آن، نه اهل بیت، بلکه سنت خود را حجت بعد از خود معرفی کرده و فرموده است:

تَرَكْتُ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ. (1)

من دو چیز در میان شما به جا می گذارم که اگر به آن ها متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت پیامبرش.

پاسخ: اولاً: از مباحث گذشته (جلسه دهم) ثابت شد که اگر ارجاع به اهل بیت را از سنت پیامبر حذف کنیم، سنت شفاهی یا مکتوب به جامانده از پیامبر به تنهایی نمی تواند در همه زمینه ها هدایتگر و برطرف کننده تمام اختلافات باشد. ثانیاً: بین روایات ارجاع به اهل بیت و ارجاع به سنت تعارضی وجود ندارد؛ زیرا این خود سنت پیامبر است که مردم را به اهل بیت ارجاع می دهد و مراجعه به اهل بیت، در واقع عمل به سنت پیامبر است. بنابراین، اگر هم پیامبر، مردم را به سنت خود ارجاع داده باشد، ما بعد از مراجعه به سنت پیامبر می بینیم که وی، اهل بیت را محور حق و بر طرف کردن اختلاف معرفی کرده است. علاوه بر این، اهل بیت پیامبر همواره ریشه و منبع اصلی علوم و دانش های خود را تعالیم و سنت پیامبر معرفی کرده اند و در نتیجه مراجعه به اهل بیت و علوم آن ها چیزی غیر از مراجعه به علوم و سنت پیامبر نیست.

حدیث معروف »

أنا مدينة العلم وعليّ بأبها» (2) نشان می دهد که علوم حضرت علی (علیه السلام) دروازه ورود به علوم پیامبر است و از آن جدا نیست.

ص: 170

- 1- . مالك، الموطأ، كتاب الجامع، باب النهي عن القول بالقدر، حدیث دوم؛ به همین مضمون: المستدرک، حاکم، ج 1، ص 171-172 و الصواعق المحرقة، ابن حجر، باب 11، فضایل اهل بیت، فصل اول، ذیل آیه چهارم.
- 2- . المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، کتاب معرفة الصحابه، قصة اعتزال محمد بن مسلمه، نیشابوری در این بخش، چند حدیث با همین عبارت نقل می کند و آن ها را صحیح معرفی می کند؛ المعجم الكبير طبرانی؛ تهذیب الآثار طبری؛ معرفة الصحاب ابو نعیم اصبهانی؛ الصواعق المحرقة ابن حجر، باب فضایل علی از دیگر متونی هستند که این حدیث را نقل کرده اند. برای آگاهی بیش تر از سند و دلالت این حدیث در متون اهل سنت ر. ک: عبقات الأنوار، میرحامد حسین، جلد 14 (بررسی سند حدیث) و جلد 15 (بررسی دلالت حدیث). غایة المرام، هاشم بحرانی، ج 5، ص 225..

ثالثاً: اگر هم تعارضی میان این دو دسته روایات وجود داشته باشد، انتخاب روایات ارجاع به اهل بیت ارجح است و باید آن‌ها را معیار و مبنا قرار دهیم؛ زیرا این دسته از روایات در منابع اهل سنت، متواتر و بلکه فوق تواتر است، در حالی که روایات ارجاع به سنت به مراتب بسیار کمتر از آن است.

اشکال دوم: حدیث ثقلین، فضیلتی را برای اهل بیت مطرح می‌کند، ولی امامت و جانشینی مطلق آن‌ها را بعد از پیامبر ثابت نمی‌کند. (1)

پاسخ: گفتیم که لازمهٔ جدانشدنی بودن اهل بیت از قرآن این است که آن‌ها دارای علم و عصمت کامل و از هرگونه افکار و کردار و گفتار باطلی مبرا باشند؛ چرا که در همان مورد باطل، از قرآن، یعنی از حق محض، جدا می‌شوند. حقیقتاً جای این پرسش است که اگر قرار باشد چنین کسانی با این درجه از فضل و کمال شایستگی جانشینی پیامبر را نداشته باشند، پس چه کسان دیگری این شایستگی را دارند؟ در بعضی از بیان‌های حدیث ثقلین به صراحت به «پیروی» از اهل بیت دستور داده شده است:

«لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمْ هُمَا»؛ (2) اگر از آنان پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید شد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در سخنان خود گاه تعبیر «امام»، «خلیفه» و «ولی» و مانند آن‌ها را به کار برده و گاه کمالات علمی و عملی جانشینان خود را ذکر کرده است تا معلوم شود که جانشینان وی باید از فضایل و کمالات بسیار برجسته‌ای برخوردار باشند و خلافت بعد از پیامبر، تنها به اسم و عنوان نیست تا هر کس نام خلیفهٔ پیامبر را بر خود گذارد.

بنابراین، برای اثبات شایستگی اهل بیت برای جانشینی پیامبر در تمام جنبه‌های دینی و دنیوی، چه تعبیری کامل‌تر و رساتر از این که آنان هرگز از قرآن، یعنی از حق، فاصله نمی‌گیرند و اگر کسی از آن‌ها پیروی کند، هرگز گمراه نمی‌شود؟

علاوه بر این، در بعضی از روایات مربوط به حدیث ثقلین، به جای واژه «ثقلین»، تعبیر «خلیفین» (دو جانشین) به کار رفته است. (3) این نشان می‌دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حدیث ثقلین را به دفعات و حتی با الفاظ و تعابیر گوناگون بیان کرده است تا در مورد این حدیث هم راه‌های عذر و بهانه بر منکران بسته شود. حال چگونه با عبارت صریحی مانند «جانشین» هم حدیث ثقلین دلیل بر امامت و جانشینی بعد از پیامبر نیست، پاسخ آن را از ابن تیمیه و امثال او باید شنید.

ص: 171

1- هر چند هیچ یک از اهل سنت، دلالت حدیث ثقلین بر امامت را نمی‌پذیرند، اما بعضی از آن‌ها به این عدم دلالت تصریح می‌کنند، از جمله ر. ک: منهاج السنة، ابن تیمیه، نشر مؤسسه قرطبه، 1406 هـ، ج 7، ص 317؛ المغنی، قاضی عبد الجبار، ج 20، قسم اول، فی الامامة، ص 192-191.

2- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب، حدیث ششم، (حاکم این حدیث را با شرایط بخاری و مسلم صحیح خوانده است) و نیز ابن حجر، الصواعق المحرقة، فضایل اهل بیت، ذیل آیه چهارم.

3- از جمله در مسند احمد بن حنبل، مسند الانصار، حدیث زید بن ثابت، حدیث سوم؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج 1، ص 170، هیشمی بعد از این روایت می‌گوید که این روایت را طبرانی در کتاب المعجم الکبیر آورده است و راویان آن موثق اند. ج 9، ص 162؛ هیشمی در این جا نیز می‌گوید که این روایت را احمد بن حنبل آورده و اسناد آن نیکو است..

## حدیث سفینه نوح

یکی دیگر از احادیثی که جانشینی اهل بیت را ثابت می‌کند، حدیث معروف به «سفینه نوح» است. در این حدیث، پیامبر، اهل بیت را به کشتی نوح، که عامل نجات مردم بوده است، تشبیه می‌کند. مضمون کلی این حدیث چنین است:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

اهل بیت من مانند کشتی نوح اند که هر کس به این کشتی سوار شد، نجات یافت و هر که آن را ترک کرد، غرق شد.

## صدور و سند حدیث سفینه

حدیث سفینه نیز همانند احادیث غدیر و ثقلین در بسیاری از متون معتبر اهل سنت آمده است و علمای بزرگ آنان به صحت آن تصریح کرده‌اند. (1)

## دلالت حدیث سفینه

همانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه هم بر علم و عصمت و افضلیت اهل بیت دلالت دارد؛ زیرا در این حدیث هم اطاعت و پیروی از آن‌ها عامل نجات و تخلف و سرپیچی از آن‌ها موجب هلاک و نابودی معرفی شده است و هیچ‌گونه قید و شرط و استثنایی هم برای آن ذکر نشده است و روشن است که فقط کسانی می‌توانند این ویژگی‌ها را داشته باشند که با تعلیم و لطف الهی، عالم و معصوم باشند؛ زیرا اگر آن‌ها به حقایق دینی و قرآنی و امور هدایتی مردم آگاه نباشند و مرتکب گناهان و خطاهایی شوند، دیگر نمی‌توان به طور مطلق پیروی از آنان را عامل هدایت و نجات از هرگونه گمراهی دانست و در این‌گونه موارد، عکس این امر صادق است؛ یعنی، در صورت جهل و گناه آن‌ها، اطاعت از آنان موجب گمراهی و هلاکت و سرپیچی از آن‌ها عامل هدایت و نجات است. بنابراین، اهل بیت باید عالم و معصوم باشند تا بتوانند همه مردم را از هرگونه جهل و گناه و گمراهی نجات بخشند.

نکته دیگری که در حدیث سفینه درخور توجه است، این است که نقش نجات بخشی کشتی نوح هنگامی به طور کامل و چشمگیر بروز و ظهور می‌یابد که طوفانی عظیم و هلاک‌کننده وجود داشته باشد و در روزگاری که همگان در معرض غرق و نابودی قرار گیرند، این کشتی می‌تواند مردم را از خطر هلاکت نجات دهد. از

ص: 172

1- . بعضی از بزرگان اهل سنت که این حدیث را نقل کرده‌اند، عبارت‌اند از: ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة؛ وی چندین روایت در این مورد ذکر می‌کند و درباره آن می‌گوید: «وجاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضاً»؛ این حدیث از چندین طریق وارد شده که همدیگر را تقویت می‌کنند؛ باب 11، فصل 1، ذیل آیه هفتم؛ حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین: وی این حدیث را از ابو ذر نقل می‌کند و در مورد آن می‌گوید: «این حدیث با معیار مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم در کتاب خود آن را نیاورده‌اند؛ (تفسیر سوره هود؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، ذهبی در میزان الاعتدال، طبرانی در المعجم الصغیر: وی این حدیث را غیر از ابو ذر از ابو سعید خدری هم روایت می‌کند؛ (باب المیم، من اسمہ محمد، مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح...)) و در المعجم الکبیر از ابن عباس هم نقل می‌کند؛ ج 3، ص 76. برای آگاهی کامل از متن و سند این حدیث در منابع اهل سنت، ر. ک: عبقات الأنوار، میرحامد حسین، ج 23،

مرحوم میرحامد حسین این حدیث را از نود نفر از علمای اهل سنت نقل کرده است؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج 3، باب 32، بحرانی، در این کتاب، یازده حدیث از منابع اهل سنت می آورد..

این رو تشبیه اهل بیت به کشتی نوح نشان می دهد که جهان همواره در معرض انواع بلاها و طوفان های معنوی و فکری و دینی قرار دارد که موجب هلاکت همه مردم می شود، مگر آنان که از اهل بیت پیروی می کنند و به این کشتی نجات تمسک می یابند. (1)

همچنین از حدیث سفینه نوح، همانند حدیث ثقلین، این نتیجه هم به دست می آید که غیر از امامان دوازده گانه و حضرت زهرا (علیهم السلام)، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به معرفی آن ها به عنوان اهل بیت تصریح کرده است، همسران پیامبر و دیگران مصداق اهل بیت به معنای خاص آن نیستند؛ زیرا چگونه می توان گفت که همه همسران پیامبر، بدون استثنا، عامل نجات اند و هر کس از آن ها سرپیچی کند، هلاک می شود، در حالی که برای نمونه عایشه با برپایی و رهبری جنگ جمل به مقابله و تلاش برای کشتن خلیفه زمان خود و یکی از بزرگ ترین اصحاب پیامبر، یعنی حضرت علی (علیه السلام) و بسیاری از اصحاب دیگر پیامبر پرداخت. بر اساس حدیث سفینه باید حکم کرد که علی (علیه السلام) و سایر اصحاب، به دلیل مخالفت با اهل بیت پیامبر، یعنی همسر وی، باید گمراه و هلاک باشند، در حالی که اهل سنت در بسیاری از مواضع دیگر مخالفت با خلیفه زمان و یا اصحاب را گناه بزرگ و موجب گمراهی می دانند (2) و مشخص نیست و از اهل سنت باید پرسید که سرانجام، پیروی از همسران پیامبر عامل هدایت و نجات از گمراهی است، یا پیروی از اصحاب، یا پیروی از خلفا، یا پیروی از تمام بنی هاشم و...؟ همان طور که قبلاً هم گفته شد، به دلیل مخالفت و دشمنی و جنگ بعضی از این ها با بعضی دیگر، چگونه می توان همه آن ها را با هم عامل نجات و در عین حال مخالفت با آن ها را موجب هلاکت و گمراهی دانست؟ پس اولین کسانی که بر خلاف احادیث ثقلین و سفینه و... عمل کرده اند، خود همان هایی هستند که قرار است در همین احادیث (به تفسیر اهل سنت)، عامل هدایت باشند و در عین حال با مخالفت با یکدیگر موجب گمراهی و هلاکت خود و پیروانشان شده اند. حقیقتاً این همه تناقض را چگونه باید توجیه کرد و چگونه ممکن است سخنانی که پیامبر برای نجات امت و برطرف کردن اختلاف آنان و جلوگیری از گمراهی آنان بیان کرده است، آن قدر مبهم و مصادیقش چنان نامعلوم و متناقض باشد که برعکس، عامل اختلاف و گمراهی و نابودی کسانی شود که به آن عمل می کنند؟ یکی از بزرگ ترین امتیازات مکتب شیعه نسبت به اهل سنت همین است که در احادیث اهل سنت و تفسیر آن ها این تناقضات فاحش وجود دارد، در حالی که در مکتب تشیع، رهبری بعد از پیامبر و تفسیر و مصادیق احادیث وی در این موضوع آن قدر روشن است و بیان های مختلف آنچنان با یکدیگر هماهنگ و سازگار و بدون کمترین تناقض است که شیعیان هرگز با ابهام و سرگردانی در این امر مواجه نیستند. تاریخ نشان می دهد که حتی کوچک ترین اختلاف و تعارضی میان اعمال و عقاید اهل بیت در مکتب شیعه وجود نداشته است و هرگز هیچ يك از آن ها با عمل و عقیده دیگری مخالفت نکرده اند و این دلیل تأییدی دیگر بر درستی ادعای شیعه است.

ص: 173

1- . تشبیه اهل بیت به کشتی نجات بخش، به حدیث سفینه نوح اختصاص ندارد و در روایات دیگر هم آمده است؛ مانند این حدیث معروف که «ان الحسین (علیه السلام) مصباح الهدی وسفينة النجاة».

2- . اهل سنت در احادیث متعددی، پیروی از صحابه پیامبر را عامل نجات و هدایت معرفی می کنند؛ مانند این که وی در پایان حدیث افتراق الامة، فرقه ناجیه را کسانی معرفی می کند که از اصحاب پیروی می کنند و یا فرموده است: «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»؛ اصحاب من مانند ستارگان اند. از هر کدام که پیروی کنید، هدایت می شوید؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، خاتمه، در بیان اعتقاد اهل سنت، به نقل از دارمی، ابن عدی و دیگران. حال اگر اصحاب، معیار حق اند، چگونه خود با هم دشمنی کرده و یکدیگر را به قتل رسانده اند و در این صورت به کدام يك از آن ها باید اقتدا کرد، معلوم نیست..



از مجموع روایات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره معرفی اهل بیت و فضایل و کمالات علمی و عملی آن‌ها دو نتیجه مهم به دست می‌آید: یکی مشخص شدن فرقه ناجیه در حدیث افتراق الامة و دیگری معلوم شدن منشأ پیدایش فرقه شیعه.

### نتیجه اول: معرفی فرقه ناجیه

در حدیث افتراق الامة گفته شد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تنها یکی از ده فرقه اسلامی را اهل نجات و سعادت اخروی (1) معرفی کرده است و با دلایل عقلی و نقلی اثبات کردیم که محال است پیامبر در موضوعی با این اهمیت، که در واقع اصل فلسفه بعثت نیز همین نشان دادن راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت است، سکوت کرده و آن فرقه ناجیه را معرفی نکرده باشد. حال با توجه به مجموع سخنان پیامبر، که گوشه ای اندک از آن در این دروس گفته شد، درمی یابیم که فرقه ناجیه همان پیروان اهل بیت، یعنی شیعیان حضرات علی و فاطمه و یازده فرزند معصوم آن‌ها (علیهم السلام)، هستند. به طور کلی سخنان پیامبر در معرفی فرقه ناجیه را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

1. در بعضی از احادیث افتراق الامة پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، بعد از پرسش و درخواست افراد از وی برای معرفی فرقه ناجیه و یا بدون پرسش دیگران، بلافاصله در ادامه حدیث، این فرقه و رهبران آن را معرفی کرده است. (2)

ص: 174

1- . در بعضی از احادیث پیامبر، به صراحت سخن از «نجات یافتن» یا «خلاص یافتن» آن فرقه از عذاب یا آتش جهنم است. تعبیر «فرقه ناجیه» هم از همین جا پیدا شده است. از طرف دیگر، در برخی از احادیث، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) تصریح می‌کند که از بین گروه‌های اسلامی، این گروه «اهل نجات» است و یا در قیامت، از آتش جهنم نجات و رهایی می‌یابد و اهل بهشت و رستگاری است. این تعبیر و یا تعبیر مشابه به روشنی فرقه ناجیه را معرفی می‌کند. بعضی دیگر از روایات پیامبر نیز به گونه دیگری فرقه ناجیه را معرفی می‌کند. در ادامه مطلب با تعبیر گوناگون رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در معرفی فرقه ناجیه در متون اهل سنت آشنا خواهیم شد.

2- . در منابع اهل سنت، پاسخ پیامبر چندگونه نقل شده است: یکی این که اصحاب خود و پیروان آن‌ها را به عنوان فرقه ناجیه معرفی کرده است. در بعضی از این روایات، به جای کلمه «اصحابی»، واژه «الجماعة» به کار رفته است که بنا بر تفسیر بسیاری از علمای اهل سنت، منظور همان جماعت اصحاب است. در مباحث گذشته نشان داده شد که این بخش از حدیث، که پیامبر مردم را به اصحاب خود ارجاع می‌دهد، به دلیل عقلی و نقلی ممکن نیست از پیامبر صادر شده باشد؛ چرا که اولاً اصحاب از نظر اعتقادی و عملی، تفکر و سیره یکسانی نداشتند و اختلافات و تضاد فکری و عملی آن‌ها گاه به جنگ و نزاع‌های خونین بین آن‌ها منجر شده است؛ مانند: جنگ‌های جمل و صفین و نهروان. پس محال است پیامبر کسانی را معیار حق و برطرف کننده اختلافات امت معرفی نماید که خودشان حق و باطل را از هم تشخیص نمی‌دهند و قادر به رفع اختلافات خود نیستند؛ زیرا در تضاد و درگیری علمی و عملی بین دو فرد یا دو گروه، حداکثر یکی از آن‌ها بر حق است و وقتی هر دو طرف خود را بر حق و دیگری را باطل می‌داند، معلوم می‌شود که دست کم یکی از آن‌ها در تشخیص حق و باطل به خطا رفته است. ثانیاً روایات ارجاع به اصحاب با صدها روایت دیگر که پیامبر مردم را به اهل بیت خود (علی و

فاطمه و یازده امام) ارجاع می دهد، منافات دارد و این دسته از روایات، دست کم ده ها برابر روایات ارجاع به اصحاب است و هنگام تعارض میان این دو دسته، واضح است که انتخاب دسته دوم رجحان دارد و این گروه عظیم از روایت را باید معیار قرار داد. اما در روایات دیگر اهل سنت تعابیر دیگری از پیامبر در معرفی فرقه ناجیه نقل شده است؛ مانند: «الجماعة»، «السواد الأعظم» و «الاسلام وجماعتهم». در تفسیر این اصطلاحات بین علمای اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آن ها این تعابیر را به «اصحاب» و بعضی دیگر به «علما و فقها» و گروهی دیگر به «اکثریت جامعه اسلامی» تفسیر کرده اند. جدا

2. در گروه دیگری از روایات، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نه در خود حدیث افتراق الامة، بلکه به گونه های مختلف دیگر، فرقه ناجیه و پیشوایان آن را معرفی کرده است. در تعدادی از این روایات، پیامبر، پیشوا یا پیشوایانی را همراه با ذکر فضایل و کمالاتی از آنان، مانند علم و عصمت، معرفی می کند و مردم را به اطاعت از آنان فرا می خواند. (1)

اما در دسته دیگری از روایات، پیامبر به صراحت این پیشوایان را معیار و محور حق و آن ها را از حق جدانشدنی معرفی می کند. این بدان معنا است که آنان و پیروانشان که در مسیر حق گام برمی دارند، در دنیا و آخرت سعادت مند و اهل نجات اند. حدیث معروف

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» (2) علی با حق و حق با علی است و این دو تا قیامت که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، هرگز از هم جدا نخواهند شد»، از این دست است.

ص: 175

1- . احادیثی مانند غدیر، یوم الأنداز، منزلت، ثقلین از این دست هستند.

2- . ابو ذر می گوید: «نزد ام سلمه، همسر پیامبر، آمدم و دیدم که او گریه کنان از علی (علیه السلام) یاد می کند و می گوید که این حدیث را از پیامبر شنیدم»؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، باب الیاء، ذکر من اسمه یوسف، ج 6، ص 312؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، حرف العین، باب علی بن ابی طالب، ج 42، ص 449. بعضی از احادیث، با تعبیر دیگری از حق بودن حضرت علی (علیه السلام) سخن می گوید؛ مانند: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): «رحم الله علیاً اللهم أدر الحق معه حیث دار»؛ رحمت خداوند بر علی باد. خدایا هر جا که او است حق را همراه او گردان؛ کتاب المناقب، سنن ترمذی، مناقب علی بن ابی طالب؛ نیز تفسیر فخر رازی، تفسیر آخرین آیه از سوره حمد، ج 1، ص 185؛ المحصول، فخر رازی، ج 6، ص 134؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، کتاب معرفة الصحابة، قصة اعتزال محمد بن مسلمة الانصاری، ج 10، ص 435، نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث با معیارهای مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نیاورده اند». در بعضی دیگر از احادیث این عبارت آمده است که پیامبر درباره حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «الحق مع ذا، الحق مع ذا»؛ حق با این فرد است، حق با این فرد است. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیشمی، کتاب الفتن، باب فیما کان فی الجمل والصفین وغیرهما، ج 3، ص 287. هیشمی راویان این حدیث را موثق معرفی می کند؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 42، ص 449. مسند ابن یعلی، ج 3، ص 59، ح 1015. در پایان این احادیث، دو نکته را متذکر می شویم: نکته اول این که فخر رازی در تفسیر خود قبل از نقل عبارت یادشده می گوید: «به دلیل همین حدیث معلوم می شود که هر کس در دین خود از علی بن ابی طالب پیروی کند،

اما از آن جا که رهبران فرقه ناجیه باید کسانی باشند که با علم الهی خود بتوانند اختلافات میان مسلمانان و فرقه های اسلامی را در تمام زمینه ها، به ویژه در امور فکری و اعتقادی، برطرف کنند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در دسته دیگری از روایات، آن ها را برطرف کننده اختلافات معرفی کرده است. (1)

در حدیث افتراق الامة، پیامبر فرقه حق را اهل نجات و رستگاری در قیامت معرفی می کند. وی در احادیث دیگری به صراحت، حضرت علی (علیه السلام) و پیروانش را همان گروه رستگار و نجات یافته در قیامت معرفی می کند. (2)

ص: 176

1- . قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): «النجوم امان لاهل الارض من الغرق واهل بيتي امان لامتي من الاختلاف فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ستارگان عامل ایمنی مردم زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من عامل ایمن مانند امت من از اختلاف اند. پس اگر قبیله ای از عرب با آنان مخالفت کنند، گرفتار اختلاف می شوند و به گروه شیطان تبدیل می شوند»؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، کتاب معرفة الصحابة، باب مناقب اهل رسول الله (صلی الله علیه وآله). نیشابوری این حدیث را صحیح خوانده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این حدیث به صراحت اهل بیت را معیار حق و مخالفان آن ها را در مسیر شیطان و باطل معرفی می کند. ابن حجر مکی نیز در الصواعق المحرقة، این حدیث را از کتاب المستدرک، همراه با تصریح مؤلف به صحت آن، نقل می کند؛ باب یازده، فی فضایل اهل البيت النبوی، فصل اول: فی الآيات الواردة فیهم، آیه هفتم. همچنین طبرانی در المعجم الكبير، ج 9، ص 398 همین روایت را با اندکی اختلاف آورده است.

2- . مضمون کلی این روایات چنین است: «انّ علیاً وشیعته هم الفائزون يوم القيامة»؛ به تحقیق، علی و شیعیانش در قیامت رستگارند. این مضمون و تعابیر مشابه دیگر، که در آن ها حضرت علی (علیه السلام) و شیعیانش را بهشتی معرفی می کند، در روایاتی متعدد و در منابع مختلف اهل سنت آمده است، از جمله: تاریخ دمشق، حرف العین، باب علی بن ابی طالب، ج 42، ص 332 و 333 و 371. در این روایات تعابیر زیبای دیگری درباره حضرت علی (علیه السلام) و شیعیان او و منزلت آن ها در قیامت آمده است. در تفسیر الدر المنثور سیوطی نیز، روایات متعددی به این مضمون و شبیه آن وارد شده است، از جمله ذیل سوره حشر، آیه 20 اصحاب الجنة هم الفائزون و سوره بینه، آیه 7 اولئك هم خير البرية. روایات بسیاری از اهل سنت ذیل این آیه، حضرت علی (علیه السلام) را مصداق آیه «خير البرية» (بهترین مخلوقات) معرفی می کند. سیوطی نیز در ذیل این آیه روایت می کند که هرگاه علی (علیه السلام) وارد می شد، اصحاب می گفتند: «بهترین مخلوقات (خير البرية) آمد». سیوطی ذیل همین آیه این روایات را هم می افزاید که پیامبر به علی فرمود: «انت وشیعتك يوم القيامة راضين مرضيين» و «انت وشیعتك و موعدي و موعدم الحوض...». شوکانی نیز در تفسیر فتح القدير، ذیل همان آیه بعضی از این روایات را آورده است. بغدادی در کتاب تاریخ بغداد نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که به علی (علیه السلام) فرمود: «انت وشیعتك فی الجنة» تو و شیعیان در بهشت قرار داری؛ ج 5، ص 361 و 392. قاضی نورالله شوشتری در احقاق الحق، ج 7، ص 302-297 و ج 17، ص 274-262 تعداد زیادی از روایات مربوط به رستگاری حضرت علی (علیه السلام) و شیعیانش را در قیامت با الفاظ مختلف، گردآوری کرده است..

اما در روایاتی دیگر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، نه تنها حضرت علی (علیه السلام)، بلکه به طور کلی اهل بیت، یعنی علی و فاطمه و حسنین و... (علیهم السلام) و پیروانشان را اهل بهشت معرفی می کند:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«أنا الشَّجَرَةُ وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا وَعَلِيٌّ لِقَاحُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَشِيعَتُنَا وَرَقُّهَا وَأَصْلُ الشَّجَرَةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَسَائِرُ الْجَنَّةِ».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من همانند درخت ام و فاطمه شاخه آن و علی عامل باروری آن است و حسن و حسین میوه های آن اند و شیعیان ما برگ آن هستند. اصل این درخت در بهشت عدن و بخش های دیگر آن در بهشت های دیگر قرار دارند».(1)

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«يا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ... قال عليٌّ: فأينَ شِيعَتُنَا؟ قال شِيعَتُكُمْ مِنْ وَرَائِكُمْ».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ای علی، چهار نفر اول که وارد بهشت می شوند، من و تو و حسن و حسین هستیم... علی پرسید: «پس شیعیان ما کجا هستند؟» حضرت فرمود: «شیعیان شما پشت سر شما هستند».(2)

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «اولین کسانی که وارد بهشت می شوند، من و فاطمه و حسن و حسین هستیم».(3)

افزون بر همه این ها، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید که تنها یکی از فرقه های مسلمان، اهل «نجات» است و از سوی دیگر در حدیث سفینه، اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه می کند و پیروی از آنان را سبب «نجات» از هلاکت معرفی می نماید (... من ركبها نجي)، به یقین و روشنی تمام معلوم می شود که فرقه ناجیه همان اهل بیت و پیروان آنان هستند.

## داخل بودن حتمی اهل بیت در فرقه ناجیه

### اشاره

از مجموع دلایل و شواهدی که عرضه شد، معلوم می شود که فرقه ناجیه هر گروهی که باشد، باید حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت او حتماً در بین آن باشند؛ زیرا حتی بر پایه منابع اهل سنت هم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همواره آنان را دست کم جزء اهل بیت و اهل نجات و رستگاری و بهشت معرفی کرده است و هیچ يك از منابع اصلی و معتبر اهل سنت نیست که مثلاً اهل بیت را در آیه تطهیر یا مباحله یا احادیث ثقلین و سفینه، افراد دیگری کاملاً غیر از آنان معرفی کرده باشد. حتی اگر به فرض هم بپذیریم که گروه هایی مانند خاندان پیامبر (به معنای عام آن) و یا صحابه و بنی هاشم و عالمان امت و... هم مصداق اهل

- 1- .المستدرک، حاکم، کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب فاطمة بنت رسول الله، ج 11، ص 63.
- 2- .تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 169.
- 3- .همان، ج 40، ص 287..

بیت باشند و یا پیامبر آن‌ها را فرقه‌ناجیه معرفی کرده باشد، باز هم حضرت علی و اهل بیت او باید جزو فرقه‌ناجیه باشند؛ زیرا تمام آنان، هم از بنی هاشم هستند و نیز به تصریح خود اهل سنت، از بزرگ‌ترین عالمان جامعه اسلامی اند و دست کم بعضی از آن‌ها، یعنی حضرت علی و فاطمه (علیهما السلام) جزو صحابه پیامبر به شمار می‌آیند. بنابراین، ثابت می‌شود که اهل بیت (به معنای شیعی آن) حتماً جزو فرقه‌ناجیه اند و از این رو هرگاه کسی در تشخیص فرقه و عقیده حق دچار تردید شود، باید ببیند که این اهل بیت در کدام سو قرار دارند و چه رأی و عقیده‌ای دارند و همواره آنان را به عنوان یگانه گروهی که شیعه و اهل سنت بر حق بودن آنان و نجات یافتگی و رستگاری آن‌ها اتفاق نظر دارند، معیار تشخیص فرقه‌ناجیه قرار دهد.

### نتیجه دوم: مشخص شدن منشأ پیدایش شیعه

بسیاری از اهل سنت، شیعه را فرقه‌ای اصیل و معتبر در کنار دیگر فرقه‌های اسلامی نمی‌دانند و اهل بیت و به ویژه حضرت علی (علیه السلام) را پایه‌گذار این فرقه به شمار نمی‌آورند، بلکه گاه منشأ پیدایش آن را به افرادی گمراه و غیرمسلمان و گاه زمان پیدایش آن را چند قرن پس از پیامبر معرفی می‌کنند. اما از آنچه در مباحث گذشته گفته شد، به روشنی تمام معلوم می‌شود که پایه‌گذار فرقه شیعه، نه حتی حضرت علی (علیه السلام) بلکه خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است و در واقع حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از آغاز نبوت خود با معرفی حضرت علی و اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان رهبران حق و امامان جامعه اسلامی در تمام شئون علمی و عملی آن و فرمان به پیروی مطلق از آن‌ها و معرفی آنان و شیعیانشان به عنوان فرقه‌ناجیه و سعادت‌مند در هر دو جهان، فرقه شیعه را تأسیس و اصالت و حقانیت آن را اعلام کرده است و نادیده گرفتن صدها روایت در متون معتبر اهل سنت که این ادعا را ثابت می‌کند و انتساب مکتب تشیع به افرادی غیر از پیامبر و اهل بیت، چیزی جز جهل و بی‌خبری مطلق و یا تعصبی کور و حق‌ستیز نمی‌تواند باشد. مگر شیعه ادعایی جز این دارد که اهل بیت، پیشوایانی پاک و عالم اند که باید از آنان اطاعت کرد و مگر از صدها روایت صحیح پیامبر در منابع مهم اهل سنت، که در این جزوه تنها به اندکی از آن‌ها اشاره شده است، چیزی غیر از این می‌توان نتیجه گرفت؟ اگر حضرت علی (علیه السلام) را، نه امامی معصوم و تعیین شده از سوی خداوند و پیامبر، بلکه تنها یکی از اصحاب هم به شمار آوریم، آیا بر اساس روایات اهل سنت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امت خود را به پیروی از اصحاب فرمان نداده است و آیا اگر گروهی به این دستور پیامبر عمل کرد و خود را پیرو (شیعه) علی (علیه السلام) دانست، بر خلاف سنت پیامبر عمل کرده و در دین بدعت گذاشته است؟ آیا با این همه احادیثی که از پیامبر درباره فضایل علمی و اخلاقی اهل بیت آمده است، نمی‌توان آنان را کسانی دست کم، هم پایه ابوحنیفه و احمد بن حنبل و ابو الحسن اشعری و... دانست و در مسائل کلامی و فقهی از آنان پیروی کرد و اگر گروهی به نام شیعه آن‌ها چنین کرد، آیا کاری ناصواب انجام داده است؟

بنابراین، اگر تشیع را به فرض هم که، تنها فرقه‌ناجیه معرفی شده از سوی خدا و رسول ندانیم، دست کم باید آن را گروهی اصیل و معتبر در کنار دیگر فرقه‌های اسلامی به شمار آوریم و معلوم نیست که چرا این همه فرقه‌های کلامی و فقهی اهل سنت را که بسیاری از آن‌ها را هم نه صحابه، بلکه افراد دیگری

در قرون بعد پدید آوردند، می توان معتبر دانست، ولی پیروان حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت او را نمی توان معتبر به شمار آورد؟<sup>(1)</sup>

## چکیده

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث ثقلین، اهل بیت را بعد از خود در کنار قرآن به جا می گذارد و آن ها را سبب هدایت و دوری از گمراهی و جدانشدنی از قرآن معرفی می کند.

این حدیث، حتی در متون اهل سنت نیز متواتر است و علمای آنان به صحت آن تصریح کرده اند .

لازمه جدانشدنی بودن اهل بیت از قرآن این است که آنان باید دارای علم و عصمت کامل و الهی باشند و هیچ کردار و گفتار باطلی از آن ها سر نزنند؛ زیرا اگر به قرآن و راه های هدایت جاهل باشند و کردار و گفتاری نادرست و خلاف حق از آن ها صادر شود، در همان مورد از قرآن که حق محض است، جدا می شوند و فاصله می گیرند.

مراد از اهل بیت در حدیث ثقلین همان کسانی هستند که پیامبر در آیات مباحله و تطهیر و بسیاری از احادیث آن ها را معرفی کرده است؛ یعنی، حضرت علی و فاطمه و حسنین و امامان دیگر (علیهم السلام).

از حدیث ثقلین معلوم می شود که همسران پیامبر و یا طایفه بنی هاشم و دیگران، مصداق اهل بیت نیستند؛ زیرا به گواهی تاریخ و روایات خود اهل سنت از آنان گناهان و خطاهای متعددی سر زده است و هیچ يك از آنان به تمام ابعاد قرآن و راه های هدایت آگاهی کامل نداشته اند. این بدان معنا است که آن ها در این گونه موارد از حق محض، یعنی قرآن، فاصله گرفته اند و این بر خلاف متن حدیث ثقلین است.

در بعضی احادیث اهل سنت، به جای اهل بیت در حدیث ثقلین، عبارت «سنت پیامبر» به کار رفته است .

اولاً بر پایه مباحث پیشین، سنت پیامبر بدون اهل بیت، برای هدایت و رفع اختلاف کافی نیست. ثانیاً بین روایات ارجاع به اهل بیت و ارجاع به سنت تعارضی نیست؛ زیرا این سنت خود پیامبر است که مردم را به اهل بیت ارجاع می دهد. علاوه بر این مبنا و ریشه علوم اهل بیت، سنت و تعالیم پیامبر است.

اگر هم بین این دو دسته روایات تعارضی وجود داشته باشد، روایات ارجاع به اهل بیت را که چندین برابر روایات ارجاع به سنت است، باید معیار قرار داد و به آن عمل کرد.

اشکال دیگر اهل سنت این است که حدیث ثقلین امامت اهل بیت را ثابت نمی کند .

پاسخ این اشکال این است که اولاً حدیث ثقلین نشان می دهد که در کردار و گفتار اهل بیت، باطل راه ندارد و علم و عصمت الهی و کامل دارند. حال چه کسانی، غیر از این گونه افراد، صلاحیت جانشینی پیامبر را دارد و آیا خلفای بعد از وی از همین مقدار فضایی که در حدیث ثقلین آمده است، برخوردار بودند؟ ثانیاً در بعضی از بیان های حدیث ثقلین، پیامبر به پیروی از آن ها دستور داده است و آن ها را خلیفه (جانشین) نامیده است. تمام این تعابیر به روشنی از جانشینی اهل بیت به جای پیامبر حکایت می کند.



پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در حدیث سفینه نوح، اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می کند و آن ها را مایه نجات مردم از هلاکت معرفی می کند.

ص: 179

---

1- . برای اطلاع بیش تر از اصالت و اعتبار و حقانیت مذهب شیعه در روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ر. ك: الشیعه فی احادیث الفریقین، سید مرتضی موحد ابطحی..

حدیث سفینه در متون متعدد و معتبر اهل سنت آمده است و علمای آنان این حدیث را صحیح دانسته اند.

حدیث سفینه هم مانند حدیث ثقلین بر علم و عصمت الهی و کامل اهل بیت دلالت دارد؛ زیرا در غیر این صورت نمی توان پیروی از آن ها را به طور مطلق و بی قید و شرط عامل نجات و هدایت و دوری از گمراهی و هلاکت دانست.

اگر از اهل بیت گناه و خطا و کردار و گفتاری باطل و جاهلانه سر بزنند، پیروی از آن ها موجب هلاکت و نافرمانی آنان موجب هدایت خواهد شد و این بر خلاف سخن پیامبر در حدیث سفینه است.

حدیث سفینه نشان می دهد که جوامع اسلامی و بلکه تمام جوامع بشری همواره گرفتار طوفان حوادث و گمراهی ها است و تنها تمسک به اهل بیت می تواند آن ها را نجات بخشد.

حدیث سفینه هم مانند حدیث ثقلین نشان می دهد که همسران پیامبر و ... مصداق اهل بیت نیستند؛ زیرا از بعضی از آنان به دلیل مخالفت با خلیفه زمان و کشتن اصحاب، گناهان بزرگی سر زده است؛ مانند: جنگ جمل. در این صورت اطاعت از آنان موجب هلاکت امت می شود، در صورتی که پیامبر در حدیث سفینه، اطاعت آنان را عامل نجات و هدایت خوانده است.

از مجموع آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره فضایل علمی و اخلاقی علی (علیه السلام) و دیگر اهل بیت فرموده است، معلوم می شود که فرقه ناجیه همان اهل بیت و پیروان آنان است و هیچ گروه دیگری را شامل نمی شود.

صحابه و علمای اسلام و اکثریت جامعه اسلامی نمی توانند مصداق فرقه ناجیه باشند؛ زیرا بعضی از اصحاب با یکدیگر دشمنی شدید داشته اند و خود آنان و نیز عالمان مسلمان منشأ پیدایش بیش تر فرقه های مختلف بوده اند، در حالی که پیامبر، تنها یک گروه را از میان همه این فرقه ها فرقه حق معرفی کرده است. علاوه بر این، از حدیث افتراق الامه معلوم می شود که بیش تر فرقه های مسلمان از حق منحرف شده اند و بنابراین بیش تر جامعه اسلامی، تنها به دلیل این که نظر اکثریت را با خود دارد، نمی تواند فرقه حق باشد.

معرفی فرقه ناجیه توسط پیامبر، باید آن قدر صریح و روشن باشد که خود منشأ بروز اختلاف جدید در تفسیر آن و افزوده شدن فرقه های جدید نشود.

پیامبر همواره اهل بیت را اهل حق و نجات و سعادت دنیوی و اخروی معرفی کرده است. پس برای تشخیص فرقه ناجیه، همواره باید ببینیم که موضع اهل بیت در برابر تمام مسائل علمی و عملی و اجتماعی چیست و به کردار و گفتار آنان تمسک کنیم.

از آن جا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در تمام طول دوران نبوت خود مردم را به پیروی از حضرت علی (علیه السلام) و دیگر اهل بیت فرمان داده است، ثابت می شود که سخنان و سفارش های پیامبر است که فرقه شیعه را پدید آورده است و سخن بعضی از اهل سنت که پیدایش شیعه را ناشی از عوامل دیگر معرفی می کنند، نادرست است.

اهداف درس 182

مروری بر مباحث پیشین 182

امامت خاصه 182

مهدویت 182

تولد و غیبت صغرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) 182

فلسفه کلی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 183

1. مجازات مردم و نیز حفظ جان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) 183

2. نوید شدن مردم از حکومت های بشری و کسب آمادگی و لیاقت برای درك حضور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 184

3. امتحان الهی و تمییز مؤمنان خالص و واقعی 184

فلسفه و ویژگی های غیبت صغری 185

ارتباط با حضرت از طریق نایبان خاص در غیبت صغری 185

ویژگی های غیبت کبری و تفاوت آن با غیبت صغری 186

معنای غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 186

ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 187

اهداف ظهور و ویژگی های حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) 189

چکیده 198

ص: 181

## اهداف درس

آشنایی با مباحث مهم مهدویت شامل:

تولد و غیبت صغرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)؛

فلسفه کلی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛

فلسفه و ویژگی های غیبت صغری؛

ویژگی های غیبت کبری و تفاوت آن با غیبت صغری؛

معنای غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛

مخفی بودن زمان ظهور؛

حتمی نبودن زمان ظهور (بدائی بودن زمان ظهور)

نقش مردم در ظهور و زمان آن؛

اهداف ظهور و ویژگی های حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه).

## مروری بر مباحث پیشین

در چند جلسه پیش به ذکر و توضیح دلایل امامت پرداختیم و با دلایل عقلی، ضرورت وجود امامان عالم و معصوم را بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ثابت کردیم و با دلایل نقلی قرآنی و حدیثی، مصادیق و فضایل و کمالات آنان و به ویژه دو صفت مهم علم و عصمت الهی را در آنان شناختیم و اثبات کردیم. حال در این جلسه به مبحث مهدویت، که از مباحث امامت عامه است، می پردازیم.

## امامت خاصه

همانند مباحث نبوت، مباحث امامت هم به دو بخش عامه و خاصه تقسیم می شود. آنچه تاکنون در موضوع امامت گفته شده است، به مباحث عمومی امامت مربوط است و همه امامان را در بر می گیرد، مانند دلایل عقلی و نقلی وجود امام، عصمت امام، علم امام و....

در این جلسه به مبحث امامت خاصه می پردازیم و از آن جا که در حال حاضر، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) امام زنده همه شیعیان است و نقش و وظیفه خاصی بر عهده وی است که در میان تمام پیامبران و امامان پیشین بی سابقه و منحصر به فرد است و تنها به او اختصاص دارد، یعنی تشکیل حکومت عدل مطلق جهانی و نیز تصورات نادرستی درباره مهدویت وجود دارد، از این رو بحث امامت خاصه در این درس به مهدویت اختصاص یافته است.

## مهدویت

## تولد و غیبت صغرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در نیمه شعبان سال 255 هجری در سامرا دیده به جهان گشود. از آن جا که پیامبر اکرم و تمام امامان، فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را همان مهدی موعودی معرفی کرده بودند که ریشه ظلم و ظالم را از روی صفحه زمین برمی کند و عدالت کامل و مطلق را جایگزین

ص: 182

آن می کند، حکومت فاسد و ظالم وقت، از مدت ها پیش مراقب بود که به محض تولد فرزندی از امام عسکری او را به قتل برساند تا مبادا همان فرزندی باشد که حکومت ظالمانه آنان را نابود می سازد. از این رو تولد حضرت مهدی کاملاً مخفیانه و حتی به اعجاز الهی بدون علائم ظاهری بارداری در مادر بزرگوار وی، صورت گرفت و به طور علنی و عمومی اعلام نشد تا جان حضرتش، که خاتم امامان بود و بعد از او امام جدیدی نمی آمد، از توطئه ناپکاران مصون و محفوظ بماند. اما برای آن که حجت بر شیعیان تمام شود و آنان با یقین به وجود امام، دلگرم و به وعده الهی و اخبار معصومان گذشته مطمئن و امیدوار باشند، امام حسن عسکری (علیه السلام) تولد حضرت را به شیعیان خاص و مورد اعتماد خبر داد و گاه نیز وی را به آن ها نشان می داد.

با شهادت امام عسکری در سال 260 هجری، حضرت مهدی در پنج سالگی به امامت رسید<sup>(1)</sup> و از همان زمان دوران غیبت صغری آغاز شد.

## فلسفه کلی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

### اشاره

در نظام زندگی انسان و حیات دینی او، اصل بر حضور معصوم است نه غیبت او، زیرا با حضور معصوم است که، به شرط نبودن موانع، هدف آفرینش و دین به طور کامل تحقق می یابد و غیبت وی در حقیقت نوعی خروج از اصل و طفره در سیر طبیعی نظام جهان و هدایت مردم است. اما گاه به علل و حکمت های خاصی خداوند، اجازه حضور علنی به معصوم نمی دهد و برای مدتی (کوتاه یا طولانی) او را در غیبت قرار می دهد.

از مجموع روایات اسلامی فهمیده می شود که غیبت حضرت مهدی يك فلسفه اصلی دارد و چند فلسفه فرعی.

بنابر احادیث معصومان، حکمت اصلی غیبت حضرت، سرّی از اسرار الهی است که فقط پس از پایان یافتن دوران غیبت و بعد از ظهور آشکار خواهد شد و این حکمت به حکمت اعمال حضرت خضر (علیه السلام) تشبیه شده است که تنها در پایان مصاحبت وی با حضرت موسی (علیه السلام) برملا شد.<sup>(2)</sup>

اما جدا از این حکمت اصلی، حکمت های دیگری هم که در درجه بعد قرار دارند، در احادیث اسلامی ذکر شده است که به برخی آن ها اشاره می کنیم:

### 1. مجازات مردم و نیز حفظ جان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

تاریخ زندگی امامان شیعه نشان می دهد که همه آنان به دست حاکمان جامعه اسلامی و خود مسلمانان و گاه حتی به دست نزدیک ترین افراد خود، مانند همسر، به شهادت رسیده اند. هیچ يك از ائمه را مشرکان، کافران و ملحدان غیر مسلمان به قتل نرسانده اند. این واقعیت تلخ تاریخی به روشنی گویای این حقیقت است

ص: 183

1- یکی از اشکالات منکران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و به ویژه انتقاد بعضی از اهل سنت به مهدویت شیعی این است

که چگونه ممکن است کودکی پنج ساله علم و دانشی فراتر از همه دانش های بشری و دیگر فضایل و کمالات الهی امامان معصوم را داشته باشد و بتواند رهبری همه انسان های جهان را بر عهده گیرد. در مباحث گذشته گفته شد که خداوند به حضرت مسیح در سن شیرخوارگی مقام نبوت و کتاب آسمانی به همه دانش ها و حقایق الهی آن و نیز علمی خاص و بسیار عظیم و متعالی به نام «علم الكتاب» عطا کرد. هنگامی که خداوند به کودکی شیرخوار چنین فضایل و کمالاتی فوق بشری عطا می کند، به طریق اولی می تواند به کودکی پنج ساله نیز این گونه کمالات و یا بالاتر از آن ها را عطا نماید.

2- . بحار الأنوار، ج 52، ص 91..

که امامان، حتی در جامعه اسلامی و بین مسلمانان تا چه اندازه مظلوم بوده اند و قدر و ارزش آن ها تا چه حد ناشناخته بوده است. مسلمانان با عملکرد و نحوه برخورد خود با آنان و بی تفاوتی و یا عدم موضع گیری مناسب و شایسته در مقابل حکومت های ظالم و فاسد و یا کسانی که ائمه را به شهادت رساندند، نشان دادند که به هیچ وجه قدر و ارجحیت معصوم الهی را نمی دانند و لیاقت حضور او و استفاده آسان و مستقیم از فضایل و کمالات بی شمار وی را ندارند. در حقیقت مردم حکم کودکانی را دارند که یازده جواهر بسیار گران قدر و بی نظیر در اختیار داشتند، ولی همه آن ها را یکی پس از دیگری شکستند و از بین بردند. در نتیجه خداوند به دلیل این بی لیاقتی مردم، آخرین حجت معصوم خود را از دسترس و آسیب آنان دور نگه می دارد تا این آخرین جواهر از گنجینه و ذخیره الهی (بقیه الله) را مانند موارد قبل نشکنند و از بین نبرند و هرگاه که قدر و ارزش جواهر را دانستند در اختیار آن ها قرار گیرد. از این رو یکی از فلسفه های غیبت، از سویی حفظ جان آخرین امام از کشته شدن به دست منکران و ظالمان و از سوی دیگر تنبیه و مجازات مردم برای بی لیاقتی آنان معرفی شده است. (1)

## 2. نوید شدن مردم از حکومت های بشری و کسب آمادگی و لیاقت برای درک حضور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که تا مردم جانشان از ظلم و ستمی که زمین از آن پر شده است به لب نیاید و از تمام حکومت های جهان در اجرای عدالت و اصلاح مطلق همه امور نوید نشوند و دست کم بخشی از آنان قدر حضور پیشوای الهی را ندانند و آمادگی و لیاقت لازم را برای همراهی و پیروی از او کسب نکنند، غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) برطرف نخواهد شد. از این رو در روایات اسلامی یکی دیگر از فلسفه های غیبت حضرت، نویددی مردم (از نظام ها و حکومت های بشری) و رسیدن به این نتیجه معرفی شده است که جز يك پیشوای معصوم الهی، هیچ کس دیگر قادر نیست که عدالت و هدایت کامل و مطلق را در همه ابعاد آن در تمام جهان تحقق بخشد و بدین ترتیب برای ظهور و حضور علنی او لیاقت پیدا کنند. (2)

## 3. امتحان الهی و تمییز مؤمنان خالص و واقعی

دوران غیبت، دورانی پر از آشوب ها و فتنه های گوناگون است و هرچه زمان پیش می رود و به ویژه به پایان غیبت نزدیک می شود فتنه ها و زمینه های ضلالت فزونی می یابد. از سوی دیگر امام زمان را هنگام ظهور باید یاورانی یاری کنند که از ایمانی خالص و واقعی بهره مند باشند و چون در دوران غیبت، هر لحظه امکان ظهور وجود دارد، پس همواره باید صف مؤمنان و یاران حقیقی حضرتش از کسانی که تنها ادعای ایمان و پیروی از امام را دارند، متمایز شود و در سنت تغییرناپذیر پروردگار، تمییز این دو گروه از هم به وسیله انواع امتحانات الهی صورت می گیرد. از این رو یکی دیگر از حکمت های غیبت حضرت مهدی

ص: 184

1- . بحار الأنوار، ج 52، ص 90 و 91 و 95 و 97 و 98 و ج 53، ص 175 و 177.

2- . بحار الأنوار، ج 52، ص 110، ح 17 و ص 111، ح 20 و ص 112، ح 23 برای آن که مردم به یأس از حکومت های بشری برسند، لازم است تمام انواع آن را در طول تاریخ تجربه کنند. از این رو در روایات اسلامی گفته شده است که خداوند، در زمان غیبت مردم را از هر صنف و گروهی به حکومت می رساند تا آن که در زمان حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) نگویند که اگر ما هم به حکومت می رسیدیم، همانند او عدالت می کردیم: بحار الأنوار، ج 52، ص 244، ح 119..



(عجل الله تعالى فرجه) متمایز ساختن شیعیان حقیقی از غیر آنان به وسیله امتحانات گوناگون الهی معرفی شده است.

بر اساس احادیث معصومان، امتحانات دوران غیبت چنان سخت است که در پایان کار و هنگام ظهور، تنها عده اندکی بر دین و ایمان راستین و اعتقاد به امامت آن حضرت، ثابت و راسخ باقی می مانند و لیاقت یاری و سربازی او را می یابند. در برخی از این احادیث از این امتحانات دشوار به «غربال شدن» - و آن هم به صورت پی در پی - تعبیر شده است تا افراد ناخالص جدا شوند و مؤمنان خالص و حقیقی، که تعدادشان هم بسیار کم است، به جا مانند. (1) دشواری امتحانات الهی در زمان غیبت - که هرچه به ظهور نزدیک تر می شود، دشوارتر می گردد - به اندازه ای است که عده بسیار زیادی که مؤمن و موحد و شیعه بوده اند، گاه فقط ظرف یک روز از دین، اسلام و تشیع خارج می شوند. (2)

## فلسفه و ویژگی های غیبت صغری

### اشاره

به عللی که گفته شد ضروری بود که حضرت مهدی از همان آغاز امامت در غیبت به سر برد. اما برای آن که دست کسانی که مایل به ارتباط با وی هستند یک باره و بی مقدمه از دامان حضرتش کوتاه نگردد و شیعیان یک باره از فیض او محروم نگردند و آمادگی تدریجی برای غیبت کامل پیدا شود، خداوند دورانی را به نام غیبت صغری برای او مقرر داشت تا مقدمه ای برای غیبت کبری باشد.

### ارتباط با حضرت از طریق نایبان خاص در غیبت صغری

از شروع دوران غیبت صغری، حضرت مهدی برای حفظ جان خود و دیگر مصالح، زندگی مخفیانه ای را آغاز کرد و هیچ کس از مکان حضرت آگاه و قادر به ارتباط با او نبود. اما به وسیله امام حسن عسکری و پیش از شروع امامت فرزندش و سپس به وسیله خود حضرت ولی عصر (عجل الله تعالى فرجه) به ترتیب، چهار نفر

ص: 185

1- . در رأس برترین و خالص ترین یاران امام زمان (عجل الله تعالى فرجه) در زمان ظهور، 313 نفر قرار دارند که مقرب ترین مردم زمین به وی به شمار می آیند. به جز معدودی از آن ها که در خدمت شخص آن حضرت باقی می مانند، بقیه آن ها از سوی وی به شهرها و کشورهای مختلف زمین برای اداره حکومت آن جا اعزام می شوند. در مرتبه بعد از این یاران خاص، بر اساس روایات اسلامی، ده هزار (و یا: دوازده هزار) نفر قرار دارند که یاران و سربازان حضرت را در آغاز ظهور تشکیل می دهند که مؤمن ترین و معتقدترین افراد به اسلام و ولایت ائمه در روی زمین هستند. مجموعه این چند هزار نفر، همان کسانی هستند که از بین چند میلیارد نفر جمعیت کره زمین که در انواع امتحانات الهی زمان غیبت غربال شده اند، به عنوان خالص ترین افراد باقی مانده و برگزیده شده اند. البته زمانی که حضرت مهدی (عجل الله تعالى فرجه) قیام خود را با این چند هزار نفر آغاز می کند و شهرها را یکی پس از دیگری با امداد الهی فتح می کند، مردم دیگر با مشاهده این پیروزی ها و پی بردن به حقانیت آن حضرت، به تدریج به آن چند هزار نفر اولیه می پیوندند و جمعیت یاران و سربازان وی را بیشتر و کامل تر می کنند؛ اما هسته مرکزی و اولیه یاران امام زمان (عجل الله تعالى فرجه) را همان چند هزار نفر به عنوان مؤمن ترین افراد زمین تشکیل می دهند. یک دلیل کم بودن یاران حضرت (ده هزار نفر)، در مقایسه با چند صد میلیون شیعه جهان، همین دشواری امتحانات زمان غیبت است که آن قدر از مسلمانان و شیعیان غربال می کند که در پایان غیبت، تنها همین تعداد اندک باقی می مانند.

2- . درباره امتحانات الهی در زمان غیبت و به عنوان یکی از فلسفه های آن و غربال شدن مداوم مردم و خروج بسیاری از آنان از دین و ولایت امامان، رجوع کنید به: بحار الأنوار، ج 36، ص 250 و ج 51، ص 150، ح 1 و ص 221-222 و ص 73، ح 18 و ص 134، ح 1 و ص 110، ح 2 و 147، ح 18 (ج 52، ص 281، ح 9) و ص 219-220، ح 9، و ص 30، ح 4 و ج 52، ص 95، ح 10 و ص 192، ح 24 و ص 101، باب 21..

از شیعیان بسیار امین و مورد اعتماد، برگزیده و به گونه ای خصوصی و محرمانه به شیعیان معرفی شدند تا رابط بین مردم و حضرت باشند و پرسش ها، نیازها و کارهای آنان را به اطلاع وی برسانند و سپس پاسخ و پیام حضرت را به آن ها ابلاغ نمایند. این چهار نماینده و نایب خاص به ترتیب عبارت اند از:

1. عثمان بن سعید عمروی؛

2. محمد بن عثمان (فرزند نایب اول)؛

3. حسین بن روح نوبختی؛

4. علی بن محمد سمري (سیمری).

بدین ترتیب در غیبت صغری مردم از طریق این چهار تن و به صورت غیر مستقیم با امامشان ارتباط داشتند. در سال 329 هجری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در نامه ای به آخرین نایب خود اعلام می کند که دیگر بعد از وی کسی نایب خاص حضرتش نخواهد بود و از فوت او به بعد دوران غیبت کبری آغاز خواهد شد (1). (2)

### ویژگی های غیبت کبری و تفاوت آن با غیبت صغری

در غیبت صغری، مردم از طریق آن نایبان خاص با حضرت مهدی ارتباط داشتند. اما در غیبت کبری باب نیابت خاصه برای همیشه بسته شده است. یعنی دیگر کسی وجود ندارد که امام زمان به صورت علنی و عمومی وی را به عنوان نماینده خاص خود به مردم معرفی کرده باشد و او نیز مکان سکونت حضرت را بداند و مردم از طریق وی مسائل و مشکلاتشان را با او مطرح کنند و پاسخ بگیرند.

علاوه بر این، هرچند امکان ارتباط و ملاقات با حضرت مهدی در غیبت کبری وجود دارد و به طور مطلق منتفی نیست، اما این ارتباط کاملاً یک طرفه و یکسره به اذن و اراده وی وابسته است و هیچ کس نمی تواند مدعی شود که هر لحظه اراده کند می تواند به حضور حضرتش شرفیاب شود.

بدین ترتیب معنای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) نیز «مرئی شدن» او برای همه نیست، بلکه به معنای آن است که خداوند به وی اجازه می دهد تا خود را به همه جهانیان معرفی و قیام خویش را آغاز نماید.

### معنای غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

عده بسیاری به غلط تصور می کنند که غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) به معنای «نامرئی بودن» وی است و امام غایب یعنی کسی که مردم قادر به دیدن او نیستند و پنهان از مشاهده است. اما معنای صحیح غیبت، «ناشناس بودن» حضرت است نه «نادیدنی بودن» او. به تصریح روایات اسلامی، در غیبت کبری، امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در بین مردم به صورت ناشناس رفت و آمد دارد و مردم نیز او را

- 1- . از آن جا که حضرت مهدی از همان آغاز تولد، جز در مواردی معدود، زندگی پنهانی داشتند، بعضی از دانشمندان اسلامی، آغاز غیبت صغری را تولد حضرت (سال 255 ه) می دانند. اما بعضی دیگر شروع آن را از زمان امامت وی (سال 260 ه) محسوب می کنند. بنابراین دوران غیبت صغری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، 69 یا 74 سال بوده است.
- 2- . برای آگاهی از متن کامل این نامه، ر. ک: بحار الأنوار، ج 51، ص 361-360، ح 7..

می بینند ولی نمی شناسند(1)، چرا که وی اجازه الهی برای معرفی خود ندارد و فقط هنگامی که خداوند اجازه می دهد و حضرت مصلحت می داند، خودش را به بعضی از افرادی که توفیق دیدار و شرفیابی داشته اند، معرفی می نماید.

## ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

به اذن و اراده الهی، دوران غیبت کبری در زمانی پایان می پذیرد و حضرتش اجازه ظهور می یابد و خود را به صورت علنی و عمومی به همه مردم جهان معرفی می نماید و از آن پس به کمک یاران خویش حکومت های ظالم جهان را سرنگون و عدالت مطلق و کامل را در سراسر عالم محقق می سازد. درباره ظهور حضرت نکاتی مهم وجود دارد که به ذکر برخی از آنها می پردازیم.

### 1. مخفی بودن زمان ظهور

درباره زمان ظهور دو نکته مهم را متذکر می شویم(2) که اولین آن درباره مخفی بودن آن است. از روایات معصومان فهمیده می شود که هیچ کس حتی خود حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) هم از زمان ظهور آگاه نیست و ظهور به شروع قیامت تشبیه شده است که ناگهان فرا می رسد(3) و زمان آن را حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمی دانسته است. از این رو احادیث اسلامی کسانی را که برای ظهور، وقت حتمی معین می کنند، دروغگو معرفی کرده اند.

### 2. حتمی نبودن زمان ظهور (بدائی بودن زمان ظهور)

بر خلاف آنچه معمولاً تصور می شود، خداوند برای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، زمان حتمی و قطعی مقدر نکرده است، بلکه زمان آن را جز و تقدیرات غیر حتمی قرار داده است، یعنی هرچند خداوند زمانی را برای ظهور تقدیر می نماید، ولی ممکن است این زمان، به عللی گوناگون تغییر یابد و زمان دیگری به جای آن مقدر شود و به بیان دیگر در وقت ظهور «بداء» رخ دهد. «بدائی بودن» ظهور از اعتقادات بسیار مهمی است که غالباً از آن غفلت می شود. بسیاری از افراد گمان می کنند که خداوند، زمانی غیر قابل تغییر برای ظهور قرار داده است که مردم در تحقق آن هیچ نقشی ندارند و فقط باید صبر کنند و منتظر رسیدن آن زمان باشند. این عقیده کاملاً نادرست است. زیرا بر اساس احادیث اسلامی، اولاً زمان ظهور قابل تغییر است و ممکن است تقدیر آن بارها و بارها تغییر کند و ثانیاً مهم ترین عامل تغییر زمان ظهور، خود مردم و خواست و اراده و نیت و تلاش آنان است. نکته بسیار مهم اعتقادی که از نظر اخلاقی و تربیتی بسیار مؤثر و سازنده است این است که خداوند زمان ظهور و یا تغییرات آن را به دست مردم قرار داده است و آنان با اعمال خود می توانند زمان ظهور را تعیین کنند و آن را به جلو و یا به تأخیر بیندازند. به بیان دیگر اگر حتی بخشی از معتقدان و عاشقان ظهور آن حضرت خالصانه و با جد و جهد تمام ظهور وی را از خدا بخواهند، کاملاً ممکن است که خدا همین فردا به حضرتش اجازه ظهور دهد و اگر در این راه سستی و کوتاهی کنند و به

ص: 187

- 1- بحار الأنوار، ج 52، ص 151، باب 23، احادیث 2 و 4 و 9 و 16 و ص 154، ح 9 و ج 51، ص 224، ح 10.
- 2- درباره روایات مربوط به مباحث مختلف زمان ظهور (مخفی بودن زمان ظهور و بدائی بودن آن)، ر. ک: بحار الأنوار، ج 52، ص 101، باب 21 و ج 53، ص 3-1.
- 3- بحار الأنوار، ج 51، ص 154، ص 4 و ج 53، ص 3-1 و منتخب الأثر، ص 30، ح 41..

حکومت های بشری دلخوش باشند و از آنان امید نجات و سعادت و عدالت داشته باشند و آرزوی ظهور از سطح زبانشان فراتر نرود و به عمق قلب و جانیشان نفوذ نکند، ظهور او ممکن است ده ها و بلکه صدها سال به تأخیر افتد. (1)

### 3. نقش مردم در ظهور و زمان آن

حال بینیم مردم چگونه می توانند در تحقق ظهور و زمان آن نقش داشته باشند.

#### 1. دعا برای فرج

در سخنان معصومان (علیهم السلام) تأکید و سفارش بسیار زیادی بر دعای مردم برای ظهور و فرج امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) شده است. (2)

دعاهای کوتاه و بلند بسیار متعددی که برای فرج از معصومان رسیده است، (3) نشان از اهمیت نقش دعا در ظهور دارد.

حقیقتاً دعای خالصانه و از عمق قلب و ذهن و روح برای ظهور امام زمان یکی از مؤثرترین عوامل تحقق آن است و هرچه مردم در این راه همدل و متحدتر باشند و با تعداد بیشتر به آن اقدام کنند به اجابت نزدیک تر خواهد بود. عمل به این وظیفه هنگامی تأثیر مطلوب خواهد داشت که از حالت فردی خارج شود و به صورت یک فرهنگ عمومی در جامعه درآید و رسانه ها و علمای دینی بیشترین نقش را می توانند در این فرهنگ سازی داشته باشند.

#### 2. خودسازی

دعا برای فرج هنگامی مؤثرتر خواهد بود که از نفوسی پاک تر و خالص تر برخیزد. از سوی دیگر یکی از موانعی که ظهور را به تأخیر انداخته است، نبودن یاران و یاورانی مخلص و عاشق و ثابت قدم است که حضرت مهدی را هنگام ظهور و در تحقق حکومت عادل جهانی اش یاری نمایند. در بحث فلسفه غیبت نیز گفته شد که بی لیاقتی مردم یکی از عوامل غیبت بوده است. معنای دیگر این مطالب آن است که هرچه افراد بکوشند تا

ص: 188

1- . در احادیث اسلامی آمده است که خداوند برای قوم بنی اسرائیل، چند صد سال رنج و ناراحتی مقدر کرده بود. اما بنی اسرائیل که از طولانی شدن این رنج ها به ستوه آمده بودند، چهل روز به درگاه الهی نالیدند و گریستند. در نتیجه خداوند، 170 سال از آن رنج ها را بخشید و به موسی و هارون وحی کرد که آنان را از ظلم فرعون نجات دهند. امام صادق (علیه السلام) بعد از ذکر این مطالب می فرماید: اگر شما هم مانند آنان رفتار کنید (و به پیشگاه خداوند دعا و انابه کنید) خداوند هم فرج و گشایش ما را محقق می سازد؛ در غیر این صورت، امر فرج تا آخرین حد خود به تأخیر خواهد افتاد؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 2-131، ح 34.

2- . خود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در نامه ای که به یکی از نایبان خاص خود (محمد بن عثمان) می نویسد، شیعیان را به دعای بسیار برای فرج سفارش می کند: «اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج» برای تعجیل در فرج، بسیار دعا کنید. بحار الأنوار، ج 52، ص 92، ح 7.

3- . حضرت رضا (علیه السلام) دعای فرج بسیار زیبایی را به شیعیان تعلیم می دهد و سفارش می کند که آن را در روز جمعه در قنوت

نماز بخوانند. متن دعا این است: «اللهم اصلح عبدك وخليفتك بما اصلحت به انبياءك ورسلك وحُفِّه بملائكتك وأيدِّه بروح القدس من عندك واسدِّ لُكُّهُ من بين يديه ومن خلفه رصداً يحفظونه من كلِّ سوءٍ وأبدلْهُ من بعد خوفه امناً يَعْبُدُكَ لا يُشْرِكُ بِكَ شيئاً ولا تجعل لاحدٍ من خلقك على وليك سلطانا واأذن له في جهاد عدوك وعدوه واجعلني من انصاره انك على كل شىءٍ قدير؛ بحار الأنوار، ج 86، ص 251..»

خود را از آلودگی های نفسانی پاک تر سازند و به زیور تقوا و اخلاص و ایمان حقیقی آراسته تر گردند، زمینه ظهور مهیاتر خواهد شد، چرا که در این صورت، هم دعایشان برای فرج زودتر اجابت خواهد شد و هم جمع یاران و سربازان حضرت مهدی زودتر تشکیل می شود و هم تا حد زیادی یکی از موانع بزرگ غیبت برطرف می گردد.

### 3. دیگرسازی و شناخت و شناساندن چهره صحیح مهدویت

تلاش در جهت خودسازی فردی برای تعجیل در فرج، هر چند بسیار لازم و مؤثر است، اما کافی نیست. هر کس که در این راه تلاش و احساس مسئولیت می کند باید بکوشد که دیگران را هم با خود همراه سازد، چراکه هر قدر بر تعداد یاران پاک و عاشق و مخلص افزوده گردد، زمینه ظهور، سریع تر فراهم می شود. یکی از عوامل غیبت، جهل مردم به شخصیت والا و کمالات متعالی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و ناآگاهی از اهداف ظهور و برنامه های حیات بخش او برای رشد و کمال همه جانبه انسانها است. اگر این جهل و ناآگاهی از ذهن آدمیان زدوده شود، در وجود آنان شوق و اشتیاقی فراوان و بی مانند نسبت به حضور و ظهور او پدیدار می شود و تا این عشق و اشتیاق پدید نیاید، نه انگیزه ای برای دعا در جهت ظهور او در دلها ایجاد می شود و نه رغبتی برای کسب لیاقت یاری و سربازی او. بنابراین، علاوه بر تلاش برای ایجاد طهارت و تزکیه اخلاقی و نفسانی در خود و دیگران، یکی دیگر از عوامل زمینه ساز ظهور این است که هم خودمان شخصیت والا و اهداف نجات بخش او را بشناسیم و هم آن ها را به دیگران بشناسیم، چرا که بدون معرفت، نه عشق و شوری پدید می آید و نه تلاش و کوششی.

### اهداف ظهور و ویژگی های حکومت جهانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

یکی از تعبیری که در احادیث اسلامی درباره امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) به کار رفته است «صاحب مظلوم» است. (1) یکی از جهات مظلومیت حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) این است که افسوس و صد افسوس که در ذهن عده بسیاری، تصویری ترسناک از او، که مظهر و تجلی کامل لطف و رحمت و مهربانی خداست، وجود دارد. زیرا بعضی گمان می کنند که ظهور حضرت، مصادف با وقوع قیامت است و از این رو آمدن او را عامل نابودی دنیا و همه مردم تصور می کنند. حال در این صورت چه کسی آرزوی ظهور او و نابودی خود و دیگران را دارد و برای تعجیل در چنین ظهوری دعا می کند؟! همچنین بعضی دیگر بر این باورند که حضرتش هنگام ظهور هر گناهکاری را روی زمین گردن می زند و آن قدر از انسانها به قتل می رساند و چنان کشتاری به راه می اندازد که خون همه سطح زمین را تا شکم اسبش می گیرد!! به این ترتیب آیا هیچ انسان عاقلی از خدا می خواهد که هرچه زودتر اسباب آمدن کسی را فراهم کند که همگان و از جمله، خود او را، که به هر حال گناहانی دارد و معصوم نیست، گردن بزند و خودش نیز برای چنین ظهوری انتظار کشد و تبلیغ و زمینه سازی کند؟

یکی از مهم ترین عوامل زمینه ساز برای ظهور حضرت همین است که کسانی که از نادرستی این گونه خرافات و اکاذیب آگاه اند، بکوشند تا آن ها را از ذهن مردم بزدایند و تصویری درست از اهداف ظهور برای همگان عرضه کنند، که اگر چنین کردند، چنان آتش شوق و اشتیاقی برای آمدن حضرت مهدی در دل ها برپا



می شود که دیگر نیاز چندانی به سفارش برای دعای فرج به دیگران نیست. بلکه چشمه این عشق، خود به خود از درون قلب و روحشان خواهد جوشید و ثمرات و برکات خود را آشکار خواهد کرد.

اگر بخواهیم اهداف ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) را در چند جمله خلاصه کنیم باید بگوییم که هدف آن است که ریشه ظلم و ظالم در تمام زمین ریشه کن شود و عدالت مطلق در همه ابعاد فردی و اجتماعی جایگزین آن شود؛ فقر و گرسنگی و مشکلات مادی برای همیشه از صحنه عالم زدوده شود و رفاه و آسایش و خوشبختی کامل، جای آن را بگیرد؛ همه پریشانی ها، گرفتاری ها و غم و اندوه هایی که در زمینه های گوناگون تمام اهل زمین را مبتلا ساخته است، برطرف و شادی و نشاط به جای آن برقرار شود؛ جنگ و نزاع و خصومت و خشونت از صفحه گیتی به طور کامل و مطلق پاک شود و صلح و آرامش و برادری و مهربانی بین تمام انسان ها در تمام نقاط جهان مستقر شود؛ جهل و بی خبری از وجود همه آدمیان دور گردد و علم و معرفت در تمام ابعاد مادی و معنوی در ذهن و قلب همگان جای گیر شود؛ کفر و شرک و ضلالت از همه نقاط زمین رخت بر بندد و ندای ایمان و توحید و هدایت در سراسر عالم طنین انداز گردد؛ به بیان دیگر جلوه و نمونه ای از همان بهشتی را که همگان در آخرت به آن دل بسته و امیدوارند، در زندگی دنیایی مشاهده کنند و آنچه را که حتی رؤیای آن را هم نمی توانند در خواب ببینند، به چشم خود در بیداری مشاهده کنند و نسل به نسل همه آنچه را که توصیف شد، نه برای مقطعی کوتاه و چند ساله، بلکه برای چندین قرن شاهد و ناظر باشند و از ثمرات بی شمار آن بهره مند گردند و در يك جمله، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) همان مدینه فاضله ای را که تمام پیشینیان توصیف کردند و عمری در آرویش به سر بردند و جان دادند و به آن نرسیدند، به گونه ای بسیار کامل تر و متعالی تر در تمام زمین محقق سازد. حال به توضیح بیشتر هر يك از این نکات می پردازیم.

#### 1. نابودی کامل ظلم و ظالم و برقراری عدالت و امنیت مطلق بر روی زمین

ظلم و ناامنی به گونه ای سراسر زمین را فرا گرفته است که حتی يك نقطه روی زمین نیست که به طور مطلق عاری از ستم باشد. بیشترین و خانمان براندازترین جنگ ها در عصر حاضر صورت گرفته است که پیش از آن تصور می شد که به علت پیشرفت علم و تکنولوژی باید عصری باشد که رفاه و امنیت و سعادت را برای بشر به ارمغان آورد. اما هر دو جنگ جهانی با صدها میلیون کشته و معلول و مجروح، در همین عصر رخ داده است. آمار نشان می دهد که از جنگ دوم جهانی تاکنون، جهان تنها چند روز را بدون جنگ سپری کرده است و جدا از این ایام کوتاه روزی نبوده است که دست کم يك نقطه از زمین درگیر جنگ نباشد. جنگ افزارهای هسته ای در کشورهای مختلف، به حدی فراوان است که برای نابودی تمام کره زمین برای ده ها بار کافی است و کافی است یکی از حاکمان دیوانه جهان، که تعدادشان هم کم نیست، دکمه یکی از آن ها را بفشارد تا جنگ سوم جهانی با آثار دهشتناک آن آغاز شود و چند میلیارد نفر از جمعیت جهان را در اندک زمانی نابود سازد. جنگ ها تنها یکی از مظاهر ظلم بر روی زمین هستند. آمار ناامنی نشان می دهد که در هر ثانیه، چند قتل و سرقت و تجاوز در کشورهای مختلف رخ می دهد. نمونه های بی شمار دیگر ستم ها در جهان روشن تر از آن است که نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد. با وجود این همه ستم و حکومت های ستمگرانه، بدیهی است که هنگام ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، ظالمان جهان در مقابل او می ایستند تا به هر قیمت از گسترش اندیشه عدالت مدارانه او جلوگیری کنند. از این رو نخستین اقدام آن حضرت مبارزه با حکومت های

ظالم زمین و نابودی آن ها و به طور کلی محورگونه مظاهر ظلم و ستم در جهان(1) و سپس برقرار ساختن حکومت عدل و گسترش عدالت مطلق در همه زمین ها در تمام کره زمین است. از این رو در حکومت جهانی حضرت مهدی هیچ اثری از ظلم و ستم روی زمین نخواهد بود. امنیت کامل بر همه جا و همه راه ها حاکم می شود و هر حقی که قبلاً از کسی ضایع شده است، به صاحبش برمی گردد.(2)

عدالت محض در تمام زمین برقرار می شود. هرچه شر و بدی و ظالم بدکار است از بین می رود و فقط خیر و خوبی باقی می ماند.(3) امنیت چنان بر زمین حاکم می شود که نه خواب کسی از روی ظلم آشفته می شود و نه خونی به ناحق ریخته می شود.(4) حتی اگر زنی با طبعی از جواهر بر روی سرش، پیاده هم از هر جا به هر جای دیگر رود، هیچ کس مزاحم او نمی شود. این امنیت به اندازه ای فراگیر و گسترده است که حتی از سوی هیچ حیوانی هم خطر و آزاری به انسان نمی رسد.(5) عدالت در حکومت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) نه تنها در سطح کلی اجتماع جاری است، بلکه همانند سرما و گرما در درون خانه ها رسوخ و نفوذ می کند(6) و این بدان معنا است که نه تنها از سوی حاکم به مردم، بلکه از جانب همسر به همسر و پدر و مادر به فرزند هم ستمی صورت نمی گیرد. عدالت مطلق چنان در حکومت جهانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه) گسترده می شود که حتی اهل آسمان و حیوانات هم از آن عدالت راضی و شاد می شوند(7) و مردگان آرزوی زندگی مجدد در دنیا را می کنند و از وضع موجود شادمانند.(8)

یکی از مظاهر بی عدالتی و ناامنی در جهان سراسر ظلم امروز این است که تنها عده بسیار اندکی از مجرمان و خلافکاران جهان، کیفر عادلانه می بینند. چه بسیار مجرمانی که فقط به علت آن که شاهی بر جرم آن ها وجود نداشته است توانسته اند از چنگ عدالت بگریزند. در طول تاریخ به علل و بهانه های مختلف، همواره عدالت قربانی چیزهای دیگر شده است. اما در حکومت عدل مطلق مهدی (عجل الله تعالی فرجه) اجرای عدالت، اصل و محور قرار می گیرد و همه چیزهای دیگر قربانی عدالت می شود. هیچ چیز و حتی نبودن شاهد و یا عوامل صوری دیگر، مانع اجرای عدالت نمی شود. از این رو در آن حکومت اگر هم در گوشه ای از جهان، کسی مرتکب خلافی شود که مستحق مجازات باشد و شاهی هم بر آن وجود نداشته باشد، آن

ص: 191

1- . امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) با قیام خود و با امداد الهی و یاران بسیار باایمان و استوار، حکومت های ظالم دنیا را یکی پس از دیگری سرنگون می کند (منتخب الأثر، ص 471، ح 3) و در هیچ جا هیچ يك از سپاهیان او شکست نمی خورند (بحار الأنوار، ج 51، ص 218، ح 6). حضرت پس از چند ماه نبرد با ظالمان جهان، آن ها را به طور کامل از بین می برد (همان، ح 7) و زمین را از هرگونه فساد و ظلم و ظالم پاک می کند (بحار الأنوار، ج 15، ص 23 و ج 25، ص 15 و ج 49، ص 237 و ج 51، ص 145 و 150 و 151 و 154) و بعد از آن حکومتش مستقر می شود و شرق و غرب جهان را در بر می گیرد (همان، ج 51، ص 71، ح 12 و ج 52، ص 191، ح 24).

2- . بحار الأنوار، ج 52، ص 338، ح 83.

3- . ظهور حضرت مهدی، اسد الله هاشمی شهیدی، ص 282-281، به نقل از عقد الدرر، ص 211، باب 7.

4- . همان، ص 318، به نقل از منتخب الأثر، فصل 7، ص 478، باب 7، ح 2.

5- . بحار الأنوار، ج 52، ص 316، ح 11.

6- . همان، ص 362، ح 131.

7- . ظهور حضرت مهدی، شهیدی، ص 319، به نقل از: منتخب الأثر، فصل 7، ص 473، باب 3، ح 3.

8- . بحار الأنوار، ج 51، ص 104، وج 52، ص 328، ح 48 و منتخب الأثر، ص 146 و آينده جهان، جلال برنجيان، ص 5-64، به نقل از: الحاوي للفتاوى، ج 2، ص 61..

حضرت بر اساس علم غیب خود و به کارگیری عوامل معجزه آمیز و خارق العاده دیگر (مانند به سخن در آوردن اشیای محل جرم و شهادت آن ها) (1) عدالت را اجرا می کند، بی آن که نیاز به شاهد انسانی داشته باشد (2) چرا که عدالت رکن و محور حکومت است و به هیچ قیمتی نباید خدشه دار شود.

جالب آن است که بسیاری از آنچه در روایات اسلامی درباره شخصیت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و ظهور او و ویژگی های حکومتش آمده است حتی در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان (عهد قدیم و عهد جدید) نیز درباره آن منجی آسمانی، مطرح شده است که اکنون مجال پرداختن به آن نیست؛ از جمله درباره قضاوت عادلانه و بدون نیاز به شاهد به کتاب مقدس، اشعیای نبی، باب 11، عبارت 3 رجوع کنید.

## 2. رفاه کامل اقتصادی همه مردم

ابعاد وحشتناک فقر جهانی روشن تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. مرگ میلیون ها نفر در هر سال در سراسر جهان از گرسنگی و یا سوء تغذیه، که بخش اعظم آن را هم کودکان تشکیل می دهد، تنها یکی از آثار این فقر عمومی بین المللی است. یکی از اقدامات امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در حکومت خود، نابودی کامل فقر و برقراری رفاه عمومی است. وی از علم و قدرت و امکانات مادی و معنوی عادی و فوق عادی خود سود می جوید و تمام گنج ها، گنجینه ها، طلا و نقره و جواهرات زمین را بیرون می آورد. (3) ثروت ها را به طور مساوی میان تمام افراد روی زمین تقسیم می کند. (4) یکی از اقدامات اولیه او ادا کردن قرض داران و پس دادن آن به طلبکاران آن ها است. (5) اموال و ثروت ها در گوشه و کنار مانند خرمن بر روی هم انباشته شده است و به هر کس هر قدر که تقاضا کند از آن اموال می بخشد. (6) و گاه در برابر تقاضای یک فرد آن قدر به او می بخشد که قدرت حمل آن را ندارد. (7) تقسیم اموال و ثروت ها به وسیله آن حضرت چنان کامل و فراگیر صورت می گیرد که همگان را بی نیاز می کند، به گونه ای که وقتی اعلام می شود که هر کس نیاز مادی دارد، برخیزد، هیچ کس بلند نمی شود و تنها یک نفر از روی حرص، خود را نیازمند معرفی می کند. سپس به او هر چه می خواهد داده می شود؛ وی با این اموال می رود ولی اندکی بعد از کرده خود

ص: 192

- 1- بحار الأنوار، ج 52، ص 390، ح 212. در این حدیث آمده است که افراد می ترسند از این که دیوار بر ضد آن ها شهادت دهد.
- 2- در بین معصومین زمان های پیشین، تنها حضرت داود و سلیمان (علیهم السلام) و در مواردی اندک پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) (نساء/ 105) بر اساس دانش الهی و بدون نیاز به شاهد قضاوت و حکم می کرده اند. از این رو در احادیث اسلامی، قضاوت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به قضاوت حضرت داود و سلیمان و محمد (علیهم السلام) تشبیه شده است. برای آگاهی از روایات مربوط به نحوه قضاوت و اجرای عدالت به وسیله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و ویژگی های آن از جمله ر. ک: بحار الأنوار، ج 52، ص 336، ح 74 و ص 9-338، احادیث 83 و 86 و ص 286، ح 19 و غیبت نعمانی، باب 20، ح 7.
- 3- بحار الأنوار، ج 51، ص 150، ح 2 و ص 68، ح 9 و ص 80 و ج 52، ص 323، ح 31 و ص 351، ح 103 و ص 191، ح 24 و ص 280، ح 6 و ص 337، ح 77 و ج 53، ص 34 و منتخب الأثر، ص 472.
- 4- بحار الأنوار، ج 52، ص 351، ح 103 و ص 390، ح 212 و ج 51، ص 81 و ج 51، ص 92.
- 5- بحار الأنوار، ج 53، ص 34.
- 6- بحار الأنوار، ج 52، ص 351، ح 103 و ج 51، ص 88 و ص 105، ح 39 و روضة الواعظین، نیشابوری، ج 2، ص 485 و ظهور

حضرت مهدي، شهيدى، ص 321، به نقل از: عقد الدرر، باب 7، ص 195.  
7- . بحار الأنوار، ج 51، ص 88 و 92 و 104..

پشیمان می شود و آن ها را برمی گرداند. (1) در چنین شرایطی، بدیهی است که کسی لزومی نمی بیند که بیش از نیازش دریافت کند. از این رو هر کس از این ثروت های انباشته زمین فقط به اندازه نیازش بر می دارد. (2) بی نیازی مادی مردم روی زمین چنان عام و گسترده می شود که دیگر حتی يك فقیر هم روی زمین نمی ماند که مردم صدقات و انفاقات خود را به او بدهند. (3)

### 3. گسترش آبادانی و انواع برکات مادی

برکات مادی حکومت جهانی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) منحصر به دارایی های فردی اشخاص نیست. عمران و آبادی چنان سطح زمین را فرامی گیرد که دیگر چیزی به نام کویر، بیابان و منطقه خشک و بی آب و علف روی کره زمین باقی نمی ماند. قحطی و خشکسالی برای همیشه از زمین رخت برمی بندد. «باران آن قدر فراوان می بارد که همه جا را سبزی و خرّمی می پوشاند». (4) این آبادانی چنان بر زمین حاکم می شود که «اگر کسی پیاده از کشوری به کشور دیگر سفر کند، پای او هیچ منطقه غیر آباد را لمس نمی کند و جز بر روی گیاه و سبزی راه نمی رود». (5) «هیچ نقطه خرابی روی زمین نمی ماند مگر این که آباد می شود». (6) «برکات در محصولات کشاورزی آن قدر زیاد می شود که مردم هفتصد برابر آنچه می کارند، برداشت می کنند. دام ها و درختان بسیار بارور و پرثمر می شوند و انواع و اقسام برکات مادی بسیار فراوان می گردد». (7)

### 4. سلامت و بهداشت روحی و جسمی و آرامش عمومی

یکی از بحران های عصر حاضر، ظهور و گسترش انواع بیماری های جسمی و روحی است. صدها میلیون نفر در سراسر جهان به افسردگی و بیماری های گوناگون روحی و روانی مبتلا هستند و تنها برای خوابی آرام صدها نوع قرص خواب و آرام بخش وجود دارد. تنها در چند دهه گذشته، تعداد بیماران روحی، ده ها برابر شده است به گونه ای که قرن بیستم را قرن افسردگی و امراض روانی نامیده اند. گسترش مرگ های ناگهانی، پیدایش انواع و اقسام بیماری های جدید و ناشناخته، فشارهای بسیار زیاد و گوناگون روحی و جسمی و عصبی در زندگی شبانه روزی و شیوه های ناسالم مادی و معنوی در زندگی همگی موجب کاسته شدن عمر متوسط بشر شده است. اما در زمان حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) هیچ يك از این عوامل کاهنده جسم و جان و حیات وجود ندارد. زندگی آرام، مرفه، بی دردسر و سرشار از نعمت ها و شادی های سالم مادی و معنوی، نبودن فشارهای گوناگون جسمی و روحی ناشی از عواملی مانند فقر مادی و انواع اضطراب ها و

ص: 193

- 1- . مهدی انقلابی بزرگ، ناصر مکارم شیرازی، ص 301 و شبیه به همین مضمون: بحار الأنوار، ج 51، ص 92.
- 2- . مهدی انقلابی بزرگ، ناصر مکارم شیرازی، ص 304.
- 3- . بحار الأنوار، ج 52، ص 337، ح 77، ص 339، ح 83 و ص 390، ح 212.
- 4- . بحار الأنوار، ج 51، ص 81 و 83 و 104؛ ج 52، ص 316، ح 11.
- 5- . بحار الأنوار، ج 52، ص 316، ح 11.
- 6- . بحار الأنوار، ج 52، ص 191، ح 24.
- 7- . بحار الأنوار، ج 52، ص 337، ح 77 و ص 9-388، ح 83 و ج 51، ص 146، ح 16؛ منتخب الأثر، ص 474؛ ظهور حضرت مهدی، شهیدی، ص 281 (به نقل از: ینایع الموده، ج 3، ص 338، باب 84) و 282 (به نقل از عقد الدرر، ص 211، باب 7)..

نامنی ها و... موجب «افزایش بسیار زیاد طول عمر انسان ها می شود.»<sup>(1)</sup> در بعضی از روایات حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، دست کم صد سال معرفی شده است. در آن زمان، در اثر پیشرفت همه علوم و گسترش لطف و رحمت الهی، «هیچ گونه بیماری لاعلاج وجود نخواهد داشت، هر بیماری درمان و هر ناتوانی نیرومند می شود.»<sup>(2)</sup> عوامل سلامت بخش و الطاف حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) تا آن جا گسترده می شود که «به برکت وجود و عنایت حضرتش حتی تمام نابینایان شفا می یابند و بینایی خود را باز خواهند یافت.»<sup>(3)</sup>

## 5. پیشرفت های شگرف علوم تجربی و دینی

رشد و گسترش حیرت آور و روزافزون علم و تکنولوژی بر کسی پوشیده نیست. کامپیوترهایی که میلیاردها میلیارد عملیات را در يك ثانیه انجام می دهند، ماهواره هایی که قادرند از فضا، از روزنامه ای در دست انسان در روی زمین، عکس هایی با چنان دقت و وضوح بردارند که خطوط روزنامه را بتوان خواند، اختراع سفینه هایی فضایی که مرزهای منظومه شمسی را درنوردیده و از آن فراتر رفته اند و تلسکوپ هایی که از دورترین کهکشان ها و ستارگان تصاویری محیر العقول بر می دارند، تنها گوشه و نمونه ای از پیشرفت های شگفت انگیز علم و تکنولوژی در جهان معاصر است، و تازه همه این ها اندکی از دانش های آشکار شده بشری است و مسلماً بخش های محرمانه و فاش نشده آن بسیار فراتر از این ها است. اما در حکومت جهانی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) چنان پیشرفت غیر قابل تصویری در تمام علوم و دانش ها رخ می دهد که تمام این علوم بشری و حتی مجموع آنچه همه پیامبران گذشته برای انسان آورده اند در مقابل آن ناچیز است. به تعبیر احادیث معصومان «تمام دانش ها جمعاً، 27 بخش است و آنچه از ابتدا تا زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) آشکار شده است تنها دو بخش از آن است و او 25 بخش دیگر را هم آشکار و به دو بخش قبل ضمیمه می کند و بدین ترتیب، تمام 27 بخش علوم کامل می شود.»<sup>(4)</sup> «در آن زمان هر کسی در هر گوشه ای از جهان می تواند فرد دیگر را در گوشه دیگر جهان ببیند و سخن بگوید.»<sup>(5)</sup> این ممکن است اشاره به بعضی از رسانه های صوتی و تصویری امروز و یا حتی بسیار پیشرفته تر از آن باشد. حتی در زمان حکومت آن حضرت، ممکن است عواملی بسیار پیشرفته تر از این وسایل عمومی در اختیار مؤمنان و شیعیان کامل تر قرار گیرد، زیرا در بعضی از روایات اسلامی آمده است که «خداوند به چشم و گوش شیعیان چنان قدرت و وسعتی می بخشد که بدون هیچ گونه واسطه ای می توانند از هر جای جهان، حضرتش را در مکان خود ببینند و با وی سخن بگویند.»<sup>(6)</sup> تعبیر «بدون واسطه»<sup>(7)</sup> ممکن است حاکی از این باشد که این ارتباط حتی بدون وسایل و وسایط مادی و تکنولوژیکی صورت می گیرد.

ص: 194

- 1- بحار الأنوار، ج 52، ص 337، ح 77؛ ج 51، ص 57، ح 48؛ منتخب الأثر، ص 474؛ ظهور حضرت مهدی، شهیدی، ص 282، به نقل از: عقد الدرر، ص 211، باب 7.
- 2- بحار الأنوار، ج 52، ص 335، ح 68 و ج 51، ص 70.
- 3- بحار الأنوار، ج 51، ص 70.
- 4- بحار الأنوار، ج 52، ص 336.
- 5- بحار الأنوار، ج 52، ص 391، ح 213.
- 6- بحار الأنوار، ج 52، ص 336، ح 72.
- 7- در روایت، تعبیر «برید» آمده است که یکی از معانی آن «پیک» است. اما معنای عام تر آن هرگونه واسطه ای است که بین دو نفر

وجود دارد و پیام یکی را به دیگری می رسانند..



پیشرفت علوم در زمان آن حضرت منحصر به علوم مادی و تجربی نیست، بلکه مصداق بالاتر آن پیشرفت در علوم دینی و الهی است. در آن زمان، حضرت مهدی چنان علوم و معارف دینی و قرآنی را به طور کامل به همگان تعلیم می دهد که حتی همه زنان در خانه های خود فقیه و دین شناس و عالم به قرآن و سنت خواهند شد. (1)

6. رشد و تکامل عقلی و اخلاقی و معنوی عموم مردم

امروزه به روشنی مشاهده می کنیم که مفاسد و صفات ناپسند اخلاقی تا چه اندازه در بین همگان رواج یافته و جوامع بشری تا چه حد از سجایای اخلاقی و صفات پسندیده و والای انسانی دور شده اند. ولی در پرتو انواع هدایت و تعالیم و تربیت الهی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) تمام این مفاسد و عوامل ایجادکننده آن از سطح عموم مردم زدوده می شود و جای آن را فضایل اخلاقی پر می کند. در حکومت آن حضرت گناهان و عوامل گناه آفرین مانند «زنا، شرابخواری و ربا از بین می رود و جای آن را اشتیاق به عبادت و روی آوردی به دیانت می گیرد». (2) حرص و آز و طمع از وجود مردم رخت برمی بندد و قلب آنان را بی نیازی پر می کند. (3) کینه و دشمنی به هم، از دل های مردم می رود (4) و جای آن را سجایای کامل اخلاقی (5) می گیرد.

بسیاری از گناهان و گمراهی ها و فسادها و جرائم ناشی از کم عقلی انسان ها و تعقل نکردن درباره حقیقت اعمال و آثار و عواقب آن است. از این رو «حضرت در حکومتش دست لطف و رحمت خود را بر سر مردم قرار می دهد و عقل آنان را کامل می کند». (6) از این روایت می توان استفاده کرد که در دوران پرشکوه آن حضرت، حتی کسانی مانند دیوانگان و عقب ماندگان ذهنی و... وجود نخواهند داشت و به لطف و عنایت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه) شفا خواهند یافت و از عقل سالم و کامل بهره مند خواهند شد.

7. استقرار و حاکمیت کامل آیین توحیدی اسلام بر همه زمین

خداوند در قرآن کریم به صراحت به مؤمنان و صالحان وعده دورانی را داده است که آنان حاکم بر تمام زمین خواهد شد (7) و دیگر از هیچ چیز هراسی نخواهند داشت و هرگونه ترسی جای خود را به آرامش و امنیت خواهد داد و دین اسلام سراسر زمین را فرا خواهد گرفت و توحید و بندگی پروردگار جایگزین کفر و شرک خواهد شد. (8)

نه در گذشته و نه اکنون چنین دورانی وجود نداشته است. بدیهی است که این وعده در آینده و به تصریح روایات اسلامی در دوران حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) تحقق خواهد یافت. در این دوران، همه مردم روی زمین با مشاهده عدالت جهانی آن حضرت و فضایل و کمالات و تعالیم و نیز معجزات

ص: 195

1- . بحار الأنوار، ج 52، ص 352، ح 106.

2- . منتخب الأثر، ص 474.

3- . بحار الأنوار، ج 51، ص 92.

4- . بحار الأنوار، ج 52، ص 316، ح 11.

5- . بحار الأنوار، ج 52، ص 336، ح 71.

6- . بحار الأنوار، ج 52، ص 336، ح 71؛ ص 328، ح 47.

7- . انبياء/105؛ نور/55؛ قصص/5.

8- . نور/55..

وی، به حقانیت او به عنوان رهبر معصوم الهی پی خواهند برد و با اراده و اشتیاق به آیین اسلام روی خواهند آورد؛ اسلام یگانه دین حاکم بر زمین خواهد شد؛ هرگونه کفر و شرک و الحاد از میان خواهد رفت و جای خود را به ایمان و توحید خواهد داد؛ (1) نقطه ای روی زمین باقی نمی ماند مگر آن که شهادت بر وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن برخوردار است. (2) طبیعی است که با مشاهده سیره و حکومت حضرتش، همگان دوستدار اهل بیت خواهند بود و هیچ کس دشمن اهل بیت نخواهد ماند. (3)

8. وضعیت غیر مسلمانان در حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

در اثبات نادرست بودن نظر کسانی که گمان می کنند در منش و روش تشکیل حکومت و اداره آن به وسیله حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، جز خشونت و درستی چیز دیگری وجود ندارد، همین بس که در زمان وی، حتی یهودیان و مسیحیان و اهل کتاب نیز در انتخاب و حفظ دین خود آزادند و مجبور به اسلام آوردن نیستند. البته حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) با معرفی صحیح و کامل دین اسلام و نیز آوردن همه معجزات، (4) چنان بر همگان حجت را به طور کامل تمام می کند که بر هر غیر مسلمانی حقانیت او و دین اسلام اثبات می شود. (5) همچنین احادیث اسلامی به روشنی بیان می کنند که هنگام ظهور، حضرت مسیح (علیه السلام) که بیش از دو هزار سال پیش از آن به آسمان ها عروج کرده بود، باز می گردد و در کنار آن حضرت، وی را در تأسیس و اداره آن حکومت عادلانه جهانی یاری می دهد. یکی از حکمت های بازگشت وی در آن زمان، اتمام حجت بر مسیحیان عالم است که وقتی می بینند پیامبرشان حقانیت امام عصر را تأیید می کند و اسلام می آورد و پشت سر آن حضرت نماز می گذارد، درمی یابند که آنان هم عقلاً و هم شرعاً موظف به پذیرفتن اسلام اند و اکثر قریب به اتفاق آن ها اسلام می آورد. اما اندکی از یهودیان و مسیحیان هم باقی می ماندند که با وجود این اتمام حجت ها، باز هم به هر دلیلی اسلام نمی آورند و مایلند بر دین خود باقی بمانند. از این رو امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) آنان را مجبور به قبول اسلام نمی کند، بلکه بر اساس تورات و

ص: 196

1- . در حکومت مهدی، همه کافران ایمان می آورند و افراد ناصالح به صلاح و تقوا می گریند؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 280، ح 6.

2- . بحار الأنوار، ج 51، ص 146 و ص 40، باب 5.

3- . منتخب الأثر، ص 474.

4- . امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) همانند تمام پیامبران و امامان پیشین برای اثبات حقانیت و الهی بودن خویش معجزاتی می آورد و چون قرار است که به عنوان آخرین امام، هدف اصلی همه آنان را به کامل ترین صورت تحقق ببخشد و آیین توحیدی اسلام را بر روی زمین مستقر سازد، از این رو وی علاوه بر معجزات مختص خود، معجزات تمام پیامبران پیشین را برای اتمام حجت کامل عرضه می کند. در احادیث اسلامی تصریح شده است که او آیات و معجزات انبیای گذشته را، مانند عصای حضرت موسی، انگشتری حضرت سلیمان و...، همراه خود دارد. در این باره ر. ک: بحار الأنوار، ج 52، ص 322 و 351 و 390.

5- . در احادیث اسلامی آمده است که یهودیان هنگامی که معجزات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) را به ویژه درباره بیرون آوردن الواح اصلی تورات از جایگاه خود، عصای حضرت موسی (علیه السلام) و برخی دیگر از میراث مقدس قوم یهود را می بینند، همگی آن ها، جز تعداد اندکی، مسلمان می شوند (منتخب الأثر، ص 209، ح 4). درباره روایات بیرون آمدن میراث مقدس پیامبران پیشین و معجزات آن ها به دست آن حضرت، ر. ک: روزگار رهایی، علی اکبر مهدی پور (ترجمه یوم الخلاص)، ص 8-453.

انجیل حقیقی و تحریف نشده که در اختیار او است، با آنان رفتار و بین آن ها حکم می کند. (1) البته روشن است که این گروه با وجود مشاهده آن همه آیات و معجزات، هیچ گونه عذری در قیامت برای اسلام نیاوردن خود ندارند و مجازات می شوند، اما به هر حال در دنیا به انتخاب دین اسلام مجبور نمی شوند، چرا که «لا إكراه في الدين».

از آیات قرآن برمی آید که یهودیان و مسیحیان تا قیامت بر روی زمین حضور دارند. (2) همچنین در پاره ای از روایات اسلامی گفته شده است که آنان در حکومت مهدی، جزیه پرداخت می کنند. (3) اندکی قبل نیز روایتی درباره قضاوت حضرت مهدی در بین اهل کتاب بر اساس کتب آسمانی خودشان ذکر شد. تمام این آیات و احادیث نشان می دهد که در حکومت عادلانه حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه)، یهودیان و مسیحیان و دیگر اهل سنت حضور دارند و زندگی می کنند و کسی آن ها را به مسلمان شدن وادار نمی کند.

آنچه در این جا گفته شد، تنها گوشه ای از آثار و برکات عظیم و بی شمار مادی و معنوی حکومت عادلانه الهی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) بود. بعضی از این نعمت ها و برکات چنان شگرف و خارق العاده است که درک و پذیرش آن برای اذهان معمولی بسیار دشوار است و از این رواج آن ها در این جزوه خودداری کردم. مسلماً بسیاری از احادیث معصومان هم درباره ویژگی های آن حکومت، در طول تاریخ از بین رفته و به دست ما نرسیده است و در نتیجه تمام روایات موجود در این موضوع تنها بخشی از مجموعه ای است که در این باره وارد شده است. اما علاوه بر همه این ها، بسیاری از آن نعمات و برکات قابل توصیف نیست و تنها با مشاهده مستقیم و حضور و زندگی در متن آن حکومت می توان به عظمت آن ها پی برد.

با امید و آرزوی درک دولت کریمه مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و زندگی در آن دوران سراسر نور و حیات و هدایت.

پس خالصانه از محضر مقدس پروردگار مهدی (عجل الله تعالی فرجه) ظهورش را با اجابت این دعاها تقاضا می کنیم:

اللهم إني أسئلك بحق روح وليك علي بن ابي طالب الذي ما اشرك بالله طرفة عين ابدأ ان تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ (عجل الله تعالی فرجه).

يا ربَّ الحسين بحق الحسين اشفِ صَدْرَ الحسين بظهور الحجة.

وصلی الله علی محمد واهل بیته الطاهرين (علیهم السلام).

ص: 197

1- . بحار الأنوار، ج 51، ص 29؛ ج 52، ص 350.

2- . وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مانده/ 14)؛ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مانده/ 64)؛ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (آل عمران/ 55).

3- . بحار الأنوار، ج 51، ص 61، ح 59 و ج 52، ص 382؛ جزیه نوعی مالیات اسلامی است که در حکومت اسلامی از اهل کتاب گرفته می شود. در حدیث، عبارت «وضع الجزیه» به کار رفته است که بعضی آن را به برداشته شدن جزیه از اهل کتاب معنا کرده اند. به

هر حال، لازمهٔ هر يك از اين دو معنا، وجود اهل كتاب در آن زمان است..

تولد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) مخفیانه صورت گرفت و به طور عمومی اعلام نشد، تا حکومت وقت از ترس قیام منجی موعود، وی را به قتل نرساند.

برای اتمام حجت بر شیعیان و امید و دلگرمی آنان، امام عسکری (علیه السلام) گاه فرزند خود را مخفیانه به شیعیان مورد اعتماد نشان می داد.

غیبت صغری از سال 255 (تولد حضرت مهدی) یا از سال 260 (آغاز امامت وی) شروع شد و تا سال 329 (به مدت 74 یا 69) سال ادامه یافت.

امامت حضرت مهدی در پنج سالگی مانعی ندارد، زیرا به تصریح قرآن، حضرت عیسی در شیرخوارگی به مقام نبوت می رسد و صاحب علوم الهی می شود.

فلسفه اصلی و اولیه غیبت امام زمان، از اسرار الهی است و راز آن بعد از ظهور آشکار خواهد شد.

غیبت، فلسفه های فرعی تری دارد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

1. چون جامعه بشری و به ویژه مسلمانان قدر وجود امامان معصوم را ندانستند و آن ها را به قتل رساندند، خداوند هم برای مجازات مردم و حفظ جان آخرین امام، او را در غیبت قرار داد.

2. نومید شدن مردم از حکومت های بشری و ایجاد اشتیاق و آمادگی لازم در آن ها برای قدر دانستن رهبر معصوم الهی و استفاده از فیض وجود و کمالات وی.

3. امتحانات گوناگون الهی از مردم در زمان غیبت و جدا شدن مؤمنان خالص و واقعی از دیگران برای یاری و سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه).

4. خداوند در زمان غیبت مردم را از هر گروهی به حکومت می رساند تا هیچ کس ادعا نکند که اگر ما به حکومت می رسیدیم، همان حکومت عادلانه امام زمان را تحقق می بخشیدیم و مردم انواع حکومت های بشری را تجربه کنند تا قدر وجود معصوم دانسته شود.

برای آن که مؤمنان و شیعیان يك باره از دسترسی به امام معصوم محروم نشوند و آمادگی برای غیبت کبری را پیدا کنند، خداوند غیبت صغری را قرار داد تا کسانی که مایل اند، از طریق چهار نایب خاص با امام زمان ارتباط داشته باشند.

در غیبت کبری، نایب خاص برای امام زمان، که مکان حضرت را بداند و رسماً و عموماً واسطه رساندن پیام مردم به امام و انتقال پاسخ به آن ها باشد، وجود ندارد.

در غیبت کبری امکان ارتباط مردم با حضرت مهدی محال نیست، ولی این ارتباط کاملاً يك طرفه است و فقط به اذن و اراده و صلاح دید خداوند و آن حضرت بستگی دارد.

معنای غیبت امام زمان، ناشناس بودن حضرت مهدی در میان مردم است نه نامرئی بودن او. حضرت بین مردم رفت و آمد می کند و مردم هم او را می بینند، ولی جز در مواردی خاص، اجازه شناساندن و معرفی خودش را به عنوان امام زمان ندارد. بنابراین ظهور به معنای معرفی عمومی آن حضرت به مردم است نه به معنای مرئی شدن وی.

زمان قطعی ظهور برای هیچ کس حتی پیامبر و امام معلوم نیست و کسانی که وقت قطعی برای ظهور معین می کنند، دروغگو معرفی شده اند.

زمان ظهور جزو تقدیرات غیر حتمی و بداء‌پذیر است و به علل گوناگونی ممکن است جلو یا عقب بیفتند. تغییر زمان ظهور عمدتاً به همت و اراده مردم بستگی دارد که اگر خالصانه و با همه وجود، ظهور حضرت را از خدا بخواهند، خدا هم زمان ظهور را به جلو می‌اندازد و اگر به وظیفه خود عمل نکنند، ظهور تا وقتی نامعلوم به تأخیر می‌افتد.

دعای مداوم، خالصانه و عمومی برای فرج، خودسازی و خویشتن را به زیور اخلاق و تقوای الهی آراستن و تلاش برای شناخت و شناساندن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و اهداف حیات بخش حکومت جهانی عادلانه وی و ایجاد شور و عشق و اشتیاق در خود و دیگران به شخصیت و ظهور آن حضرت و کوشش برای سربازسازی واقعی، از مهم ترین نقش های مردم در جلو انداختن زمان ظهور است.

بر خلاف تصور بسیاری از مردم، ظهور امام زمان برای کشتن همه انسان ها یا مصادف با وقوع قیامت نیست. زدودن این افکار باطل و ترسناک از اذهان عمومی، یکی از عوامل زمینه ساز اشتیاق مردم به ظهور و مؤثر در امر فرج است.

اهداف اصلی ظهور امام زمان عبارت اند از:

الف) نابودی همه حکومت های ظالم و محو هرگونه ظلم و ستم از صحنه کره زمین و برقراری امنیت و عدالت مطلق در همه نقاط زمین.

ب) محو کامل فقر از روی زمین، ایجاد رفاه مطلق مادی و اقتصادی برای همه مردم، تقسیم تمام ثروت های آشکار و نهان کره زمین میان مردم به طور مساوی.

ج) گسترش آبادی و آبادانی و انواع برکات مادی در تمام سطح کره زمین، سرسبزی و خرمی همه نقاط زمین، فزونی و برکات بی مانند محصولات دامی و کشاورزی، از بین رفتن قحطی و خشکسالی به طور کامل و برای همیشه از تمام کره زمین.

د) گسترش سلامت و بهداشت عمومی، از بین رفتن بیماری های جسمی و روحی و معالجه شدن تمام بیماری های لاعلاج، زندگی در کمال آرامش و شادی، افزایش بسیار زیاد طول عمر انسان ها.

ه) پیشرفت های بسیار شگرف در زمینه علوم تجربی و علوم دینی که چندین برابر رشد همه علوم در طول تاریخ و غیر قابل مقایسه با آن است و آشکار شدن همه حقایق علمی به طور کامل.

و) رشد و تکامل بی مانند مردم از نظر عقلی و معنوی و اخلاقی و از بین رفتن صفات ناپسند و رذایل اخلاقی، کینه و دشمنی، گناهان و عوامل گناه آفرین و جایگزین شدن اخلاق و دوستی و مهربانی و شوق به عبادت و دینداری و اطاعت پروردگار به جای آن ها.

ز) حاکم شدن آیین توحیدی اسلام در تمام زمین و محو کامل کفر و شرک و الحاد از جهان.

اکثر قریب به اتفاق غیر مسلمانان با مشاهده حکومت عدل مطلق حضرت مهدی و مشاهده آیات و معجزات گوناگون از سوی آن حضرت، مسلمان می شوند. اما عده ای بسیار اندک یهودی و مسیحی باقی می مانند که مایل به حفظ دین خود هستند. در حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) این ها وادار به اسلام آوردن نمی شوند و بر اساس کتاب اصلی و حقیقی و تحریف نشده آسمانی خود آن ها، که به دست آن حضرت آشکار خواهد شد، با آن ها رفتار می شود. اما به هر حال آنان در قیامت هیچ عذری ندارند و برای تسلیم



نشدن در مقابل آیین حق، مجازات می شوند.

ص: 199



اهداف درس 202

مروری بر مباحث پیشین 202

منجی موعود از دیدگاه ادیان 202

مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت 207

دیدگاه های مشترك شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود 207

طول عمر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) 212

1. ملحدان و منکران خدا 212

2. خداپرستان 212

3. یهودیان و مسیحیان 213

4. اهل سنت و وهابیان 213

فایده و نقش امام غایب و نحوه استفاده مردم از او در زمان غیبت 215

ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام) 215

1. وساطت در فیض 216

2. هدایت و تربیت باطنی و معنوی غیر مستقیم 218

3. امکان ارتباط روحی و معنوی مردم با امام معصوم 219

4. مشمول دعای امام شدن 220

5. امکان مشاهده و ارتباط حضوری و مستقیم با امام در زمان غیبت 220

6. یاری و دستگیری از مردمان و درماندگان 222

چکیده 223

معرفی چند نرم افزار و سایت اینترنتی در موضوع مهدویت 225

معرفی منابعی در موضوع امامت برپایه منابع اهل سنت 226

نرم افزارها و سایت های اینترنتی 227

نکاتی درباره منابعی که در این مجموعه دروس از آن ها استفاده شده است 228

ضمیمه 229

ص: 201

آشنایی با:

منجی موعود از دیدگاه ادیان گذشته (یهودیت و مسیحیت)؛

مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت؛

پاسخ به شبهه طول عمر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه)؛

فایده و نقش امام غایب در زمان غیبت؛

معنای درست انتظار و ویژگی های منتظران حقیقی؛

وظایف منتظران در زمان غیبت.

### مروری بر مباحث پیشین

در درس گذشته عمدتاً به طرح و معرفی چهره درست مباحث مهدویت و زدودن انگاره های غلط در مورد آن پرداختیم و مباحثی نظیر معنای صحیح غیبت امام زمان و فلسفه آن، حتمی نبودن زمان ظهور و نقش مردم در ظهور و زمان آن و نیز اهداف ظهور آن حضرت و ویژگی های حکومت عدل مطلق جهانی وی را مطرح کردیم. حال در این درس بیش تر به طرح مباحثی از مهدویت می پردازیم که برای افراد، سؤال برانگیز است و ایجاد شبهه و اشکال می کند، مانند این که آیا اعتقاد به منجی موعود جهانی اختصاص به اسلام و تشیع دارد و یا در ادیان گذشته و مذاهب غیر شیعی هم وجود دارد؟ چگونه ممکن است انسانی چندین قرن و یا چند هزار سال با حفظ جوانی و قوای کامل جسمانی زندگی کند؟ فایده و تأثیر امام غایب چیست و مردم چگونه می توانند از وجود وی در زمان غیبتش بهره ببرند؟ معنای صحیح انتظار و ویژگی های يك منتظر حقیقی چیست و مؤمنان و شیعیان امام غایب، چه وظایفی را در زمان غیبت او بر عهده دارند؟

### منجی موعود از دیدگاه ادیان

اعتقاد به منجی الهی جهانی اختصاص به فرهنگ اسلام ندارد و در تمام ادیان و آیین ها وجود داشته است. آنچه را که در متون دینی و آیینی غیر اسلامی درباره منجی موعود وجود دارد به دو بخش می توان تقسیم کرد: یکی مطالبی که از ظهور يك منجی خبر می دهد که ظلم و فساد و کفر و تباهی را از روی زمین برمی دارد و عدالت و پاکی و ایمان و امنیت را مستقر می سازد، بی آن که در این مطالب به فرد خاص و معینی اشاره شده باشد. دوم، مطالبی که در آن از فرد خاصی سخن رفته و برخی از مشخصات او ذکر شده است و جالب توجه آن است که بسیاری از این مشخصات با حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در فرهنگ اسلامی و شیعی مطابقت دارد. به جهت محدودیت در حجم این درس، ناگزیر از ذکر متون و شواهد مربوط به ادیان و آیین های باستان، مانند زرتشتی، هندوئیسم و بودیسم و...، خودداری می کنیم و فقط به ذکر پاره ای از شواهد این موضوع در کتب مقدس ادیان یهودی و مسیحی اشاره می کنیم، چرا که در دنیای امروز این دو

دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و از نظر زمانی به اسلام نزدیک‌ترند و الهی بودن این دو دین هم قطعی است. (1)

(2) بشارات ظهور منجی در کتاب مقدس یهودیان (عهد قدیم - عهد عتیق)

یهودیان بر اساس متون مقدس خود منتظر ظهور فردی به نام مسیح (مسیحا) (3) بوده و هستند، ولی حضرت عیسی (علیه السلام) را همان مسیح موعود نمی‌دانند و همچنان منتظر ظهور مسیحی‌های مورد اعتقاد خود هستند. در مجموعه «عهد عتیق» (کتاب مقدس یهودیان)، از ظهور کسی از نسل پدر حضرت داوود خبر داده شده است که زمین را از عدالت و امنیت پُر می‌کند. در زمان او دیگر جنگ و فساد نخواهد بود و زمین را برکات مادی و معنوی فرا می‌گیرد. در این متون از مفهوم انتظار نیز سخن گفته شده است. به بعضی از عبارات این متون اشاره می‌کنیم:

نهالی از تنه یسعی (4) بیرون آمده و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت... و بر اساس آنچه چشمانش می‌بیند و گوش‌هایش می‌شنود، قضاوت نمی‌کند و حکم نمی‌دهد؛ (5) بلکه با عدالت و درستی درباره فقیران داوری خواهد کرد... شیریان را خواهد کشت و کمربند کمرش عدالت خواهد بود... ضرر و فساد نخواهد کرد، زیرا جهان از معرفت خداوند پُر خواهد بود. (6) و اما نسل شرییر منقطع خواهد شد. صالحان وارث زمین خواهند شد (7) و تا ابد در آن سکونت خواهند کرد... منتظر خداوند باش و

ص: 203

1- . برای اطلاع از متون آیین‌های گوناگون باستانی درباره منجی موعود آخرالزمان، اعم از متون یهودی و مسیحی و دیگر متون الهی و غیر الهی باستانی و مقایسه محتوای این متون با آیات و روایات اسلامی، از جمله مراجعه کنید به: بشارات عهدین، محمد صادقی؛ حضرت مهدی در بشارات‌های آسمانی، محمد فقیه‌نیا؛ ادیان و مهدویت، محمد بهشتی؛ نجات بخشی در ادیان، محمد تقی راشد محصل؛ امام مهدی در آئینه ادیان، سید مرتضی عسکری.

2- . عباراتی که در این جا از کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان (عهد قدیم و عهد جدید) آورده‌ام، نه از رونویسی کتب درجه دوم و سوم فارسی، بلکه آن‌ها را مستقیماً از یکی از معتبرترین نسخه‌های بین‌المللی کتاب مقدس به زبان انگلیسی ترجمه و نقل کرده‌ام و در بسیاری از موارد نیز آن عبارات را با دیگر متون انگلیسی کتاب مقدس مقابله کرده‌ام. مشخصات نسخه اصلی مورد استفاده و ارجاع من،

چنین است: Holy Bible, The New Revised Standard Version, Oxford University Press, 1989, USA.

3- . کلمه مسیح Messiah از واژه عبری «ماشیح» گرفته شده و به معنی کسی است که با روغن مقدس، مسح و تبرک یافته است. همانند واژه «فرعون» که نامی عام برای پادشاهان قدیم مصر بوده است، واژه «مسیح» نیز، عنوانی عام بوده که بر پادشاهان قدیم بنی اسرائیل اطلاق می‌شده، ولی بعداً در مورد منجی موعود به کار رفته است.

4- . یسعی، به معنی قوی، نام پدر حضرت داود است.

5- . در درس پیش گفته شد که در متون اسلامی آمده است که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، همانند حضرت داود و سلیمان، نه بر اساس شهادت‌های حسّی، بلکه به علم الهی خویش قضاوت می‌کند و عدالت را فدای هیچ چیز، حتی فدای گواهی شاهدان نمی‌کند.

6- . کتاب مقدس، اشعای نبی، فراهایی از باب 11.

7- . این عبارت و عبارات بعد، از مزامیر (یا: زبور) حضرت داود نقل می‌شود. عبارات بسیاری در این مزامیر، به ویژه مزامیر 37، 72،

96، 97 مربوط به حکومت عادلانه جهانی منجی موعود است و حتی الفاظ بعضی از آن ها، کاملاً مطابق با متون اسلامی و یا بسیار نزدیک به آن است. از جمله در مزمور 37، این عبارت (و جملات دیگری شبیه به آن) آمده است که "صالحان وارث زمین خواهند شد". قرآن کریم نیز به همین عبارات در زبور حضرت داود اشاره می کند: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ... أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**؛ ما مسلماً در زبور نوشتیم... که بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد. انبیاء/ 105؛ این تطابق های لفظی

طریق او را نگه دار تا تو را وارث زمین گرداند." (1) "در زمان او صلح و صفا و آرامش فراوان است و از دریا تا دریا و از نهر تا اقصی نقطه جهان حکمروایی خواهد کرد... تمام سلاطین او را تعظیم خواهند کرد... و همه امت ها از او اطاعت خواهند نمود، زیرا نیازمندان را که استغاثه می کنند و فقرا و بی پناهان را (از فقر و رنج) خواهد رهانید؛ بر مستضعفان و نیازمندان بخشنده و مهربان است و جان نیازمندان را نجات خواهد داد... (در حکومت او)، غلات، بر روی زمین، فراوان خواهد بود و بر قله کوه ها (از شدت فراوانی) موج می زند... مردم شهرها مانند علف زمین، نشو و نما خواهند کرد. (2) نام او تا ابد پایدار خواهد ماند و آوازه اش به درازای عمر خورشید، تداوم خواهد یافت." (3) "در میان تمام امت ها بگویند خداوند به حکومت رسیده است. جهان، ثابت و استوار می شود و دیگر هرگز متزلزل نخواهد شد. آسمان و زمین شاد و مسرورند. دریا و هرچه در آن است قهقهه می زنند. صحرا و هرچه در آن است به وجد و طرب در می آیند و تمام درختان جنگل نغمه شادی سر می دهند، (4) زیرا که او می آید و... در تمام جهان به عدالت و راستی و در میان مردم به صدق و درستی قضاوت خواهد نمود" (5) "خداوند سلطنت می کند. زمین شادمان است و جزایر بسیار خوشحال اند. ابرها و تیرگی های متراکم او را احاطه کرده اند. صداقت و عدالت شالوده تخت سلطنت او است. آتش پیشاپیش او حرکت می کند و دشمنان اطرافش را می سوزاند. انوارش جهان را روشن می سازد. (6) زمین می بیند و بر خود

ص: 204

- 1- . کتاب مقدس، فرازهایی از مزمور 37.
- 2- . در روایات اسلامی نیز مکرر به این نکته اشاره شده است که در زمان حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، زاد و ولد انسان ها بسیار زیاد خواهد بود. (بحار الانوار، ج 52، ص 330، ح 52 و ص 337، ح 77). شاید علت آن این باشد که قبل از برپایی حکومت آن حضرت، احتمالاً يك جنگ جهانی عظیم در خواهد گرفت و بسیاری از مردم جهان از بین خواهند رفت. قراین سیاسی و بین المللی جهان امروز، کاملاً نشان گر احتمال وقوع چنین جنگی است. در احادیث اسلامی هم از وقوع جنگی عظیم، قبل از ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) خبر داده شده است که در آن دو سوم (و در بعضی از روایات آمده است که پنج هفتم) مردم جهان از بین خواهند رفت (بحار الانوار، ج 52، ص 113، ح 27 و ص 207، ح 42 و "معجم احادیث الامام المهدی"، علی کورانی، ج 3، باب الحرب و الطاعون قبل ظهور المهدی (عجل الله تعالی فرجه) و "میزان الحکمة"؛ محمد ری شهری، ج 1، باب علامات الظهور). در عهد قدیم هم به جنگی اشاره شده است که دو سوم مردم جهان را از بین می برد و يك سوم را باقی می گذارد تا همان طور که آتش، طلا و نقره ناخالص را تصفیه می کند، این جمعیت باقی مانده هم پاک و خالص و تصفیه شوند تا يك دل و يك زبان خدا را بخوانند و بندگی کنند؛ (زکریای نبی، 8:13 و 9). از این رو در زمان حکومت حضرتش، تکثیر نسل به طور خارق العاده و معجزه آمیز، جای انسان های از بین رفته را پُر خواهد کرد و مردم مؤمن و صالح به جای آن ها در زمین، تولد و سکونت خواهند یافت.
- 3- . فرازهایی از مزمور 72.
- 4- . در روایات اسلامی نیز این مطلب آمده است که از ظهور مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه) همه اهل آسمان و زمین و پرندگان هوا و جانوران صحرا و ماهیان دریا و حتی مردگان نیز شاد و مسرور می شوند (منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، فصل 7، باب 7، ح 3 و بحار الانوار، ج 52، ص 328 و عقد الدرر [از منابع اهل سنت]، یوسف بن سلمی، باب 7، ص 149).
- 5- . فرازهایی از مزمور 96.
- 6- . در بعضی دیگر از عبارات عهد عتیق نیز این نکته آمده است که در آن زمان موعود، زمین بدون نور خورشید و ماه و ستارگان روشن خواهد بود و حتی شب هم مثل روز روشن خواهد شد. (زکریای نبی، 6:14 و 7) در روایات اسلامی نیز بر این نکته عجیب و اعجاز آمیز تأکید شده است که در زمان حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) مردم از نور ماه و خورشید بی نیاز می شوند و زمین به نور



امام روشن می شود و تاریکی از میان می رود (بحار الانوار، ج 7، ص 326، ح 1 و ج 52، ص 330، ح 52 و ص 337، ح 77؛ و  
"دلایل الامامة"، محمد بن جریر طبری، باب

می لرزد... آسمان ها عدالتش را اعلام می کنند و تمام مردم، شکوه و جلالش را مشاهده می کنند. همه بت پرستان که به بت های بی ارزش خود مباحثات می کردند، شرمند می شوند... او حافظ جان های مؤمنانش است و آن ها را از دست شریران نجات می دهد. نور برای عادلان می تابد و شادی برای راست دلان. ای درستکاران، برای (این لطف بزرگ) خداوند شادمان باشید و نام مقدسش را ستایش کنید (1)... " او میان ملت ها داوری خواهد کرد و عده بسیاری را حکمیت خواهد نمود... (از آن به بعد، دیگر) هیچ ملتی بر روی ملتی شمشیر نخواهد کشید و دیگر آموزش جنگ نخواهد دید. "(2)(3)

بشارات ظهور منجی در کتاب مقدس مسیحیان (4) (عهد جدید)

در کتاب مقدس مسیحیان (عهد جدید)، از ظهور منجی موعود، بسیار سخن گفته شده است و در آن مکرر از ظهور ناگهانی و غیر منتظره او همراه با علائم اعجاز آمیز آسمانی و نیز از مفهوم انتظار و دعوت مردم به پاکی و آمادگی برای ظهور وی سخن رفته است. در عهد جدید، بر خلاف عهد قدیم، از ویژگی های حکومت موعود جهانی، کم تر گفته شده است اما به مصداق این منجی، صریح تر اشاره شده است. (5) به طور

ص: 205

1- . مزامیر، فرازهایی از زمزمور 97.

2- . اشعیای نبی، 2:4.

3- . آنچه در کتاب مقدس یهودیان (عهد عتیق) درباره ظهور منجی موعود و ویژگی های حکومت جهانی وی آمده است، بسیار بیش از آن است که در این جا، فقط نمونه هایی از آن، ذکر شد. در بخش های متعدد این کتاب، از وجود نعمت ها و برکات اعجاب آور مادی و معنوی در زمان حکومت آن حضرت سخن رفته است که بسیاری از مطالب و عبارات آن با متون اسلامی کاملاً مطابقت دارد. برای آگاهی بیش تر درباره وضعیت جهان در حکومت آن منجی آسمانی و نعمت های بی شمار آن، از جمله، مراجعه کنید به: عهد عتیق، کتاب های: اشعیای نبی، 5:35 تا 10 و 2:2، 3، 7 و 26:30 و 11:54، 12 و 7:11 تا 11 و 17:65 تا 25 و 18:66، 19، 22 و 8:25 و 15:32 تا 18 و ملاکی نبی، 2:4 و حزقیال نبی، 16:55 و 47:9، 12 و هوشع نبی، 18:2 و صفنیای نبی، 3:9؛ آنچه در این بخش ها آمده است، خلاصه وار عبارت است از: " فراوانی آب در زمین و جوشیدن آن از همه نقاط حتی صحراها و بیابان ها، سرسبز و آباد شدن همه جا، پر شدن زمین از طلا و نقره و گنجینه ها، نورانی تر و روشن تر شدن جهان، شفا یافتن بیماران به برکت آب نهر حیات، پُربار و پُربرکت شدن درختان، امنیت و آسایش عمومی به گونه ای که حتی دیگر حیوانات هم مزاحم کسی نخواهند شد، خالی شدن جهان از جنگ و فساد و تباهی، پر شدن جهان از معرفت و بندگی خداوند، تبدیل شدن همه رنج ها و دردها و گریه ها به شادی و شادمانی، بینا و شنوا و گویا و سالم شدن کوران و کران و لالان و لنگان، از بین رفتن ظلم و ظالم و جایگزین شدن عدل مطلق ". تقریباً تمامی این نکات در متون اسلامی هم آمده است.

4- . مسیحیان با استناد به سخنی از حضرت عیسی (علیه السلام) که وی خود را مؤید و مکمل آیین حضرت موسی (علیه السلام) خوانده است (انجیل متی، 17:5) محتوای عهد عتیق را نیز قبول دارند و به آن معتقدند. بنابراین کتاب مقدس مسیحیان، مجموع عهد عتیق (عهد قدیم) و عهد جدید، یعنی عهدین است.

5- . در عهد جدید، به وضعیت جهان پس از ظهور منجی موعود، غالباً در کتاب مکاشفه یوحنا و آن هم بر اساس تفسیری خاص از آن اشاره شده است که مکاشفه ای بسیار رمز آلود و پیچیده است و مقصود از آن چندان روشن و صریح نیست. مثلاً در بخشی از این

مکاشفه، به پایان یافتن غم و اندوه آدمیان (باب 21، عبارت 4) و در بخشی دیگر به نعمت هایی مادی نظیر نهر آب حیات و درخت حیات که میوه هایی خاص دارد و برگ های آن شفابخش است و نیز به گسترش بندگی خدا در میان مردم و بی نیازی

کلی در عهد جدید، دو دسته عبارات در معرفی و مصداق این منجی آسمانی وجود دارد. يك دسته عباراتی است که از ظهور و بازگشت مجدد حضرت عیسی (علیه السلام) خبر می دهد (از جمله، مراجعه کنید به: عهد جدید: اعمال رسولان، 11:1 و 31:2 و 31:5)؛ اما دسته دوم، عباراتی از خود حضرت عیسی (علیه السلام) است که وی از ظهور آن منجی آسمانی با ضمیر غایب "او" و یا تعبیر "پسر انسان" خبر می دهد. عبارات دسته اول کاملاً با متون حدیثی اسلامی، که در آن ها از بازگشت دوباره حضرت مسیح و حضور وی در کنار حضرت مهدی (علیه السلام) خبر داده شده است، مطابق و سازگار است. ظاهر عبارات دسته دوم نیز حاکی از ظهور فرد دیگری غیر از خود حضرت عیسی (علیه السلام) است، زیرا بر خلاف ظاهر کلام و قواعد معمول سخن است که کسی از خودش به "او" (یا نظایر آن) تعبیر کند و به جای آن که بگوید "من" خواهم آمد، بگوید "او" خواهد آمد. اگر مراد از "او" یا "پسر انسان" خود حضرت مسیح (علیه السلام) بود، صریح تر و مناسب تر آن بود که وی تمام آنچه را که به "او" نسبت داده است به خود نسبت می داد و از ظهور خویش سخن می گفت. به هر حال آنچه در "عهد جدید" وجود دارد، به روشنی حاکی از ظهور يك منجی موعود الهی و آسمانی است. نمونه هایی از عبارات این کتاب را در این موضوع نقل می کنیم:

"«عیسی به شاگردانش گفت... همان طور که آذرخش (ناگهان) از مشرق پدیدار شده و تا مغرب را روشن می سازد، ظهور پسر انسان هم، چنین (ناگهانی) خواهد بود... آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد... و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان (1) با قوت و جلال عظیم می آید" (2)...، "اما از آن روز و ساعت (زمان ظهور)، جز خداوند، هیچ کس دیگر حتی فرشتگان آسمان و پسر (عیسی) هم خبر ندارد. (3) پس هشیار و گوش به زنگ باشید، زیرا نمی دانید که آن زمان (ظهور) کی فرا می رسد... پس بیدار باشید، زیرا نمی دانید که صاحبخانه کی خواهد آمد، در اول شب یا نیمه شب یا سحرگاه یا صبح یا وقت دیگر، (4) مبادا ناگهان بیاید و شما را خفته بیند. و (باز هم)

ص:206

1- . سوار بر ابر بودن آن منجی در چندین جا از عهد جدید آمده است. از جمله رجوع کنید به: انجیل مرقس، 26:13 و انجیل لوقا، 27:21. در روایات اسلامی نیز آمده است که حضرت مهدی (علیه السلام) (هنگام ظهور یا زمان حکومتش) سوار بر ابر می شود (بحار الانوار، ج 52، ص 321، ح 27 و 28). این مطلب درباره یاران خاص حضرت مهدی هم آمده است (بحار الانوار، ج 52، ص 368، ح 153).

2- . انجیل متی، 24: فرازهایی از 27 تا 30.

3- . اغلب مسیحیان به الوهیت حضرت عیسی (علیه السلام) معتقدند و او را خدایی می دانند که قالبی ناسوتی (طبیعی و مادی) به خود گرفته و به صورت انسان مجسم شده است. اما این عبارات که در آن حضرت عیسی (علیه السلام)، علم به زمان ظهور را - که به اعتقاد مسیحیان همان زمان ظهور و بازگشت مجدد خود اوست - از خود نفی می کند، با عقیده به الوهیت وی منافات دارد، زیرا چگونه ممکن است که خود خداوند هم از زمان ظهور دوباره خود بی اطلاع باشد؟ این مطلب درباره همه مواردی که حضرت عیسی علم به آن را از خود نفی می کند صادق است.

4- . در احادیث اسلامی نیز سفارش شده است که "هر صبح و شام، چشم انتظار ظهور باشید" (امام صادق (علیه السلام): فتوقعوا الفرج کل صباح و مساء. بحار الانوار، ج 52، ص 145، ح 67)؛ چرا که زمان ظهور به زمان قیامت تشبیه شده است که ناگهان فرا می رسد و علم به آن را حتی چهارده معصوم هم نمی دانند. (بحار الانوار، ج 36، ص 341، ح 205 و ص 391، و ج 53، صص 1-2). در درس پیش هم توضیحاتی درباره ناگهانی بودن زمان ظهور داده شد..

آنچه را به شما می گویم به همه می گویم: بیدار باشید". (1) "هنگامی که پسر انسان و تمام فرشتگان همراهش (2) با شکوه و جلال می آید، بر تخت جلال خویش می نشیند و تمام امت ها در پیشگاهش گرد می آیند... بنابراین شما هم باید آماده باشید، زیرا در ساعتی که انتظارش را ندارید، پسر انسان می آید." (3) "لباس بر تن آماده کار باشید و چراغ هایتان را روشن نگه دارید و مانند کسانی باشید که انتظار مولای خود را می کشند... تا هر وقت بیاید و در بزند، در را به رویش باز کنند. خوشا به حال آن خدمتگزارانی که وقتی مولایشان می آید، آن ها را گوش به زنگ و آماده می بیند... پس شما هم آماده باشید زیرا در ساعتی که انتظار ندارید، پسر انسان می آید." (4) "اشعیاء هم می گوید: ریشه یستی خواهد آمد، همان که قیام خواهد کرد و بر تمام امت ها حکومت خواهد یافت و او امید و آرزوی (5) همه امت ها است." (6)

## مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت

### اشاره

برخلاف آن چه برخی تصور می کنند، اعتقاد به مهدویت اختصاص به شیعه ندارد و اکثر قریب به اتفاق اهل سنت هم، جز تعداد اندکی از آنان، در عقیده به اصل مهدویت و برخی موضوعات دیگر مربوط به آن، با شیعه هم عقیده اند. به طور کلی در این موضوع بین دیدگاه شیعی و اهل سنت، اشتراکاتی وجود دارد و اختلافاتی.

به اختصار به این موارد مشترك و اختلافی اشاره می کنیم.

### دیدگاه های مشترك شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود

بین دو مکتب تشیع و تسنن، نقاط مشترك فراوانی در موضوع مهدویت وجود دارد که به بعضی از مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

1. وجود روایات مربوط به منجی موعود: این روایات در بسیاری از متون حدیثی اهل سنت آمده است. در "صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیا، باب نزول عیسی" و در "صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب نزول عیسی"، بی آن که نامی از حضرت مهدی برده شده باشد، از بازگشت حضرت عیسی (علیه السلام) و وجود امامی از مسلمین در آن زمان و گسترش عدالت و رفاه جهانی سخن رفته است. در صحیح مسلم، علاوه بر آن، نماز

ص: 207

1- . انجیل مرقس، 14: 32 تا 37.

2- . این مضمون که "منجی موعود با یاری و همراهی فرشتگان ظهور می کند" در کتاب مقدس، مکرر آمده است، از جمله مراجعه کنید به: انجیل مرقس، 13: 27 و انجیل متی، 25: 31؛ در بسیاری از روایات اسلامی نیز به یاری و همراهی فرشتگان بزرگ الهی با حضرت مهدی (علیه السلام) تصریح شده است. از جمله مراجعه کنید به: بحار الانوار، ج 52، ص 328، ح 48 و ص 139، ح 46، و ص 326، ح 40، و ص 336، ح 75 و ص 280، ح 6 و ص 348، ح 99 و ج 36، ص 282، ح 105.

3- . انجیل متی، 24: فرازهایی از 31 تا 44.

4- . انجیل لوقا، 12: فرازهایی از 35 تا 40.

- 5- . در متون اسلامی هم یکی از اوصاف و القاب امام زمان (علیه السلام)، "مأمول" (آرزوی همگان است) (بحار الانوار، ج 52، ص 143، ح 7 و ص 236 و زیارت آل یاسین).
- 6- . نامه یونس به مسیحیان روم، 15:12..

خواندن آن حضرت، پشت سر پیشوای مسلمین نیز مطرح شده است. (1) اما در دیگر کتب روایی اهل سنت، احادیث بسیار بیش تری، و آن هم با تصریح به نام حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) آمده است. در "سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب خروج المهدی" و "سنن ابو داود، کتاب المهدی" و "سنن ترمذی، کتاب الفتن، باب ماجاء فی المهدی"، روایات متعددی در این موضوع آمده است. در بعضی از این روایات تصریح شده است که مهدی از عترت و اهل بیت پیامبر و همنام او و از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) است و جهان را از عدالت و امنیت و رفاه مطلق پر می کند. همچنین از او به "خليفة الله" تعبیر شده است. (2) در "کنز العمال" متقی هندی، باب خروج المهدی، بیش از پنجاه حدیث و در مسند احمد بن حنبل، بیش از 130 حدیث در موضوع مهدویت آمده است (تمام این احادیث، به ترتیب موضوعی، در کتاب «احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل» گردآوری شده و به وسیله «مؤسسه نشر اسلامی قم، جامعه مدرسین» به چاپ رسیده است). حاکم نیشابوری نیز در "المستدرک علی الصحیحین" در احادیثی حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) را از اهل بیت معرفی می کند که در حکومت او زمین پر از عدالت و امنیت و رفاه اقتصادی و برکات مادی می شود؛ وی این احادیث را صحیح دانسته و در روایاتی دیگر او را از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) معرفی می کند. احادیث مربوط به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و ظهور و حکومت عادلانه جهانی او منحصر به موارد یاد شده نیست و در بسیاری دیگر از متون اهل سنت نیز ذکر شده است. (3)

2. صحت و تواتر احادیث مهدویت؛

3. ضرورت اعتقاد به وجود حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه)؛

4. حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) جزء اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) است؛

5. قطعیت ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) و تشکیل حکومت عادلان جهانی به وسیله وی؛

6. نزول حضرت مسیح (علیه السلام) هنگام ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) و نماز خواندن وی پشت سر امام مهدی (عج الله تعالی فرجه) و بیعت با وی. (4)

ص: 208

1- . دانشمندان بزرگ اهل سنت و به ویژه شارحان صحیح بخاری و صحیح مسلم در شرح خود بر احادیث این دو باب تصریح می کنند که منظور از پیشوای مسلمین که حضرت عیسی (علیه السلام) پس از نزول، پشت سر او نماز می خواند همان حضرت مهدی موعود است، از جمله: احمد بن محمد قسطلانی: (وامامکم منکم هوالمهدی) ("منظور از عبارت پیشوایی از شما مسلمانان، همان مهدی است". ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری) ابن حجر عسقلانی: (تواترت الاخبار بانّ المهدی من هذه الامة وان عیسی یصلی خلفه) ("روایات متواتر وجود دارد در این که مهدی از امت اسلامی است و عیسی پشت سر او نماز می خواند". فتح الباری فی شرح صحیح البخاری). همچنین بدر الدین عینی در "عمده القاری فی شرح صحیح البخاری" و نووی در شرح خود بر صحیح مسلم، به این مطلب تصریح کرده اند.

2- . سنن ابن ماجه، باب خروج المهدی، ح 4084. بعضی از اهل سنت و به ویژه وهابیان انکار می کنند که در احادیث معتبر اسلامی، تعبیر "خليفة الله" درباره کسی و به ویژه درباره اهل بیت به کار رفته باشد. اما علاوه بر آنچه از سنن ابن ماجه نقل شد، حاکم نیشابوری در "المستدرک علی الصحیحین" نیز در روایاتی از پیامبر اکرم (ص)، همین تعبیر را درباره حضرت مهدی (علیه السلام) آورده و روایت آن را

با معیارهای "بخاری" و "مسلم"، صحیح دانسته است (المستدرک، کتاب الفتن، باب حدیث عمران بن حصین، حدیث 8564 و باب حدیث ابی عوانه، حدیث 8671)

3- . در پاورقی های بعد، مشخصات و محتوای بعضی از این متون معرفی شده است.

4- . قطعیت موارد مشترك یادشده از نظر متون و علمای اهل سنت، به ویژه درباره صحت و تواتر احادیث مهدویت، به حدی است که حتی بعضی از بزرگان فرقه وهابیت نیز، از گذشته تاکنون، به آن اعتراف و تصریح کرده اند، از جمله:



اما با وجود نقاط مشترك یادشده در موضوع مهدویت، گروهی از علمای اهل سنت اختلاف نظرهایی نیز با دیدگاه شیعه دارند. مهم ترین عقاید اختلافی آنان با شیعه در موضوعات زیر است:

1. مهدی از فرزندان حسن بن علی (امام حسن مجتبی) است نه از فرزندان حسین بن علی (امام حسین)؛

2. مهدی از فرزندان (امام) حسن عسکری نیست، زیرا وی فرزندی نداشته و یا اگر هم داشته است، از دنیا رفته است؛

3. حضرت مهدی در نیم شعبان سال 255 ه. ق متولد نشده است و طول عمر و غیبت هم نداشته است. بلکه وی در آخر الزمان متولد خواهد شد.

در پاسخ به این موارد اختلافی باید بگوییم که:

اولاً، بسیاری دیگر از علمای اهل سنت موارد اختلافی یادشده را قبول ندارند و در موضوع مهدویت عقایدی بسیار نزدیک با عقاید شیعه دارند، یعنی آنان هم مانند شیعه معتقدند که "حضرت مهدی (علیه السلام) از فرزندان با واسطه امام حسین (علیه السلام) است و این سخن درست نیست که امام حسن عسکری (علیه السلام) در زندگی یا هنگام مرگ فرزندی نداشته است، بلکه حضرت مهدی فرزندی بی واسطه امام حسن عسکری است که در سال 255 ه. ق متولد شده و هنگام فوت پدرش زنده بوده و پنج سال (یا قدری بیش تر

و کم تر) داشته است. برخی از بزرگان اهل سنت تصریح می کنند که او همان مهدی موعودی است که غیبت و طول عمر دارد و شیعه به امام و ظهور او معتقد است.

ثانیاً، حتی با استناد به متون معتبر اهل سنت می توان ثابت کرد که ادعاهای اختلافی یادشده صحیح نیست و قابل پاسخ است و می توان صحت عقاید شیعه را در این موارد اختلافی ثابت کرد.<sup>(1)</sup>

ص: 210

1- . برای اطلاع کامل تر از متون اهل سنت و نظر دانشمندان آنان در موضوع مهدویت و نقاط اشتراك و اختلاف آنان با دیدگاه شیعه و دلایل و مستندات پاسخ هایی که در بالا به این موارد اختلافی ذکر شد، از جمله، مراجعه کنید به: 1. الامام المهدی عند اهل السنة (دو جلد)، گردآوری مهدی فقیه ایمانی، نشر: مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، اصفهان، طبع: دار التعارف للمطبوعات بیروت، 1402. مؤلف، متن 67 منبع از آثار حدیثی، تفسیری، تاریخی، اهل سنت در این موضوع را عیناً از اصل متون آنان عکسبرداری و در این کتاب گرد آورده است. 2. مع المهدی المنتظر، شیخ مهدی حمد الفتاوی، الدار الاسلامیه، بیروت، 1421. نویسنده، نقاط اشتراك و اختلاف تشیع و تسنن را در موضوع مهدویت در این کتاب بیان کرده است. 3. اصالت مهدویت در اسلام از دیدگاه اهل تسنن، مهدی فقیه ایمانی، قم، 1376، ناشر: مؤلف. در این کتاب تحقیقی و ارزشمند، بسیاری از مشترکات شیعه و اهل سنت در موضوع مهدویت با استناد به متون اهل سنت مطرح و اثبات شده و بر اساس این متون به کسانی که از این نقاط مشترک بی اطلاعند و یا منکر آن هستند، پاسخ دقیق و تحقیقی داده شده است. در این کتاب موارد زیر، بر پایه منابع اهل تسنن (همراه با مباحث مفید دیگری) آمده است: الف) عناوین 12 کتاب که دانشمندان اهل سنت در رد نظرات منکران حضرت مهدی و احادیث او نوشته اند. ب) اسامی 45 صحابه در منابع اهل سنت که روایات مربوط به حضرت مهدی را نقل کرده اند. ج) اسامی بیش از 30 نفر از محدثین اهل سنت که به تواتر احادیث مهدویت و اسامی 25 نفر از آنان که به صحت این احادیث اعتراف کرده اند. د) اسامی 64 منبع از اهل سنت که حضرت مهدی را فرزند حضرت فاطمه (علیها السلام) و 18 منبع که او را از نسل امام حسین (علیه السلام) معرفی می کند. ه) اسامی 128 منبع حدیثی و تاریخی اهل سنت که به ولادت حضرت مهدی در حدود نیمه دوم قرن سوم هجری و 112 منبع که به ولادت وی در سال 255 هجری و این که او فرزند امام حسن عسکری است اعتراف و تصریح کرده اند. از اینجا ثابت می شود که آن کسانی از اهل تسنن که تولد آن حضرت را در آینده می دانند در اقلیت هستند و اکثر آنان در این باره مانند شیعه می اندیشند. و) معرفی بیش از 150 منبع از اهل سنت که تمام یا بخشی از آن ها درباره حضرت مهدی نگاشته شده است. 4. دفاع عن الکافی، ثامر هاشم حبیب العمیدی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، 1415 ق. بخشی از این کتاب ارزشمند نیز، همانند کتاب قبل، به اثبات اصالت مهدویت بر اساس متون اهل سنت پرداخته و نام بیش از 60 نفر از بزرگان اهل سنت (قدیم و جدید) را در اثبات صحت و تواتر احادیث مهدویت و نیز اسامی تعداد زیادی از بزرگان اهل سنت را که به تولد حضرت مهدی و فرزند امام عسکری بودن او را تصریح کرده اند. 5. مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل تسنن، سید هادی خسروشاهی، اطلاعات، 1382. این کتاب، ترجمه سخنرانی شیخ عبد المحسن عباد است. وی از شخصیت های برجسته علمی عربستان و استاد دانشگاه اسلامی مدینه بوده است. او که خود از علمای اهل سنت است، در پاسخ به منکران سنی مذهب حضرت مهدی، سخنرانی ای با عنوان "عقیده اهل السنة والائثر فی المهدی المنتظر" ایراد می کند که متن کامل آن در مجله "الجماعة الاسلامیه"، سال اول، شماره 3، 1388 (ه. ق)، فوریه 1969 چاپ شده است. وی در این سخنرانی مفصّل و تحقیقی، صحت و تواتر احادیث حضرت مهدی و ضرورت اعتقاد به وی را بر مبنای متون اهل سنت اثبات می کند و به دلایل منکران مهدویت پاسخ می دهد. وی همچنین اسامی بسیاری از علمای اهل سنت را که در دفاع از مهدویت کتاب نوشته و به صحت و تواتر احادیث مهدویت اعتراف کرده

اند، با ذکر نام کتاب آنان و گاه با نقل عبارات خود آنان ذکر می کند. قوت مطالب وی به گونه ای است که پس از



یکی از اشکالات و سؤالاتی که درباره مهدی موعودی که شیعه به آن معتقد است مطرح می شود، این است که چگونه ممکن است فردی بیش از هزار سال عمر کند؟

پاسخ: گروه های مختلفی ممکن است این سؤال را مطرح کنند که برای هر يك پاسخی درخور می توان داد.

## 1. ملحدان و منکران خدا

اگر این پرسش را کسانی مطرح کنند که منکر وجود خدا و ادیان الهی اند و فقط گواهی علوم تجربی را می پذیرند، پاسخ این است که امروزه از نظر علمی ثابت شده است که هیچ حدّ و مرز قطعی و معینی برای عمر انسان وجود ندارد. از دیدگاه علوم جدید، پیری و فرسودگی بدن، تنها نوعی بیماری تلقی می شود که منشائی مادی و فیزیکی دارد و با از بین بردن آن می توان مانع طول عمر انسان را از میان برداشت و به وی عمری طولانی عطا کرد. از این رو، امروزه دانشمندان می کوشند که به گونه های مختلف (مانند معرفی تغذیه مناسب و موازین بهداشتی، تأکید بر دوری از عوامل زیانبار جسمی و روحی، کشف مواد و داروهایی خاص و حتی نگهداری بدن تحت شرایطی ویژه مانند انجماد) بر عمر او بیفزایند و به حد و مرزی هم برای عمر انسان که فراتر رفتن از آن ممکن نباشد معتقد نیستند. حال اگر عمر طولانی برای بشر، ذاتاً ممکن باشد و در زمان حاضر به بعضی از عوامل آن به طور محدود پی برده ایم (و در آینده هم عوامل بیش تری کشف خواهد شد)، هیچ مانع عقلی و علمی وجود ندارد که علل و اسبابی هم برای عمر بسیار طولانی تر او وجود داشته باشد که اکنون بر ما ناشناخته است و بعداً آشکار خواهد شد، همان گونه که، مثلاً، بدن انسان چند سال بعد از مرگ می پوسد ولی پیشینیان، به عواملی، مانند مومیایی کردن، دست یافته بودند که می توانستند بدن را تا هزاران سال از پوسیدگی کامل مصون نگه دارند.

## 2. خداپرستان

برای کسی که به وجود خالق قادر مطلق معتقد است، پذیرش طول عمر فوق العاده و حتی امکان عمر جاودان بسیار ساده است و هیچ مانعی برای آن وجود ندارد. حقیقتاً خالق که عالم هستی را با این عظمت تصورناشدنی آفریده و قدرتی نامتناهی دارد، نمی تواند عمری بسیار طولانی به انسان عطا کند؟ حدّ و مرز فعلی برای عمر بشر، یکی از سنت ها و قوانین مخلوق خداست و محال است که خالق قادر مطلق، محکوم و مغلوب مخلوق خویش شود و نتواند بر یکی از قوانین و سنت هایی که خود وضع کرده فایق آید و عمری بیش از آن حد معمول و طبیعی به انسان عطا نماید. همچنین به این نکته دقیق هم باید توجه کرد که اصولاً از نظر

عقلی، تفاوتی بین عمر یکساله و هزار ساله و چند میلیون ساله برای خدا وجود ندارد. ما به غلط گمان می کنیم که چون عمر طبیعی و عمر خارق العاده برای ما تفاوت دارد و دست یابی یا ایجاد یکی نزد ما دشوارتر از دیگری است، برای خدای قادر مطلق هم این دو متفاوت است، در حالی که برای قدرتی نامتناهی، کاملاً یکسان است که عمری صد ساله به انسان بدهد یا صد هزار ساله. خداپرستانی که پذیرش طول عمر حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) برای آنان دشوار است، در حقیقت قدرت خداوند را محدود دانسته و او را عاجز و دست بسته قوانین معمولی عالم طبیعت که مخلوق خود اوست، محسوب کرده اند.

### 3. یهودیان و مسیحیان

در کتاب مقدس یهودیان (عهد قدیم) و مسیحیان (عهد جدید) از کسانی نام برده شده است که عمرهای بسیار طولانی و فوق طبیعی داشته اند. در "عهد قدیم" آمده است که حضرت آدم 930 سال، "یارد" و "متوشالاح" (از نوادگان حضرت آدم)، 962 و 969 سال و حضرت نوح، 950 سال عمر کرده اند. (1) مسیحیان، علاوه بر اعتقاد به "عهد قدیم"، بر اساس "عهد جدید" معتقدند که حضرت مسیح (علیه السلام)، سه روز پس از مرگش با همین بدن طبیعی زنده شد و تا امروز هم، یعنی بیش از دو هزار سال است که زنده است و در زمانی - که ممکن است ده ها و چه بسا صدها سال دیگر طول بکشد - ظهور خواهد کرد و سالیان زیاد دیگری هم بر روی زمین حکومت خواهد کرد. بنابراین طول عمر هزار و چند ساله حضرت مهدی (علیه السلام) نمی تواند از دیدگاه یهودیان یا مسیحیان اشکالی بر عقاید اسلامی یا شیعی تلقی شود.

### 4. اهل سنت و وهابیان

اگر کسانی از اهل سنت یا وهابیان بخواهند طول عمر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را نقضی بر عقاید شیعه محسوب کنند (که گاه هم چنین می کنند) به اشکال آنان به روشنی می توان با آیات قرآن پاسخ داد. قرآن کریم مدت رسالت نوح را نهصد و پنجاه سال معرفی می کند (2) و در بعضی متون تفسیری اهل سنت، عمر وی تا هزار و هفتصد سال نوشته شده است. (3) همچنین از ظاهر آیات قرآن برمی آید که اگر حضرت یونس توبه نمی کرد، خداوند او را تا قیامت در شکم ماهی زنده نگه می داشت؛ (4) بعضی از مفسران اهل سنت نیز آیات مزبور را همین گونه تفسیر کرده اند. (5) همچنین قرآن کریم که مصلوب شدن حضرت عیسی (علیه السلام) را نمی پذیرد، او را از همان زمان تاکنون و با همین بدن مادی، زنده می داند (6) و جایگاه

وی را هم نه در زمین بلکه در آسمان معرفی می کند. (7) بنابراین خدایی که به نوح عمری بیش از هزار

ص: 213

- 1- . در عهد قدیم، کتاب پیدایش، باب 5، عبارات 5 تا 31 و باب 9، عبارت 29 و باب 11، عبارات 10 تا 17، طول این عمر این افراد و افراد دیگری از نسل آدم و نوح که صدها سال عمر کرده اند آمده است.
- 2- . عنکبوت/ 14.
- 3- . از جمله رجوع کنید به تفسیر "الدر المنثور" سیوطی، ذیل آیه 14 سوره عنکبوت.
- 4- . صفات/ 4-143.
- 5- . تفسیر کشف، زمخشری و تفسیر بیضاوی ذیل آیه 144 سوره صفات.
- 6- . نساء/ 8-157.

7- . بل رفعه الله اليه (نساء / 158) علاوه بر آیات قرآن، متون تفسیری و روایی اهل سنت هم بعضی از انبیا و اولیای الهی را دارای عمر چند هزار ساله معرفی می کنند. از جمله ابن حجر عسقلانی در شرح خود بر صحیح بخاری روایت می کند که: اربعة من الانبياء احياء... اثنان في الارض الخضر والياس و اثنان في السماء ادریس وعیسی. ترجمه: چهار نفر از پیامبران هنوز زنده اند...

سال عطا کرد و یونس را به نحو اعجاز آمیز، چهل روز در شکم ماهی عظیم الجثه زنده نگه داشت(1) و می توانست تا قیامت هم زنده نگه دارد و مسیح یا ادریس را هم در شرایطی فوق طبیعی بیش از چند هزار سال در آسمان حفظ می کند و به خضر و الیاس عمرهای چند هزار ساله عطا می کند، به طریق اولی قادر است که حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) را هم هزار و اندی سال زنده نگه دارد. علاوه بر این چگونه ممکن است این اشکال برای مسلمانی که به وجود خالق قادر مطلق باور دارد مطرح شود؟(2)

ص: 214

1- . تفسیر "الدر المنثور" سیوطی، ذیل آیات 4-142 سوره صافات.

2- . برای اطلاع بیش تر درباره مبحث طول عمر و به ویژه شواهد علمی آن و نظر دانشمندان درباره امکان نامحدود بودن عمر انسان، از جمله مراجعه کنید به: 1. دیر زیستی حضرت مهدی، مهدی کامران 2. امام حجة بن الحسن العسکری (بخش: امکان طول عمر از نظر تاریخ و علم)، موسی خسروی 3. نوید امن و امان، صافی گلپایگانی 4. موعودی که جهان در انتظار اوست، علی دوانی 5. کتاب الامام المهدي (عجل الله تعالی فرجه) و طول العمر فی نظرة جدیدة، سید عادل علوی 6. منتظر جهان و راز طول عمر، احمد علم الهدی 7. طول عمر امام زمان (عج الله تعالی فرجه)، سید محمد کاظم قزوینی 8. طول عمر امام زمان از دیدگاه علوم و ادیان، علی اکبر مهدی پور 9. راز طول عمر امام زمان، بی آزار شیرازی 10. راز طول عمر امام زمان، سید هادی صالحی 11. طول عمر حضرت ولی عصر، لطف الله صافی گلپایگانی همچنین برای اطلاع بیشتر از منابع و کتب مربوط به طول عمر حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) و دلایل علمی و عقلی و نقلی آن به سایت اینترنتی زیر مراجعه کنید: [www.Imammahdi-s.com](http://www.Imammahdi-s.com) گزینه های: کتابخانه فهرست موضوعی کتب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) طول عمر.



## فایده و نقش امام غایب و نحوه استفاده مردم از او در زمان غیبت

این سؤال همواره مطرح شده است که: "فایده و نقش امام معصوم، تعلیم معارف حقیقی کتاب و سنت، هدایت مردم و رفع اختلافات گوناگون آن‌ها است. حال امامی که حضور ندارد و غایب است چگونه می‌تواند نقش و فایده‌ای در هدایت مردم و انجام شئون و وظایف مربوط به امامت داشته باشد؟"

پاسخ(1): درست است که وظیفه و نقش امام معصوم، هدایت آشکار و ظاهری مردم است، ولی اولاً نقش امام، تنها به این هدایت ظاهری منحصر نمی‌شود و ثانیاً حتی همین نقش هم در زمان غیبت، به طور کامل تعطیل نیست و جلوه‌هایی از آن در این زمان وجود دارد. در روایات اسلامی، نحوه استفاده مردم از امام غایب به استفاده از خورشیدی که پشت ابر پنهان است، تشبیه شده است(2).

این تشبیه زیبا و پر معنا نشان می‌دهد همان طور که مردم، قرص خورشید را پشت ابر نمی‌بینند و مستقیماً از نور آن استفاده نمی‌کنند، ولی انسان و حیوان و گیاه و عالم طبیعت، از گرما و روشنایی آن غیر مستقیم بهره می‌برند، به همین نحو هم، مردم، به دلخواه خود، امام را نمی‌بینند و از هدایت ظاهری او به طور عمومی بهره نمی‌گیرند، ولی از انواع فیوضات او به گونه‌های مختلف سود می‌جویند. برای توضیح این مطلب و چگونگی بهره‌گیری از امام در زمان غیبت، ناگزیر از ذکر مقدمه‌ای درباره نقش تکوینی و ولایت تکوینی وی در جهان هستیم.

### ولایت تکوینی ائمه (علیهم السلام)

#### اشاره

باید به این نکته مهم توجه کرد که دیدگاه شیعه درباره نحوه استفاده مردم از امام غایب مبتنی بر اعتقاد به ولایت تکوینی او است و تا وقتی این امر به درستی درک و پذیرفته نشود، آن دیدگاه نیز درک و پذیرفته نخواهد شد.

ص: 215

1- قبل از پاسخ تفصیلی به این سؤال باید توجه کرد که اصولاً جهل ما به فایده وجود امام غایب، هیچ لطمه‌ای به اصل این اعتقاد وارد نمی‌کند و این که ما ابعاد و فواید مختلف وجود امام غایب را بدانیم یا ندانیم، هیچ تأثیری در عقیده به اصل و اساس مهدویت ندارد. زیرا قرآن کریم، در سوره کهف، آیات 83-65، ماجرای یکی از اولیای بزرگ الهی، که روایات شیعه و سنی او را همان حضرت خضر (علیه السلام) معرفی می‌کنند، و همسفر شدن وی با حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می‌کند و سه نمونه از نقش و فایده وجود وی در جهان را، که حتی بر پیامبر اولی العزم آن زمان (حضرت موسی) مخفی بود، بر می‌شمرد. اگر قرآن همین سه مورد را هم معرفی نمی‌کرد، ما به کلی از نقش وی در جهان و شاید حتی از اصل وجود وی هم برای همیشه بی‌خبر می‌ماندیم. اشکال مربوط به فایده وجود امام غایب، گاه از سوی آن گروه از اهل سنت نیز که معتقد به غیبت و طول عمر حضرت مهدی نیستند، مطرح می‌شود. اما همان طور که پیش از این اشاره شد، دانشمندان بزرگ اهل سنت در متون معتبر خود روایت کرده‌اند که "غیر از حضرت خضر، سه تن دیگر از اولیای الهی دوران گذشته، یعنی عیسی و الیاس و ادریس (علیهم السلام) هنوز زنده‌اند". اما از سوی دیگر هیچ کس از اهل سنت، نمی‌داند که نقش و تأثیر آنان در جهان و زندگی انسان چگونه است ولی این بی‌اطلاعی آن‌ها تأثیری در اعتقاد آنان به وجود این افراد و یا اعتبار متون یاد شده ندارد. بنابراین، همان طور که جهل ما به نقش و فایده این اولیای الهی غایب در جهان و زندگی مادی و معنوی انسان، به اصل وجود آن‌ها

و یا اعتقاد ما به آنان لطمه ای نمی زند، بی اطلاعی ما هم از فایده و نقش امام غایب در جهان و حیات تکوینی و تشریحی بشر، هیچ اشکالی درباره وجود او یا عقیده ما ایجاد نمی کند.

2- . این تشبیه، از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و امام صادق (علیه السلام) و امام زمان (علیه السلام) نقل شده است. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج 52، باب "علة الغیبة و کیفیت انتفاع الناس به فی غیبتة"، احادیث 6 و 7 و 8..

به اعتقاد شیعه، که برای اثبات آن دلایل عقلی و نقلی فراوانی، حتی در متون اهل سنت، وجود دارد، نقش و شأن امام، تنها در هدایت دینی ظاهری خلاصه نمی شود، بلکه او دارای ولایت تکوینی نیز هست، یعنی خداوند به وی علم و قدرتی بسیار عظیم و فوق العاده عطا کرده است که با استفاده از آن ها قادر است که بر بسیاری اموری که از ما پنهان است اشراف علمی داشته باشد و اعمالی خارق العاده انجام دهد که از قدرت دیگران خارج است، حتی متون معتبر اهل سنت نیز بر امکان و وجود این ولایت تکوینی در افرادی خاص، غیر از پیامبران، مانند اولیای بزرگ الهی و بعضی از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گواهی می دهد. (1)

حال با توجه به این مقدمه به برخی از فواید مهم وجود امام غایب اشاره می کنیم:

## 1. وساطت در فیض

سنت الهی بر این است که هر کاری را در عالم از طریق وسایط انجام دهد. از این رو خداوند در قرآن، بسیاری از امور را هم به خود و هم به فرشتگان یا سایر موجودات نسبت می دهد (مانند: قبض روح انسان

ص: 216

1- . در بعضی از متون اهل سنت و حتی وهابیان، قدرت های تکوینی خارق العاده ای به افراد و به ویژه اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبت داده شده است، با آن که وهابیان، نسبت دادن این امور را به انسان ها شرک می دانند. از جمله، ابن تیمیه (پایه گذار و رهبر اصلی تفکر وهابی) می نویسد: عمر بن خطاب (خلیفه دوم) سپاهی را به فرماندهی فردی به نام "ساریه" به منطقه ای دور (نهایند) فرستاد و هنگامی که بر روی منبر خطبه می خواند به نحوی خارق العاده دریافت که سپاهش در حال شکست است و از روی منبر فریاد زد "ساریه به کوه پناه بیر" (یا ساریه الجبل). ساریه هم صدای عمر را شنید و عمل کرد (مجموع الفتاوی، ج 11، ص 278، فصل فی الفرق بین الارادة و... و نیز: ج 13، ص 88، باب الاقول فی مومنی الجن. و نیز: منهاج السنة، ج 6، ص 33 و ج 8، ص 136 و 140. این ماجرا را ابن کثیر هم، در البدایه و النهایه، ج 6، ص 93 آورده است). در این قصه، چند امر خارق العاده به عمر نسبت داده شده است، مانند این که او از فاصله ده ها یا صد ها کیلومتر به نحو اعجاز آمیز و فوق طبیعی از این حادثه مطلع شده است، و یا موفق شد که از فاصله صد ها کیلومتری صدای خود را به گوش فرمانده سپاه برساند. این توجیه که خدا او را مطلع کرده و یا صدای وی را (مثلاً به وسیله فرشتگان) به گوش دیگران رسانده است، تفاوتی ایجاد نمی کند، زیرا اولاً هرگونه قدرت و ولایت تکوینی، و حتی قدرت بر انجام امور عادی و طبیعی، در هر فردی از ناحیه خداست و ثانیاً اگر خداوند چنین زمینه و امکاناتی را برای خلیفه دوم فراهم کرده است، قادر است که برای هر کس دیگر هم این امکان را ایجاد کند و به او علمی خارق العاده عطا کند و یا به وسیله فرشتگان و یا از هر طریق دیگر او را موفق به انجام عملی غیر عادی و فوق طبیعی نماید. علاوه بر این هیچ لزومی هم نیست که همواره از خود انسان قدرت های خارق العاده را نفی کنیم و آن را مستقیماً به خداوند یا به فرشتگان نسبت دهیم، زیرا همان طور که در جلسات گذشته هم گفته شد، خدا به خود یکی از یاران حضرت سلیمان قدرتی عطا کرده بود که توانست تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن از فاصله ای بسیار دور حاضر کند و یا به حضرت عیسی قدرت شفای بیماران و احیای مردگان و اخبار از غیب داده بود و برخلاف نص صریح آیه است که بگوئیم خداوند خودش مستقیماً و یا یکی از فرشتگانش آن تخت را حاضر کرده است. همچنین ابن تیمیه، که وهابیان به پیروی از او انتساب اعمال خارق العاده را به افراد انکار می کنند، در آثار خود امور خارق العاده بسیاری را به اولیاء و صالحین نسبت می دهد، مانند زنده کردن مردگان (النبوات، ص 211 تا 213). وی در کتاب "مجموع الفتاوی" نیز نمونه های بسیار زیادی از این موارد را ذکر می کند و آن ها را نه فقط در گذشته و زمان انبیا، بلکه در زمان حال هم صادق می داند (فصل فی الفرق بین الارادة و...، ج 11، ص 274 تا 282) و تحقق این کرامات را ناشی از تقوا و

عمل صالح و پیروی آنان از خدا و رسول می دانند. بنابراین چه اشکالی دارد که خداوند به اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان هم به علت پاکی و تقوا و مقام بندگی آنان - که آیات قرآن و متون اهل سنت بالاترین مراتب پاکی و عبودیت را به آن ها نسبت می دهد - قدرت ها و ولایت های تکوینی خاصی - و از جمله وساطت در فیض و علم غیب را که در ادامه بحث خواهد آمد - به آن ها عطا کرده باشد..

هنگام مرگ، تدبیر امور تکوینی عالم، شفا دادن، روزی دادن، هدایت کردن و...). فیض وجود و بسیاری از کمالات نیز از طریق وسایطی به موجودات می رسد که اگر آن وسایط نباشند، دیگران از این فیض ها محروم می مانند. به عقیده شیعه، پیامبر اکرم و اهل بیت او (علیهم السلام) در رأس این وسایط فیض قرار دارند. علمای بزرگی از اهل سنت نیز این وساطت در فیض را برای بعضی از انبیا و اولیای بزرگ الهی پذیرفته اند و وجود اینان را عامل امنیت مردم زمین و نبودنشان را موجب هلاکت و نابودی زمین و مردم آن دانسته اند. (1)

ص: 217

1- . ابن حجر عسقلانی، در "فتح الباری" (شرح صحیح بخاری) روایت می کند که: "اربعة من الانبياء احياء امان لاهل الارض. ائنان في الارض الخضر والياس وائنان في السماء ادریس و عیسی". یعنی: چهار پیامبر هستند که زنده اند و عامل امنیت و بقای مردم زمین اند. دو نفر از آن ها در زمین اند: خضر و الیاس، و دو نفر دیگر در آسمان اند: ادریس و عیسی (احادیث الانبیاء، باب حدیث الخضر مع موسی علیهما السلام). همچنین جلال الدین سیوطی (مفسر و قرآن شناس بزرگ اهل سنت) در تفسیر "الدر المنثور" از روایان و منابع مختلف، روایات متعددی را نقل می کند که مجموع محتوای آن ها این است که "خداوند در روی زمین از بعد از حضرت نوح، اولیایی، به نام ابدال یا اوتاد، دارد که به واسطه آن ها و شأن و مقام آنان، زمین و مردم را بر پا نگه داشته است و عذاب را از مردم زمین بر می دارد و باران نازل می کند و مؤمنین را یاری و نصرت می دهد و زنده می کند و می میراند و گیاهان را می رویاند و به مردم روزی می دهد و از آن ها دستگیری و فریادرسی می کند و زمین برکات خود را خارج می کند. به این جهت به آنان "ابدال" گفته می شود که هرگاه یکی از آنان بمیرد، افرادی دیگر جانشین (بدل) آنان می شوند. زمین هرگز از وجود آن ها خالی نمی ماند، زیرا اگر آنان روی زمین نباشند، زمین و همه مردم آن نابود می شوند (ولولا ذلك هلكت الارض ومن عليها). آنان از شدت پرهیزکاری و حسن نیت و پاکدلی و خیرخواهی به چنین مقام رفیعی رسیده اند " (تفسیر "الدر المنثور"، ذیل آیه 251 سورة بقره). سیوطی به صحت بعضی از این احادیث تصریح می کند و برخی از آن ها را از آثار علمای بزرگ اهل سنت مانند احمد بن حنبل، حکیم ترمذی، طبرانی، ابن حبان، ابن عساکر، نقل می کند. همچنین وی بعضی از این روایات را ذیل آیه 128 سورة بقره و آیه 26 سورة حج نیز ذکر می کند. محمد بن یوسف الصالحی الشامی نیز که حتی در میان وهابیان نیز از دانشمندان معتبر اهل سنت محسوب می شود در کتاب "سبل الهدی والرشاد"، برخی از روایات یادشده را از قول احمد بن حنبل و دیگران ذکر می کند و آن ها را با معیارهای بخاری و مسلم، صحیح می خواند (ج 1، ص 256). نور الدین سمهودی نیز، که از برجسته ترین دانشمندان اهل سنت است، پس از تأیید صحت حدیث ثقلین، از آن نتیجه می گیرد که بر اساس این حدیث لازم است که تاقیامت حتماً یکی از اهل بیت روی زمین حضور داشته باشد و سپس در ادامه سخن خود می افزاید: ("ولهذا كانوا اماناً لاهل الارض، فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض" (به همین دلیل، اهل بیت مایه امنیت مردم زمین اند و از این رو اگر از روی زمین برداشته شوند، مردم زمین نابود می شوند. جواهر العقدين، ص 244) حاکم نیشابوری هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می کند: ("انا امان لاصحابی ما کنت فاذا ذهب اتاهم ما یوعدون واهل بیتی امان لامتی فاذا ذهب اهل بیتی اتاهم ما یوعدون؛ من تا زمانی که هستم مایه امنیت اصحابم هستم. پس اگر از میان بروم، آن [بلا و عذابی] که به آن ها وعده داده شده بر سر آن ها خواهد آمد و اهل بیت من مایه امنیت امت من هستند. پس اگر اهل بیتم از میان برداشته شوند، آن [بلا و عذابی] که به امت من وعده داده شده است، بر سر آن ها خواهد آمد. المستدرک علی الصحیحین، کتاب التفسیر، تفسیر سورة زخرف، حدیث هفتم). حاکم نیشابوری در انتهای این روایت، آن را با معیارهای بخاری و مسلم صحیح دانسته است. ابن حجر مکی نیز ضمن بحث از حدیث ثقلین، اهل بیت را عامل امنیت مردم زمین دانسته و روایاتی را در تأیید آن ذکر می کند و از احمد بن حنبل این روایت را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: ("فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء واذ ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض" (اگر ستارگان از بین بروند، اهل آسمان از بین می روند و اگر اهل بیت من از بین بروند، مردم زمین از بین خواهند رفت) الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، آیه هفتم. بنابراین اگر آن گونه که وهابیان

می اندیشند، اعتقاد به وساطت در فیض شرك محسوب شود، آیا می توانند کسانی مانند احمدبن حنبل و ترمذی و سیوطی و طبرانی و... را مشرك و واجب القتل بدانند؟ به این ترتیب، اعتقاد به نقش وساطت در فیض برای اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، که به دلیل آیات قرآن (مانند آیات تطهیر و مباحله و...) و روایات اهل

پیش از این گفته شد که خداوند به بعضی از پیامبران، مانند حضرت ابراهیم، مقام امامت عطا کرده است. این مقام، غیر از نبوت و رسالت است، زیرا وی هنگامی این مقام را دریافت کرد که سال ها از مقام رسالت او می گذشت. همچنین این مقام، غیر از پیشوایی دینی و هدایت ظاهری مردم است، زیرا او هنگامی هم که مقام رسالت داشت، هادی و پیشوای دینی مردم بود. از این رو، همان طور که بعضی از مفسران گفته اند، امامت، مقامی است که دارنده آن قادر است، علاوه بر هدایت ظاهری، مردم را از طریق هدایت باطنی و روحی غیر مستقیم به کمال برساند. پیامبر اکرم و اهل بیت گرام او (علیهم السلام) بالاترین مقام امامت را دارند، یعنی خداوند با علم و قدرتی خاص که به آنان عطا کرده است، بر احوال و قلوب و آمادگی افراد برای هدایت اشراف و آگاهی دارند و قادرند در ذهن و روح و باطن آنان نفوذ و تصرف کرده و کسانی را که زمینه و استعداد هدایت دارند، به کمال مطلوب، هدایت نمایند.<sup>(1)</sup> تاریخ شیعه از آغاز تاکنون نمونه های بسیار زیادی از این نوع هدایت

ص: 218

1- . نباید تعجب کرد که چگونه ممکن است افرادی از دل و باطن آدمیان خبر داشته باشند. به تصریح قرآن مجید، خداوند به کسانی که می خواهد علم غیب عطا می کند (آل عمران/ 44 و 179، هود/ 49، یوسف/ 102، جن، 26 و 27) و اطلاع از قلوب مردم هم یکی از مصادیق علم غیب است. حضرت عیسی (علیه السلام) با علمی که خدا به او عطا کرده بود می توانست از درون خانه های مردم به آن ها خبر دهد (آل عمران/ 49). همان خدایی که علم به درون خانه گل را به کسانی عطا می کند، قادر است که علم به درون خانه دل را هم به برگزیدگانش عطا می نماید و برای او اعطای این دو علم غیب هیچ تفاوتی ندارد، همان گونه که اعطای علم غیب و علوم معمولی به افراد برای او تفاوت ندارد. جالب و درخور تأمل است که خود ابن تیمیه که وهابیان خود را پیرو عقاید او می دانند و با استناد به آرای وی نسبت دادن علم غیب را به مخلوقات، نادرست و شرك محسوب می کنند، در آثارش افراد بسیاری را (اعم از صحابه و دیگران) دارای علم غیب معرفی می کند و معتقد است که چنین افرادی در همه زمان ها وجود دارند و کتبی را هم از بعضی بزرگان اهل سنت، مانند احمد بن حنبل، در توصیف این افراد نام می برد. (منهاج السنة، ج 8، فصل 18، ص 91). جالب تر آن است که "ابن قیم جوزی" که برجسته ترین شاگرد ابن تیمیه است، علوم غیبی و غریبه بسیاری را به خود ابن تیمیه نسبت می دهد و می گوید: "امور عجیبی را شخصاً از او مشاهده کرده ام و آنچه را هم خود مشاهده نکرده (و از دیگران شنیده ام) بسیار بیش تر است و ذکر تمام آن ها نیاز به تألیف کتابی بزرگ و حجیم دارد". برای نمونه، ابن تیمیه سال ها پیش از وقوع، خبر غیبی داد که قوم تاتار به ممالک اسلامی حمله می کنند و مسلمین در این نبرد پیروز می شوند و وقوع این جنگ و پیروزی هم از مقدرات حتمی است نه احتمالی، زیرا خدا این واقعه را در لوح محفوظ ثبت کرده است (یعنی من با اطلاع از لوح محفوظ این خبر غیبی را داده ام، در حالی که شیعه، احاطه بر لوح محفوظ را حتی به پیامبر و ائمه هم نسبت نمی دهد). ابن قیم می گوید: ابن تیمیه مانند باران خبرهای غیبی می داد! وی سپس چند نمونه دیگر از اخبارهای غیبی او را بازگو می کند و از قول ابن تیمیه می گوید که او می تواند با نگاه به چهره و چشمان افراد، حوادثی را که برای آن ها رخ می دهد پیش گویی نماید، ولی نمی تواند آن ها را بازگو نماید، چراکه آنان تاب شنیدنش را ندارند. سپس ابن قیم می گوید: که "ابن تیمیه از زندگی شخصی و امور باطنی او چیزهایی را به وی خبر داده است که هرگز آن ها را برای کسی به زبان نیاورده و از حوادثی در آینده خبر داده است که دقیقاً رخ داده است و آن امور غریبه و اخبارهای غیبی که دیگر افراد از ابن تیمیه دیده اند، چندین و چند برابر آن چیزهایی است که خود او از استادش مشاهده کرده است. (مدارج السالکین، ج 2، صص 90-489، فصل الفراسة الثالثة). ابن قیم در ادامه این مطلب توضیح می دهد که علاوه بر مؤمنانی که به علت ایمان و طهارت نفس و صدق و خلوص به این کشف و کرامت دست می یابند، افراد شیطان صفتی هم هستند که چون

شیاطین را اطاعت و بندگی می کنند، این شیاطین اخبارهای غیبی را به آنان القا می نمایند. (همان، صص 4-493). به طور کلی، ابن قیم در این کتاب، که به شرح موضوعات گوناگون درباره سیر و سلوک قلبی و روحی و عرفانی اختصاص دارد، علوم و قدرت های خارق العاده ای را به افرادی (اعم از مؤمن و غیر مؤمن) نسبت می دهد و به ویژه کسانی را که نفس خود را



باطنی را در بر دارد. به همین علت است که در تاریخ زندگی ائمه مشاهده می کنیم که گاه با يك نگاه و بدون هیچ سخنی از کسی که دشمن اهل بیت بود، دوستدار اهل بیت می ساختند و یا حَرَبَن یزیدریاحی در عرض چند ساعت با عنایت و لطف امام و بی آن که کلامی ظاهری شنیده باشد، سراپا متحول و منقلب می شود و به بالاترین مراتب هدایت و قرب دست می یابد. حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) نیز در مقام امام وقت و با آگاهی و اشراف و قدرتی که خداوند به او عطا کرده است، از احوال و درون همگان با خبر است و می تواند کسانی را که لیاقت دارند به کمال لایقشان هدایت نماید. یکی از مهم ترین وظایف و شئون و نقش های امام زمان (عج الله تعالی فرجه) در غیبت، همین نوع هدایت است. این هدایت باطنی در زمان حضور امام هم وجود دارد و مختص به زمان غیبت نیست، زیرا در همان زمان حضور هم، امکان استفاده از هدایت ظاهری امام برای همه مردم روی زمین وجود ندارد.

### 3. امکان ارتباط روحی و معنوی مردم با امام معصوم

درست است که در زمان غیبت، راه ارتباط و تماس حضوری و مستقیم مردم، به نحو عمومی و اختیاری، با امامشان بسته است، اما راه ارتباط روحی و قلبی و معنوی آن ها با وی کاملاً باز و بی مانع است و می توانند در هر لحظه که بخواهند و حتی در تمام ساعات و لحظات زندگی به یاد او باشند و با وی ارتباط قلبی داشته باشند. شدت و ضعف این ارتباط به شدت و ضعف معرفت به امام بستگی دارد. هر چه این معرفت در وجود افراد عمیق تر باشد، ارتباط روحی و معنوی آنان هم با امامشان قوی تر خواهد بود و این معرفت و ارتباط حاصل از آن ثمرات قلبی و عملی بسیار سازنده ای دارد. هر چند تحصیل این امور، با حضور امام معصوم، کامل تر خواهد بود، ولی کسب درجات پایین تر آن که گاه بسیار هم عمیق و ریشه دار است، در زمان غیبت امام، کاملاً امکان پذیر است. بهره گیری از ثمرات این ارتباط و معرفت، مشروط به ارتباط حضوری مستقیم با پیشوای الهی معصوم نیست چه بسیار بوده و هستند کسانی که هرگز با رهبر معصوم زمانشان ملاقات نکردند، ولی ایمان و اعتقاد و معرفتشان از کسانی هم که سال ها در حضور وی بوده اند، بسیار بیش تر و عمیق تر بوده است. ماجرای اویس قرن که هرگز موفق به دیدار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشد و ایمان مثال زدنی وی که حتی از ایمان بسیاری از اصحاب هم قوی تر بود و یا اولیاء و مؤمنانی که امروزه مشاهده می کنیم، که بی آن که هیچ يك از معصومین را دیده باشند، از بالاترین درجات ایمان و یقین و معرفت برخوردارند، از

نمونه های این امرند. برای این گونه افراد حضور و غیبت معصوم، تفاوت چندانی ندارد، زیرا این غیبت موجب بی ایمانی یا کم ایمانی آن ها نمی شود. امام سجاد (علیه السلام) در توصیف و قدر و منزلت این گروه از مؤمنان می فرماید:

مَسَلَمًا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی) که معتقد به امامت او و منتظر ظهورش هستند، از مردم همه زمان ها بالاترند، زیرا خدای متعال چنان عقل و فهم و معرفتی به آن ها عطا کرده است که غیبت برایشان، به منزله مشاهده (مستقیم و حضوری) شده است. (1)

بدیهی است که چنین افرادی از ارتباط روحی و قلبی با امام غایبشان بسیار بیش از افراد کم ایمان تر بهره می برند و حدیث زیر از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، ناظر به همین کسانی است که در زمان غیبت حضرتش از نور ولایت او فیض می برند:

قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، مردم در زمان غیبتش از او بهره مند می شوند و از نور ولایتش روشنایی می گیرند. (2)

#### 4. مشمول دعای امام شدن

یکی از عواملی که درجه قرب و ارزش معنوی هر انسانی را نزد خداوند و امام زمان (عج الله تعالی فرجه) مشخص می کند، همان درجه ارتباط خالص روحی و معنوی و قلبی او با امام زمانش به ویژه در دوران غیبت کبری است و هرکس به میزان همین درجه قرب مشمول دعای حضرتش واقع می شود. یکی از وظایف یا فضل و الطاف امام هر عصر درباره امت آن است که وی برای مردم و به ویژه مؤمنان و صالحان و پیروانش دعا نماید و بخشش گناهان و برطرف شدن بلاها و مشکلات و افزایش ایمان و عمل صالح و عاقبت به خیری و مقامات علمی و عملی آنان را از درگاه ربوبی طلب نماید و واضح و مسلم است که تأثیر دعای معصوم که خدا اجابتش را تضمین کرده است با تأثیر دعای خود یا دیگران قابل مقایسه نیست. یکی از مهم ترین علل توفیقات مادی و معنوی انسان ها به ویژه در زندگی مؤمنان ناشی از همین دعاهاست حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه) در حق آنان است. این نقش و فایده عظیم امام در غیبت و حضور وی تفاوتی ندارد و بی وقفه و در تمام ایام زمان غیبت و حضور تداوم دارد.

#### 5. امکان مشاهده و ارتباط حضوری و مستقیم با امام در زمان غیبت

گفته شد که در غیبت کبری، باب نیابت خاصه بسته است، ولی این به معنای آن نیست که امکان مشاهده و ارتباط حضوری و مستقیم افراد با امام زمانشان به هیچ وجه وجود ندارد.

در زمان غیبت کبری این امکان وجود دارد که با اذن الهی و صلاحدید آن حضرت، کسانی به حضور وی شرفیاب شوند و به گونه های مختلف از محضر وی فیض بگیرند. تعداد کسانی که در دوران غیبت به شرف و

ص: 220

1- بحار الانوار، ج 52، ص 122.

2- همان، ص 93..

افتخار این توفیق، مشرف و مفتخر شده اند از شماره بیرون است (1) تا آن جا که زمینه سازی این تشرفات به دست خود افراد است، پاکى و تقواى الهى در افراد، مهم ترین شرط این تشرفات است که آنان را تا حدی با امام معصومشان، هم سنخ و نزدیک می سازد. بعضی از کسانی که توفیق ملاقات با حضرتش را داشته اند از هدایت های معرفتی و ظاهری آن حضرت هم به درجات مختلف بهره مند شده اند. بنابراین چنین نیست که در زمان غیبت کبری، راه ارتباط حضوری مردم با امامشان و حتی بهره گیری از هدایت ظاهری وی به طور مطلق بسته باشد و این یکی دیگر از جلوه های فواید وجود آن حضرت در دوران غیبت است. (2) شایان ذکر است که ملاقات با آن حضرت منحصر به شیعیان و یا حتی مسلمانان نیست و گاه این افتخار نصیب غیر آنان هم شده است. (3)

ص: 221

1- درباره تشرفات خدمت حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و گزارش آن ها توجه به چند نکته لازم است: 1. ملاقات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) راهی يك طرفه است، یعنی تنها به اراده آن حضرت بستگی دارد و به صرف خواست و اراده مردم محقق نمی شود. 2. کسانی که ادعای رویت و ملاقات با آن حضرت را دارند به سه دسته تقسیم می شوند: الف) کسانی که عمداً دروغ می گویند و و قصد فریب و سوء استفاده از مردم را دارند. ب) کسانی که در ادعای خود صادق اند و تشرّف آن ها حقیقت دارد. ج) کسانی که عمداً دروغ نمی گویند و شیاد نیستند، اما در مشاهده خود گرفتار نوعی توهم و تخیل و یا کشف و شهود باطل شده اند و به اشتباه خیال می کنند که حضرتش را مشاهده کرده اند. بنابراین درست است که همه آن مشاهدات حقیقت ندارند و یا مدعیان آن ها راست نمی گویند، ولی همه آن ها را هم نمی توان دروغ دانست. صداقت و سجایای اخلاقی بسیاری از کسانی که چنین ادعایی داشته اند و یا شواهد و قراین اطمینان آوری که وجود داشته است، ما را به صحت بسیاری از این گزارش ها مطمئن می سازد. گزارش ها و ادعاهای صادق در این مورد در طول تاریخ به هزاران مورد بالغ می شود. 3. تشرفات حقیقی اختصاص به مشاهیر و بزرگان و علما و فقها ندارد، بلکه ممکن است شامل هر انسان پاک و صالحی که ولایت و عشق و محبت او را در دل دارد و یا به طور کلی هر کسی که حضرتش صلاح بداند بشود، هر چند که فردی گمنام و از اقشار معمولی و یا سطح پایین جامعه باشد؛ اغلب کسانی که چنین توفیقی داشته اند از همین گونه افراد بوده اند. 4. ضرورتی ندارد و چنین هم نبوده است که همه کسانی که توفیق ملاقات آن حضرت را داشته اند، او را در همان حال تشرّف بشناسند. گاه افراد هنگام دیدار وی بر اساس معرفی خود آن حضرت و یا به صورت های دیگر دریافته اند که او همان مهدی موعود است و یا بعد از جدا شدن از وی، با قراین و شواهدی خاص متوجه هویت الهی او شده اند. 5. از آن جا که دیدار با آن حضرت، بر خلاف روال معمول زمان غیبت است و غالباً امری سرگونه محسوب می شود، در بسیاری از اوقات نباید برای دیگران یا برای آنانی که صلاحیت و اهلیت شنیدن چنین مطالبی را ندارند نقل شود، اما نقل این تشرفات برای افراد با صلاحیت و یا در مواردی که هدف از این نقل، نه خودنمایی و ریاکاری و یا سوء استفاده گوناگون، بلکه هدایت و تربیت افراد باشد مانعی ندارد.

2- . برای آگاهی از برخی نمونه های این تشرفات می توان به کتب زیر مراجعه کرد: 1. عنایات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به علما و طلاب، محمد رضا باقی اصفهانی. 2. برکات حضرت ولی عصر، علی اکبر نهاوندی (تحقیق و بازنویسی: سید جواد معلم) 3. تشرّف بانوان خدمت امام زمان، سید محمد طباطبایی. 4. چهره هایی که در جستجوی قائم پیروز شدند، حبیب الله مرزوقی شمیرانی. 5. ملاقات با امام زمان، سید حسن ابطحی.

3- . حتی در میان اهل سنت هم موارد زیادی از تشرّف آنان خدمت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد. برای آگاهی از برخی از این موارد، مراجعه کنید به کتاب: "تشرّفات اهل تسنن به محضر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، تألیف سید عباس موسوی مطلق، نشر "هنارس" . .

امام زمان (عج الله تعالی فرجه) به وسیله همان ولایت تکوینی خدادادی، از چنان علم و اشرافی بر احوال مردم برخوردار است که در هر گوشه ای از جهان که باشد از وضع دردمندان و گرفتاران و افراد مضطرب که به او توسل می جویند آگاه است (1) و با ولایت و قدرتی که خدا به او عطا کرده است و در مواردی که اذن و

ص: 222

1- . پذیرفتن این اشراف و آگاهی الهی و خارق العاده از دیدگاه عقل و نقل هیچ مانعی ندارد و این مطلب از عقاید مسلم شیعه است که دست کم ده ها حدیث صحیح بر آن گواهی می دهد. در منابع معتبر اهل سنت نیز این نوع علم و آگاهی، دست کم برای پیامبر اسلام پذیرفته شده و روایات بسیاری در این منابع وجود دارد که نشان می دهد که هر کس در هر گوشه از جهان، چه در حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و چه بعد از مرگ وی، بر او سلام و صلوات بفرستد، پیامبر مطلع می شود و سلام او را پاسخ می گوید: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): فاکثروا علی من الصلاة فیه (یوم الجمعة) فان صلاتکم معروضه علیّ. قالوا یا رسول الله وکیف تُعرض صلاتنا علیک وقد ارمّت فقال ان الله عزّ وجل حرم علی الارض اجساد الانبیاء. ترجمه: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: در روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، چرا که صلوات شما بر من عرضه می شود. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله، چگونه صلوات ما بر شما عرضه می شود در حالی که شما (بعد از مرگ) پوسیده شده اید؟ پیامبر فرمود: خداوند اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است (و بدن آن ها بعد از مرگ نمی پوسد)». این حدیث در معتبرترین منابع اهل سنت آمده است، از جمله: «سنن ابی داود»، کتاب الصلاة، باب فضل یوم الجمعة، حدیث دوم و همین کتاب، باب فی الاستغفار، حدیث شانزدهم و «سنن ابن ماجه»، کتاب اقامة الصلوة، باب فی فضل الجمعة، حدیث دوم و کتاب ماجاء فی الجنائز، باب ذکر وفاته و دفنه (صلی الله علیه وآله)، حدیث یازدهم و «سنن نسائی»، کتاب الجمعة، باب اکثار الصلاة علی النبی (صلی الله علیه وآله)، حدیث اول و «مسند احمد بن حنبل»، مسند المدینین، حدیث اوس بن ابی اوس (ج 32، ص 389)، و «مسندک حاکم نیشابوری»، کتاب الجمعة، حدیث چهارم (حاکم نیشابوری در این جا این حدیث را با معیار بخاری صحیح شمرده است) و کتاب الاحوال، حدیث ششم (وی در این جا این حدیث را با معیارهای بخاری و مسلم، صحیح دانسته است). همچنین این حدیث در منابع دیگر اهل سنت هم آمده است، از جمله: کنز العمال، ج 1، ص 499، ح 2202، به نقل از سنن دارمی، کتاب الصلاة، باب فی فضل یوم الجمعة. عن ابی هریره قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله)... صلّوا علیّ فانّ صلاتکم تبلغنی حیث کنتم. ترجمه: از ابو هریره نقل شده است که پیامبر فرمود: بر من صلوات بفرستید، چرا که مسلماً هر جا که باشید صلوات شما به من می رسد. (سنن ابی داود، کتاب المناسک، باب زیارة القبور، حدیث دوم). عن ابی هریره: ان رسول الله (صلی الله علیه وآله) قال: «ما من احد یسلّم علیّ الا ردّ الله علیّ روحی حتی اُردّ (علیه السلام)». ترجمه: ابو هریره می گوید: پیامبر فرمود: «هیچ کسی بر من سلام نمی فرستد مگر این که خدا روح مرا به بدن من بر می گرداند و من جواب سلام او را می دهم». (همان، حدیث اول). قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): من صلّی علیّ عند قبری سمعته. ترجمه: پیامبر فرمود: کسی که نزد قبر من صلوات بفرستد، من می شنوم. کنز العمال، ج 1، ص 491، ح 2165. برای اطلاع از احادیث بیش تر اهل سنت در این موضوع، مراجعه کنید به: کنز العمال، ج 1، احادیث: 2218 و 2227 و 2235، 2236، 2237، 2242، 2147، 2199، 2178، 2181، 2196، 2197، 2207، 2244، 2245. همچنین مراجعه کنید به تفسیر «الدر المنثور»، سیوطی، ذیل آیه 203 سوره بقره. اما همان طور که در بخش مربوط به فایده و نقش امام غایب در زمان غیبت، مبحث ولایت تکوینی ائمه گفته شد، حتی براساس متون اهل سنت هم این نوع اشراف و آگاهی خارق العاده بر احوال مردمی که در دور دست قرار دارند منحصر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیست و به اعتقاد آنان شامل بعضی از اصحاب و اولیای الهی هم می شود که يك

نمونه آن را از کتب آنان درباره آگاه شدن خلیفه دّوم از احوال سپاهیان خود نقل کردیم. این نوع اشراف و آگاهی از مصادیق علم غیب است و پیش از این نمونه های متعددی از وجود علم غیب در افرادی را، غیر از پیامبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) بر اساس متون اهل سنت ذکر

مصلحت الهی در کار باشد می تواند در يك لحظه در هر نقطه ای از جهان در کنار متوسلان و نیازمندان حاضر شود<sup>(1)</sup> و یا بدون این حضور از همان مکان خود به یاری و دستگیری آنان بشتابد و مشکلاتشان را برطرف نماید. دست کم ده ها و یا صدها هزار نمونه تجربی عینی، که در بسیاری موارد در زندگی شخصی خود هم شاهد آن بوده ایم، در اثبات این امر وجود دارد. این نقش و فایده وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) از جمله مواردی است که در غیبت و حضور وی هیچ تفاوتی ندارد، زیرا در همان زمان حضور امام معصوم هم، فقط عده بسیار اندکی از مردم جهان موفق به دیدار وی می شدند و از او یاری می خواستند و حوایج خود را طلب می کردند و اگر به مصلحت آن ها نبود، حاجتشان برآورده نمی شد و دیدار و عدم دیدار حضوری آن ها با امام تأثیر چندانی در رفع حوایجشان نداشت. بنابراین اگر قرار بود که توسل به امام و یاری و دستگیری وی از متوسلین موکول به حضور و دیدار وی باشد در همان زمان حضور وی هم باید اکثر مردم جهان از برآورده شدن حاجتشان محروم می شدند، در حالی که چنین نیست. هرکس چه در حضور امام معصوم هر عصر و چه در غیبت وی، در هر گوشه ای از جهان، خالصانه به وی توسل جوید، او بر آن شنوا و بینا است و اگر اذن و صلاح الهی باشد، حاجتش را برآورده می سازد.

## چکیده

اعتقاد به يك منجی موعود جهانی و الهی که روزی ظهور خواهد کرد و ظلم و فساد را از صحنه گیتی برمی دارد و عدالت و امنیت و اخلاق و معنویت مطلق را جایگزین آن می کند، اختصاص به اسلام ندارد و در ادیان گذشته نیز به ویژه در ادیان یهودی و مسیحی وجود داشته است و شواهد بسیار زیادی از متون مقدس یهودیان و مسیحیان در اثبات آن وجود دارد.

بسیاری از مطالبی که در متون ادیان گذشته درباره منجی موعود وجود دارد، شباهت بسیار زیادی با متون اسلامی دارد.

اعتقاد به مهدی موعود، اختصاص به شیعه ندارد و اکثر قریب به اتفاق اهل سنت و علمای آنان نیز به آن معتقدند.

اعتقاد کلی به اصل مهدویت و صحت و تواتر روایات آن و این که حضرت مهدی از اهل بیت پیامبر و از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) است و حکومت عادلانه مطلق را در سراسر جهان بر پا می کند و در زمان ظهور وی، حضرت عیسی (علیه السلام) هم نزول می کند و آن حضرت را در اجرای اهدافش یاری می نماید، بین شیعه و تقریباً تمام علمای اهل سنت (جز افرادی معدود از آنان) مشترك است.

ص: 223

1- حضور در هر نقطه ای از زمین در يك لحظه، از امور خارق العاده و از مصادیق ولایت تکوینی است که قرآن به صراحت بر آن گواهی می دهد. ماجرای یکی از یاران حضرت سلیمان (علیه السلام) که با علم و قدرت خارق العاده ای که خدا به او عطا کرده بود، در کم تر از يك چشم بر هم زدن از سرزمینی به سرزمین دیگر رفت و با تخت عظیم بلقیس برگشت (سوره نمل آیات 38 به بعد) یکی از نمونه های این نوع ولایت تکوینی است. مسلماً مقام حضرت مهدی (علیه السلام) که از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و به گواهی روایات اهل سنت حتی از پیامبری اولی العزم مانند حضرت عیسی (علیه السلام) برتر است، به طریق اولی از حضرت سلیمان و یاران او هم برتر است و به اذن الهی می تواند در هر لحظه در هر گوشه ای از جهان حضور یابد..

بعضی از دانشمندان اهل سنت، حضرت مهدی را از فرزندان امام حسین یا امام حسن عسکری نمی دانند و معتقدند او غیبت و طول عمر ندارد، بلکه در همان آخر الزمان متولد خواهد شد. این نکات، از موارد اختلافی بین شیعه و اهل سنت در موضوع مهدویت است.

بر اساس منابع و مدارک خود اهل سنت می توان نادرستی این موارد اختلافی را ثابت کرد و صحت عقاید شیعه را در این موارد نشان داد. بسیاری از خود علمای اهل سنت نیز در اثبات نادرستی این گروه از دانشمندان سنی سخن گفته و کتاب ها نوشته اند.

اشکال طول عمر حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) هیچ گونه خدشه ای به اصل مهدویت و اعتقاد به وجود وی وارد نمی کند، زیرا اولاً از نظر علوم تجربی امروز، هیچ حد و مرز معینی برای عمر انسان وجود ندارد و بنابراین حتی منکران خدا نیز باید امکان عمر بسیار طولانی برای افراد بشر را بپذیرند. ثانیاً با اعتقاد به وجود خدای قادر مطلق، جای هیچ اشکالی از سوی خداپرستان در این موضوع وجود ندارد زیرا خداوند می تواند عمر هزاران ساله و حتی نامحدود به انسانی عطا کند. ثالثاً در متون دینی یهودیان و مسیحیان نیز از عمر بسیار طولانی افرادی که گاه از حضرت مهدی هم بسیار بیش تر است، سخن رفته است. این مطلب درباره اهل سنت هم که به قرآن و روایات خود معتقدند صادق است و بنابراین اگر این اشکال از سوی یهودیان و مسیحیان و اهل سنت هم مطرح شود، به سادگی قابل پاسخ است.

فایده و نقش امام معصوم در هدایت ظاهری خلاصه نمی شود و در زمان غیبت او هم مردم می توانند به گونه های مختلف از برکات وجود وی استفاده کنند، زیرا:

اولاً به دلیل ولایت تکوینی که خدا به وی عطا کرده است، او واسطه در فیض است و این نقش در زمان غیبت تعطیل نمی شود. متون اهل سنت نیز امکان ولایت تکوینی و وساطت در فیض را برای اولیای الهی پذیرفته اند.

ثانیاً: امام معصوم به دلیل داشتن مقام امامت و ولایت تکوینی و علم و اشرافی که به احوال مردم دارد، می تواند افراد لایق و مستعد را غیر مستقیم و به صورت باطنی و حتی بی آن که خود آنان بدانند و مستقیماً حس کنند، هدایت نماید و موجب رشد و کمال آنان شود.

ثالثاً: هر چند غالباً راه ارتباط حضوری و مستقیم مردم با امامشان در زمان غیبت بسته است ولی امکان ارتباط روحی و قلبی و معنوی آنان با امام معصوم وجود دارد و هر قدر این ارتباط قوی تر و شدیدتر باشد، آثار و برکات آن هم بیش تر است. در زمان حضور پیامبران یا امامان گذشته هم فقط افراد کمی با آنان ارتباط مستقیم داشته اند و اغلب پیروان آن ها با اعتقاد صادقانه و ارتباط قلبی و معنوی خالصانه به آنان به بالاترین درجات رشد و کمال نایل می شدند.

رابعاً: هر چه انسان ها در زمان غیبت پاک تر و صالح تر باشند و ارتباطشان با امام معصوم قوی تر باشند، بیش تر مشمول دعای خیر او واقع می شوند و آثار و برکات عظیم دعای امام در حق مردم، از بزرگ ترین نعمت های وجود او در زمان غیبت است.

خامساً: در همان زمان غیبت نیز امکان ملاقات و ارتباط و مشاهده حضوری با امام غایب وجود دارد و راه آن به طور مطلق بر افراد بسته نیست و افراد از طریق این تشرفات می توانند از فیوضات تکوینی و تشریحی آن حضرت به درجات مختلف بهره مند شوند. پاک و تقوای الهی، ارتباطهای قلبی عمیق

معنوی، اضطراب‌ها و درماندگی‌های شدید و برخی اعمال بسیار صالح و ارزشمند، از جمله عواملی هستند که می‌تواند موجب تشرف خدمت امام عصر شود.

سادساً: آن حضرت در زمان غیبت و با همان ولایت تکوینی خدادادی بر احوال درماندگان و نیازمندان آگاه است و به اذن الهی و گاه با ارتباط حضوری، به رفع مشکل و حوایج مردم می‌پردازد.

در روایات اسلامی ارزش و مقام بسیار والایی برای انتظار امام زمان و منتظران حقیقی آن حضرت شمرده شده است.

### **معرفی چند نرم افزار و سایت اینترنتی در موضوع مهدویت**

برای استفادهٔ بیش تر علاقه‌مندان به موضوع مهدویت و به ویژه دسترسی به متن‌صدها کتاب و مقالهٔ سودمند در این موضوع چند نرم افزار و سایت اینترنتی مفید معرفی می‌شود:

نرم افزار

1. نرم افزار "شمیم گل نرگس"، مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، قم، تلفن: 0251-7735335-6.

2. نرم افزار "موعود"، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیة اصفهان، اصفهان تلفن: 2343610 (اصفهان) و 22464015 (تهران).

3. نرم افزار "کتابخانه امام مهدی"، شرکت "گنجینه معرفت"، تهران، تلفن: 66434806.

4. نرم افزار «بقیة الله».

5. نرم افزار «آخرین ذخیره»، شرکت بشارت، تلفن 0913912103.

سایت‌های اینترنتی (عربی و فارسی)

1. مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه):

[www. Valiasr- aj. com](http://www.Valiasr-aj.com)

2. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه):

[www. Imammahdi- s. com](http://www. Imammahdi- s. com)

3. مرکز آل‌البيت العالمی للمعلومات:

[www. Mahdinet. net](http://www. Mahdinet. net)

4. مؤسسه فرهنگی موعود:



5. شبكةً جهانی اطلاع رسانی امام المهدي (عجل الله تعالى فرجه) وابسته به مركز جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالى فرجه):

www.Imamalmahdi.com

6. شبكة الامام القائم (عجل الله تعالى فرجه):

www.Alqaem.net

ص: 225

7. شبکه اطلاع رسانی حضرت مهدی

www.Hazratmahdi.com

8. الموعود (در این سایت، سایت های متعددی درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) معرفی شده است):

www.Almawood.net

9. راهنمای پایگاههای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه).

www.Mahdisearch.com

10. انتظار موعود:

www.Entizar.ir

همچنین برای اطلاع از دیگر سایت های مربوط به مهدویت، مراجعه کنید به کتاب "پایگاه های شیعی در اینترنت" (انتشارات دلیل ما):  
نمایه موضوعی، موضوع "اهل بیت (علیهم السلام).

در ذیل موضوع یاد شده، اسامی سایت هایی که به موضوع مهدویت و وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) اختصاص دارد آمده است. علاوه بر این، در بسیاری دیگر از سایت های مربوط به موضوع اهل بیت در این کتاب، گزینه هایی نیز درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) وجود دارد.

### معرفی منابعی در موضوع امامت بر پایه منابع اهل سنت

در پایان مبحث امامت، برای اطلاع و مطالعه بیش تر خوانندگان، منابع (فارسی و عربی) ذیل معرفی می گردد. این منابع به اثبات شایستگی امامان دوازده گانه شیعه (علیهم السلام) برای جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و نیز فضایل و کمالات علمی و عملی اهل بیت (علیهم السلام) بر اساس متون و منابع اهل سنت و پاسخ به دعاوی و شبهات آنان و دفاع از مبانی مکتب تشیع اختصاص دارد.

منابع فارسی

1. امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت، داود الهامی.

2. رهبری امام علی (علیه السلام) در قرآن و سنت (ترجمه المراجعات)، محمد جعفر امامی.

3. اجتهاد در مقابل نص (ترجمه النص و الاجتهاد)، علی دوانی.

4. وحدت امت اسلامی (ترجمه الفصول المهمة فی تألیف الامة)، احمد صادقی اردستانی.

5. شب های پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی.

6. ترجمه معالم المدرستين، محمد جواد كرمي (ترجمه ديگر: جليل تجليل).

7. بوستان معرفت، سيد هاشم حسيني تهراني (اين كتاب به اثبات فضائل علمي اهل بيت بر اساس متون اهل سنت پرداخته است).

8. سيماي علي (عليه السلام) به روايات اهل سنت (ترجمه: علي والسنة)، سيد هاشم بحراني.

9. اسرار غدیر، محمد باقر انصاری.

10. ترجمه الغدير (مؤلف: علامه اميني، ترجمه جمعي از نويسندگان).

ص: 226

11. ولایت علی (علیه السلام) در قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، علامه سید مرتضی عسکری.
12. مرجعیت دینی اهل بیت و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی.
13. نقش ائمه در احیاء دین، علامه سید مرتضی عسکری.
14. مجموعه "بر گستره کتاب و سنت"، علامه سید مرتضی عسکری.

#### منابع عربی

1. الغدير، علامه عبد الحسين اميني
2. عبقات الانوار، علامه مير حامد حسين
3. احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری
4. عقاید الامامية برواية الصحاح الستة، سيد محمد علی الحلو
5. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سيد مرتضی حسینی فیروزآبادی
6. نور الامير فی تثبيت خطبة الغدير، امير التقدمی المعصومی
7. حديث الثقلين، مدرسة الامام باقر العلوم
8. الشيعة فی احاديث الفريقين، مرتضی موحد ابطحي
9. المراجعات، علامه شرف الدين موسى (تحقيق و تعليق: حسين الراضي)
10. المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة، صالح الورداني
11. شرح مؤتمر علماء بغداد (ابهی المداد فی شرح مؤتمر..)، مقاتل بن عطية، (شرح و تحقيق: شيخ محمد جميل حمّود)
12. اهل البيت و آية المبالغة، قوام الدين القمي الوشّونوی
13. لولا السنّتان، محمد رضا حکیمی
14. نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، سيد علی حسینی میلانی
15. مناقب اهل البيت (از مجموعه: سلسله فضائل اهل البيت عند اهل السنة)، ابن المغازلی (تحقيق: محمد كاظم المحمودی)،  
المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیة

## نرم افزارها و سایت های اینترنتی

نرم افزارها

1. نرم افزار "نور الولاية"، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم: در این نرم افزار منابع بسیار جامع و سودمندی (به زبان عربی و فارسی) در دفاع عقلی و نقلی از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه با ارجاع به منابع اهل سنت و نیز در پاسخ به اشکالات آنان وجود دارد. برخی از این منابع، کتاب های مرجعی همچون عبقات الانوار و الغدير (عربی و ترجمه فارسی) و احقاق الحق می باشد.

ص: 227

2. کتابخانه اهل بیت (علیه السلام)، مرکز معجم فقهی مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی (رحمة الله علیه)، قم:

این نرم افزار با در بر داشتن متن بیش از 4700 جلد متون اسلامی (شیعه و اهل سنت)، جامع ترین نرم افزار اسلامی در ایران است. محققین می توانند در ذیل دو گروه "ردود علماء مسلمین بر وهابی ها و مخالفین" و "تألیفات مستبصرین" به منابع زیاد و ارزشمندی در دفاع از امامت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) دست یابند.

سایت های اینترنتی

1. مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه): [www.valiasr-aj.com](http://www.valiasr-aj.com)

در این سایت تحقیقی و بسیار ارزشمند، مطالب گوناگونی را، به ویژه از دانشمند معظم جناب آقای دکتر سید محمد حسینی قزوینی در دفاع از حریم ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات اهل سنت و وهابیان می توان یافت.

همچنین برای آگاهی از بسیاری سایت های مربوط به امامت و ولایت، مراجعه کنید به کتاب "پایگاه های شیعی در اینترنت" (انتشارات دلیل ما): نمایه موضوعی، موضوع "اهل بیت (علیهم السلام)"

### نکاتی درباره منابعی که در این مجموعه دروس از آن ها استفاده شده است

1. تقریباً بدون استثناء به تمام منابع و متون مربوط به اهل سنت که در این دروس به آن ها نشانی داده ام، شخصاً مراجعه کرده و مطالب را مستقیماً از خود آن ها نقل کرده ام و کوشیده ام که به نقل قول دیگران از این منابع اکتفا نکنم. از این رو خوانندگان این دروس می توانند از وجود و صحت و دقت نقل قول ها و مطالب ارجاع داده شده، مطمئن باشند.

2. استفاده و مراجعه من به منابع اهل سنت، گاه بر اساس کتب چاپی و در بیش تر موارد بر پایه نرم افزارهای معتبر کامپیوتری و اینترنتی است. از آن جا که بسیاری از این منابع، چاپ ها و نسخه های متعدد داشته است، کوشیده ام که حتی المقدور ارجاعات من نه بر اساس شماره جلد و صفحه، بلکه بر اساس عناوین فصل ها و باب ها باشد تا خوانندگان و محققین به هر چاپ و نسخه ای که مراجعه می کنند، بتوانند آسان تر مطلب یاد شده را بیابند. اما در مواردی که به جلد (یا جزء) و صفحه خاصی ارجاع داده ام، این ارجاعات غالباً بر پایه نرم افزار "المکتبه الشاملة"، نسخه های 2 و یا 2/11 بوده است. این نرم افزار، معتبرترین و جامع ترین نرم افزار منابع اهل سنت در جهان است که شامل متن کامل هزاران عنوان از این منابع است. برای دست یابی به این نرم افزار و نسخه های آن به سایت زیر مراجعه کنید: [www.Islamport.com](http://www.Islamport.com)

3. آگاهی من از محتوا و نشانی برخی از مطالبی که به متون اهل سنت ارجاع داده ام بر پایه آثار و یا راهنمایی استاد و دانشمند ارجمند، آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی بوده است. یقیناً اگر آثار مکتوب و شفاهی و نیز راهنمایی های مستقیم ایشان نبود، موفق به یافتن و استفاده از آن مطالب نمی شدم. البته در تمام این موارد نیز به خود متون اهل سنت که وی به آن ها ارجاع داده است، مراجعه کرده ام. بر خود واجب می دانم که در این جا از الطاف بی دریغ این استاد عالی قدر نسبت به خود و راهنمایی های ارزنده وی قدردانی و سپاسگزاری نمایم و استفاده از آثار مکتوب و شفاهی و اینترنتی ایشان را - که به حق در تسلط علمی بر متون اهل سنت و پاسخگویی به شبهات آنان، در جهان اسلام بی نظیر و یا کم نظیر است - به تمام دانشجویان و



محققین علوم اسلامی و به ویژه در مباحث مربوط به ولایت ائمه (علیهم السلام) و نیز مهدویت توصیه می‌نمایم. نشانی سایت اینترنتی مؤسسه تحقیقاتی ایشان (مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در فهرست پایانی منابع امامت آمده است.

4. ارجاعات من به بحار الانوار، بر پایه چاپ 110 جلدی مؤسسه الوفاء، بیروت، بوده است که از جلد 54 به بعد، سه شماره باید به آن افزوده شود تا با چاپ ایران مطابقت کند.

## ضمیمه

### انتظار و منتظران(1)

یکی از برجسته‌ترین و باشکوه‌ترین آموزه‌های شیعه، فرهنگ انتظار است. اما همان قدر که نگرش درست به مفهوم انتظار، سازنده و شورآفرین و مسئولیت‌ساز است، تفسیر نادرست آن می‌تواند بسیار مخرب و زیانبار باشد و عامل رکود و سستی فرد و جامعه شود. بنابراین لازم است که معنای درست انتظار و ویژگی‌های منتظر حقیقی بیان شود تا معلوم شود که چرا در روایات اسلامی انتظار فرج مهدی موعود چنین ارزشمند معرفی شده است و وظیفه یک فرد منتظر در زمان غیبت و نیز آثار مثبت انتظار کدام است. ابتدا اشاره‌ای به فضیلت و ارزش انتظار و افراد منتظر در روایات اسلامی می‌کنیم.

### فضیلت و ارزش انتظار و منتظران

در روایات اسلامی تعبیر بسیار والا و ارزشمندی درباره انتظار و افراد منتظر آمده است. (2) در این احادیث، انتظار فرج حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، "بهترین اعمال امت پیامبر، بهترین عبادت‌ها و محبوب‌ترین اعمال نزد خدا" معرفی شده است. همچنین در روایات معصومین (علیهم السلام)، ارزش و مقام فرد منتظر، این‌گونه ترسیم شده است: "فرد منتظر از مردم همه زمان‌ها بالاتر است؛ جزء مخلصون حقیقی و شیعیان راستین است؛ اگر قبل از ظهور از دنیا برود، شهید است و اگر در زمان ظهور، همراه با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بجنگد، پاداش دو شهید و اگر در این جنگ دشمنی را بکشد، پاداش بیست شهید را

ص: 229

- 1- . برای آگاهی بیش‌تر از معنا و مفهوم درست انتظار و ویژگی‌های منتظران، علاوه بر منابعی که در بخش مربوط به وظایف منتظران آورده‌ام، مراجعه کنید به: 1. "نور الابصار فی فضیلة الانتظار"، محمد تقی موسوی اصفهانی، این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده و با نام "راز نیایش منتظران"، همراه با اثر دیگری از مؤلف، به وسیله انتشارات بدر، و با ویرایش جدیدتر به وسیله انتشارات مکیال به چاپ رسیده است. 2. نگاهی به مسأله انتظار، علی قائمی 3. تشیع و انتظار، محمد تقی خلیجی 4. انتظار عامل مقاومت و حرکت، لطف الله صافی 5. انتظار، بذر انقلاب، حسین تاجری 6. سلوک منتظران، سید محمد بنی هاشمی
- 2- . تعبیری که در جملات بعد، درباره فضیلت انتظار و فرد منتظر آمده است، تنها بخشی از این فضیلت است که از احادیث بحار الانوار، جلد 52، باب 22 (فضیلت انتظار فرج) گرفته شده است. برای اطلاع کامل‌تر در این موضوع باید به تمام احادیث این باب مراجعه شود..



دارد؛ او همچون کسی است که در راه خدا در خون خویش غلتیده است؛ برادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است؛ از مصادیق مؤمن به غیب است؛ خداوند پاداش هزار شهید به او عطا می کند؛ او همانند یاران پیامبر و یاران امام قائم است؛ مقام مجاهدین در راه خدا را دارد؛ پاداش او همانند پاداش کسی است که در کنار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) جنگیده است؛ مشمول رحمت الهی است؛ مقام او همانند یاران و سربازان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) و مجاهد و شهید در کنار رسول خدا است؛ او مصداق همان کسانی است که قرآن درباره آن ها فرموده است که در قیامت، هیچ ترس و اندوهی ندارند. منتظران حقیقی بندگان واقعی خدایند، عبادتشان قبول است و خدا آنان را می آمرزد، به برکت وجود آنان است که خدا باران نازل می کند و بلا و عذاب را از مردم دور می سازد". (1)

اما به راستی چرا انتظار فرج این قدر ارزشمند است و منتظرین آن چنین مقام بلندی دارند؟ پاسخ این سؤال را نمی توان دریافت، مگر آن که ببینیم در مفهوم انتظار چه محتوایی نهفته است و ویژگی های یک منتظر حقیقی کدام است.

### معنای انتظار

در فرهنگ شیعی، انتظار، انتظارِ یک امر مبهم و مجهول نیست که ندانیم منتظر چه چیز یا چه کس هستیم. انتظار به معنای انتظار آمدن پیشوایی است که معصوم و برگزیده الهی و خورشید هدایت و معیار مطلق تشخیص حق از باطل است. از سوی دیگر بنا بر وعده حتمی الهی، شیعه منتظر است که این پیشوای الهی حکومتی جهان گستر بر پا کند که رکن و محور اصلی آن حق و عدالت مطلق و پاکی و هدایت است و در آن هیچ جایی برای ظلم و ظالم و فساد و گمراهی وجود ندارد. همچنین، در درس گذشته اشاره شد که، عملکرد خود مردم و پاکی و عشق و شور و دعای آنان یکی از مهم ترین عوامل زمینه ساز ظهور است و هر گاه این شرط و دیگر شرایط فراهم شود، ممکن است، حتی به دعای خالصانه و عاشقانه یک یا چند نفر، هر لحظه ظهور تحقق یابد. به همین دلیل است که در روایات اسلامی تأکید شده است که هر لحظه منتظر ظهور آن منجی الهی باشید:

امام صادق (علیه السلام): هر صبح و شام، چشم انتظار فرج باشید. (2)

همچنین این مضمون در احادیث اسلامی زیاد تکرار شده است که: "خداوند، کار ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را در یک شب سامان می دهد". (3)

بنابراین در مفهوم انتظار شیعی نکات زیر نهفته است:

1. اعتقاد به وجود امامی با علم و قدرت و عصمت الهی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) که هم اکنون حضور دارد.
2. اعتقاد به فرجام نیک مطلق برای بشریت و تحقق کامل ترین و متعالی ترین مدینه فاضله ای که بشر حتی در رؤیاهای خود هم ندیده است.
3. سفارش بر رعایت صلاح و ایمان و پاکی و تقوا قبل از ظهور.

ص: 230

1- این چند ویژگی اخیر در همان باب "فضیلت انتظار فرج"، حدیث 66 از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.

2- . بحار الانوار، جلد 52، ص 145، ح 67 (ونيز: همان، ص 104، ح 9).

3- . "يصلح الله امره في ليلة واحدة". از جمله، بحار الانوار، ج 51، ص 42، ح 24 و ص 133، ح 2، و ص 218، ح 8 و ج 52، ص 96، ح 15 و ص 239، ح 105 و ص 281، ح 7..

4. اعتقاد به تحقق هر لحظه ای ظهور آن امام الهی.

بدین ترتیب، در يك جمله، انتظار به معنای انتظار عدالت و پاکی و درستی و تقوا و معنویت و حاکمیت الهی است.

ویژگی های منتظران حقیقی

از آن چه در معنای انتظار گفته شد، ویژگی های يك منتظر شیعی حقیقی به دست می آید. به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. در دروس امامت گفته شد که اعتقاد و بی اعتقادی به وجود امامی معصوم که عالم مطلق به قرآن و تمام راه های هدایت و کمال است تا چه اندازه در فهم دین و دست یابی به بالاترین مراتب رشد و رفع اختلافات فردی و اجتماعی، تفاوت و نقش دارد. بنابراین شیعه منتظری که عقیده به چنین امامی دارد، به درجه بسیار کامل تری از فهم دین دست می یابد که منکران این عقیده فاقد آنند. این تفاوت چشمگیر را در مقایسه کلام و عقاید و فقه و تفسیر شیعه و اهل سنت مشاهده می کنیم.

همچنین شیعه با اعتقاد به ولایت تکوینی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) حتی در زمان غیبت او هم خود را مایوس و سرگشته و بی صاحب نمی بیند، چرا که با توسل به او هر مشکلی را قابل حل می داند.

بنابراین منتظران آن حضرت، چه در امور تکوینی و چه در امور تشریحی، همواره خود را دلگرم و امیدوار و در پناه صاحبی مراقب و دلسوز و مشکل گشا می بیند.

2. اگر کسی حقیقتاً منتظر و مشتاق آمدن میهمانی است که می داند، مثلاً، به پاکی و نظافت منزل اهمیت می دهد و سر و صدا یا غذای نامطبوع را نمی پسندد، با تمام توان می کوشد که قبل از ورود او منزل خود را از هر آلودگی و بی نظمی پاک کند و محیطی آرام و غذایی مطبوع و دلخواه برایش فراهم آورد.

حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) مظهر پاکی و تقوا و عدالت و مهربانی و دینداری است و از این رو پاکان و عادلان و دینداران واقعی سخت محبوب آن حضرتند و وی از آلودگان و ظالمان بیزار است. پس منتظران آن حضرت باید در غیبتش بکوشند تا آن جا که می توانند وجود خود را هر چه بیش تر از فساد و آلودگی و ظلم و ضعف ایمان پاک سازند و پیش تر گفته شد که اینان همان کسانی اند که در زمان ظهور برای یآوری و سربازی حضرتش از بین همه اهل زمین گلچین می شوند و اگر هم در زمان غیبت از دنیا رفتند، محبوب ترین مردم نزد حضرتند و مشمول احادیثی می شوند که در آن ها ارزش منتظران بیان شده است (و به نمونه هایی از آن اشاره شد). به همین دلیل است که معصومین (علیهم السلام) مشتاقان یاری و سربازی و منتظران واقعی آن حضرت را به رعایت پاکی و تقوا فرمان داده اند:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که دوست دارد از یاران حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) باشد، پس باید منتظر (ظهور آن حضرت) باشد و با همین حال انتظار بر اساس تقوا و اخلاق پسندیده رفتار نماید. پس اگر (با همین وضع) و قبل از ظهور قائم از دنیا برود پاداش او همانند پاداش کسی است که در زمان ظهور وی حاضر

است. پس بکوشید و منتظر باشید. (این پاداش ها و فضایل) گوارایتان باد، ای گروهی که مشمول رحمت الهی شده اید. (1)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هرگز اهل ولایت ما نخواهید شد، مگر با رعایت تقوا. (2)

همچنین حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در یکی از نامه های خود به شیخ مفید چنین توصیه می کند:

"هر يك از شما باید کارهایی انجام دهد که او را به محبت و دوستی ما نزدیک کند و از اعمالی که خشم و ناخشنودی ما را به دنبال دارد، دوری نماید." (3)

همچنین چگونه ممکن است کسی که وجودش را به انواع ظلم ها آلوده است مدعی شود که منتظر آمدن کسی است که از مهم ترین خصایص وی و ارکان حکومتش عدالت محوری و ظلم ستیزی است. ظالمان در زمان غیبت به همان نسبت که مرتکب ظلم، حتی اگر فقط به خانواده خود شده باشند از قرب و لطف و رحمت آن حضرت دورند و اگر در زمان ظهور حاضر باشند، هیچ جایگاه ممتازی نخواهند یافت و اگر ظالمشان از حد خاصی گذشته باشد عقوبت خواهند شد. پس منتظرین امام عادل همانند امامشان ظلم ستیزند و از هر چه ظلم و ظالم است بیزارند. اینان حتی اگر به زمان ظهور هم نرسند، در همان زندگی خویش نه به کسی ستم می کنند و نه از کنار آن بی تفاوت می گذرند، بلکه تا جایی که قدرت و وظیفه دارند با قلب و دست و زبان خویش با هر گونه ستم می ستیزند، چراکه در مکتب خود آموخته اند که: "بالاترین جهادها، سخن حق و عدالتی است که در مقابل پیشوایی ظالم بر زبان جاری شود." (4) و "کسی که برای راضی کردن حاکم و سلطانی، کاری را انجام دهد که موجب خشم و ناخشنودی خداوند است، از دین اسلام خارج است." (5)

3. منتظران حقیقی نیک می دانند که افراد سست ایمان چه در غیبت و چه در ظهور هیچ جایگاه شایسته ای نزد امامشان ندارند و از سوی دیگر به ارزش حفظ دین در زمان غیبت واقفند (6). از این رو سخت می کوشند که در دین خود راسخ و استوار باشند، همچنین این منتظران که سودای یاری و سربازی حضرتش

ص: 232

- 1- امام صادق (علیه السلام): من سرّ ان یكون من اصحاب القائم فلیتظر ولیعمل بالورع ومحاسن الاخلاق وهو منتظر فان مات وقام القائم بعده كان له من الاجر مثل اجر من ادرکه فجداً وانتظروا هنیئاً لکم ایتها العصابة المرحومة (بحار الانوار، ج 52 ص 140).
- 2- «لن ینالوا ولایتنا الا بالورع» (اصول کافی، ج 2، ص 176).
- 3- «فیعمل کل امری منکم ما یقرب به من محبتنا و لیتجنّب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا» (بحار الانوار، ج 53، ص 176).
- 4- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر (کافی، ج 5، ص 60).
- 5- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): من ارضی سلطاناً بسخط الله خرج عن دین الاسلام (همان، ص 63).
- 6- در روایات اسلامی، معصومین (علیهم السلام) برای کسانی که در زمان غیبت بر دین و عقاید خود تا پایان عمر، راسخ و استوار می مانند، ارزشی بسیار والا قائل شده و آن ها را سخت ستوده اند. در بعضی از احادیث، آنان از مؤمنان زمان حضور پیامبر و ائمه (علیهم السلام) و حتی از بعضی شهدای بدر و احد هم، بالاتر و ارزشمندتر، گرامی ترین مخلوقات خدا، برادران رسول خدا که با ندیدن او به وی ایمان آورده اند و پیامبر مشتاق دیدن آنان است، معرفی شده اند. (بحار الانوار، ج 52، باب فضل انتظار الفرج)..

را در سر دارند آگاهند که جز با استقامت و تحمل شداید زمان غیبت به آرزوی خویش نمی رسند. (1)

بسیاری از آنان هنگام ظهور نیز باید سختی های زیادی را تحمل کنند تا از گوشه و کنار عالم خود را به امامشان برسانند و در صف سربازان او قرار گیرند. (2) بنابراین، استقامت و استواری در همه زمینه ها و به ویژه در دینداری، از دیگر خصایص منتظران است، چراکه منتظران حقیقی، مؤمنان حقیقی اند و امام صادق (علیه السلام) این مؤمنان را چنین توصیف کرده است: "مؤمن از کوه محکم تر است، زیرا می توان از کوه چیزی را گرفت ولی از دین مؤمن، هیچ چیز را نمی توان گرفت و کم کرد." (3)

4. گفته شد که تحقق ظهور، ناگهانی است و امکان فرارسیدن آن در هر لحظه وجود دارد. پس چون فرد منتظر نمی داند که ظهور مولایش چه وقت خواهد بود، نه برای مقطعی کوتاه بلکه همواره خود را آماده نگه می دارد و کمالات و فضایل علمی و عملی و اخلاقی ای را که در مقام یک منتظر کسب کرده حفظ می کند و نمی گذارد از دست برود. چه بسیار بوده و هستند کسانی که در بیش ترین بخش زندگی خود مؤمن و متخلق به اخلاق و عامل به فرامین الهی بوده اند، ولی در پایان زندگی، تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی، از مسیر بندگی حق و ولایت مولایشان خارج شده اند و آنچه را که عمری رشته بودند، پنبه کردند. روایات اسلامی نیز، مکرر بر غربال شدن مؤمنان در زمان غیبت و فروریختن بیش تر آنان و باقی ماندن گروهی اندک بر امر دین و ولایت سخن گفته اند. (4) پس یک منتظر واقعی همواره باید این دغدغه و نگرانی را داشته باشد تا مبادا آمادگی های علمی و عملی خویش را از دست بدهد و زمانی که مولایش ظهور می کند، دست خالی و تهی از سرمایه های الهی و معنوی باشد؛ از این رو به هر نحو که شده می کوشد تا همانند سربازی که خصلت های لازم را کسب کرده و لباس رزم بر تن، در حال آماده باش نظامی است تا هر لحظه که اعلام شود به نبرد برخیزد، او هم با حفظ تمام سرمایه های ایمانی و معنوی و اخلاقی خویش تا آخرین لحظه زندگی، گوش به زنگ فرارسیدن ظهور و اجرای فرامین مولایش باشد.

5. منتظری که می داند هر لحظه که فرمان مولایش برسد باید بی درنگ و شتابان به یاری او برخیزد، می کوشد تا هر قدر که ممکن است خود را از قید و بند انواع تعلقات دنیوی رها سازد، چرا که هنگام ظهور و برای یاری آن حضرت، باید از جان و مال و خانواده و مقام و موقعیت های ظاهری و اجتماعی دست بشوید و به سوی سرورش بشتابد. منتظران نمی توانند، هم تمام دلبستگی ها و وابستگی های خود را حفظ کنند و در غیبت و ظهور، هیچ چیز را از دست ندهند و در عین حال مدعی یاری و سربازی و پیروی امامی باشند که

ص: 233

1- رسول اکرم به اصحابش فرمود: «بعد از شما گروهی می آیند که پاداش هر یک از آنان معادل پاداش پنجاه نفر از شما (مجاهدان جنگ بدر و احد) است، زیرا اگر به سختی هایی که آن ها مبتلا شدند دچار می شدید، مانند آن ها صبر نمی کردید. (بحار الانوار، ج 52، ص 130، ح 26).

2- در بعضی از احادیث این تعبیر آمده است که "هنگامی که زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را درک کردید خود را به او برسانید، هر چند مجبور باشید که چهار دست و پا (یا به صورت خزیدن) خود را روی برف ها بکشید. (بحار الانوار، ج 51، صص 82 تا 84 و 136).

3- کافی، ج 2، ص 241، ح 37.

4- در درس پیش به بعضی از این روایات اشاره شد. این روایت نیز بسیار تأمل برانگیز و عبرت آموز است: جابر جعفی می گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم فرج شما کی فرا می رسد؟ حضرت فرمود: «هیئات، هیئات». فرج ما تحقق نمی یابد مگر آن که آن قدر غربال شوید و غربال شوید که آلودگی ها و تیرگی های شما از بین برود و پاکی و خلوص (افراد پاک و خالص) باقی بماند» (بحار الانوار،



"زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است".

6. گفته شد که انتظار به معنای انتظار نیک فرجامی بشریت است. از این رو مؤمن منتظر، هرگز از تحقق آرمان های والای الهی و انسانی مأیوس و ناامید نمی شود و گرفتار نگرش های بد بینانه و پوچ گرایانه ای که بسیاری از مکاتب و متفکران بشری و پیروانشان به آن مبتلا شده اند، نمی گردد. از سوی دیگر، هر چند طولانی شدن زمان غیبت موجب می شود که تعداد زیادی از مؤمنان از ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) ناامید شده و با افزایش فتنه های دوران غیبت و آخر الزمان از امر دین و ولایت او برگردند، ولی منتظر حقیقی هرگز به علت طولانی شدن غیبت از ظهور منجی جهان و تحقق ایده آل های بشری نومید نمی شود، بلکه برعکس، هر قدر امر فرج به تأخیر می افتد، آتش اشتیاقش تیزتر شده و با عشق و سوزی افزون تر بر تلاش و دعای خویش می افزاید. معصومین نیز بر نومید نشدن مؤمنان از ظهور، سفارش کرده اند:

«حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: "منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید، زیرا محبوب ترین اعمال نزد خداوند، انتظار فرج است"» (1).

7. عاشق حقیقی لحظه ای از یاد معشوق غافل نیست. کسی که مسافری بسیار عزیز در سفر دارد، دائماً به یاد او و منتظر رسیدن اوست. کسی که اوصاف و کمالات بی مانند امام زمانش و برکات عظیم و بی پایان زندگی در کنار او و در حکومتش را - که در تمام تاریخ چنین نعمت و برکتی نصیب احدی نشده است - بشناسد، چنان آتشی از شور و اشتیاق به جانش می افتد که ساعتی بدون یاد امامش بر او نمی گذارد. یکی از معیارهای سنجش این که کسی بداند از منتظران واقعی است یا نه، همین است که ببیند چند درصد از اوقات شبانه روزش را به یاد امام زمانش می گذراند. این آتش اشتیاق در وجود بعضی عاشقان آن حضرت چنان سوزان و فروزان بوده است که حتی خواب و خوراک و آسایش را از آنان سلب کرده است و همواره چشمان آنان را از فراق محبوبشان گریان نگه داشته است. این درجه بالای آثار انتظار است که ممکن است نصیب همگان نشود، ولی درجات پایین تر آن برای دیگران دست یافتنی است. از عجایب اسرار الهی این است که زبانه های فروزان این آتش شور و شوق، حتی امامانی را هم که قبل از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بوده اند بی تاب و شعله ور کرده است؛ با آن که آنان می دانند که تولد و ظهور وی بعد از حیات ظاهری آن هاست و هرگز از نظر طبیعی و ظاهری، به دوران ظهور و حتی دوران غیبت نمی رسند. یاران امام صادق (علیه السلام) می گویند: «روزی خدمت آن حضرت شرف یاب شدیم، دیدیم که وی روی خاک نشسته و آثار اندوه از چهره مبارک او پیدا است و رنگش از شدت غم تغییر کرده و کاسه چشمش پر از اشک است و مانند پدر فرزند مرده جگر سوخته گریه می کند و چنین ناله می کند:

«ای مولای من! غیبت تو، خواب را از چشمانم ربوده و زندگی را بر من سخت کرده و آرامش مرا از من گرفته است. آقای من! غیبت تو، مصائب مرا به اندوه ابدی کشانده و...» (بحار الانوار، ج 51، ص 219).

همچنین حضرت صادق (علیه السلام) چنان اشتیاق زندگی در کنار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را دارد که آرزوی خویش را چنین بیان می کند: «اگر در دوران حکومت او زندگی می کردم، تمام زندگی ام را به خدمتگزاری او می گذراندم» (2).

ص: 234

1- بحار الانوار، ج 52، ص 123، ح 7.

2- لو ادرکته لخدمته ایام حیاتی (بحار الانوار، ج 51، ص 148، ح 23)..

به راستی این آخرین ذخیره الهی (بقیة الله الاعظم) کیست که حتی امامان معصوم را هم چنین شیفته و سرگشته خود ساخته است؟ باری، پس آیا می شود کسی گوشه ای از اوصاف و زیبایی های ظاهری و باطنی چنین امامی را بشناسد و از آن پس، روز و ساعتی را از ذکر و یاد او غفلت کند؟ بدین ترتیب، از دیگر ویژگی های منتظران حقیقی، دائماً به یاد امام بودن است و در جای خود گفته شده است و در مباحث پیش هم اشاره کردیم که یاد حجت معصوم الهی و ارتباط معنوی و قلبی با وی به ویژه اگر پیوسته و دائمی باشد، چه آثار و برکات عظیمی بر آن مترتب است.

## وظایف منتظران در زمان غیبت

از آنچه در معنای انتظار و معرفی ویژگی های منتظران بیان شد می توان وظایف منتظران حقیقی در زمان غیبت را به دست آورد. به معرفی اجمالی بخشی از مهم ترین این وظایف می پردازیم. (1)

### 1. شناخت معارف دینی

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) احیاگر و مروج دین اسلام به همان صورت پاك و خالصی است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است. همچنین خداوند دوستدار کسانی است که دین حقیقی او را می شناسند و چون رضای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) از رضای خدا جدا نیست، پس او نیز دوستدار آن هاست. از این رو یکی از وظایف اصلی و بنیادین هر شیعه منتظر این است که در زمان غیبت شناخت صحیحی از دین خدا و عقاید مبدایی و معادی به دست آورد و دست کم اصول کلی و مهم نبوت و امامت را بشناسد و هر چه معرفت دینی شیعیان کامل تر باشد، نزد خدا و حجت او عزیزتر و محبوب ترند. مطالعه کتب سودمند دینی و مجالست با دین شناسان واقعی و شرکت در جلساتی که شناختی درست و بی انحراف از دین الهی عرضه می کنند از عوامل کسب معارف دینی است. کسب طهارت اخلاقی و تقوای الهی نیز عامل مهم تری

ص: 235

1- آن چه در این جا آمده است، نه همه وظایف منتظران، بلکه بخشی از آن ها (اعم از وظایف واجب و مستحب) است. اما کوشیده ام که برای رعایت اختصار، مهم ترین آن ها را همراه با ادغام برخی وظایف در یکدیگر ذکر نمایم. برای آگاهی بیش تر درباره وظایف منتظران، می توان به کتب زیر مراجعه کرد: 1. مکیال المکارم، محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه مهدی حائری قزوینی، جلد دوم، که هشتاد وظیفه را برای منتظران ذکر می کند. مؤلف، در رویایی صادق، به دستور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) این کتاب را نگاشته و نام آن را انتخاب کرده است. 2. وظیفه الانام فی زمن غیبة الامام (علیه السلام)، محمد تقی موسوی اصفهانی. این کتاب با نام "وظیفه مردم در غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)" ترجمه شده و پنجاه و چهار وظیفه را برشمرده است. 3. وظایف منتظران، واحد تحقیقات مسجد جمکران. 4. تکالیف الانام فی غیبة الامام، صدر اسلام همدانی. این کتاب که به زبان فارسی است، با نام "پیوند معنوی با ساحت قدس معنوی" به چاپ رسیده است، و 60 وظیفه را برای منتظران با شرح و توضیح آورده است. 5. وظایف الشیعه فی زمن الغیبة، احمد زاده حسینی. 6. وظیفه مردم در زمان غیبت امام زمان، قوام الدین و شئوی..



است که موجب نزول فیض معرفت بر قلوب می شود،(1) اما بالاتر از همه این ها درخواست از محضر ربوبی برای توفیق کسب معرفت است. از این رو موظفیم که در زمان غیبت دائماً این دعا را بر قلب و زبان خود جاری کنیم که:

«اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نیک. اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک» (بحار الانوار، ج 52، ص 146).

## 2. ترویج و تبلیغ تعالیم دینی

از آن جا که یکی از مهم ترین اهداف و اقدامات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در زمان حکومتش، ترویج دین اسلام به همان شکل اصیل و خالص آن و نیز مبارزه با انواع بدعت ها و کج فهمی های دینی است، بنابراین شیعه و منتظر واقعی هم علاوه بر آن که باید شناخت کافی از دیش داشته باشد، باید تا آن جا که می تواند و به گونه های مختلف در نشر تعالیم دینی نیز بکوشد و با بدعت های دینی، که در آخرالزمان بسیار گسترش می یابد مبارزه کند و بدعت بودن آن ها را اعلام نماید و نشان دهد. این وظیفه همه دین شناسان است و در این میان وظیفه عالمان دینی در مبارزه با این بدعت ها از همه سنگین تر است:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله): «هنگامی که بدعت ها در امت من آشکار می شود، عالمان باید علم خود را آشکار نمایند (و در مقابل این بدعت ها سکوت نکنند) و اگر چنین نکردند، لعنت خدا بر آنان باد».(2)

## 3. اهتمام مؤمنین بر حفظ دین خود

در زمان غیبت و به ویژه هر چه از آن بیش تر می گذرد، فتنه های دینی و اخلاقی فزونی می گیرد و کفر و بی ایمانی روز به روز گسترش می یابد، به گونه ای که "گاه فردی صبح، مؤمن از منزل خارج می شود و شب کافر به خانه باز می گردد و یا شب دیندار است و صبح بی دین می شود" (3) از این رو در زمان غیبت حفظ دین تا آخرین لحظه حیات و تا هنگام ظهور حضرت چنان سخت و دشوار می شود که معصومین آن را به ننگ داشتن طولانی آتش در کف دست (4) و یا کندن خارهای بسیار تیز از شاخه های پُر خار با کشیدن کف دست بر آن، (5) تشبیه کرده اند. بنابراین هر مؤمنی موظف است که در دوران غیبت، با چنگ و دندان از دین و ایمان خود مراقبت نماید (6) تا هنگام ظهور امامش جزء همان اندک کسانی باشد که به عنوان مؤمن واقعی، افتخار

ص: 236

- 1- قرآن کریم یکی از راه های کسب و افزایش بینش و معرفت حقیقی را رعایت تقوای الهی معرفی می کند از جمله در آیات: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ (بقره، 282) - إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً (انفال، 29)
- 2- «اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله» (کافی، ج 1، ص 54، ح 2).
- 3- از امام باقر (علیه السلام) (بحار الانوار، ج 52، ص 101، ح 2).
- 4- بحار الانوار، ج 52، ص 124 و نیز، کافی، ج 1، ص 336.
- 5- بحار الانوار، ج 52، ص 124 و نیز، کافی، ج 1، ص 336.
- 6- امام صادق (علیه السلام): «حضرت صاحب الامر غیبت می کند. پس (در دوران غیبت وی) بندگان باید تقوای الهی پیشه کنند و دین خود را محکم نگه دارند». (کافی، ج 1، ص 336).

4. شناخت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

بر هر مسلمانی واجب است که علاوه بر معرفت های کلی درباره مقام امامت و جایگاه تکوینی و تشریحی امام معصوم، امام زمان خویش را به طور خاص بشناسد، چرا که "هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ دوران جاهلیت (یعنی، به حالت کفر و بی ایمانی) از دنیا رفته است". (2) از آن جا که امام زمان ما حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) است که به دلیل غیبت خاص و طولانی و نیز هدف ویژه او، یعنی تشکیل حکومت عادلانه جهانی و برپایی مدینه فاضله کامل الهی برای چند قرن، از وضعیت و جایگاهی خاص میان همه امامان و پیامبران معصوم برخوردار است، بر تمام مسلمانان واجب است که شخصیت ویژه و والای او را بشناسند و بدانند که غیبت به چه معناست و وظایفشان در این دوران کدامست و شرایط ظهور و تحقق آن حکومت قدسی و اساساً هدف از قیام و حکومت وی چیست و هر کس چه نقشی در پایان یافتن غیبت و تحقق ظهور می تواند داشته باشد. همانند دیگر موارد، توفیق معرفت حجت معصوم الهی را، که رمز کسب معارف حقه دینی است، باید از محضر ربوبی طلب کرد:

«اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني. اللهم لا تمثني ميته جاهلية ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني». (3)

5. شناساندن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و دفاع از وی

شناخت فردی هر کس درباره امامش، هر چند لازم است ولی کافی نیست. از آن جا که عده بسیاری، معرفتی اندک درباره امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) دارند و یا عقاید بسیار نادرستی درباره وی دارند که به برخی از آن ها در درس پیش اشاره شد بر هر کسی که شناخت کافی و درستی از آن حضرت دارد واجب است که برای معرفی جنبه های گوناگون مهدویت به دیگران نیز اقدام کند و با آن عقاید نادرست مبارزه نماید. یکی از راه های عمل به این وظیفه آن است که در هر موقعیت مناسبی به ذکر آن حضرت پردازیم و بذر عقیده و علاقه به وی را در دل ها بنشانیم و اگر توانستیم مجالسی برای این منظور برپا کنیم. در درس پیش نیز اشاره کردیم که ترویج یاد و ذکر اهداف و فضایل و معارف آن حضرت در ایجاد علاقه و محبت مردم به وی بسیار مؤثر است و این خود سهمی به سزا در زمینه سازی ظهور دارد. بر عارفان به امر ولایت آن حضرت و دوستان و دلدادگان حضرتش باید دشوار و غیر قابل تحمل باشد که ببینند خودشان در یاد و عرفان محبوبشان هستند، ولی دیگران در غفلت و عدم معرفت نسبت به او به سر می برند و از این رو باید همواره با زبان ظاهر و باطن زمزمه کنند که: "عزیز علی ان ابكيك ويخذلك الوری". (4) بر من سخت و جانکاه است که بر (غم فراق و

ص: 237

1- . امام صادق (علیه السلام): «به شیعیان تأکید می کند که برای حفظ دین خود در زمان غیبت، حتماً این دو دعا را بخوانید. یکی از آن ها، معروف به "دعای غریق" است: یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» (بحار الانوار، ج 52، ص 149).

دعای دیگر این دعای معروف است که: اللهم عرفنی نفسک... (تا پایان دعا) (همان، صص 146 و 147).

2- . قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. (بحار الانوار، ج 51، ص 160).

3- . بحار الانوار، ج 92، ص 327 و ج 99، ص 89

4- . دعای ندبه..

مظلومیت) تو بگیریم ولی بینم که دیگران از تو غافل و بر تویی اعتنایند. همچنین شیعه منتظر باید خود را موظف ببیند که هر گاه لازم شد از شخصیت و آرمان های حضرت مهدی و اعتقاد به وی در مقابل حمله مخالفان و دشمنان او دفاع نماید. شناساندن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و ترویج نام و فضایل وی باید به فرهنگی عمومی تبدیل شود و آگاهان و سخنرانان مذهبی بکوشند همواره، دست کم گوشه ای از سخنان و مجالس خود را با یاد آن حضرت زینت بخشند و مداحان اهل بیت همان گونه که در هر مجلسی و به هر مناسبتی اصرار دارند که ذکر مصیبت امام حسین (علیه السلام) نمایند، خود را هم موظف ببینند که بخشی از مداحی های خود را به ذکر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) اختصاص دهند. اما متأسفانه تا وقتی که در بسیاری از مجالس مذهبی از یاد و نام مبارك وی فقط برای بلند کردن جمعیت و باز کردن جای خالی و یا از دعای "وعجل فی فرج مولانا صاحب الزمان" فقط برای اعلام خاتمه مجلس استفاده می شود، امید چندانی نمی توان برای اشاعه عام و گسترده فرهنگ مهدویت حقیقی داشت.

## 6. کسب و حفظ و تقویت تقوا و طهارت روحی و اخلاقی و عملی

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) خودش مظهر و معیار تمام عیار پاکی و تقوا است و از این رو پاکان را بسیار دوست دارد. از طرف دیگر بر اساس عقاید شیعی، اعمال یکایک افراد، هر هفته بر آن حضرت عرضه می شود و ایمان و عمل صالح و تقوای آنان حضرتش را بسیار شاد می سازد و آن ها را مشمول دعای خیر آن بزرگوار می کند. در درس پیش نیز گفته شد که یکی از عوامل غیبت اما عصر (عجل الله تعالی فرجه)، ناپاکی و بی تقوایی مردم و به ویژه شیعیان است:

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه):

فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه ولا نوثره منهم. (1)

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) فرمود: تنها چیزی که ما را از آنان دور کرده است، اطلاع ما از اعمال ناپسند آنان است که موجب ناخشنودی ما می شود.

از این رو ائمه اطهار (علیهم السلام) مردم را در زمان غیبت به رعایت تقوای الهی سفارش کرده اند:

امام صادق (علیه السلام) حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه) غیبتی دارد. پس (در این دوران غیبت) بندگان باید تقوای الهی را رعایت کنند. (2)

بنابراین خودسازی اخلاق هر فرد یکی از عوامل مهم زمینه ساز ظهور است و بنابراین یکی از مهم ترین وظایف شیعیان در زمان غیبت و نیز معنای صحیح انتظار، اهتمام بر کسب و حفظ پاکی و تقوای الهی و مراقبه نفس و مواظبت بر اعمال و افکار و اطاعت از احکام و فرامین الهی است. شیعه منتظر نباید اجازه دهد آلودگی فکری و عملی به وجودش راه یابد و اگر گاه چنین شد، باید با توبه دائم در رفع آن و بازگشت به طهارت معنوی بکوشد.

اما وظیفه منتظران در خودسازی فردی خلاصه نمی شود. آنان باید حکم نجات غریقی را داشته باشند که دست دیگران را بگیرند و آنان را از غرق شدن در اقیانوس پرتلاطم فتنه ها و آلودگی های دوران غیبت نجات بخشند. علاوه بر خودسازی، دیگرسازی علمی و عملی از دیگر وظایف منتظران است.

- 1- . بحار الانوار، ج 53، ص 177.
- 2- . لصاحب الامر غيبة فليتنق الله عبد (كافي، ج 1، ص 336)..

7. کسب و حفظ روحیه انتظار و اعتقاد به امامت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

از وظایف مهم شیعیان آن است که بکوشند خود را در صف منتظران حقیقی امامشان قرار دهند و نسبت به امر ولایت وی بی تفاوت نباشند و خصلت های اعتقادی و رفتاری منتظران را در وجود خویش تحقق بخشند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «کسی که دوست دارد از یاران حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) باشد، باید منتظر باشد».<sup>(1)</sup>

اما حفظ دائمی روحیه انتظار چنان سخت و دشوار است که به تعبیر امیر المؤمنین علی (علیه السلام): "تلاش برای از جاکندن کوه ها آسان تر از طلب کردن (و منتظر ماندن برای) حکومتی است که (تحقق آن) به تأخیر افتاده است. پس از خداوند یاری بخواهید و صبر و تحمل نمایید".<sup>(2)</sup> پس کسب روحیه انتظار به تنهایی کافی نیست، بلکه حفظ آن تا پایان عمر نیز لازم است و از این رو منتظر واقعی نباید اجازه دهد که دشواری های دوران غیبت او را از جرگه منتظران و معتقدان به آن حضرت خارج کند، زیرا یکی از بزرگ ترین فتنه ها و سختی های زمان غیبت این است که طولانی شدن آن، موجب بی اعتقاد شدن بسیاری از مؤمنان نسبت به ولایت اهل بیت و به ویژه امامت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و انکار این ولایت و امامت می شود.<sup>(3)</sup>

8. انفاق جان و مال، به ویژه در راه ولایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)

گاه لازم است که شیعیان و دوستان حقیقی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در راه ولایت او از مال و دیگر دارایی های زندگی خویش انفاق کنند و حتی اگر ضرورتی پیش آمد از بذل جان و سرمایه های وجودی خویش هم در این راه دریغ نورزند. تلاش برای ترویج فرهنگ صحیح مهدویت، در بسیاری اوقات، انفاق مالی و نفسی می طلبد. حتی کسانی که از امکانات مالی وسیعی برخوردار نیستند می توانند موظفند که با کمک های مالی اندک و یا بهره گیری از دیگر امکانات خویش و به گونه های مختلف در راه اعتلای این

ص: 239

1- «من سرّ ان یكون من اصحاب القائم فلینتظر» (بحار الانوار، ج 52، ص 140).

2- بحار الانوار، ج 52، ص 123، ح 7.

3- امام کاظم (علیه السلام): حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) غیبتی دارد که آن قدر به درازا می کشد که عده بسیاری از دین خود بر می گردند. پس خوشا به حال آن شیعیانی که در دوران غیبت قائم ما، به دوستی ما چنگ می زنند و بر محبت ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت و استوارند. آن ها از ما هستند و ما از آن ها هستیم. آن ها از امامت ما راضی اند و ما هم از تشیع آن ها راضی هستیم. به خدا قسم آنان هم درجه ما در قیامت خواهند بود. (بحار الانوار، ج 51، ص 151، ح 6). امام کاظم (علیه السلام): «صاحب الامر غیبتی دارد که حتی معتقدین به وی هم از امامت او بر می گردند. این غیبت، امتحانی است که خداوند (ایمان) مردم را به وسیله آن می آزماید». (کافی، ج 1، ص 336، ح 2). امام صادق (علیه السلام): «به خدا قسم امامتان سالیانی طولانی از شما غایب می شود و شما چنان آزمایش می شوید که بعضی می گویند مرده است کشته شده است، به کدام دره ای سقوط کرده (و از بین رفته) است. اما چشمان مؤمنان (واقعی) بر او گریان است و شما مانند کشتی های گرفتار امواج دریا متزلزل می شوید و فقط کسی (از این فتنه ها و امتحان های الهی) نجات می یابد که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در قلبش ثبت کرده و او را به وسیله روحی از جانب خود تأیید و تقویت نموده است». (همان، ح 3)..

فرهنگ گامی کوچک بردارند، (1) که البته این گام های به ظاهر کوچک نزد خدایی که به خلوص و نیت این انفاقات می نگرد، نه به حجم و مقدار آن ها، گاه از انفاقات بسیار گسترده ظاهری، ارزشمندتر و مقبول تر است.

#### 9. دستگیری از مؤمنان و محبان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و ارتباط با شیعیان حقیقی

دوران غیبت و به ویژه آخر الزمان با مشقّات و دشواری های گوناگونی (اعم از مالی و غیر مالی) برای مؤمنان و محبّان واقعی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) همراه است. یکی از پسندیده ترین اعمال نزد آن حضرت این است که در برابر مشکلات دیگران و به ویژه مؤمنان و شیعیان بی تفاوت نباشیم و به هر نحو که می توانیم از آنان دستگیری کنیم و برای رفع مشکلات و گرفتاری های آنان و مخصوصاً کسانی که کاملاً مضطر و درمانده شده اند بکوشیم. آن ها که در غم دیگران غمگینند و با دست و زبان و آبرو و مال و جان خویش در کاستن و یا بر طرف کردن سختی های زندگی دیگران تلاش می کنند، بسیار مورد توجه و الطاف و عنایات خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) قرار می گیرند و به تعبیر امام باقر (علیه السلام) مقام شهیدان را دارند:

لِيُعْنِ قَوْمَكُمْ ضَعِيفَكُمْ وَ لِيُعْطِفَ غَنِيَّكُمْ عَلٰى فَقِيرِكُمْ وَلِيُنْصِحَ الرَّجُلَ اِخَاهُ النَّصِيْحَةَ..... واذا كنتم كما اوصيناكم فمات منكم قبل ان يخرج قائمنا كان شهيداً(2).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: نیرومندان شما باید از ضعیفان و ثروتمندان از نیازمندان دستگیری کنند و هرکس باید برای برادر دینی خویش خیرخواهی کند... اگر به این سفارش ها عمل کردید و قبل از ظهور قائم ما از دنیا رفتید، شهید محسوب می شوید».

همچنین از دیگر وظایف شیعیان در زمان غیبت این است که با شیعیان مؤمن و صالح و آگاه ارتباط دائم و نزدیک داشته باشند تا در اثر این روابط دائماً بر علم و ایمان و به ویژه معرفتشان درباره امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) و وظایف خود در دوران غیبت، افزوده گردد.

#### 10. انجام عبادات و اعمال صالح به نیابت از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

یکی از اعمال بسیار ارزشمندی که عامل مهمی در قرب به آن حضرت و محبوب شدن نزد وی در زمان غیبت است این است که عبادات و اعمال صالحی را به نیابت از آن حضرت انجام دهیم و ثواب آن را به پیشگاه حضرتش هدیه نماییم. قرائت قرآن، انجام حج (تمتع و عمره) به وسیله خود یا دیگران را به این نیت به حج فرستادن، زیارت اماکن مقدس، به جا آوردن انواع نمازهای مستحب، صدقه دادن و انفاق های مالی مستحب، صلوات بر خود آن حضرت فرستادن و یا فرستادن صلوات بر پیامبر و اهل بیتش، از نمونه های برجسته این گونه اعمال است. اهدای ثواب اعمال به آن حضرت، منحصر به موارد یاد شده و یا چند عمل خاص نیست، بلکه می تواند شامل هر کاری که نزد خداوند ارزشمند است و ثواب دارد بشود.

ص: 240

1- . کمک های مالی و غیر مالی هر چند ناچیز در راه، مثلاً، نشر کتب سودمند مهدویت و یا مجالس مفید و با اخلاصی که در این راه تشکیل می شود و یا همکاری های مختلف با کسانی که در این راه گام بر می دارند، از نمونه های عملی این امر است.

2- . بحار الانوار، ج 52، ص 123.

## 11. دعا کردن برای فرج و سلامتی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

کمتر عملی در زمان غیبت است که ارزش آن به پای دعا برای فرج و ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) برسد و پیش از این نیز گفته شد که به ویژه اگر دعا برای فرج به صورت یک فرهنگ عمومی در آید، از مهم ترین عوامل ظهور آن حضرت به شمار می رود. کسی که خود را شیعه منتظر می داند موظف است در تمام شبانه روز و به ویژه هنگام نماز، با ذکرهای گوناگون برای ظهور وی دعا نماید. در روایات اسلامی دستور به دعا برای فرج آن حضرت، قرین و همراه دستور به انتظار آمده است (1) و این نشان می دهد که دعا کردن برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) از ویژگی های فرد منتظر است.

اما بهترین دوستدار واقعی آن حضرت کسی است که رفع اندوه و پریشانی از وی برایش مهم تر از رفع مشکلات خود یا دیگر افراد بشر باشد. از این رو بهترین و ارزشمندترین دعای فرج آن دعایی است که به نیت گشایش در مشکلات خود حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و پایان یافتن تمام غم ها و اندوه ها و مصیبت های وی صورت گیرد. اما دعا برای حضرتش منحصر به دعای فرج نیست. شیعیان باید به طور مداوم در طول دوران غیبت برای سلامتی امام زمانشان و مصون ماندن وی از صدمات جسمی و روحی و یا کاسته شدن آن ها دعا کنند (2). علاوه بر دعا، صدقه دادن به نیت سلامتی امام زمان بسیار پسندیده و سفارش شده است. همانند دیگر موارد، انجام فردی اعمال یاد شده به تنهایی کافی نیست بلکه باید دیگران را هم به دعا برای فرج و سلامتی وی و صدقه دادن برای او و... تشویق و ترغیب کرد. (3)

ص: 241

- 1- «علیکم بالدعاء وانتظار الفرَج» (وظیفه شماست که هم دعا کنید و هم منتظر ظهور باشید. بحار الانوار، ج 92، ص 336).
- 2- گاه می پرسند مگر خداوند حیات و طول عمر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را تا ظهور و چند قرن بعد از آن تضمین نکرده است، پس چرا باید برای سلامتی وی دعا کنیم و صدقه دهیم و اصولاً این کار چه فایده ای دارد؟ پاسخ این است که اولاً سلامتی منحصر به سلامتی از مرگ نیست و بیماری ها هم منحصر به بیمارهای مرگ آفرین نمی شود. درست است که خداوند حیات امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) را تضمین کرده است، ولی اولاً امکان بیمار شدن وی، همانند دیگر پیامبران و حضرت رسول اکرم و اهل بیت او (علیهم السلام) وجود دارد. دعاها و صدقات ما می تواند مانع بروز این بیماری های جسمی شود و یا دست کم از شدت آن ها بکاهد. ثانیاً همه بیماری ها در بیماری های جسمی خلاصه نمی شود. غم و اندوهی که از درد دردمندان همه عالم در طول قرن ها دوران غیبت بر قلب و روح و فکر آن عزیز مظلوم سنگینی می کند و چنان عظیم است که آسمان ها و زمین تاب تحملش را ندارند و تا قبل از ظهور هم حضرتش اجازه بر طرف کردن کامل درد مظلومان جهان را ندارد، از هزاران بیماری جسمی جانکاه تر و تحملش سخت تر است. ما می توانیم با دعاها و صدقات و دیگر اعمال صالح خود از شدت این غم و اندوه های جانگداز روحی حضرت (بقیة الله الاعظم) بکاهیم و از محضر ربوبی شادی و آسایش قلبی و روحی وی را طلب نماییم که تحقق کامل آن فقط با ظهور او امکان پذیر است. دعاها برای آن حضرت، بسیار زیاد است. برای نمونه، از امام صادق (علیه السلام) این دعا در بعد از نماز برای فرج و سلامتی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) وارد شده است: اللهم فصل علی محمد وآل محمد وعجل لولیک الفرَج والعافیة والنصر. (بحار الانوار، ج 83، ص 7).
- 3- منابع زیر درباره دعا برای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) و اثرات آن نگارش یافته است: 1. کتاب ارزشمند "مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم"، محمد تقی موسوی اصفهانی (ترجمه حائری قزوینی، نشر کوکب) به جنبه های گوناگون دعا برای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) پرداخته و نود اثر و برکت را برای دعاکنندگان ذکر می کند. 2. "کنز الغنائم فی فوائد الدعاء للقائم"، محمد تقی موسوی

اصفهانى. اين كتاب، همراه با نوشته اى ديگر از اين مؤلف، به فارسى ترجمه شده و در كتابى با نام "راز نيايش منتظران" به وسيله انتشارات بدر و با ويرايش جديد به وسيله مؤسسه مكيال به چاپ رسيده است. 3. دعاى امام زمان (عجل الله تعالى فرجه) و دعا براى امام زمان (عجل الله تعالى فرجه)، سيدعلى شفيعى. 4. آثار دعا براى امام زمان (عجل الله تعالى فرجه)، سيد حسين هاشمى نژاد..



## 12. مقدم داشتن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در تمام دعاها

محبت و ولایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در قلوب شیعیانش، هنگامی تجلی کامل تر می یابد و نشان از رسوخ کامل آن در روح فرد و جامعه دارد و تأثیرگذارتر است که همواره فرج و شادی و آسایش و خواسته های آن حضرت برای ما مهم تر از آسایش خود و دعا برای برآورده شدن حاجات شخصی و اجتماعی ما باشد. از این رو منتظران حقیقی باید در تمام دعاهای خود و قبل از هر دعایی، برای آن امام دعا کنند و فرج و سلامتی او را در همه دعاها، بر خود و حوایج خود مقدم بدانند. متأسفانه بسیاری از خطیبان ما، بعد از اتمام سخنان خود، که غالباً هم از همه چیز جز آن حضرت سخن می گویند و بعد از تمام ذکر مصائب و مداحی ها و پس از همه انواع و اقسام دعاها و به عنوان آخرین جمله خویش و به نشانه پایان یافتن مجلس این دعای لفظی را به زبان می آورند که: «اللهم عجل فرج مولانا...» تا زمانی که دعای بر امام عصر، چنین در حاشیه و بعد از همه چیز صورت گیرد، امید چندانی به تأثیر آن نمی توان داشت و فقط نشان از يك عادت دارد و حاکی از اولویت همه چیز و همه حوایج ما و مهم تر دانستن آن ها نسبت به امر فرج و سایر امور مربوط به آن حضرت است.

## 13. تجدید عهد دائم با حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)

یکی از نشانه های صداقت کسی که مدعی است ولایت و محبت امامش را در دل دارد این است که تا واپسین لحظه حیات خویش بر ولایت او ثابت و استوار باشد و اجازه ندهد که هیچ کس و هیچ چیز و هیچ شك و شبهه ای او را از این مسیر منحرف نماید و از این رو باید به هر نحو که می تواند عهد و پیمان اعتقادی خویش را دائماً با امام زمان خود تجدید نماید. خواندن خالصانه دعای معروف به دعای عهد به ویژه اگر به طور مستمر صورت بگیرد، یکی از راه های عملی این تجدید عهد است.

## 14. دعا و تلاش برای کسب توفیق یاری و سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

آرزوی منتظر عاشق و صادق بعد از اشتیاق به ظهور باید این باشد که چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور جزو یاران و سربازان آن حضرت باشد و علاوه بر فراهم آوردن مقدمات و شرایط لازم در وجود خویش، مانند تهذیب نفس و دارا شدن اعتقادات دینی صحیح و علاقه شدید به امام عصر و...، با صدق و خلوص و عشق هر چه تمام تر و در همه زندگی خویش برای کسب این توفیق دعا نماید. چنین نیتی نزد پروردگار و امام، چنان ارزشمند است که حتی مرگ هم نمی تواند مانع تحقق آرزوی یآوری و سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در زمان ظهور شود. از این رو در روایات صحیح اسلامی به این مشتاقان عاشق وعده داده شده است که ممکن است پس از مرگ و هنگام ظهور دوباره به زندگی دنیا برگردند و امام خود را یاری نمایند و آرزوی دیرینه شان بر آورده شود. خواندن مستمر عاشقانه و عارفانه و خالصانه دعای عهد برای رسیدن به چنین آرزوی باور نکردنی توصیه شده است. به دلیل همین لطف و رحمت عظیم پروردگار به منتظران حقیقی است که بر اساس احادیث معصومین، تعدادی از سربازان آن حضرت را کسانی تشکیل می دهند که در گذشته با آرزوی سربازی وی از دنیا رفته اند و در ظهورش با حیات مجدد به آرزوی خویش خواهند رسید. (1)

ص: 242

## 15. ایجاد محبت به حضرت مهدی در قلب خود و دیگران

قرآن کریم، همهٔ مسلمانان را به دوست داشتن اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) موظف کرده است (1) و بدیهی است که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به عنوان آخرین پیشوای الهی، از بارزترین مصادیق آن آیات است. توجه و پرداختن به امر ولایت آن حضرت، به مباحث نظری و یا انجام برخی اعمال و عبادات خلاصه نمی شود، بلکه بخشی از آن جنبه قلبی و عاطفی دارد. کوشش برای ایجاد و رسوخ محبت امام عصر در قلب، که آثار و برکات بیشماری در فکر و روح و زندگی انسان دارد، از مهم ترین این امور عاطفی است. دعا برای دست یابی به این محبت، توجه دائم به فضایل و کمالات قدسی امام، معرفت یافتن به مهربانی ها و الطاف بی پایان او نسبت به مردم و به ویژه شیعیان، از جمله عوامل محبت آفرین و یا تقویت کنندهٔ آن است. در این مورد نیز، کسب این محبت به صورت فردی کافی نیست، بلکه باید این عشق و علاقه را در قلوب دیگران نیز ایجاد کرد. تجربه نشان داده است که ذکر اوصاف بی مانند حضرت و آثار و برکات عظیم و بی نظیر مادی و معنوی دوران پس از ظهور، تأثیر زیادی در جلب توجه و علاقه مردم به آن امام همام دارد.

## 16. مناجات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

شیعه امام خود را حاضر و ناظر بر احوال خود و همهٔ امور می داند. از این رو هر شیعه راستینی باید بخشی از اوقات خود را صرف نجوا و مناجات با امامش نماید، راز دل با او بگوید و به جای آن که با هر کس و ناکسی درد دل کند، سفره دل خویش را برای حجت معصوم خدا بگشاید که هم حافظ اسرار و آبرودار مردمان است و هم به قدرت الهی می تواند از آن ها عقده گشایی کند. حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) با شیعیانش از هر دوستی مهربان تر و صمیمی تر است و می توان با او همچون رفیقی شفیق، ساعت ها به گفتگو و عرض حال نشست و یقین داشت که او همان قدر به آن آگاه است که به گفتگو در حضور وی. لزومی ندارد و شایسته هم نیست که در نجوای با آن امام شفیق فقط به حاجت خواهی های مادی و دنیایی بسنده کنیم. می توان در این گفتگوهای بی مانع و صمیمانه، به او ابراز محبت و ارادت کرد و از او فزونی روز افزون این محبت و ارادت را طلب نمود؛ از غم فراق وی و شور و اشتیاق دیدار او سخن گفت و توفیق زیارت جمال بی مثال و کسب مستقیم و غیر مستقیم فیوضات معنوی و دیگر توفیقات الهی را طلبید؛ می توان از او معرفت به معارف حقیقی کتاب و سنت و چشیدن قطره ای از اقیانوس علمش را که برتر از دریای علوم دیگر افراد بشر است خواستار شد؛ و فراتر از هر حاجتی، از او برای این همه مهربانی و دلسوزی بر شیعیانش و الطاف و عنایات بی منت و منتهاش بر عالم و آدم، که حیات بخش همهٔ آن ها است، تشکر کرد، چرا که خود در نامه اش به شیخ مفید فرمود:

ما در رسیدگی به حال شما کوتاهی نمی کنیم و شما را از یاد نمی بریم. اگر چنین نمی کردیم، بلاها از هر طرف بر شما می بارید و دشمنان، شما را نابود و ریشه کن می کردند. (2)

ص: 243

1- «قل لا اسالکم علیه اجر الا المودة فی القربی» (شوری، 23).

2- بحار الانوار، ج 53، ص 175.

## 17. ارتباط دائم قلبی و معنوی با حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه)

نیازی به توصیه نیست که شیعه محب و منتظر، همواره باید با امام خود ارتباط قلبی و معنوی داشته و دائماً به یاد او باشد، چرا که دوستدار عاشق، بی نیاز از تذکر، خودش پیوسته به یاد محبوبش است. اما به هر حال، همه شیعیان و مؤمنان حقیقی باید در تمام اوقات، متذکر امام زمانشان باشند و روزی و حتی ساعتی بر آن ها نگذرد که به گونه ای ذکر و یاد او بر خاطرشان خطور نکند. برای این که این ذکر و ارتباط تحقق عملی یابد می توان، برای نمونه، هر کاری را پس از نام خداوند، با یاد و نام حضرتش و روز را با سلام بر آن بزرگوار آغاز کرد و به آن در اوقات مختلف تداوم بخشید. بسیار پسندیده و ارزشمند است که هر روز - و یا دست کم هفته ای یکبار - با قرائت زیارتی کوتاه، قلب خویش را به قلب عالم امکان متصل کنیم و فارغ از تمام روزمره گی ها و اشتغالات دنیوی، دل به آن دلداری بسپاریم و جز به او به چیز دیگر نیندیشیم. زیارت آل یس، که آکنده از سلام و درود خالصانه بر آن عزیز است و یا قرائت دعای ندبه در هر صبح جمعه که نجوایی عاشقانه و عارفانه و جانسوز است، به ویژه اگر با توجه کامل قلبی همراه باشد، در برقراری این ارتباط معنوی بسیار مؤثر و دارای برکاتی خاص است. همچنین بسیار شایسته است که برای این منظور، نماز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در روزهای جمعه به جا آورده شود.

## 18. غم و اندوه از غیبت و هجران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

مؤمنی که ادعای منتظر بودن دارد باید در دوران غیبت امامش اندوهگین باشد و اگر چنین نبود نشانه آن است که در ادعای خود صادق نیست. اندوه شیعه حقیقی از آن روست که:

«جهانی مملو از انواع ستم ها را می بیند و کار چندانی از او بر نمی آید؛ می بیند که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) شاهد تمام این ظلم ها است و بار آن ها بیش از همه کوه های عالم بر قلب او سنگینی می کند و جز در مواردی اندک، اجازه دفع شر ظلم و ظالمان را ندارد؛ پس با او چنین سخن می گوید که "بر من دشوار است که ببینم بلاها تو را احاطه کرده است" (1)؛ دوستان و یاران و پیروان واقعی آن حضرت بسیار اندک و دشمنانش و مدعیان دوستی اش آن قدر زیادند؛ از درک محضر مستقیم حجت معصوم الهی و بهره گیری از انواع فیض ها و کمالات او، که یک روز آن از زیستن یک عمر بدون حضور امام ارزشمندتر است، محروم است؛ می توانست با درک دوران حضور و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و در سایه تعلیم و تربیت مستقیم وی، صدها و هزاران برابر آن چه اکنون هست، به رشد و کمال برسد و به همان نسبت از درجه اخروی بالاتری برخوردار شود، ولی اکنون غیبت امامش مانع از دست یابی به این عالی ترین درجات کمال و معنویت است؛ چشمانش شبانه روز هر چیز و هر کسی را می بیند و هر صدایی را می شنود، ولی از دیدن چهره و شنیدن آوای محبوبش محروم است و از این رو با آن عزیز غایب چنین نجوا می کند که "بر من سنگین است که خلق را ببینم و تو را نبینم و از تو هیچ صدا و زمزمه ای نشنوم" (2). تحمل این ها و بسیاری اندوه های دیگر ناشی از غیبت چنان بر او دشوار است که می گرید و انتظار دارد که

ص: 244

1- . دعای ندبه.

2- . همان..

دیگران هم این غم‌ها را درک کنند و با او هم صدا شوند و "بگریند و زاری کنند و اشک بریزند و شیون کنند و ضجه زنند و ناله سر دهند". (1) ولی درد دیگری بر دردهای قبلی اش افزوده می‌شود، چراکه می‌بیند که فقط اوست که بر اندوه و اضطراب محبوب خود گریان است و دیگران امام خود را وانهاده‌اند. پس در این جا هم با او زمزمه می‌کند که "بر من سنگین است که تنها من (از هجران و مصیبت های تو) بر تو بگیریم، ولی دیگران تو را رها کنند و از تو غافل باشند". (2)

چنین اندوهگین بودن و از فراق و غم‌های امام عصر گریستن، وظیفه هر شیعه دلسوخته‌ای در زمان غیبت است و اگر چنین نبود باید بکوشد تا این حال را در خود تحقق بخشد و دیگران را نیز با خود همگام و همدل سازد.

## 19. صبر در بلاها و فتنه‌های زمان غیبت

زمان غیبت را انواع مشکلات و فتنه‌ها احاطه کرده است. «دشواری دینداری، کسب رزق حلال، سختی‌های معیشتی، صدمات گوناگون از طرف دشمنان، زیستن در جوامع عاری از صداقت و پاکی، رواج انواع مفساد و...» نمونه‌هایی از این مشکلات است. در دوران غیبت، اوضاع چنان بر مردم و به ویژه مؤمنان سخت می‌شود که به تعبیر امام صادق (علیه السلام) "همانند شیشه و سفال، شکسته و خرد می‌شوید". (3)

در چنین شرایطی، مؤمنان باید با صبر و شکیبایی، این بلاها و فتنه‌های دشوار را تحمل کنند و اجازه ندهند که مشکلات و سختی‌ها، آنان را از مسیر دین و پاک‌زیستن خارج کند. روایات اسلامی برای صابرین زمان غیبت، فضیلتی عظیم قائل شده‌اند:

«رسول اکرم (صلی الله علیه وآله):

طوبی للصابرین فی غیبتہ... اولئک وصفہم اللہ فی کتابہ فقال الذین یومنون بالغیب و قال اولئک حزب اللہ (بحار الانوار، ج 52، ص 143)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: خوشا به احوال کسانی که در غیبت حجت خدا صبر می‌کنند... اینان همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود چنین توصیف کرده است: "کسانی که به غیب ایمان دارند" و "اینان حزب خداوند هستند".

قال النبی (صلی الله علیه وآله):

انتظار الفرج بالصبر عباده (همان، ص 145)؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: انتظار ظهور، همراه با صبر، عبادت است. (و شبیه به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام)، همان، ص 122، ح 1)»

از این رو صبر در غیبت، همدوش انتظار و بسیار زیبا و پسندیده و از وظایف سفارش شده منتظران است:

«امام رضا (علیه السلام) فرمود:

ما احسن الصبر وانتظار الفرج... فعلیکم بالصبر (صبر و انتظار فرج چه زیبا و نیکوست... پس باید صبر کنید)». (همان، ص 129، ح

1- . همان.

2- . همان.

3- . بحار الانوار، ج 52، ص 101، ح 3..

خداوند هر فعلی را در عالم هستی از طریق اسباب و وسایطی انجام می دهد. رفع حوایج مادی و معنوی هم نیاز به استفاده از علل و اسباب خاص خود را دارد. اما باید توجه کرد که این وسایط و اسباب منحصر به اسباب ظاهری و طبیعی نمی شود. دارو یکی از علل شفای بیماری است نه یگانه علت آن. خداوند برای تمام پدیده ها، علل و اسبابی معنوی و فوق طبیعی هم قرار داده است تا هرگاه استفاده از وسایط ظاهری سودی نبخشید، انسان خود را نومید و شکست خورده نداند. امام معصوم الهی نیز یکی از این وسایط باطنی و بلکه بالاترین آن هاست. همان خدایی که به ذره ای خاک اثری بخشیده است که به صورت دارو شفا می دهد، قادر است به ولی معصوم خویش هم علم و قدرتی عطا کند که بر احوالات مردم آگاه باشد و بتواند از آنان گره گشایی کند. از این رو همان طور که هر انسانی موظف است هنگام بیماری از دارو استفاده کند، این وظیفه را هم دارد که در بسیاری از حوایج و مشکلات، به حجت الهی توسل جوید و برآورده شدن حاجات مادی و معنوی خود را از او بخواهد. به ویژه در زمان غیبت که مومنان با حاجات و سختی های بی شمار مواجه اند، باید همواره به امام زمان خویش توسل جویند و او را ناظر و قادر بر همه امور بدانند و حوایج خویش را از او بخواهند.

نتیجه گیری از مجموع مباحث انتظار و منتظران

با توجه به آنچه در معنای انتظار و ویژگی های يك منتظر حقیقی گفته شد، معلوم می شود که بر خلاف آنچه برخی مخالفان تشیع تصور کرده اند، مفهوم انتظار، نه مفهومی رکود آفرین، بلکه بسیار پویا و سازنده و مسئولیت آفرین است. برخی گمان کرده اند که انتظار در فرهنگ شیعه به این معناست که فردی خمود و بی مسئولیت و با هر نوع آلودگی، دست روی دست گذارده تا رهبری از آسمان بیاید و همه چیز را درست کند، بی آن که خودش کم ترین نقشی در اصلاح خود و جامعه و زمینه سازی برای آمدن آن رهبر آسمانی داشته باشد، در حالی که گفته شد، منتظر حقیقی کسی است که:

از اعتقادات دینی صحیح و سالمی برخوردار است، به ولایت ائمه و به ویژه امام زمانش سخت معتقد است، پاك و باتقوا است و دائماً در تلاش برای دست یابی به درجات بالاتر طهارت و تقوای اخلاقی و معنوی است، ظلم ستیز است و نه خود به کسی ستم می کند و نه تسلیم ظلم و ظالم می شود، در عقاید دینی و به ویژه عقیده به ولایت امامان، ثابت قدم و استوار است و تا پایان عمر هیچ چیز او را نسبت به این عقاید، سست و متزلزل نمی سازد، در برابر مشکلات صبور و مقاوم است، در مقایسه با سایر مردمان، تعلقات دنیوی در او وجود ندارد و یا اندك است، از یأس و بدبینی دور است و فردی خوش بین است و هرگز از تحقق عدالت مطلق و آرمان های بلند اخلاقی و انسانی نومید نمی شود، هیچ گاه از یاد و ارتباط قلبی و معنوی با امام زمان خویش غافل نیست، در نشر آموزه های دینی خود می کوشد و با تعالیم خویش، با انواع کژی ها و بدعت های دینی مبارزه می کند، امام زمان خویش را به درستی می شناسد و به دیگران نیز می شناساند و دائماً نیز بر معرفت خود می افزاید، از انفاق و بذل مال و جان و دیگر سرمایه های خویش در راه دین و ولایت امامانش دریغ ندارد، بر مردمان و به ویژه مؤمنان و شیعیان و محبان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)، رئوف و مهربان است و تا آن جا که می تواند از آنان دستگیری می کند و در رفع مشکلاتشان می کوشد، فقط در بند اندوختن ثواب های اخروی برای خود نیست، بلکه با شوق و علاقه، ثواب بخشی از اعمال و عبادات خود را به امام محبوبش هدیه می کند و همواره برای سلامتی و فرج و ظهور آن عزیز، دعا می کند که در واقع دعا برای تحقق عدالت و

هدایت مطلق همه جهان است و از شدت عشق و علاقه به رهبر آسمانی خود، او را در همه دعاها بر خود و دیگران مقدم می‌دارد، عهد و پیمانی را که در عقیده به آرمان‌های الهی و به ویژه امر ولایت آن امام با وی بسته است تجدید می‌کند و اجازه کهنه و فرسوده شدن آن را نمی‌دهد، عاشق و مشتاق یاری و سربازی امام زمانش است و برای تحقق آن از هیچ دعا و کوششی فروگذار نمی‌کند، سخت به پیشوای معصوم زمانش، مهر و محبت دارد و می‌کوشد دیگران را هم شیفته و علاقه مند حضرتش گرداند.

تمام این ویژگی‌هایی که گفته شد، تنها و تنها در يك کلمه جمع شده است: "انتظار" یا "منتظر". به راستی در کدام دین و آیین و مکتب، واژه ای چنین پربار و آکنده از شور و عشق و امید و تلاش و پاکی و سازندگی و پویایی وجود دارد و غیر از فرهنگ تشیع حقیقی، در کدام مذهب دیگر چنین آموزه سازنده، حرکت آفرین، اصلاح‌گر و مسئولیت‌سازی می‌توان یافت؟ (1)

با آرزو و دعا برای آن که خالق مهربان، به لطف دعای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، همه ما را از منتظران حقیقی وی قرار دهد. ان شاء الله. آمین یارب العالمین.

### چکیده

انتظار در فرهنگ شیعه به معنای انتظار تحقق عدل و پاکی و حق مطلق است و امید به تحقق آن جامعه آرمانی الهی و رعایت موازین صلاح و ایمان و طهارت روحی و معنوی از عوامل تحقق چنین جامعه ای است.

منتظر حقیقی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) کسی است که ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

اعتقاد سالم و درستی به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) با همان فضایل و کمالاتی که در کتاب و سنت برای او آمده است داشته باشد و به ولایت تکوینی و تشریحی او معتقد باشد و او را بر احوالات خود حاضر و ناظر بداند و همواره به او متوسل و دلگرم و امیدوار باشد؛ هرچه بیش تر در افزایش پاکی و طهارت معنوی و تقوای خود بکوشد؛ به کسی ظلم نمی‌کند و تا آن جا که وظیفه و توان دارد با ظلم می‌ستیزد؛ در امور دینی و دنیایی خود صبور و مقاوم و محکم است و اجازه نمی‌دهد که ناملازمات، او را از مسیر حق خارج کند؛ می‌کوشد تا آخرین لحظه حیات، کمالات و فضایل اخلاقی و معنوی و اعتقادی خویش را حفظ نماید تا هر لحظه که ظهور تحقق یافت شرایط و ویژگی‌های لازم برای سربازی امام زمانش را داشته باشد؛ تا آن جا که می‌تواند خود را از قید و بندهایی که مانع و مزاحم رشد و کمال اوست رها می‌نماید؛ هرگز از نابسامانی‌ها و فسادهای موجود مأیوس نمی‌شود و گرفتار پوچی و بدبینی نمی‌گردد، بلکه به آینده روشن و متعالی بشریت امیدوار است؛ دائماً به یاد امام محبوب خویش است و از او غفلت ندارد.

برخی از مهم‌ترین وظایف منتظران حقیقی در زمان غیبت عبارتند از:

ص: 247

1- . غیر از کتبی که اسامی آن‌ها در مبحث انتظار و نیز وظایف منتظران آمده است، برای اطلاع بیش تر از منابع مربوط به موضوع انتظار و ویژگی‌ها و وظایف منتظران حقیقی مراجعه کنید به: "انتظار در اندیشه‌ها"، جمعی از نویسندگان - "انتظار بهار و بهاران"، واحد تحقیقات مسجد جمکران - "انتظار پویا"، محمدمهدی آصفی - همچنین در سایت اینترنتی زیر، اسامی بسیاری از منابع دیگر در این موضوع آمده است: [www.imammahdi-s.com](http://www.imammahdi-s.com) گزینه‌های: کتابخانه فهرست موضوعی کتب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) انتظار.

1. شناخت معارف دینی؛
2. ترویج و تبلیغ تعالیم دینی؛
3. اهتمام مومنین بر حفظ دین خود؛
4. شناخت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛
5. شناساندن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و دفاع از وی؛
6. کسب و حفظ و تقویت تقوا و طهارت روحی و اخلاقی و عملی
7. کسب و حفظ روحیه انتظار و اعتقاد به امامت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)؛
8. انفاق مال و جان، به ویژه در راه ولایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)؛
9. دستگیری از مؤمنان و محبان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و ارتباط با شیعیان حقیقی؛
10. انجام عبادات و اعمال صالح به نیابت از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛
11. دعا کردن برای فرج و سلامتی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)؛
12. مقدم داشتن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در تمام دعاها؛
13. تجدید عهد دائم با حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)؛
14. دعا و تلاش برای کسب توفیق یاری و سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛
15. ایجاد محبت به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در قلب خود و دیگران؛
16. مناجات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)،
17. ارتباط دائم قلبی و معنوی با حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه)؛
18. غم و اندوه از غیبت و هجران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)؛
19. صبر در بلاها و فتنه های زمان غیبت؛
20. توسل دائم به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه).

با توجه به آنچه در تعریف انتظار و ویژگی های منتظر حقیقی و وظایف آنان در زمان غیبت گفته شد، معلوم می شود که مفهوم انتظار در



فرهنگ شیعه، مفهومی پویا، بالنده و سازنده است که با هرچه سستی و ناپاکی و ظلم است مغایر و مخالف است و در بطن خود حاوی ارزشمندترین تعالیم و سوق دهنده افراد به سوی بندگی خدا، تقوای الهی، دینداری حقیقی، نوع دوستی، ارادت و محبت به امام معصوم الهی، تلاش و سازندگی فردی و اجتماعی، مسئولیت و دیگر ملکات و فضایل و کمالات علمی و عملی و فردی و اجتماعی است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

